

تحریر و جمع آوری " محمد داود ((حسین زاده))

قانون مدنی افغانستان

باب تمهیدی

فصل اول تطبیق قانون

قسمت اول قانون و حق

مبحث اول - ساحه تطبیق قانون

ماده - 1

(1) در مواردی که حکم قانون وجود داشته باشد، اجتهاد جواز ندارد. احکام این قانون باعتبار لفظ و یا فحوی آن، قابل تطبیق می باشد.

(2) در مواردیکه حکم قانون موجود نباشد، محکمه مطابق بااساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام حکم صادر می نماید. که عدالت را به بهترین وجه ممکن آن تامین نماید.

ماده - 2

در مواردیکه حکمی در قانون و یا اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام موجود نباشد، محکمه مطابق به عرف عمومی حکم صادر مینماید، مشروط بر اینکه عرف مناقض احکام قانون یا اساسات عدالت نباشد.

ماده - 3

(1) آنچه به زمان ثابت می گردد تا وقتیکه دلیل مخالف آن موجود نشود، مدار اعتبار شناخته میشود.

(2) الغای حکم قانون جز توسط قانون بعدی که صراحتاً به الغا یا تعدیل آن حکم نماید، صورت گرفته نمیتواند.

مبحث دوم - استعمال حق

ماده - 4

شخصیکه به اکتساب حق قبل از موعده مبادرت ورزد، بحرمان از آن محکوم می گردد.

ماده - 5

حالت اضطرار، موجب ابطال حق غیر نمی گردد.

ماده - 6

ضرر توسط عمل بالمثل، از بین برده نمی شود.

ماده - 7

دفع مفاسد بر جلب منافع مقدم می باشد.

ماده 8

جواز قانونی ضمان را نفی می کند، شخصی که از حق خود در حدود قانون استفاده میکند، مسئول خسارات ناشی از آن نمی باشد.

ماده 9

(1) شخصیکه از حق خود تجاوز نماید، ضمان بر او لازم می گردد.

(2) تجاوز از حق در موارد آتی بوجود می آید:

1 - اعمال مخالف عرف و عادت.

2 - داشتن قصد تعرض بر حق غیر.

3 - جزئی بودن مصلحت شخص نسبت بضرریکه بغير وارد میسازد.

4 - غیر مجاز بودن مصلحت.

قسمت دوم

تطبیق قانون از حیث زمان

ماده 10

(1) احکام قانون بعد از نشر قابل تطبیق می گردد.

(2) احکام قانون به ماقبل رجعت نمی کند، مگر در حالا تیکه در خود قانون تصریح شده و یا احکام آن متعلق به نظام عامه باشد.

ماده 11

(1) احکام متعلق به اهلیت بالای جمیع اشخاص واجد شرایط مندرج این قانون تطبیق می گردد.

(2) در صورتیکه شخص نظر باحکام قانون جدید ناقص اهلیت شناخته شود، این احکام به تصرفات قبلی وی تاثیر ندارد.

ماده 12

احکام جدید متعلق بمرور زمان بمجرد انفاذ آن قابل تطبیق است. جمیع مواردیکه مدت مرور زمان مطابق سابق به قانون سابق تکمیل نشده باشد، تابع احکام قانون جدید می گردد.

ماده 13

هرگاه احکام قانون جدید مدت مرور زمان را نسبت قانون سابق کمتر تعیین نماید، گرچه این مدت قبل از انفاذ قانون جدید آغاز یافته باشد، تابع احکام قانون جدید می باشد.

ماده 14

در مورد ادله ایکه قبلاً جمع آوری شده، احکام قوانینی تطبیق می گردد که در وقت جمع آوری و یا وقتیکه باید جمع آوری میگردد، نافذ بوده است.

ماده 15

میعاد مطابق به تقویم هجری شمسی محاسبه می گردد.

قسمت سوم

تطبیق قانون از حیث مکان

ماده - 16

در موارد تشخیص رابطة حقوقی در قضیه ای که تازع قواین در آن موجود گردد، احکام قانون افغانستان قابل تطبیق می باشد.

ماده - 17

در مورد تثبیت احوال مدنی و اهلیت اشخاص، قانون دولت متبوعه آنها تطبیق می گردد، تصرفات مالی که در افغانستان عقد گردیده و آثار مرتبه آن نیز در آن بوجود آمده باشد، در حالیکه یکی از طرفین عقد تبعه خارجی بوده و ناقص اهلیت باشد طوری که نقص اهلیت آن مبنی بر سبب خفی باشد، با آنها هم واجد اهلیت کامل شناخته میشود.

ماده - 18

در مورد اشخاص خاص حکمی خارجی مانند شرکتها، جمعیت ها، مؤسسات و امثال آن، قانون دولتی اعتبار دارد که اداره مرکزی آنها در آن واقع باشد. اگر فعالیت عمده این اشخاص در افغانستان دایر باشد قانون افغانستان تطبیق می گردد.

ماده - 19

در مورد شرایط موضوعی صحت ازدواج، قواین متبوعه هر یک از زوجین تطبیق می گردد، و در شرایط شکلی ازدواج، احکام قانون مملکتی رعایت می گردد که ازدواج در آن صورت گرفته است.

ماده - 20

(1) در مورد آثار مرتبه بر ازدواج به شمول امور مالی، قواین دولتی تطبیق می گردد که زوجین عقد ازدواج تابع آن باشد.

(2) در خصوص طلاق، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که زوج در حین طلاق تابع آن باشد.

(3) در حالات تفریق و انفصال قانون مملکتی اعتبار دارد که زوجین اقامه دعوی تابع آن باشد.

ماده - 21:

در حالات مندرج مواد (19 و 20) این قانون، اگر یکی از زوجین حین عقد ازدواج افسان باشد بینه استثنای شرط اهلیت، تنهها احکام قانون افغانستان تطبیق می گردد.

ماده - 22:

در مسایل متعلق به بنوت، ولایت و سایر وجایب فیما بین پدران و فرزندان، احکام قانون دولت متبوعه پدر تطبیق می گردد.

ماده - 23:

در مورد اشخاص فاقد اهلیت، ناقص اهلیت و غایب، احکام قانون دولت متبوعه شان تطبیق می گردد. در خصوص نصب قیم، وصی، ولی قانونی و امثال

آن، احکام قوانین مربوط به این موضوعات و احکام سایر قوانینیکه بمنظور حمایت اشخاص مذکور وضع شده باشد. قابل تطبیق می باشد.

ماده - 24:

در مورد التزام به نفقه، احکام قانون دولت متبوعه شخصی که مکلف به ادای نفقه می باشد، تطبیق می گردد.

ماده - 25:

(1) در مورد احکام موضوعی متعلق به ارث، وصیت و سایر تصرفات منسوب به بعد از وفات، احکام قانون دولت متبوعه مورث، وصی یا شخصی که حین وفات تصرف از او بعمل آمده باشد، تطبیق میگردد.

(2) در خصوص احکام شکلی وصیت، احکام قانون وصی در حین وصیت و یا احکام قانون محلیکه در آن وصیت تکمیل شده باشد، تطبیق میگردد.

همچنان احکام شکلی سایر تصرفات منسوب به بعد از وفات تابع این حکم می باشد.

ماده - 26:

در مورد حیازت ملکیت و سایر حقوق عینی، قانون محلی تطبیق میگردد که عقار در آن واقع باشد، و در مورد اموال منقول قانون محلی تطبیق میگردد که اموال منقول حین تحقق اسبابیکه بر آن اکتساب و یا از دست دادن حق مرتب گردیده، در محل مذکور موجود بوده است.

ماده - 27:

در مورد وجائب ناشی از عقود، قانون دولتی تطبیق میگردد که طرفین عقد در آن اقامتگاه اختیار نموده اند. در صورت اختلاف اقامتگاه قانون دولتی تطبیق میگردد که عقد در آن تکمیل شده باشد. مشروط بر اینکه در خصوص تطبیق احکام کدام قانون معین، طرفین عقد موافقه نه نموده باشند و یا از قوانین ملوم نگردد که مراد طرفین عقد تطبیق قانون دیگری بوده است. در مورد عقود تکمیل شده متعلق به عقار قانون محل عقار تطبیق میگردد.

ماده - 28:

در مورد شرایط شکلی عقود، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که عقد در آن تکمیل شده باشد.

ماده - 29:

(1) در مورد وجائب غیر تعاقیدی، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که در آن حادثه ایجاد کننده واقع شده باشد.

(2) اگر وجبیه ناشی از حادثه باشد که در خارج افغانستان واقع شده و حادثه در آن محل غیر قانونی و در افغانستان قانونی شناخته شود، حکم فقرة اول این ماده تطبیق نمی گردد.

ماده - 30:

در مورد قواعد اختصاصی و تمام امور متعلق به اجراءات، احکام قانون دولتی تطبیق می گردد که دعوی در آن اقامه یا اجراءات در آن بعمل آمده باشد.

ماده - 31:

احکام مندرج مواد قبلی این قسمت در صورتی نافذ می باشد، که مخالف آن حکم دیگری در قانون اختصاصی یا معاهده بین الدول که در افغانستان نافذ است نباشد.

ماده - 32:

هرگاه در مورد تنازع قوانین حکمی در مواد قبلی این قانون موجود نباشد، قواعد حقوق بین الدول خصوصاً تطبیق می گردد.

ماده - 33:

تعیین قانون واجب التّطبيق در مورد اشخاصیکه تابعیت شان معلوم نباشد، از صلاحیت محکمه است.

ماده - 34:

در مواردیکه تطبیق احکام قانون خارجی پیش بینی شده است، آن احکام موضوعی قانون مذکور که متعلق به قانون بین الدول خصوصاً تطبیق میگردد. اگر در قانون دولتیکه احکام آن قابل تطبیق میباشد، تعدد ادیان وجود داشته باشد احکام دینیکه قانون آن دولت تعیین نموده، تطبیق می گردد.

ماده - 35:

احکام قانون خارجی به نحویکه در مواد قبلی این قسمت تصریح گردیده، در حدودی قابل تطبیق می باشد که مخالف نظام عامه یا آداب عمومی در افغانستان نباشد.

فصل دوم

اشخاص

قسمت اول

شخص حقیقی

مبحث اول - احکام عمومی

ماده - 36:

(1) شخصیت انسان با ولادت کامل وی به شرط زنده بودن آغاز و با وفات انجام می یابد.

(2) جنین دارای حقوقی می باشد که قانون بر آن تصریح نموده است.

ماده - 37:

تثبیت تاریخ ولادت و وفات ذریعات دفاتر رسمی مربوط صورت میگیرد. هرگاه اسناد مبنی بر ثبت ولادت و یا وفات موجود نبوده یا در مورد صحت ثبت اشتباه وارد گردد، برای اثبات ولادت و وفات از اقلامه وسایل اثبات به ترتیبی استفاده میگردد که در قانون تصریح شده باشد.

ماده - 38:

هر شخص می تواند علاوه بر اسم خود، اسم خانوادگی انتخاب نماید، اسم خانوادگی به اولاد انتقال می یابد. اگر شخص اسم خانوادگی غیر را بخود انتقال دهد و این عمل او موجب خساره به شخص اول گردد، متضرر می تواند علاوه بر مطالبه منع، جبران خساره را نیز از متعرض مطالبه نماید.

ماده - 39:

سن رشد هجده سال مکمل شمسی می باشد. شخص رشید در حالت صحت عقل در اجرای معاملات، دارای اهلیت حقوقی کامل شناخته می شود.

ماده - 40

شخصی که از نگاه صغر سن، معتوه بودن یا جنون، غیر ممیز باشد، نمی تواند معاملات حقوقی را انجام دهد. شخصیکه به سن هفت سالگی نرسیده باشد غیر ممیز محسوب می گردد.

ماده - 41

شخص ممیزیکه به سن رشد نرسیده یا اینکه به سن رشد رسیده اما سلفیه یا مبتلا به غفلت کاری باشد، ناقص اهلیت پنداشته میشود.

ماده - 42

شخص ناقص اهلیت و فاقد آن تابع احکام وصایت، ولایت و قوامت مطابق به شرایط و قواعد پیش بینی شده این قانون می باشد.

ماده - 43

هیچکس نمی تواند از اهلیت قانونی خود تنزلی یا در آثار مرتبه آن تعدیلی وارد نماید.

ماده - 44

آزادی حق طبیعی انسان است، هیچکس نمی تواند از آن تنازل نماید.

ماده - 45

شخصیکه حقوق شخصی او مورد تجاوز قرار می گیرد، می تواند علاوه بر مطالبه منع تجاوز در صورت وقوع ضرر مطالب جبران خساره گردد.

مبحث دوم - حالت مدنی

ماده - 46

شخصیکه سن هجده سالگی را تکمیل می کنند حالت مدنی شان در دفاتر مخصوص ثبت سجلات مطابق به احکام مندرج مواد (47 - 48 - 49 - 50) این قانون درج می گردد.

ماده - 47

(1) حالت مدنی يك شخص در ورقه مخصوص هویت درج و در صورت مطالبه برایش داده میشود. ورقه هویت محتوی اسم، تخلص یا اسم فامیلی، تاریخ و محل تولد، وظیفه، تابعیت، محل اقامت، اسم همسر و اولاد با تاریخ و محل تولد شان می باشد.

(2) تغییر حالات متذکره از قبیل وفات، تغییر محل اقامت یا وظیفه نیز در ورق هویت درج می گردد.

ماده - 48

اسناد مربوط به ازدواج، طلاق، اقرار به بنوت و ثبوت نسب که در مراجع اختصاصی ترتیب می گردد، در دفاتر مندرج ماده (46) این قانون به ثبت میرسد، مراجع موصوف مکلف اند وقایع مذکور را جهت ثبت به اداره مربوط کتباً اطلاع دهند.

ماده - 49

خوارنوال میتواند از جریان ثبت سجات، دفاتر مخصوصه مندرج ماده (46) این قانون اطلاع حاصل و در صورت مشاهده تخلف و سوء اجراءت به اقدامات قانونی بپردازد.

ماده - 50

جميع حالات مندرج مواد (46 - 47 - 48 - 49) این قانون که در دفتر مخصوص ثبت سجات یا تذکره نفوس درج گردیده، در مقابل غیر، حججاً شناخته میشود. اعتراض در مورد همچو اسناد مجاز نیست، مگر اینکه اعتراض بر جعلیت یا تزویر اسناد مذکور بنا یافته باشد.

مبحث سوم - اقامتگاه

ماده - 51

(1) اقامتگاه جایبست که شخص ادتاً در آن سکونت دارد، خواه این سکونت دایم یا موقت باشد.

(2) شخص می تواند بیش از يك اقامتگاه داشته باشد.

ماده - 52

(1) اقامتگاه ناقص اهلیت، محجور، مفقود و غایب عبارت از اقامتگاه قایم مقام قانونی شان میباشد.

(2) اشخاص ناقص اهلیت که مانون به تجارت باشند، می توانند در مورد اجرای معاملات و تصرفات مجوزه، صاحب اقامتگاه خاص شناخته شوند.

ماده - 53

چانیکه شخص در آن تجارت یا پیشه اختیار می نماید، از جهت اداره امور متعلق به آن اقامتگاه وی شناخته می شود.

ماده - 54

(1) شخص میتواند برای اجرای يك عمل معین قانونی اقامتگاه اختیاری داشته باشد.

(2) اقامتگاهی که برای اجرای يك معامله معین قانونی اختیار میگردد، برای جميع مسایل مربوط به آن به شمول اجراءت متعلق به تنفیذ اجباری اعتبار دارد، مگر اینکه اقامتگاه مذکور صراحتاً برای معاملات مشخص تعیین شده باشد.

(3) اثبات اقامتگاه اختیاری بدون اسناد کتبی جواز ندارد.

مبحث چارم - تابعیت

ماده - 55

تابعیت افغانی توسط قانون خاص تنظیم می گردد.

مبحث پنجم - فامیل

ماده - 56

فامیل انسان مشكل از اقارببست که توسط يك اصل مشترك با هم جمع شده باشند.

ماده - 57

قرابت مستقیم عبارت از نسبت اصل و فرع می باشد و قرابت غیر مستقیم نسبت بین اشخاص است، که دارای اصل مشترک بوده بدون اینکه یکی فرع دیگری باشد.

ماده - 58

(1) در محاسبه درجه قرابت مستقیم از فرع به اصل، هر فرع یکدرجه شناخته شده و خود اصل درین محاسبه شامل نمی باشد.

(2) در محاسبه درجه قرابت غیر مستقیم از فرع به اصل مشترک و عکس آن، هر فرع یک درجه شناخته شده و اصل مشترک درین محاسبه شامل نمی باشد.

ماده - 59

اقارب یکی از زوجین در مورد زوج دیگر به عین قرابت و درجه شناخته میشود.

مبحث ششم - ازدواج

ماده - 60

ازدواج عقدیست که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده حقوق و واجبات طرفین را بوجوهی می آورد.

ماده - 61

عقد ازدواج در نکاح نامیه رسمی توسط اداره مربوط در سه نقل ترتیب و ثبت میگردد، اصل آن در اداره مربوط حفظ و بهر یک از طرفین عقد یک نقل آن داده می شود. عقد ازدواج بعد از ثبت به دفاتر مخصوص باطلاع اداره ثبت سجلات مندرج ماده (46) این قانون رسانیده میشود.

(2) اگر ثبت عقد ازدواج به این ترتیب ممکن نباشد، به نحو دیگری که برای ثبت اسناد رسمی پیش بینی شده است، صورت می گیرد.

ماده - 62

نامزدی با زنی جواز دارد که در قید نکاح و عهدهت غیر نباشد.

ماده - 63

خواستگاری زن در عهدهت طلاق رجعی یا باین بعبارت صریح و کنایه و در عهدهت وفات بعبارت صریح جواز ندارد.

ماده - 64

نامزدی بعبارت از وعده به ازدواج است، هر یک از طرفین می تواند از آن منصرف شود.

ماده - 65

هرگاه نامزد به نامزد خود هدیه داده باشد، هدیه دهنده می تواند در صورت انصراف جانب مقابل و موجودیت هدیه، عین یا قیمت روز خرید آن را مطالبه نماید. اگر انصراف از طرف هدیه دهنده صورت بگیرد یا هدیه هلاک و یا اسهتلاک گردیده باشد، رد آن را به هیچ صورت مطالبه نمی تواند.

ماده - 66

عقد ازدواج با ایجاب و قبول صریح که فوریت و استمرار را افاده کند بدون قید و وقت در مجلس واحد صورت می گیرد.

ماده - 67

ازدواج در صورت تعلیق آن به شرط غیر محقق یا مضاف ساختن آن بزمان آینده عقد شده نمیتواند.

ماده - 68

هرگاه در عقد ازدواج شرطی گذاشته شود که مخالف قانون و اهداف ازدواج باشد، عقد صحیح و شرط باطل پنداشته میشود.

ماده - 69

در عقد ازدواج بدل- زن، بدل زن دیگری قرار نگرفته و برای هر يك از زوجة هـا مهر مثل لازم می گردد.

ماده - 70

اهلیت ازدواج وقتی کامل می گردد، که ذکور سن (18) و اناث شانزده سالگی را تکمیل کرده باشند.

ماده - 71

(1) هرگاه دختر سن مندرج ماده (70) این قانون را تکمیل نکرده باشد، عقد ازدواج وی تنها توسط پدر صحیح الت صرف یا محکمه با صلاحیت صورت گرفته می تواند.

(2) عقد نکاح صغیره کمتر از (15) سال به هیچ وجه جواز ندارد.

ماده - 72

(1) گرفتن وکیل برای عقد ازدواج جواز دارد.

(2) وکیل نمی تواند مؤکله خود را به عقد نکاح خود در آورد، مگر اینکه در عقد وکالت به آن تصریح شده باشد.

ماده - 73

وکیل نمی تواند در عقد ازدواج بدون تفویض صلاحیت یا اجازه مؤکل یا مؤکله خود، شخص دیگری را بصفت وکیل انتخاب نماید.

ماده - 74

وکیل نمی تواند عملی را که خارج از حدود وکالت او باشد، انجام دهد. تصرف خارج از حدود وکالت بمثابة عمل فضولی بوده و موقوف به اجازه مؤکل یا مؤکله او می باشد.

ماده - 75

وکیل به تسلیم زوجة به زوج و پرداخت مهر مکلف نمی باشد، مگر اینکه از پرداخت مهر ضمانت کرده باشد. درین صورت وکیل نمی تواند که مهر تادیه شده را از زوج مطالبه نماید. جز در حالتی که ضمانت وکیل به اجازه زوج صورت گرفته باشد.

ماده - 76

در صورتیکه طرفین عقد اصالتاً شرعاً یا توکلیاً تحت ولایت شخص واحد قرار داشته باشند، شخص می تواند به تنهایی از جانب طرفین عقد ایجاب و قبول نماید، مشروط به اینکه شرایط قانونی عقد رعایت شده باشد.

ماده - 77

برای صحت عقد نکاح و نفاذ آن شرایط آتی لازم است:

1- انجام ایجاب و قبول صحیح توسط عاقدین یا اولیاء یا وکلای شان.

2- حضور دو نفر شاهد با اهلیت.

3- عدم موجودیت حرمت دائمی و یا مؤقت بین ناکح و منکوحه.

ماده - 78

قاضی ولی اشخاصی است که ولی نداشته باشند.

ماده - 79

اشخاصیکه طبق ماده (78) این قانون تحت ولایت قاضی قرار می گیرند، قاضی نمیتواند آنها را به عقد ازدواج خود یا اصول و فروع خویش درآورد.

ماده - 80

هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ و لازم میباشد.

ماده - 81

ازدواج شخص با اصول و فروع خود و فروع پدر و مادر و طبقه اول فروع اجداد بطور ابدی حرام است.

ماده - 82

ازدواج شخص با زوجه اصول و زوجه فروع خودش بطور دائم حرام است. همچنان ازدواج شخص با اصول زوجه اش مطلقاً و با فروع زوجه در صورت دخول بطور دائم حرام میباشد.

ماده - 83

ازدواج زنی با اصول و فروع مزنیه همچنان ازدواج مزنیه با اصول و فروع زانی حرام می باشد.

ازدواج اصول و فروع مزنیه با اصول و فروع زانی ازین امر مستثنی است.

ماده - 84

حرمت رضاعی به استثنای حالات ذیل مانند حرمت نسبی است:

1 - خواهر پسر رضاعی.

2 - مادر خواهر یا برادر رضاعی.

3 - مادر کلان پسر یا دختر رضاعی.

4 - خواهر برادر رضاعی.

ماده - 85

در حالات ذیل حرمت مؤقت موجود میگردد:

1- جماع در نکاح بین دو زنیکه هرگاه یکی آنها مرد فرزند شود، حرمت ازدواج بینشان بوجود آید.

2- مطلقه ثلاثه تا زمانیکه با شخص دیگری ازدواج نماید.

3- منکوحه و معتدله غیر.

4- زنیکه لعان شده باشد تا وقتیکه، شوهر خود را تکذیب نماید.

5- زنیکه اهل کتاب نباشد.

ماده - 86

ازدواج به بیش از يك زن بعد از تحقق حالات آتی صورت گرفته می تواند:

1 - در حالتیکه خوف عدم عدالت بین زوجات موجود نباشد.

2 - در حالتیکه شخص کفایت مالی برای تأمین نفقه زوجات از قبیل غذا، لباس، مسکن و تداوی مناسب را دارا باشد.

3 - در حالتیکه مصلحت مشروع مانند عقیم بودن زوجه اولی و یا مصاب بودن وی به امراض صعب العلاج، موجود باشد.

ماده - 87

زنیکه شوهر وی بر خلاف حکم ماده (86) این قانون ازدواج نموده باشد، می تواند مطابق به احکام مندرج ماده (183) این قانون، بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.

ماده - 88

زن می تواند هنگام عقد ازدواج شرط گذارد که اگر زوج وی مخالف احکام مندرج ماده (86) این قانون به زن دیگر ازدواج کند، صلاحیت طلاق به او انتقال داده میشود. این شرط وقتی اعتبار دارد که در وثیقه نکاح درج شده باشد.

ماده - 89

شخصیکه در ازدواج به بیش از يك زن مطابق حکم مندرج ماده (86) این قانون متاهل بودن خود را کتمان نماید و رضائیت و موافقه صریح زنی را که جدیداً به نکاح گرفته است در مورد بدست نیاورده باشد، درینصورت زوجه جدید می تواند در صورت عدم رضائیت به دوام معاشرت به زوج، مطابق به احکام مندرج ماده (183) بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید.

مبحث هفتم - آثار ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

ماده -90

بر نکاح صحیح و نافذ تمام آثار آن از قبیل نفقه زوجه، حقوق میراث، ثبوت نسب و حرمت مصاهره مرتب میگردد.

ماده -91

در مورد لزوم کل مهر، خلوت صحیح، حکم دخول را در نکاح صحیح دارد، گرجه زوج عنین باشد. همچنان در مورد اثبات نسب، نفقه، حرمت نکاح خواهر زوجه، حکم خلوت صحیح، عیناً حکم دخول در نکاح صحیح را دارا می باشد.

ماده - 92

(1) ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان باطل است. مرد مسلمان می تواند با زن اهل کتاب ازدواج نماید.

(2) ازدواج زن اهل کتاب توسط ولی کتابی وی بحضور دو نفر شاهد اهل کتاب صورت گرفته می تواند. در موارد مندرج این ماده اولاد تابع دین پدر شناخته می شود.

ماده - 93

نکاح زن اهل کتاب بالای زن مسلمان و عکس آن جواز دارد.

ماده - 94

هرگاه در نکاح غیر صحیح بین زوج و زوجه قبل از دخول و مقدمات آن تفریق صورت بگیرد، موجب حرمت مصاهره نمی گردد.

ماده - 95

هیچ يك از آثار ازدواج صحیح بر ازدواج باطل گرجه دخول در آن صورت گرفته باشد، مرتب نمیگردد.

ماده - 96

ازدواجیکه با ایجاب و قبول صورت گرفته و بعضی شرایط آن تکمیل نگردیده باشد، فاسد و احکام ازدواج بر آن مرتب نمی گردد.

ماده - 97

(1) ازدواج فاسد قبل از دخول در حکم نکاح باطل است.

(2) هرگاه بعد از ازدواج فاسد دخول صورت بگیرد، مهر، نسب، حرمت مصاهره، عدت، تفریق و نفقه ثابت میگردد.

فرع دوم- مهر

ماده - 98

کل مهر باوطی، خلوت صحیح یا وفات یکی از زوجین گرجه قبل از دخول یا خلوت صحیح صورت گرفته باشد، لازم میگردد.

ماده - 99

زوجه مستحق مهر مسمی می باشد. اگر مهر حین عقد تعیین نشده و یا نفی آن بعمل آمده باشد، مهر

مثل لازم می گردد.

ماده - 100

مال قابل تملك، مهر تعیین شده می تواند.

ماده - 101

(1) كل یا قسمتی از مهر، حین عقد طور معجل یا مؤجل تعیین شده می تواند.

(2) در صورت عدم تصریح، بـمعرف رجوع می گردد. پرداخت مهر مؤجل در صورت تفریق یا وفات تابع مدت کوتاهی است که باشد، مگر اینکه حین عقد مدت معینی تصریح شده باشد.

ماده - 102

(1) زوج می تواند مقدار مهر را بعد از عقد تزئید نماید.

(2) در حالت فوق زیادت در مهر تابع شرایط ذیل است:

1- مقدار زیادت مهر معلوم باشد.

2- زوجه یا ولی او این زیادت را قبول نماید.

3- رابطه زوجیت باقی باشد.

ماده - 103

(1) زوجه بالغه که سن ازدواج قانونی را تکمیل نموده باشد، می تواند در حالت صحت و رضای خود مهری را که نقداً تعیین شده باشد، کلاً و یا قسماً از ذمه زوج ساقط نماید.

(2) پدر زوجه ای که سن مندرج ماده (70) این قانون را تکمیل نکرده باشد، به هیچ صورت نمی تواند مهر را از ذمه زوج ساقط نماید.

ماده - 104

زنیکه اختیار تعیین مهر را به زوج تفویض نموده و مهر او تسمیه نشده باشد، می تواند بعد از عقد و قبل از دخول، تعیین مهر را مطالبه نماید. زوج مکلف است مهسر او را معین کند در صورت امتناع، زوجه می تواند تعیین مهر مثل را از محکمه با صلاحیت مطالبه بدارد.

ماده - 105

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، در صورت تسمیه، زوجه نصف مهر مسمی و در غیر آن نصف مهر مثل را مستحق می شود.

ماده - 106

هرگاه تفریق قبل از دخول یا خلوت صحیحه از طرف زوجه صورت گیرد، مهر وی کاملاً ساقط میگردد.

ماده - 107

هرگاه تفریق بین زوجین قبل از دخول یا خلوت صحیحه واقع گردد، برای زوجه، متعه ای که عبارت از البسه معمول و امثال وی می باشد، واجب می گردد. در تعیین متعه، توان مالی زوج در نظر گرفته شده و به هیچ صورت قیمت آن از نصف مهر مثل تجاوز نمی کند.

ماده - 108

(1) هرگاه طلاق قبل از دخول واقع گردیده و مهر مسمی باشد و یا زوج وفات نماید، متعه برای زوجه واجب نمی گردد.

(2) در صورتیکه طلاق بعد از دخول واقع گردد، خواه مهر مسمی باشد یا نه، ادای متعه برای زوجه جواز دارد.

ماده - 109

هرگاه شخصی در حین مرض موت خود از دواج نموده و مهر زوجه اش را بیشتر از مهر مثل تعیین کرده باشد، این زیادت تابع احکام وصیت می گردد.

ماده - 110

مهر، ملکیت زوجه محسوب می گردد. زوجه می تواند در مهر خود هر نوع تصرف مالکانه بنماید.

ماده - 111

هرگاه زوجه کل مهر یا قسمتی از آن را قبل یا بعد از قبض به زوج هبه نموده و قبل از دخول، طلاق واقع گردد، زوج نمی تواند نصف مهر را مطالبه نماید.

ماده - 112

هرگاه مهر پول نقده یا شیئی مثلی نبوده و زوجه نصف یا کل آنرا به زوج هبه نماید، در صورت وقوع طلاق قبل از دخول، زوج نمی تواند هیچ چیز را به عنوان مهر مطالبه نماید.

ماده - 113

پدر نمیتواند مهر دختر خود را کلاً یا قسماً هبه نماید.

ماده - 114

زوجه مجبور گردانیده نمی شود، تا کل یا قسمتی از مهر خود را به زوج یا شخص دیگری واگذار شود. در صورتیکه زوجه قبل از قبض کل مهر و وفات نماید، ورثه وی نمی توانند از زوج و در صورت وفات زوج از ورثه او پس از وضع حق الارث زوجه مهر باقیمانده را مطالبه نمایند.

فرع سوم - مسکن

ماده - 115

زوج مطابق به توان مالی خود برای زوجه اش مسکن مناسب تهیه مینماید.

ماده - 116:

هرگاه شخصی بیش از يك زوجه داشته باش، نمی تواند بدون رضائیت، آنها را در مسکن واحد مجبور به رهائش گرداند.

فرع چارم - نفقه

ماده - 117

(1) با عقد نکاح صحیح و نافذ نفقه بر زوج لازم میگردد، گرچه زوجه در مسکن اقرارش رهائش داشته باشد. اگر زوجه از رفتن به مسکن زوج بدون حق امتناع ورزد، نفقه وی بر زوج لازم نمیگردد.

(2) زوجه و قستی حق دارد از رفتن بمسکن زوج امتناع ورزد که مسکن مناسب مطابق سابق به مواد (115 و 116) این قانون از طرف زوج تهیه نشده و یا مهر معجل وی تادیه نگردیده باشد.

ماده - 118

نفقة زوجه مشتمل است بر طعام، لباس، مسکن و تداوی متناسب به توان مالی زوج.

ماده - 119

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد یا تقصیر وی در آن ثابت گردد، محکمه با صلاحیت زوج را به ادای نفقه مکلف میگرداند.

ماده - 120

نفقه زوجه به اثر حبس زوج گسسته شود چه توان ادای آن را نداشته باشد، از ذمه وی ساقط نمی گردد.

ماده - 121

هرگاه زوج غایب باشد، نفقه زوجه از اموال زوج که شامل نفقه شده بتواند و بدسترس وی قرار داشته باشد، تأمین میگردد. در غیر آن از اموالیکه نزد دیگری طور ودیعت یا دین دارد، نفقه زوجه تعیین میگردد.

ماده - 122

در حالات ذیل زوجه مستحق نفقه نمی گردد:

- 1 - زوجه بدون اجازه زوج یا بغیر مقاصد جایز از مسکن خارج گردد.
- 2 - زوجه به امور زوجیت اطاعت نداشته باشد.
- 3 - مانع انتقال زوجه به مسکن زوج موجود باشد.

ماده - 123

نفقه زوجه مطابق به توان مالی زوج تأمین میگردد، مشروط بر اینکه نفقه از حد اقل کفاف زوجه کمتر نباشد.

ماده - 124

زیادت و تنقیص نفقه تابع تحول توان مالی زوج و تغییر قیمت اشیاء در محل می باشد. ادعای زیادت و یا تنقیص نفقه متعین قبل از سپری شدن شش ماه از تاریخ تعیین آن پذیرفته نمی شود.

ماده - 125

هرگاه زوج از ادای نفقه واجبه امتناع ورزد، از تاریخ امتناع به ادای نفقه زوجه مکلف میگردد.

ماده - 126

مطلوبه از تاریخ طلاق تا ختم عدت مستحق نفقه میگردد.

ماده - 127

ادعای مطالبه در مورد نفقه ایام عادت اگر بیشتر از یکسال از تاریخ طلاق باشد، قابل سمع نیست.

ماده - 128

نفقه واجبیه جز به اداء یا ابراء از آن ساقط نمی گردد.

ماده - 129

ابراء از نفقه قبل از این که تعیین شده باشد باطل است، خواه تعیین نفقه رضائی باشد یا قضائی. اما ابراء از نفقه بعد از تعیین وقتیه صحیح می گردد که ابراء از نفقه ایام گذشته باشد. ابراء از نفقه روز، هفته، ماه و سال آینده وقتیه صحیح می گردد که نفقه بالترتیب طی روزموره، هفته، ماه و سالانه تعیین شده باشد.

ماده - 130

دین نفقه زوجه بر ذمه زوج یا اینکه بر ذمه زوجه باشد باسناد مطالبه هر یک از زوجین مجرا شده می تواند.

مبحث هشتم - انحلال ازدواج

فرع اول - احکام عمومی

ماده - 131

عقد ازدواج با فسخ، طلاق، خلع یا تفریق مطابق به احکام مندرج این قانون منحل می گردد.

فرع دوم - فسخ

ماده - 132

فسخ عبارت است از نقض عقد ازدواج به سبب وقوع خلل در حین عقد و یا بعد از آن، به نحوی که مانع دوام ازدواج گردد.

ماده - 133

حالات مذکور ماده (132) که موجب فسخ عقد ازدواج شناخته میشود قرار ذیل می باشد:

1- خلل در حین عقد ناشی از اسباب ذیل میباشد:

الف- فقدان یکی از شروط صحت عقد.

ب- خیارات فسخ (زوال جنون) و عته.

ج- نقصان مهر از اندازه مهر مثل زوجه.

2- خلل بعد از عقد که مانع دوام ازدواج می گردد، ناشی از اسباب ذیل میباشد:

الف- حرمت مصاهره.

ب- لعان.

ج- امتناع زوجه غیر کتابی از مسلمان شدن در صورتیکه زوج او مسلمان شده باشد.

ماده - 134

(1) فسخ عقد ازدواج در هر دو حالت مندرج ماده (133) این قانون به حکم قطعی محکمه با صلاحیت صورت میگیرد.

(2) فسخ ناشی از اسباب مندرج فسخه (دوم) ماده مذکور برضایت زوجین بدون حکم محکمه نیز جواز دارد.

فرع سوم - طلاق

ماده - 135

(1) طلاق عبارت از انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده، بین زوج و زوجه، به الفاظیکه وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.

(2) طلاق از جانب زوج یا محکمه با صلاحیت بدرخواست زوجه مطابقت به احکام این قانون صادر میگردد.

ماده - 136

طلاق تنها بالای زوجه ایکه در نکاح صحیح یا در عدت طلاق رجعی باشد، واقع میگردد.

ماده - 137

طلاق هرگز زوج عاقل و بالغ واقع نمیگردد، گرجه زوج سفیه یا مریض غیر مختل العقل باشد.

ماده - 138

طلاق بحالت سکر واقع نمیگردد.

ماده - 139

(1) زوج میتواند بصورت شفوی و یا تحریری زوجه اش را طلاق نماید. هرگاه زوج فاقد این دو وسیله باشد، طلاق به اشارات معموله که صراحتاً معنی طلاق را افاده نماید، صورت گرفته می تواند.

(2) طلاق به الفاظ صریح یکه در عرف معنی طلاق را افاده کند، بدون نیت واقع میگردد.

ماده - 140

زوجه قاصر، از جانب زوج یا پدر زوج طلاق نشده نمی تواند.

ماده - 141

طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد:

1- مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبلاً از جنون به شرطی معارض ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.

2- معتوه.

3- مکره.

4- نایم.

5- شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.

6- شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگری از دست داده و قولش را درک نکند.

ماده - 142

زوج می تواند زوجه اش را توسط وکیل قانونی طلاق دهد یا اینکه صلاحیت طلاق را بخود زوجه تفویض نماید.

ماده - 143

زوج بعد از تفویض صلاحیت طلاق نمی تواند از آن رجوع کند، مگر این که زوجه صلاحیت مفوضه را قبول نکرده باشد.

ماده - 144

زوج در برابر زوجه صلاحیت سه طلاق را دارد.

ماده - 145

طلاق مقترن بعدد خواه به الفاظ یا اشاره صورت گرفته باشد، يك طلاق شناخته میشود.

ماده - 146

طلاق بطور عموم رجعی و در موارد ذیل باین می باشد:

1- طلاق سوم.

2- طلاق قبل دخول.

3- طلاق به عوض.

4- طلاقیکه درین قانون باین خوانده شده.

ماده - 147

زوج نمی تواند با مطلقه ثلاثه خود دو باره ازدواج نماید، مگر این که مطلقه ثلاثه با شخص دیگری ازدواج نموده و بعد از دخول ازدواج دومی طلاق گردیده و عدت را تکمیل کرده باشد.

ماده - 148

هر نوع طلاق زوجیه قبل از دخول همچنان يك یا دو طلاق رجعی که در آن وع صورت نگرفته باشد، طلاق باین صغری گفته میشود.

ماده - 149

آثار ازدواج و صلاحیت زوج باین یک یا دو طلاق رجعی تا زمان تکمیل عدت طلاق از بین نرفته، بحال خود باقی می ماند.

ماده - 150

تعلیق رجوع بزمان آینده یا بکدام شرط جواز ندارد. در صحت رجوع حضور شهود شرط نمی باشد.

ماده - 151

رابطه زوجیت در طلاق رجعی با پاک شدن از حیض سوم قطع و حقی رجوع زوج ساقط میگردد.

ماده - 152

طلاق باین صغری عقد ازدواج را منحل و آثار مرتب بر آن را از بین می برد. صلاحیت زوج و جمیع روابط زوجیت را به استثنای عدت، به مجرد وقوع ساقط می سازد.

ماده - 153

(1) طلاق باین صغرا موجب حرمت ازدواج مطلقه به زوج نمی گردد.

(2) زوج می تواند با مطلقه باین صغری در حین عدت و یا بعد از آن مجدداً ازدواج نماید، مشروط بر اینکه این ازدواج به رضای زن و به عقد و مهر جدید صورت بگیرد.

ماده - 154

هرگاه مطلقه با شخص دیگری ازدواج نموده و پس از دخول طلاق گردد، می تواند با زوج اول ازدواج نماید. درین صورت طلاق های قبلی از اعتبار ساقط، زوج مجدداً صلاحیت سه طلاق را کسب مینماید.

ماده - 155

هرگاه زوج در حال مرض موت، زوجه خود را به طلاق باین طلاق نماید، این طلاق مانع حق ارث زوجه که عدت او قبل از وفات تکمیل نشده باشد، نمی گردد، مشروط بر اینکه مطلقه از وقوع طلاق تا وفات به سبب دیگری از حق میراث محروم نگردیده باشد.

فرع چهارم - خلع

ماده - 156

(1) خلع عبارت است از انحلال عقد ازدواج در بدلی مالیکه زوجه آنرا برای زوج می پردازد.

(2) خلع به لفظ صریح آن یا بهر لفظ دیگریکه مفهوم خلع را افاده نماید، صورت می گیرد.

ماده - 157

خلع وقتی صحیح میگردد که زوج واجد صلاحیت طلاق و زوجه محل آن باشد.

ماده - 158

مالیکه به صفت مهر قبول شده بتواند، بدلی خلع نیز قبول میگردد.

ماده - 159

خلع زوجه ایکه فاقد اهلیت باشد، جواز دارد. مگر زوجه بدون موافقت ولی مال وی، به پرداخت بدل خلع مجبور گردانیده نمی شود.

ماده - 160

خلع در حکم طلاق باین بوده، موقوف بحکم محکمه نمی باشد.

ماده - 161

هریک از زوجین می توانند قبل از قبولی طرف مقابل از ایجاب خود رجوع نماید.

ماده - 162

هرگاه خلع در بدل مال معین بغیر از مهر صورت گیرد، زوجه به پرداخت آن مکلف گردیده، مطالبه دیگری ناشی از حقوق زوجیت از قبیل مهر یا نفقه ایام گذشته آن که در حین خلع بزمه یکدیگر داشته باشند، صورت گرفته نمی تواند

ماده - 163

هرگاه خلع در بدل کل مهر صورت گرفته باشد. در صورتیکه زوجه کل مهر و یا قسمتی از آنرا تسلیم شده باشد، مکلف است تا اندازه تسلیم شده را اعاده نماید. در غیر آن مهر از ذمه زوج ساقط می گردد. خواه خلع قبل از دخول و یا بعد از آن صورت گرفته باشد.

ماده - 164

هرگاه بدل هنگام خلع تعیین نشده باشد، جمیع حقوق زوجیت از ذمه زوجین ساقط گردیده، زوج نمی تواند آنچه را زوجه تسلیم شده از او استرداد یا زوجه آنچه را بر ذمه زوج باقیمانده، مطالبه نماید. خواه این خلع قبل از دخول صورت گرفته باشد یا بعد از آن.

ماده - 165

هرگاه بدل هنگام خلع نفی شده باشد، طلاق باین واقع شده موجب اسقاط حقوق زوجیت از یکدیگر نمی گردد.

ماده - 166

هرگاه زوج بدل خلع را بغیر حق اخذ نماید، در صورتیکه نکاح فاسد باشد، خلع صحیح نمی گردد. زوجه می تواند بدل آنرا نیز استرداد نماید.

ماده - 167

هرگاه بدل خلع قبل از تسلیم به زوج، هلاک گردد و یا به استحقاق برده شود، زوجه به پرداخت مثل یا قیمت آن مکلف می باشد.

ماده - 168

در خلع نفقه عدت ساقط نمی گردد. مگر اینکه زوجین هنگام خلع صراحتاً به اسقاط آن موافقه کرده باشند.

ماده - 169

هرگاه اجرت شیر دادن طفل در مدت رضاع یا حفاظت وی به شمول نفقه در یک مدت معین از طرف زوجه بدل خلع قبول گردد، زوجه مکلف به ایفای تعهدش می باشد.

ماده - 170

هرگاه زوجه به علتی از قبیل ازدواج با شخص دیگر، فرار، فوت خود و یا طفلش، تعهدش را در مورد شیر دادن، حفاظت و نفقه طفل را کاملاً ایفا نماند، زوج می تواند اجرت

باقیمانده مدت رضاع و نفقه باقیمانده را مطالبه نماید، مگر این که بعد از مطالبه در صورت وفات طفل یا زوجه هنگام خلع موافقه شده باشد.

ماده - 171

هرگاه قبل از ولادت، شیر دادن طفل بدل خلع تعیین گردد، پس از آن ثابت شود که حمل موجود نبوده یا سقط شده است و یا اینکه طفل قبل از تکمیل دو سال شیرخوارگی وفات نماید، زوج، معادل اجرت شیر دادن تمام یا مدت باقیمانده را مطالبه کرده می تواند.

ماده - 172

زوجه وقتی می تواند حفاظت طفل را تا سن بلوغ بدل خلع تعیین نماید که طفل، دختر باشد. هرگاه زوجه در خلال این مدت با شخص دیگری ازدواج نماید. پدر دختر می تواند طفلش را از زوجه تسلیم گردیده و معادل اجرت حفاظت مدت باقیمانده را مطالبه نماید. گرچه به بودن طفل نزد مادر قبلاً موافقه صورت گرفته باشد.

ماده - 173

(1) هرگاه هنگام خلع، بودن طفل در دوره حضانت نزد زوج شرط شده باشد. عقد خلع صحیح و شرط باطل می باشد. زوجه می تواند طفل را تا تکمیل دوره حضانت نزد خود حفاظت نماید، مشروط بر اینکه این حق بعلت دیگری ساقط نشده باشد.

(2) اجرت حضانت و نفقه طفل در صورتیکه طفل فقیر باشد، بدوش پدر وی می باشد.

ماده - 174

زوج نمی تواند دینی را که بر نهمه زوجه اش دارد، در عوض دین نفقه طفل مجرا نماید. اگر نفقه طفل بدل خلع تعیین گردد و زوجه معسر باشد، زوج مکلف بپرداخت نفقه طفل میباشد. در صورت بیسار زوجه، زوج میتواند مبالغ پرداخته شده را از وی مطالبه نماید.

ماده - 175

(1) هرگاه زوجه در حال مرض موت با زوج خلعت نماید، خلع صحیح و به اثر آن طلاق باین واقع می گردد. در صورتیکه زوجه در اثنای عدت وفات نماید، زوج از جمله حق ارث، بدل خلع یا ثلث ترکه، آنچه کمترین باشد مستحق می گردد. در صورت وفات بعد از عدت از جمله ثلث ترکه و بدل خلع کمتر آنرا مستحق می شود.

(2) اگر زوجه صحت یابد، زوج تمام بدل تعیین شده خلع را مستحق میشود.

فرع پنجم - تفریق

جزء اول - تفریق به سبب عیب

ماده - 176

زوجی که وقتی می تواند مطالبه تفریق نماید، که زوجه مبتلا به مرضی باشد که اعاده صحت وی غیر ممکن یا مدت طولانی برای معالجه او لازم باشد، به نحویکه معاشرت با زوج بدون ضرر کلی متعذر باشد.

ماده - 177

هرگاه زوجه هنگام عقد یا قبل از آن بعیوب متذکره ماده (176) این قانون واقف بوده یا در صورت وقوع عیب بعد از عقد طوری صریح یا ضمنی به آن رضایت نشان داده باشد، نمی تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده - 178

در تثبیت عیوب متذکره ماده (176) این قانون از نظریات اهل خیره استفاده بعمل می آید.

ماده - 179

هرگاه عیب از نوعی تثبیت گردد که اعاده صحت وی غیر ممکن باشد، محکمه بدون تعویق به تفریق زوجین حکم می نماید. در صورتیکه عیب قابل علاج بوده و مدت طولانی برای معالجه لازم باشد، محکمه مطالبه تفریق را تا مدتیکه متجاوز از یکسال نباشد به تعویق می اندازد.

ماده - 180

تفریق به سبب عیب، طلاق باین است.

ماده - 181

تفریق به سبب عیب موجب حرمت ابدی نگردیده، زوجین می توانند بعد از تفریق دوباره با هم ازدواج نمایند، خواه در عدت باشد یا بعد از آن.

ماده - 182

هرگاه یکی از زوجین که به سبب عیب بین آنها تفریق واقع شده وفات نماید، طرف دیگر مستحق ارث از وی نمی گردد.

جزء دوم - تفریق به سبب ضرر

ماده - 183

هرگاه زوجه از معاشرت با زوج ضرری را ادعا کند که دوام معاشرت را در چنین حالت بین امثال زوجین غیر ممکن گرداند، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید.

ماده - 184

(1) هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت گردیده و اصلاح بین زوجین صورت گرفته نتواند، محکمه ه تفریق حکم مینماید.

(2) تفریق، حکم بک طلاق باین را دارد.

ماده - 185

هرگاه ضرر مورد ادعا ثابت نگردیده و زوجه به ادعای خود اصرار داشته باشد، محکمه دو شخص را بحیث حکم جهت اصلاح بین زوجین تعیین مینماید.

ماده - 186

(1) حکم باید شخص عادل بوده یکی از اقارب زوج و دیگری از اقارب زوجه باشد. اگر اقارب زوجین موجود نباشند، حکم از اشخاصی تعیین میگردد که از احوال زوجین معلومات کافی داشته به اصلاح بین زوجین قادر باشد.

(2) حکم باید در محکمه سوگند یاد نماید که وظیفه خود را بعدل و امانت داری ایفا می کند.

ماده - 187

اشخاصیکه بحیث حکم تعیین میشوند، باید عادل اخلاق و طریق اصلاح بین زوجین را تشخیص نموده در تأمین

اصلاح کوشش نمایند.

ماده - 188

(1) هرگاه حکم به اصلاح بین زوجین موقوف نشود و منشاء اختلاف زوج یا زوجین بوده و یا اصلاً معلوم نباشد، محکمه به تفریق بین آنها حکم مینماید.

(2) در صورتیکه زوج منشاء اختلاف باشد، حکم به تفریق در بدل کل مهر و یا قسمتی از آن تصمیم می گیرد.

ماده - 189

(1) هرگاه در نظریات اشخاصیکه بحیث حکم تعیین شده اند، اختلاف موجود گردد، از طرف محکمه مکلف به تجدید نظر میگردند.

(2) در صورت دوام اختلاف محکمه اشخاص دیگری را مطابق حکم مندرج ماده (186) این قانون بحیث حکم تعیین می نماید.

ماده - 190

حکم تصامیم خود را به محکمه تقدیم و محکمه مطابق به آن حکم صادر مینماید.

جزء سوم - تفریق به سبب عدم انفاق

ماده - 191

هرگاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد در حالیکه ظاهراً مالک دارائی نبوده و عجز وی از ادای نفقه نیز ثابت شده نتواند، زوجه می تواند مطالبه تفریق نماید.

ماده - 192

هرگاه زوج عجز خود را از ادای نفقه ثابت نماید، محکمه مدت مناسبی را که از سه ماه تجاوز نکند، به وی مهلت میدهد. در صورتیکه باز هم به ادای نفقه قادر نشود، محکمه به تفریق بین زوجین حکم مینماید.

ماده - 193

تفریق بین زوجین که به سبب عدم ادای نفقه به حکم محکمه صورت بگیرد، در حکم طلاق رجعی بوده، زوج می تواند به زوجه اش در خلال عدت رجوع نماید. مشروط بر اینکه زوج توان مالی و آمادگی خود را به ادای نفقه ثابت نماید.

جزء چهارم - تفریق به سبب غیاب

ماده - 194

هرگاه زوج مدت سه سال یا زیاده از آن بدون عذر معقول غایب گردد، در صورتیکه زوجه از غیاب وی متضرر شود، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید. گرچه زوج مالک دارائی بوده و زوجه از آن نفقه خود را تأمین کرده بتواند.

ماده - 195

(1) در صورت غیابت زوج، محکمه بعد از استماع مطالبه تفریق از جانب زوجه، موضوع را به زوج غایب کتباً اعلام نموده و مدتی را تعیین مینماید تا در خلال آن زوج مذکور به مسکن فامیل عودت نموده یا زوجه خود را به اقامتگاه خویش طلب نماید.

(2) در صورتیکه زوج غایب با وجود اعلام محکمه، بدون عذر معقول به غیابت خود ادامه بدهد یا اصلاً وصول اعلام به زوج غیر ممکن باشد، در چنین احوال، محکمه به تفریق بین زوجین حکم

مینماید.

ماده - 196

هرگاه زوج به حکم قطعی محکمه به حبس ده سال یا بیشتر از آن محکوم گردیده باشد، زوجه می تواند پس از مدت پنج سال مطالبه تفریق نماید گرچه زوج محبوس توان ادای نفقه را داشته باشد.

ماده - 197

(1) تفریق به سبب غیاب در حکم طلاق رجعی میباشد.

(2) هرگاه زوج غایب حاضر با زوج محبوس رها گردد، میتواند قبل از تکمیل عدت به زوجه خود رجوع نماید.

مبحث نهم - آثار انحلال ازدواج فرع اول - عدت

ماده - 198

عدت عبارت از مدت معینیست که با انقضای آن تمام آثار مرتبه ازدواج از بین میرود.

ماده - 199

(1) قبل از تکمیل عدت هیچکس بدون از زوج نمی تواند با معتده ازدواج نماید.

(2) در موارد ذیل عدت بر زوجه لازم میگردد:

1- در صورتیکه تفریق بین زوجین در نکاح صحیح یا فاسد، بعد از دخول و یا بعد از خلوت صحیح یا خلوت فاسد در نکاح صحیح صورت گرفته باشد. خواه این تفریق باسناد طلاق رجعی، بان صغرا یا طلاق باین کبری صورت گرفته باشد.

2- در حائضه تفریق به سبب لعان، عیب نقصان مهر، خیار بلوغ و افساقه، فسخ، متارکه در نکاح فاسد یا وطی به شبهه صورت گرفته باشد.

ماده - 200

هرگاه زوج در نکاح صحیح قبل از دخول و یا بعد از آن وفات نماید، عدت بر زوجه لازم می گردد.

ماده - 201

(1) عدت در طلاق و تمام انواع فسخ بعد از نکاح صحیح برای زن مدخول بهای حقیقی یا حکمی که حامله نبوده و حیض گزرده، سه حیض کامل میباشد.

(2) حیضیکه در آن طلاق یا تفریق صورت گرفته در عدت محسوب نمی گردد.

ماده - 202

عدت در طلاق یا فسخ برای منکوحه آیسسه یا منکوحه ایکه به سن بلوغ رسیده و حیض نگر دیده سه ماهه کامل می باشد.

ماده - 203

هرگاه ماهی که در آن ایسه عدت شان را بحساب ماه آغاز کرده و قبل از تکمیل سه ماه حیض شوند، عدت شان سه حیض کامل میباشد.

ماده - 204

(1) عادت زوجه عادی به طهر متداوم، يك سال کامل است. مشروط بر اینکه معتمد در خلال این مدت حیض نشود. در صورت حیض شدن در سال اول، عادت با ختم سال دوم که معتمد در آن حیض نشده باشد، تکمیل میگردد.

(2) اگر در سال دوم نیز حیض گردد، عادت به مجرد مشاهده خون در سال سوم و یا به ختم آن، بدون مشاهده خون تکمیل می گردد.

ماده - 205

عادت زوجه عادی به خون ریزی متداوم که ترتیب عادت ماهوار خود را فراموش کرده باشد، بعد از وقوع طلاق و یا فسخ، هفت ماه کامل میباشد.

ماده - 206

عادت زوجه حامله با وضع کامل حمل تکمیل میگردد. مشروط بر اینکه تشکل اعضای حمل تماماً و یا قسماً ظاهر باشد.

ماده - 207

عادت وفات چهار ماه و ده روز است، مگر اینکه زوجه حامله باشد. درین صورت حکم مندرج ماده (206) این قانون تطبیق میگردد.

ماده - 208

هرگاه زوج قبل از تکمیل عادت طلاق زوجه خود وفات نماید، عادت طلاق تماماً ملغی و عادت وفات مطابق به حکم ماده (207) این قانون لازم میگردد. خواه این طلاق در حال صحت و یا مرض موت زوج صورت گرفته باشد.

ماده - 209

هرگاه زوجه در حال مرض موت، زوجه اش را بدون رضای وی طلاق باین نموده و در خلال عادت وفات نماید، زوجه مستحق میراث گردیده، هر يك از عادت طلاق یا وفات را که مدت آن بیشتر باشد، تکمیل مینماید.

ماده - 210

هرگاه زوج با معتده طلاق باین صغری در خلال عادت ازدواج نموده و مجدداً طلاق نماید، درین صورت زوجه مهر کامل را مستحق گردیده عادت جدید را تکمیل مینماید. گرچه این طلاق قبل از دخول صورت گرفته باشد.

ماده - 211

عادت به مجرد وقوع طلاق، وفات، فسخ، تفریق و یا متارکه در نکاح فاسد آغاز می گردد.

فرع دوم - نفقه عادت

ماده - 212

هر نوع تفریقی که از جانب زوج واقع می گردد، خواه طلاق باشد و یا فسخ، موجب اسقاط نفقه عادت زوجه نمی گردد، گرچه زوج قصوری در آن نداشته باشد. نفقه معتدات آتی الذکر بر زوج لازم است:

- 1 - معتده طلاق رجعی، بائن صغری و بائن کبری، خواه زوجه حامله باشد یا نه.
- 2 - معتده لعان، ایلا و خلع. مگر اینکه از نفقه خود ابرا داده باشد.
- 3 - معتده ایکه تفریق وی به سبب امتناع زوج از قبول اسلام صورت گرفته باشد.
- 4 - معتده ایکه زوج عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ و افاقه، فسخ نموده باشد.
- 5 - معتده ایکه تفریق وی به اثر مرتد شدن زوج یا به اثر ارتکاب فعلی ایکه موجب حرمت مصاهره می گردد، صورت گرفته باشد.

ماده - 213

نفقه معتده ایکه عقد نکاح را به سبب خیار بلوغ، نقصان مهر یا معیوب بودن زوج فسخ نموده باشد، ساقط نمی گردد. مشروط بر اینکه معتده در مورد فوق قصوری نداشته باشد.

ماده - 214

هر نوع تفریقیکه به سبب قصور زوجیه و مطالبه وی واقع شده باشد، موجب اسقاط نفقه عدت میگردد. در صورت فوق گرچه سبب تفریق قبل از تکمیل عدت از بین رفته باشد، معتده دو باره مستحق نفقه نمی گردد.

ماده - 215

در صورت وفات زوج، زوجه مستحق نفقه نمی گردد، خواه زوجه حامله باشد یا نه.

ماده - 216

هرگاه نفقه معتده از طرف زوجه تعیین نگردیده و معتده نیز مطالبه آنرا تا ختم عدت نکرده باشد، نفقه عدت ساقط میگردد.

مبحث دهم - حقوق اولاد

فرع اول - نسب

جزء اول - ثبوت نسب در نکاح صحیح

ماده - 217

کمترین مدت حمل شش ماه و اکثر آن یکسال است.

ماده - 218

طفل هر زوجه در ازدواج صحیح منسوب به زوج میگردد. مشروط بر اینکه کمترین مدت حمل در عقد ازدواج سپری شده مقاربت و خلوت صحیحه بین زوجین ثابت باشد.

ماده - 219

هرگاه زوجه در مدت کمتر از ششماه از عقد ازدواج وضع حمل نماید، چنین طفل منسوب به زوج نمی گردد. مگر اینکه زوج نسبت طفل را بغیر از طریق زنا بخود ادعا نماید.

جزء دوم - ثبوت نسب بعد از تفریق یا وفات زوج

ماده - 220

هرگاه معتده طلاق یا وفات در مدت بیشتر از یکسال از طلاق یا وفات زوج وضع حمل نماید،

دعوی نسب چنین معتده قابل سمع نمی باشد. مگر اینکه در صورت طلاق زوج و در وفات، ورثه زوج نسبت طفل را بخود ادعا نماید.

ماده - 221

هرگاه مطلقه یا زوجه بعد از وفات زوج به تکمیل عدت خود اقرار نماید، نسبت طفل او به زوج وقتی ثابت می گردد که وضع حمل در مدت کمتر از شش ماه از اقرار و یا کمتر از یک سال از طلاق یا وفات زوج، صورت گرفته باشد.

جزء سوم - ثبوت نسب در نکاح فاسد و دخول به شبهه

ماده - 222

(1) طفل زوجه در نکاح فاسد وقتی به زوج منسوب میگردد که طفل اقلی بعد از ششماه از تاریخ دخول تولد شده باشد.

(2) در صورت متارکه یا تفریق، طفل وقتی به زوج منسوب میگردد که حداکثر در خلال مدت یکسال تولد شده باشد.

ماده - 223

در صورت ثبوت نسب گرچه در نکاح فاسد یا دخول به شبهه باشد، آثار مرتبه قرابت از قبیل نفقه، ارث، حرمت و امثال آن ثابت می گردد.

جزء چهارم - اقرار به نسب

ماده - 224

ثبوت نسب توسط اقرار به بنوت گرچه در حال مرض موت باشد، وقتی صورت می گیرد که:

1 - مقرر در سنی باشد که مقرر له فرزند وی شده بتواند.

2 - مقرر له نسب معلوم نداشته باشد.

3 - مقرر له ممیز ادعای مقرر را تصدیق نماید.

ماده - 225

نسب توسط اقرار زوجه یا معتده، وقتی ثابت میگردد که زوج اقرار زوجه را تصدیق و یا از طرف زوجه ادله مثبتانه ارائه گردیده باشد.

ماده - 226

شخصیکه نسب وی معلوم نباشد و به ابوت یا امومت شخص اقرار نماید، نسب وی وقتی ثابت می گردد که:

1 - مقرر در سنی باشد که فرزند مقرر له شده بتواند.

2- مقرر له ادعای مقرر را تصدیق نماید. درین صورت حقوق ابوت و بنوت در برابر یکدیگر ثابت میگردند.

ماده - 227

اقرار به نسب در خارج از بنوت، ابوت و امومت بر غیر تأثیری ندارد، مگر اینکه تصدیق نموده

باشد.

ماده - 228

شخصیکه نسب وی معلوم بوده و به صفت فرزند خوانده شود، آثار ثبوت نسب از قبیل نفقه، اجرت حضانت، میراث، حرمت مصاهره و حرمت ازدواج مطلقه بر آن مرتب نمی گردد.

فرع دوم - رضاع

ماده - 229

اجرت شیر دادن طفل بزمه شخصی است که به ادای نفقه وی مکلف است. این اجرت به مقابل تغذیه طفل پرداخته میشود.

ماده - 230

مادر تا وقتیکه در قید نکاح زوج بوده یا در عدت طلاق رجعی باشد، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده - 231

هرگاه مادر طفلش را در خلال عدت طلاق بائن یا بعد از تکمیل آن شیر بدهد، مستحق اجرت میگردد.

ماده - 232

مادر بیش از دو سال، مستحق اجرت شیر دادن طفل نمی گردد.

ماده - 233

هرگاه زن دیگری بدون اجرت یا به اجرت کمتر از آنچه مادر مطالبه می نماید، به شیر دادن طفل حاضر شود، مادر مستحق اجرت شیر دادن نمی گردد.

ماده - 234

اجرتیکه نسبت شیر دادن برای مادر تعیین گردیده، به علت وفات پدر طفل ساقط نشده، از ترکه متوفی مثل سایر دیون پرداخته میشود.

ماده - 235

زنی که طفلی را قبل از تکمیل مدت دو سال از تولد وی شیر بدهد، مادر رضاعی طفل و شخصیکه به سبب مقاربت او شیر بوجود آمده باشد، پدر رضاعی وی محسوب شده و احکام مندرج ماده (84) این قانون بر آن تطبیق می گردد.

فرع سوم - حضانت

ماده - 236

(1) حضانت عبارت از حفاظت و پرورش طفل است در مدتیکه طفل به حفاظت و پرورش زن محتاج باشد.

(2) حضانت حق اشخاصیست که به اساس این قانون تنظیم گردیده است.

ماده - 237

مادر نسبی در خلال زوجیت و بعد از تفریق به حفاظت و پرورش طفل حق اولیت دارد. مشروط بر اینکه واجد شرایط اهلیت حضانت باشد.

ماده - 238

زنیکه حضانت طفل را بعهده می گیرد باید عاقله، بالغه و امینه بوده که خوف ضیاع طفل نسبت عدم واریسی وی متصور نباشد و توان حفاظت و پرورش طفل را داشته باشد.

ماده - 239

زنانیکه حق حضانت طفل را دارند به ترتیب درجه استحقاق عبارت اند از:

1 - مادر، مادر مادر و یا بالاتر از آن.

2 - مادر پدر.

3 - خواهر اعیانی.

4 - خواهر اخیافی.

5 - خواهر علاتی.

6 - دختر خواهر اعیانی.

7 - دختر خواهر اخیافی.

8 - دختر خواهر علاتی.

9 - خاله اعیانی

10 - خاله اخیافی.

11 - خاله علاتی.

12 - خاله اعیانی پدر.

13 - خاله اخیافی پدر.

14 - خاله علاتی پدر.

15 - عمه مادر.

16 - عمه پدر.

ماده - 240

هرگاه اشخاص مندرج ماده (239) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، حق حضانت به عصبات طفل به ترتیب میراث انتقال مینماید.

ماده - 241

هرگاه اشخاص مندرج مواد (239 و 240) این قانون وجود نداشته یا فاقد شرایط اهلیت حضانت باشند، طفل جهت حفاظت پرورش به نزدیکترین محرم از ذوی الارحام وی به ترتیب درجه استحقاق، به اشخاص ذیل سپرده میشود:

1 - پدر مادر.

2 - برادر اخیافی.

3 - پسر برادر اخیافی.

4 - کاکای اخیافی.

5 - مامای اعیانی.

6 - مامای علاتی.

7 - مامای اخیافی.

دختر کاکا، دختر عمه، دختر ماما و دختر خاله در صورتیکه طفل پسر باشد، همچنان پسر کاکا، پسر عمه، پسر ماما و پسر خاله در صورتیکه طفل دختر باشد، حق حضانت وی را ندارد.

ماده - 242

هرگاه بیش از يك نفر حق حضانت طفل را داشته باشند، محکمه می تواند هر کدام را که بیشتر به مصلحت طفل باشد، انتخاب نماید.

ماده - 243

هرگاه حق حضانت به سببی از اسباب قانونی ساقط گردد، با از بین رفتن سبب مذکور، این حق دوباره اعاده میگردد.

ماده - 244

اجرت حضانت غیر از اجرت رضاع و نفقه بوده و پدر طفل به پرداخت آن مکلف میباشد. در صورتیکه طفل مالک دارائی شخصی باشد، این اجرت از دارائی وی پرداخته میشود. مگر اینکه پدر تیراً آنرا بپردازد.

ماده - 245

(1) مادر تا وقتیکه در قید نکاح یا عدت طلاق رجعی زوج باشد، مستحق اجرت حضانت نمیگردد.

(2) در صورتیکه در عدت طلاق باین بوده یا با شخصی که محرم طفل است ازدواج کرده و یا معتده او باشد، مستحق اجرت حضانت می گردد.

ماده - 246

هرگاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، معسر بوده و یکی از محارم حضانت طفل را تیراً بعهده گیرد، حاضر نه مخیر است که حضانت را بدون اجرت بعهده گرفته و یا او را به متبرع واگذار شود.

ماده - 247

هرگاه شخص مکلف به پرداخت اجرت حضانت، موسر بوده و طفل نیز مالک دارائی باشد، طفل در مقابل اجرت مثل، به مادر تسلیم میگردد. گرچه این اجرت از دارائی صغیر پرداخته شود.

ماده - 248

هرگاه زوجه ناشزه گردد و سن طفل از پنج سال متجاوز باشد، محکمه می تواند طفل را بهر يك از زوجین که بیشتر به مصلحت طفل باشد، تسلیم نماید.

ماده - 249

مدت حضانت پسر با سن هفت و از دختر با سن (9) سالگی تمام خاتمه پیدا میکند.

ماده - 250

محکمه می تواند مدت حضانت مندرج ماده (249) این قانون را تمدید نماید. مشروط بر اینکه مدت تمدید شده از دو سال تجاوز نکند.

ماده- 251

هرگاه ثابت گردد شخصیکه حضانت طفل را بعهده دارد گرچه پدر وی نیز باشد، به مصلحت طفل تمام نمی شود، محکمه می تواند طفل را جهت حفاظت و پرورش به شخصیکه به درجه دوم مسـتـحق حضانت است، تسلیم نماید.

ماده- 252

مادر تا وقتیکه در قید نکاح یا عدت باشد، نمی تواند بدون اجازه پدر، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده- 253

حاضنه غیر از مادر نمی تواند بدون اجازه ولی، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده- 254

پدر طفل نمی تواند در خلال مدت حضانت بدون اجازه حاضنه، طفل را با خود به سفر ببرد.

ماده- 255

زنیکه شوهر نداشته و نتواند تأمین معیشت نماید، نفقه وی را ولی محرمش تا وقتی میپردازد که مشار الیهها در مسکن ولی محرم مذکور سکونت داشته باشد.

فرع چهارم - انفاق

جزء اول - نفقه اولاد

ماده- 256

نفقه با تمام انواع آن در قسمت پسر صغیر تا وقت توان کسب و کار و در قسمت دختر صغیره تا وقت ازدواج بدوش پدر می باشد.

ماده- 257

نفقه پسر کبیر که توان کسب و کار را نداشته و فقیر باشد، همچنان نفقه دختر کبیره فقیره تا وقت ازدواج بدوش پدر وی میباشد.

ماده- 258

(1) مصارف نفقه پسر یا دختر صاحب کسب و کار در صورت کفایت از عوایدشان تأمین گردیده و در صورت عدم کفایت بقیه نفقه از طرف پدر تکمیل میگردد.

(2) هر گاه عواید کسب و کار اولاد بیشتر از مصارف نفقه شان باشد، مقصدار اضافی از طرف پدر ذخیره شده بعد از بلوغ به آنها مسترد میگردد.

ماده- 259

هر گاه پدر توان پرداخت نفقه اولاد خود را نداشته و از کسب و کار نیز عاجز باشد، مکفایت نفقه اولاد به ولی بعد از پدر انتقـال مینماید.

ماده- 260

هر گاه پدر معسر بوده و از کسب و کار عاجز نباشد، پرداخت نفقه اولاد از ذمه وی ساقط نمی گردد. درین صورت ولی ایکه بعد از پدر قرار دارد، مکلف به پرداخت نفقه اولاد بوده، حین یسار پدر مصارف نفقه را از وی مطالبه مینماید.

ماده- 261

طفلیکه پدرش وجود نداشته و مالک دارائی شخصی نباشد در حالیکه اقارب طفل مرکب از اصول و حواشی

باشد، نفقه وی به ترتیب آتی پرداخته می شود:

1- در صورتیکه تنها اصول و یا حواشی وارث طفل باشد. اصول خواه وارث طفل گردد یا نه، مکلف به پرداخت نفقه می باشد.

2- در صورتیکه اصول و حواشی مشترکاً وارث طفل باشند، نفقه به تناسب سهم میراث هر کدام پرداخته میشود.

ماده- 262

پدر مکلف به پرداخت نفقهٔ زوجه پسرش نمی باشد، مگر اینکه قبلاً به آن تعهد نموده باشد. درینصورت پدر حین پسر مصارف نفقه را از وی مطالبه مینماید.

ماده- 263

زوجین می توانند در مورد مصارف نفقه اولاد شان صلح نمایند. هرگاه صلح به کمتر از نفقه لازمه صورت گرفته باشد، پدر مکلف به تکمیل نفقه بوده و در صورت صلح به مقدار بیشتر از نفقه لازمه و وجود تفاوت فاحش، پدر به پرداخت مقدار اضافی مکلف گردانیده نمی شود.

جزء دوم - نفقه آبا و اقارب

ماده- 264

نفقهٔ والدین، اجداد و جداتیکه فقیر باشند خواه توان کسب و کار را داشته باشند یا نه، بدوش فرزندیست که موسر باشد خواه فرزند پسر باشد یا دختر، صغیر باشد یا کبیر.

ماده- 265

نفقه شخص فقیر که بعلت مریضی جسمی یا عقلی و عصبی توان کسب و کار را نداشته باشد، به تناسب سهم ارث بدوش اقارب موسر می باشد.

ماده- 266

به استثنای نفقه اصول و فروع، نفقه با اخ - تلاف دین ساقط میگردد.

ماده- 267

نفقهٔ اقارب از تاریخ مطالبه آن لازم می گردد.

فرع پنجم - اداره اموال

جزء اول - ولایت

ماده- 268

(1) ولایت اموال اولاد ناقص اهلیت، بدرجۀ اول به پدر و ثانیاً به جد ص - حیج، تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه از طرف پدر وصی تعیین نگردیده باشد.

(2) درینصورت ولی و وصی نمی توانند، بدون اجازهٔ محکمه با صلاحیت از سرپرستی اموال وی کناره گیری نمایند.

ماده- 269

ولی وقتی می تواند از حقوق متعلق به ولایت استفاده نماید که واجد اهلیت کامل در مورد است - فاده از عین حقوق متعلق به اموال خود باشد.

ماده- 270

ولی بمنظور اداره و سرپرستی اموال اشخاص تحت ولایت خود، می تواند مطابق به احکام مندرج این قانون تصرف نماید.

ماده- 271

هرگاه باشی خاص ناقص اهلیت مالی تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت ولی قرار داده نشود، استثناء چنین مال از تحت ولایت ولی خارج ساخته میشود.

ماده- 272

ولی نمی تواند اموال اشخاص تحت ولایت خود را بدون اجازه محکمه با صلاحیت به احدى تبرع نماید.

ماده- 273

(1) ولی نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود چنان تصرفات نماید که نفع خود، ولی یا زوجه یا اقارب شان تا درجه چهارم در آن مضمر باشد.

(2) همچنان ولی نمی تواند اموال غیر منقول اشخاص تحت ولایت خود را در عوض دینیکه بر ذمه ولی باشد به رهن بگذارد.

ماده- 274

پدر نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال غیر منقول، تجارتخانه و اوراق و اسناد مالی و بهادار اشخاص تحت ولایت خود که بیش از بیست هزار افغانی قیمت داشته باشد، تصرف نماید. در هر چه موارد محکمه از اصدار حکم مبنی بر جواز تصرف وقتی امتناع می ورزد، که تصرف پدر در اموال اشخاص تحت ولایت سبب اتلاف و یا غبن بیش از خمس قیمت مال مذکور گردد.

ماده- 275

هرگاه مورث شخص ناقص اهلیت به عدم تصرف ولی در اموال موروثه وصیت نموده باشد، ولی نمی تواند بدون اجازه و نظارت محکمه با صلاحیت در آن تصرف نماید.

ماده- 276

ولی نمی تواند در اموال اشخاص تحت ولایت خود بدون اجازه محکمه با صلاحیت تصرفات ذیل را بعمل آرد:

1 - قرض دادن یا قرض گرفتن.

2 - اجاره دادن به مدتیکه بعد از رسیدن به سن رشد دوام نماید.

3 - دوام دادن به تجار تیکه به شخص ناقص اهلیت تعلق بگیرد.

4 - قبول نمودن هبه یا وصیتیکه توام با تعهدات معین باشد.

ماده- 277

(1) هرگاه صغیر به سن (16) سالگی رسیده باشد، ولی می تواند به اجازه محکمه با صلاحیت مبلغی را برای تجارت بدسترس وی بگذارد.

(2) اذن به تجارت، خواه مطلق باشد یا مقید، با وفات یا عزل ولی از بین نمیرود.

ماده- 278

تصرفات صغیر مآذون در حدودیکه محکمه با صلاحیت در اموال وی مجاز قرار داده است،

بمنزله تصرف شخصیت که به سن رشد رسیده باشد.

ماده- 279

پدر می تواند عقدي را به اسم شخص تحت ولایت خویش بحساب خود یا شخص دیگری انجام دهد. مگر اینکه قانون خلاف آن حکم کرده باشد.

ماده- 280

پدر کلان نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در مورد اموال شخص تحت ولایت خود تصرف یا صلح مبني بر ضرر نموده یا از تأمینات آن انصراف و یا در تأمینات تقلیل بعمل آورد.

ماده- 281

ولی مکلف است فهرست مکمل اموال متعلق به شخص تحت ولایت خود را در ظرف دو ماه از آغاز ولایت یا از تاریخیکه شخص تحت ولایت، مالک دارائی گردیده است، ترتیب نموده و به اداره مربوط محکمه با صلاحیت تسلیم نماید.

ماده- 282

ولی می تواند از مال شخص تحت ولایتش نفقه خود و یا شخص دیگری را تأمین نماید. مشروط بر اینکه قانوناً نفقه شان در مال شخص مذکور لازم دانسته شود.

ماده- 283

هرگاه سن شخص تحت ولایت به هجده سال تمام برسد، ولایت ولی به انجام میرسد، مگر اینکه به سببی از اسباب حجر محکمه با صلاحیت بدوام آن حکم نموده باشد.

ماده- 284

هرگاه نسبت سوء تصرف ولی ضرري به اموال شخص تحت ولایت متوجه باشد، محکمه می تواند ولایت ولی را سلب و صلاحیت او را محدود سازد.

ماده- 285

هرگاه ولی غایب شناخته شده یا به مدت بیش از یکسال حبس محکوم گردد، محکمه به تعطیل ولایت وی حکم صادر مینماید.

ماده- 286

در صورتیکه ولایت ولی طبق مواد (284 ، 285) این قانون سلب، محدود و یا معطل قرار داده شده باشد، با رفع اسباب موجه آن حق ولایت مجدداً به قرار محکمه با صلاحیت اعاده میگردد.

ماده- 287

پدر از خسارات ناشی از خطای فاحش خود بر اموال شخص تحت ولایت مسئولیت دارد. مسئولیت پدر کلان درین مورد عین مسئولیت وصی میباشد.

ماده- 288

ولی یا ورثه او مکلف اند اموال شخص تحت ولایت را حیث رسیدن او به سن رشد، به وی تسلیم نمایند. و در صورت تصرف، قیمت مال را طبق نرخ روز به وی بپردازد.

جزء دوم - وصایت

اول - تعیین وصی

ماده- 289

وصي باید شخص عادل، با کفایت و واجد اهلیت کامل بوده با شخصیکه تحت وصایت او قرار می گیرد دین مشترک داشته باشد.

ماده- 290

اشخاص ذیل وصي تعیین شده نمی توانند:

- 1- شخصیکه به حکم قطعی محکمه به جرم منافی آداب عامه یا عفت محکوم بجزاء شده باشد.
- 2- شخصیکه شهرت بد داشته یا مدرک مشروع برای تأمین معیشت نداشته باشد.
- 3- شخصیکه به حکم قطعی محکمه محکوم به افلاس شده و حیثیت او اعاده نشده باشد.
- 4- شخصیکه قبلاً از ولایت یا وصایت شخص دیگری به حکم قطعی محکمه عزل شده باشد.
- 5- شخصیکه از طرف پدر یا جد قبل از وفات از حق وصایت کتباً محروم ساخته شده باشد.
- 6- شخصیکه خودش یا یکی از اصول، فروع یا زوجه اش با شخص ناقص اهلیت منازعه قضائی داشته یا چنان اختلاف فامیلی موجود باشد که به اساس آن مصلحت شخص ناقص اهلیت مختل گردد.

دوم - وصي اختیاری

ماده- 291

- (1) پدر می تواند برای اولاد ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن، وصي تعیین نماید. همچنان شخص متبرع می تواند در حالت مندرج ماده (271) این قانون وصي اختیار نماید.
- (2) اختیار وصي در چنین موارد توسط وصایت خط رسمی یا عرفی صورت می گیرد که به خط و امضای پدر یا متبرع باشد و یا از امضا و یا شصت شان در چنین اسناد تصدیق بعمل آمده باشد.

ماده- 292

پدر و متبرع می توانند در مورد اختیار وصي از تصمیم شان رجوع نمایند.

ماده- 293

شخصیکه وصایت را در حین حیات موصي قبول کرده باشد، نمی تواند از آن منصرف گردد. مگر اینکه انصراف از وصایت را قبلاً به اراده خود منوط ساخته باشد.

ماده- 294

رد وصایت باید حین حیات موصي صورت گرفته و به اطلاع وي رسانیده شود.

ماده- 295

شخصیکه وصایت را طبق احکام مندرج ماده (294) این قانون رد نموده است، قبولی وي بعد از وفات موصي اعتبار ندارد.

ماده- 296

اختیار وصي وقتی نافذ شمرده میشود که از طرف محکمه با صلاحیت تائید شده باشد.

سوم - وصي قضائی

ماده- 297

هر گاه برای شخص ناقص اهلیت یا حمل ثابت در بطن وصي اختیاری موجود نباشد، محکمه وصي تعیین مینماید. وصایت برای حمل ثابت در بطن بعد از وضع حمل برای مولود نیز نافذ است. مگر

اینکه محکمه وصی جدیدی را عوض وی تعیین کرده باشد.

ماده- 298

(1) محکمه می تواند حین ضرورت برای شخص ناقص اهلیت بیش از یک وصی تعیین نماید. در صورت تعدد وصی، اوصیا نمیتوانند در اموال شخص تحت وصایت شان منفرداً تصرف نمایند، مگر اینکه همچو تصرف کاملاً به مصلحت ناقص اهلیت باشد.

(2) حین اختلاف نظر بین اوصیا تجویزیکه از طرف محکمه اتخاذ میگردد، قابل تعمیل می باشد.

ماده- 299

محکمه در حالات ذیل وصی خاص و مؤقت تعیین می نماید:

1- در صورتیکه مصلحت شخص ناقص اهلیت با مصلحت وصی، زوج وی یا یکی از اصول و فروع وصی و یا با مصلحت اشخاصیکه وصی نماینده قانونی شان می باشد، متصادم واقع گردد.

2- در صورتیکه به شخص ناقص اهلیت مالی تبرع گردیده و چنان شرط گذاشته شده باشد که مال مذکور تحت ولایت ولی قرار داده نشود.

3- در صورتیکه اجرای وصایت اوصاف خاصی را که وصی دایمی فاقد آنست ایجاب نماید.

ماده- 300

محکمه در حالات ذیل وصی مؤقت تعیین می نماید:

1- در صورتیکه محکمه ولایت ولی را متوقف نموده و شخص ناقص اهلیت ولی دیگری نداشته باشد.

2- در صورتیکه وصایت به تقاضای خود وصی متوقف شده باشد.

3- در صورتیکه عوامل مؤقت مانع اجرای وصایت گردیده باشد.

ماده- 301

محکمه می تواند برای حل و فصل دعاوی مربوط به شخص ناقص اهلیت وصی خصومت تعیین نماید، گرچه شخص ناقص اهلیت مالک دارائی نباشد.

ماده- 302

وصی می تواند در تمام مواردیکه صلاحیت اجرای وصایت را دارد. شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین نماید. وکیل با وفات وصی یا شخص تحت وصایت معزول شناخته می شود.

ماده- 303

وظایف اشخاص مندرج مواد (299-300-301) این قانون که بحیث وصی تعیین گردیده اند وقتی خاتمه پیدا میکند، که موضوع وصایت انجام یافته و یا مدت معینه وصایت منقضی گردیده باشد.

چهارم - مکلفیت های وصی

ماده- 304

وصی نمی تواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت تصرفات ذیل را بعمل آرد:

1- خرید و فروش، مقایضه، شراکت، رهن، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگریکه موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد.

2- حواله دادن دینیکه شخص ناقص اهلیت بدمه شخص دیگری دارد و یا قبول حواله دین علیه او.

- 3 - گذاشتن اموال بمنظور بهره برداري و تصفيه حسابات مربوط به آن يا قرض گرفتن بحساب شخص ناقص اهليت.
- 4- اجاره دادن اموال غير منقول شخص ناقص اهليت براي مدت بيش از سه سال، در صورتيكه اموال غير منقول زمين زراعتي و مدت بيش از يكسال در صورتيكه اموال غير منقول عمارت باشد.
- 5- اجاره دادن اموال غير منقول شخص ناقص اهليت براي مدتيكه بعد از رسيدن به سن رشد تا يكسال دوام نمايد.
- 6- قبول يا رد تبرعاتيکه مشروط بشرط باشد.
- 7- پرداخت نفقه اشخاصيکه نفقه آنها بر ذمه شخص ناقص اهليت لازم است، مگر اينکه نفقه لازم به حکم قطعي محكمه ثابت گرديده باشد.
- 8 - صلح و حكمت.
- 9 - ايفاي تعهدات كه بر متروكه و يا بر ذمه شخص ناقص اهليت ثابت باشد، مگر اينکه حکم قطعي محكمه در مورد صادر گرديده باشد.
- 10 - اقامه دعاوي، مگر اينکه در تاخير آن ضرر و يا ضياع حقوق شخص ناقص اهليت متصور باشد.
- 11- انصراف از حقوق دعاوي و يا قناعت بچنان احكام محكمه كه قابل اعتراضات عادي باشد، يا انصراف از چنين اعتراضات بعد اقامه آن و اقامه اعتراضات غير عادي در برابر احكام محكمه.
- 12- انصراف از تأمينات يا تقليل آن كه به ضرر ناقص اهليت تمام شود.
- 13 - اجاره اموال شخص ناقص اهليت براي خود، زوج يا يكي از اقارب شان تا درجه چهارم و يا براي كسي كه وصي نائبي وي باشد.
- 14 - پرداخت مصارف ازدواج شخص ناقص اهليت.
- 15 - پرداخت مصارف تعليمي و يا پرداخت چنان مصارفيكه شخص ناقص اهليت در اجراي شغل معين به آن ضرورت دارد.

ماده- 305

- (1) وصي مكلف است تماماً عايدات نقدي شخص تحت وصايت خود را بعد از وضع مصارف نفقه و مصارف متفرقه ايكه از طرف محكمه تعيين گرديده است، به حساب امانت محكمه يا بانكي كه از طرف محكمه معرفي شده، بنام وي به وديعت بگذارد.
- (2) همچنان وصي بايد تمام اشياء از قبيل اوراق بهادار، زيورات، جواهرات و امثال آنها حسب لزوم ديد محكمه بوديعت بگذارد. اين اجراءات وصي بايد در ظرف (15) روز از تسليمي عوايد و اشيای متذکره صورت گیرد.
- (3) وصي نمي تواند آنچه را كه در بانك به وديعت گذاشته بدون اجازه محكمه اخذ نمايد.

ماده- 306

وصي مكلف است دعاوي را كه عليه شخص ناقص اهليت اقامه مي گردد، تمام با اجراءات مربوط به آن، به اطلاع محكمه رسانيده و اوامر محكمه را در مورد پيروي نمايد.

ماده- 307

وصي مكلف است صورت حساب سالانه را با اسناد متعلق به آن، قبل از آغاز سال جديد به محكمه مربوط تقديم نمايد.

ماده- 308

هرگاه دارائی شخص تحت وصایت بیش از ده هزار افغانی نباشد، محکمه می تواند وصی را از ترتیب و تقدیم صورت حساب لازمه معاف نماید.

ماده- 309

هرگاه شخص دیگری بعبوض وصی تعیین گردد، وصی مکلف است در ظرف سی روز از ختم وصایت صورت حساب متعلق به اموال شخص تحت وصایت خود را ترتیب و به محکمه تقدیم نماید.

ماده- 310

اجرای وصایت بدون اجرت می باشد. محکمه استثنائاً می تواند پرداخت اجرت یا مکافات را در برابر عمل معین بنابر مطالبه وصی امر نماید. مگر پرداخت اجرت بـرای مدت قبل از مطالبه به هیچ صورت جواز ندارد.

پنجم - ختم وصایت

ماده- 311

وظیفه وصی در حالات ذیل ختم میگردد:

1 - وفات شخص ناقص اهلیت.

2 - رسیدن شخص ناقص اهلیت به سن هجده سالگی، مگر در صورتی که دوام وصایت قبل از رسیدن به سن مذکور معنوی یا مجنون باشد. اینکه شخص ناقص اهلیت حیث رسیدن به سن مذکور معنوی یا مجنون باشد.

3 - اعاده مجدد ولایت ولی.

4 - ختم عملیکه وصی خاص غرض اجرای آن تعیین گردیده است.

5 - عزل وصی یا قبول استعفای وی.

6 - فقدان اهلیت قانونی وصی یا غیاب و یا وفات وی.

ماده- 312

وصی در حالات ذیل عزل میگردد:

1- هرگاه سببی از اسباب حرمان وصایت مندرج مواد (289 - 290) این قانون موجود گردد.

2- اگر در اداره اموال شخص ناقص اهلیت اهمال یا سوء تصرف نماید، یا اینکه در عدم عزل وصی مصلحت وی بخطر مواجه باشد.

ماده- 313

وصی مکلف است در خلال سی روز از ختم وصایت اموال تحت اداره خود را با صورت حساب و اسناد متعلق به آن به قایم مقام یا خود شخص ناقص اهلیت که به سن رشد رسیده باشد و یا در صورت وفات وی ورثه شخص ناقص اهلیت تسلیم نماید و پس از تسلیمی، صورت حساب و تسلیمی اموال را به اداره محکمه مربوط تقدیم نماید.

ماده- 314

هرگاه وصی وفات نماید یا محجور علیه واقع گردد و یا غایب شناخته شود، ورثه یا شخص قایم مقام او به تسلیمی اموال و تقدیم صورت حساب آن مکلف می گردد.

ماده- 315

محکمه می تواند به اثر مطالبه وصی تسلیمی تمام و یا قسمتی از اموال تحت وصایت را غرض اداره بخود شخص ناقص

اهلیت که به سن (16) سالگی رسیده باشد اجازه دهد، در صورت رد مطالبه، وصی نمی تواند قبل از گذشتن یکسال از قرار نهایی محکمه مطالبه خود را مجدداً به محکمه تقدیم نماید.

ماده- 316

تعهد یا ابراء شخص ناقص اهلیت که به سن رشد رسیده باشد، به منفعت وصی وقتی اعتبار دارد که وصی صورت حساب نهایی مربوط به اموال وی را قبلاً ترتیب و تقدیم نموده باشد.

ماده 317

(1) شخص ناقص اهلیت که مازون به اداره اموال باشد، مکلف است صورت حساب سالانه اموال را به محکمه مربوط تقدیم نماید.
محکمه نظر وصی را حین رسیدگی حساب اخذ مینماید.

(2) همچنان محکمه می تواند امر دهد تا عواید خالص سالانه شخص مازون بحساب امانت خود محکمه یا یکی از آنها طور پس انداز به ودیعت گذاشته شود. درین صورت مازون نمی تواند بدون اجازه محکمه از آن استفاده نماید.

ماده- 318

هرگاه شخص مازون به اداره اموال مخالف احکام مندرج ماده (317) این قانون اجراءات نموده یا در اداره خود سوء تصرف نماید و یا اسبابی موجود گردد که از رهگذر دوام تصرف شخص مازون اموال تحت اداره وی مواجه به ضرری باشد، محکمه می تواند بر حسب صوابدید خود یا با اثر مطالبه کارنوال یا یکی از اشخاص ذیعلاقه پس از استماع دلایل شخص مازون، اجازه داده شده را محدود و یا سلب نماید.

جزء سوم - حجر

ماده - 319

(1) شخص بالغ به سبب جنون، معنویت، سفاهت یا غفلت وی در اداره اموال محکوم به حجر گردیده و تا وقتی دوام میکند که محکمه برفع آن حکم نه نموده باشد.

(2) محکمه برای اداره اموال شخص محجور علیه، مطابق به احکام مندرج این قانون قیم تعیین می نماید.

ماده - 320

مصارف مربوط به سرپرستی محجور علیه، بر سایر مصارف مقدم می باشد.

ماده- 321

(1) هرگاه محکمه به سبب سفاهت یا غفلت شخصی را در اداره اموال بجز محکوم نموده باشد. می تواند اداره قیمتی از اموال را توسط محجور علیه مجاز قرار دهد.

(2) در صورت فوق احکام مربوط به ناقص اهلیت که مازون به اداره اموال باشد، تطبیق میگردد.

ماده- 322

شرایط مندرج مواد (289 - 290) این قانون در مورد قیم اعتبار داشته و سایر احکام مربوط به وصی نیز در مورد وی قابل تطبیق می باشد.

جزء چهار - غایب و مفقود

ماده- 323

هرگاه شخص واجد اهلیت قانونی مدت یکسال و یا بیشتر از آن غایب بوده و در اثر آن مصالح وی متأثر گردد. محکمه در حالات ذیل از طرف او وکیل تعیین مینماید:

1- در صورتیکه مفقودالاثر بوده حیات و وفات وی معلوم نباشد.

2- در صورتیکه محل سکونت یا اقامتگاه وی در خارج از افغانستان معلوم نبوده و اداره امور مربوط یا نظارت بر اجراءات قائم مقام از جانب شخص غایب ناممکن باشد.

ماده- 324

هرگاه شخص غایب قبلاً وکیل عام و تام برای خود گماشته باشد و وکیل مذکور واجد تمام شرایط مربوط به وصی باشد، محکمه وکالت او را تائید و در غیر آن شخص دیگری را بحیث وکیل تعیین می نماید.

ماده- 325

تمام احکام مربوط به وصی در مورد وکیل شخص غایب نیز قابل تطبیق است.

ماده- 326

(1) هرگاه شخصیکه بیش از چهار سال مفقود گردیده و غالباً هلاک وی متصور باشد. چنین شخص به حکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته میشود و در سایر موارد تشخیص مودتیکه بعد از آن شخص مفقود متوفی شناخته میشود، مفروض برای محکمه می باشد.

(2) محکمه در معلوم نمودن حیات و وفات شخص مفقود از وسایل ممکنه استفاده می نماید.

ماده- 327

هرگاه به وفات شخص مفقود طبق احکام مندرج ماده (326) این قانون حکم شده باشد، زوجه وی بگذشتانیدن عدت وفات مکلف بوده و تمام متروکه وی بین ورثه ایکه حین اصدار حکم به وفات مستحق میراث شناخته شوند، تقسیم می گردد.

ماده- 328

حالت غیاب وقتی ختم می گردد که اسباب موجب آن از بین رفته و یا شخص غایب وفات نماید یا اینکه شخص غایب، به حکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته شده باشد

جزء پنجم - مساعدت قضائی

ماده- 329

هرگاه شخص کر و گنگ یا کور و کر یا کور و گنگ بوده و نه تواند اراده خود را طور صحیح ابراز نماید، محکمه می تواند به چنین شخص جهت معاونت در تصرفات مندرج ماده (304) این قانون مساعد قضائی تعیین نماید.

ماده- 330

احکام مندرج ماده (303) این قانون بر مساعد قضائی تطبیق می گردد.

جزء ششم - نظارت

ماده- 331

(1) محکمه می تواند غرض مراقبت اجراءات وصی، قیم و وکیل از غایب، شخصی را بحیث ناظر تعیین نماید.

ناظر مکلف است در صورت ایجاب مصلحت، محکمه و یا خازنوال مربوط را از جریان امور مطلع گرداند.

(2) نایب و یا وکیل مکلف است تا به استیضاح ناظر در مورد اداره اموال و تحقق اسناد و اوراق مربوط آن جواب دهد.

(3) در صورتیکه نایب یا وکیل موجود نباشد، ناظر از محکمه مربوط تعیین نایب یا وکیل جدیدی را تقاضا می نماید.

(4) تا زمان تعیین نایب و یا وکیل، ناظر به اجرای اموری اقدام مینماید که در تأخیر آن ضرر متصور باشد.

ماده - 332

در مورد تعیین، عزل و استعفاء اجرت و مسئولیت ناظر، احکام متعلق به نایب و یا وکیل تطبیق می گردد.

ماده - 333

هرگاه اسباب موجب نظارت از بین برود، محکمه به وظیفه ناظر خاتمه میدهد.

جزء هفتم- مویدات

ماده - 334

(1) هرگاه وصی در وظایفیکه طبق احکام این قانون به اجرای آن مکلف باشد، مرتکب قصوری گردیده یا در اجرای قرار صادره محکمه اهمال ورزد، محکمه میتواند با در نظر گرفتن جزاهای پیش بینی شده قانون جزاء، وصی را به جریمه نقدی که از ده هزار افغانی متجاوز نباشد یا محرومیت از کل اجرت یا قسمتی از آن و عزل یا بیکي از آنها محکوم نماید.

(2) در صورتیکه وصی امور مستلزم مجازات فوق را بدون اینکه شخص ناقص اهلیت متضرر گردد، جبران یا اعداز مقتعه نزد محکمه ارائه نماید. محکمه می تواند به برائت وی یا تخفیف مجازات مندرج این ماده حکم نماید.

ماده - 335

هرگاه نایب وظایفی را که طبق احکام مندرج این قانون به اجرای آن مکلف می باشد اخلال نموده و به سبب آن خساره به شخص ناقص اهلیت وارد گردد. مسئولیت وی در جبران خساره تابع حدود مسئولیت وکیل به اجرت می باشد.

ماده - 336

احکام مندرج مواد (334-335) این قانون بر قیم، مساعد قضائی، وکیل از غایب و وصی خاص و وصی مؤقت تطبیق می گردد.

قسمت دوم

اشخاص حکمی

مبحث اول- احکام عمومی

ماده - 337

شخص حکمی، شخصیت معنویست که واجد اهلیت حقوقی بوده و بنابر اهداف معین بشکل مؤسسه، شرکت یا جمعیت تشکیل میگردد.

ماده - 338

شخصیت حکمی دو نوع است:

1- شخصیت حکمی عام که شامل دولت، ارکان، ادارات فرعی یا شعبات مربوط به آن و تأسیسات عامه می باشد.

2- شخصیت حکمی خاص که ناشی از اراده افراد خصوصی بوده به شکل جمعیت ها، وقف، مؤسسات، شرکتهای مدنی یا تجارتي و امثال آن بوجود آمده باشد، مگر اینکه قانون چنین شخصیت ها را عام قرار داده باشد.

ماده - 339

مجموع اشخاصیکه واجد شرایط و عناصر لازمه يك شخصیت حکمی هستند، توسط قانون بحیث شخص حکمی شناخته شده می توانند.

ماده -340

هر شخص حکمی دارای مثل می باشد که از اراده آن نماینده گی می نماید.

ماده - 341

شخص حکمی دارای جمیع حقوقیست که توسط قانون تعیین گردیده، مگر حقوقی که منحصراً به شخصیت حقیقی باشد.

ماده -342

(1) شخصیت حکمی دارای خصوصیات آتی می باشد:

1- حقوق و وجایب مالی مستقل.

2- اهلیتی که در اساسنامه آن تحدید گردیده و قانون آنرا مجاز دانسته باشد.

3- حق اقامه و دفع دعوی.

4- داشتن اقامتگاه مستقل و آن عبارت از محلی است که در آنجا اداره مرکزی آن واقع است.

(2) شرکتهای که مرکز اصلی آن در خارج بوده و شعبات آن در افغانستان مطابق به قانون اجازه داده شده باشد، مرکز اداره آن نظر به قانون افغانستان عبارت است از محلی که در افغانستان اداره فعالیت های آن قرار دارد.

مبحث دوم- وقف

ماده - 343

وقف عبارت است از حبس مال از تصرف مالکانه و بذل منفعیت آن به امور خیریه.

ماده - 344

وقف، دارای شخصیت حکمی است که توسط اساسنامه تثبیت می گردد.

ماده - 345

برای واریسی امور مربوط به وقف اداره دولت بنام اوقاف وجود دارد که عواید و مصارف آنرا مطابق به شرایط لازمه وقف بر وفق اساسنامه آن، اداره و مراقبت مینماید. مگر اینکه قوانین خاص طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده- 346

وقف دارای حقوق و وجایب مالی مستقل بوده و به پرداخت دیونیکه طبق شرایط اساسنامه به مصرف رسیده، مکلف می باشد.

ماده- 347

صحت وقف، رجوع از آن و هرگونه تغییر در مصارف و شرایط لازمه و یا معاوضه مال موقوفه، وقتی از طرف وقف کننده اعتبار دارد که در دفاتر مربوط ثبت گردیده باشد.

ماده- 348

اجراءات مذكوره ماده (347) این قانون در دفاتر خاصی که در اداره ثبت اسناد به این منظور تعیین گردیده به ثبت میرسد.

ماده - 349

هرگاه نزد ثبت کننده راجع به اعتبار سند وقف مانعی ظاهر گردد، موضوع غرض انفصال و اخذ تصمیم به محکمه مربوط رجعت داده میشود.

ماده- 350

هرگاه وقف طبق احکام مندرج این قانون صورت نگرفته باشد، مدار اعتبار شناخته نمی شود.

ماده- 351

حرمان از استحقاق و یا رجوع از وقف در محکمه مربوط صورت میگیرد. موضوع به اشخاصیکه حرمان یا رجوع از استحقاق شان داده شده ابلاغ می گردد، تا دلایل خود را به محکمه ارائه نمایند.

ماده- 352

هرگاه سندی وقف مشتمل بر تصرفی که قانوناً ممنوع و یا باطل بوده و یا وقف کننده فاقد اهلیت قانونی باشد، اداره ثبت اسناد در همچو موارد به ثبت آن اقدام نمی نماید.

ماده - 353

هرگاه وقف به شرط غیر صحیح مشروط گردیده، وقف صحیح و شرط باطل شناخته می شود.

ماده - 354

(1) وقف بطور دائمی یا مؤقت جواز دارد.

(2) وقف برای مسجد و مؤسسات عامه طور مؤقت صورت گرفته نمی تواند.

(3) وقف خاص مؤقت بوده و به زیاده از دو طبقه اولاد وقف کننده جواز ندارد.

ماده - 355

وقف به امور خیریه وقتی جواز دارد که از نظر احکام دین مقدس اسلام و منافع ملی، امر خیریه شناخته شود.

ماده- 356

(1) وقف اموال منقول و غیر منقول جواز دارد.

(2) وقف جزء مشاع در اموال غیر منقول جواز ندارد، مگر در صورتیکه مفرز و معین گردیده باشد.

ماده- 357

اسهام شرکتهایی که فعالیت مجاز دارند وقف شده می تواند.

ماده- 358

اظهارات وقف کننده در مورد مال موقوفه حسب الفاظ و معانی آن اعتبار دارد.

ماده- 359

(1) وقف کننده نمی تواند از تمام و یا قسمتی از وقف عام رجوع نماید. اما برای جهات مصرف آن شروطی را در حدود احکام این قانون هنگام ثبت وقف تعیین نموده می تواند.

(2) وقف کننده نمی تواند در وقف مسجد و تأسیسات عامه و چیزیکه به آنها وقف گردیده تغییری وارد نماید.

ماده- 360

تغییر در شروط مصارف وقف عام طور صحیح و مطابق به احکام مندرج این قانون صورت میگیرد.

ماده- 361

وقف کننده می تواند در حدود احکام ایمن قانون استفاده از حقوق آتی را هنگام ثبت وقف خاص شرط گذارد:

1 - اعطاء و حرمان

2 - زیادت و نقصان.

3 - تغییر.

4 - مبادله.

ماده- 362

مبادله مال موقوفه پس از منظوری اداره اوقاف در دفتر مربوط ثبت می گردد.

ماده- 363

اقرار وقف کننده یا غیر راجع به نسب شخص، در حالیکه قرائن به عدم صدق اقرار موجود باشد، بر موقوف علیهم تأثیر ندارد.

فرع اول - استحقاق در وقف

ماده- 364

هرگاه در وقف به اقارب منظور وقف غیر معین یا محل مصرف آن موجود نبوده و یا اصلاً به آن مصرف ضرورت احساس نگردیده و یا اینکه حاصلات وقف بیش از اندازه مصرف مورد ضرورت باشد، حاصلات وقف تماماً و یا قسمت باقیمانده آن به اجازه محکمه به اولاد والدین و اقارب محتاج وقف کننده به اندازه ضرورت هر کدام بمصرف میرسد.

ماده- 365

(1) وقف کننده نمی تواند بیش از ثلث مال خود را به اشخاص غیر وارث یا به بعضی از ورثه و یا امور خیریه وقف نماید.

(2) ثلث مال به تناسب دارائی شخص هنگام وفات او سنجش می گردد.

ماده- 366

(1) وقف کننده می تواند جمیع مال خود را به تمام ورثه اش وقف نماید.

(2) اگر وقف کننده حین وفات وارث نداشته باشد، می تواند جمیع مال خود را به هر جهت خیریه که بخواهد وقف نماید.

ماده- 367

(1) اولاد، زوج یا زوجه و والدین شخص وقف کننده که حین وفات موجود باشند، وقتی از وقف بیش از ثلث مال مستحق می گردند که حق ارث شان به سببی از اسباب، ساقط نگردیده باشد. توزیع استحقاق مطابق به احکام میراث عملی گردیده و در صورت وفات آنها به اولاد شان منتقل می گردد.

(2) اگر یکی از مستحقین قبلاً به اندازه حصه خود مالی را بدون عوض از وقف کننده دریافت نموده باشد، استحقاق وی از مال موقوفه ساقط می گردد. در صورتیکه کمتر از استحقاق خود دریافت نموده باشد تفاوت آنرا با در نظر داشت احکام ماده (368) این قانون مستحق می گردد.

ماده - 368

وقف کننده می تواند استحقاق مال موقوفه اولاد خود را که در حال حیاتش وفات نموده است، برای فرع متوفی نموده مطابق به احکام ماده (367) این قانون تسلیم نماید. مشروط بر اینکه فرع مذکور قبل از وفات وقف کننده حیات داشته باشد.

ماده - 369

شخصي را كه مطابق به احكام ماده (367) اين قانون مستحق مال موقوفه گريده، نمي توان تماماً و يا قسمياً از آن محروم نمود و يا چنان شرطی گذاشت كه موجب حرمان استحقاق وي گردد، مگر مطابق به احكام مواد مندرج اين قانون.

ماده - 370

قتلي كه وارث را از ميراث محروم مي سازد، مانع استحقاق وي از مال موقوفه نيز ميگردد.

ماده - 371

(1) هرگاه وقف كننده، شخصي را كه مطابق احكام اين قانون در وقف حق ثابت داشته باشد، از وقف محروم سازد، سهم ثابتة وي براي او داده شده و متبقي آن بر اشخاص ديگر كه از وقف محروم نگريده اند، به تناسب اسهام وقف شان توزيع مي گردد.

(2) ادعاي سهم ثابتة تا يكسال از وفات وقف كننده قابل اعتبار است.

ماده - 372

تنازل موقوف عليه از استحقاق خود يا اقرار وي به تمام يا قسمتي از آن براي غير جواز ندارد.

ماده - 373

هرگاه وقف كننده شرطي گذارد كه مخالف منافع ملي، مصلحت وقف يا مستحقين باشد، وقف صحيح اما شرط از اعتبار ساقط ميگردد.

ماده - 374

منزلي كه به مقصد سكونت وقف گريده انتفاع از آن بغير از سكونت يا منزلي كه براي انتفاع غير از سكونت وقف گريده، سكونت در آن مجاز ميباشد. مشروط بر اينكه محكمه به خلاف آن قرار صادر نكرده باشد.

ماده - 375

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گريده باشد. اصل فرع غير خود را محجوب نمي سازد. در صورت وفات اصل، استحقاق وي به فرع وي انتقال مي نمايد.

(2) تقسيم حاصلات وقف به اثر از بين رفتن يك طبقه تغيير نمي نمايد. در اين صورت اسهام از يك فرع بفرع ديگر مطابق به احكام مندرج فقره اول اين ماده انتقال مي نمايد. مگر در صورتي كه عدم تغيير در آن موجب حرمان يكي از مستحقين وقف گردد.

ماده - 376

(1) هرگاه وقف بر طبقات مرتب گريده و دريكي از طبقات مستحق موجود نباشد. استحقاق وقف مطابق به احكام اين قانون به طبقه بعدي انتقال مي نمايد.

(2) اگر در طبقه دولي بعداً مستحق موجود شود استحقاق شان مجدداً اعاده مي گردد.

فرع دوم- تقسيم وقف

ماده - 377

(1) وقف كننده بايد در سند وقف سهم مستحقين را مفرز و معين نمايد. اگر سهم مطابق به شروط وقف كننده به عده از مستحقين متعلق گردد، آنها مي توانند تفريز اسهام شان را مطالبه نمايند.

(2) اگر مال موقوفه قابل تقسيم نبوده و يا در تقسيم آن ضرر كلي متصور باشد، مطالبه فروش و تقسيم قيمت آن به تناسب سهم هر يك از مستحقين صورت گرفته مي تواند.

ماده - 378

ناظر وقف عامه مي تواند تقسيم وقف و تفريز سهم مربوط بوقف عامه را مطالبه نمايد.

ماده - 379

تقسيم وقف به اثر در خواستي كه به محكمه تقديم مي شود صورت مي گيرد. تقسيم انجام شده قابل فسخ نمي باشد.

فرع سوم- اداره وقف

ماده - 380

وقف كننده در سند وقف، شخصي را براي نظارت در امور اداره، دوران انداختن مال موقوفه و توزيع حاصلات آن بر مستحقين به تناسب اسهام شان كه در سند وقف تصريح شده باشد، تعيين نموده، حدود وظيفات و صلاحيت وي را با شخصي كه بعداً نظارت ميكند تعيين مينمايد.

ماده - 381

ناظر نمي تواند بدون اجازه محكمه بحساب وقف، مطالبه قرض نمايد. قبول تعهدات عادي بمنظور اداره وقف و به دوران انداختن آن از اين حكم مستثني مي باشد.

ماده - 382

هر گاه محكمه مال موقوفه را تقسيم و يا سهم مستحقين در آن قبلاً تعيين گرديده باشد، از طرف محكمه هر يك از مستحقين در صورتيكه واجد اهليت قانوني باشد. بحيث ناظر سهم مربوط به خود تعيين مي گردد.

ماده - 383

نظارت وقف عام از وظيفه اداره اوقاف مي باشد. اين اداره امور مربوط به اموال موقوفه را مطابق اساسنامه خود تنظيم، تصرف و اداره مي نمايد.

ماده - 384

محكمه نمي تواند براي اداره مال موقوفه بيش از يك ناظر تعيين نمايد. مگر اينكه در تعدد شان مصلحت متصور باشد. درين صورت محكمه صلاحيت هر يك از ناظرين را تعيين نموده و مي تواند بهر يك شان قسمتي از وقف را تخصصي بدهد. هر ناظر در اداره صلاحه معينه خود مستقل مي باشد.

ماده - 385

هرگاه از مستحقين اهليت نظارت وقف را داشته باشد، شخصي ديگري بحيث ناظر وقف تعيين شده نميتواند. در صورتيكه در بين مستحقين شخص واجد اهليت نظارت موجود گردد، محكمه ختم ولايت ناظر ديگر را كه قبلاً تعيين گرديده اعلام مي دارد.

ماده - 386

ناظر در برابر مال موقوفه امين و از طرف مستحقين وقف وكيل شناخته مي شود.

ماده - 387

ناظر مكلف است تمام مصارف را مطابق به طرز العمليكه محكمه تعيين نموده بعمل آرد، مگر اينكه عرف جاريه مخالف آن باشد.

ماده - 388

(1) هرگاه ضرري از تقصير كلي ناظر بر اموال موقوفه و يا حاصلات آن عايد گردد، مسؤل جبران خساره وارده مي باشد.

(2) اگر ضرر عايد ناشي از تقصير جزئي ناظر باشد، وقتي مسؤلويت جبران خساره به وي عايد مي گردد كه وظيفه نظارت را در مقابل اجرت اجرا نمايد.

(1) هرگاه دعوي مربوط به حسابات وقف در محكمه دابر و ناظر به ارائه اسناد مكلف گردد. در صورتيكه ناظر نتواند حسابات خود را در ميعاد معين طور مستند ارائه نمايد يا اوامر محكمه را در مورد تصفيه حساب اطاعت نه نمايد، محكمه مي تواند وي را به جزاي نقدي كه متجاوز از پنجاه هزار افغانــي نباشد محكوم نمايد. در صورت تكرار به جزاي نقدي الي ده هزار افغانــي محكوم شده مي تواند .

(2) حرمان ناظر از تمام يا قسمتي از اجرت نظارت نيز جواز دارد.

هرگاه ناظر در مورد تاخير حسابات عذر معقولي ارائه نمـايد. محكمه مي تواند به برائت وي يا تخفـيف مجازات مندرج ماده (389) اين قانون حكم نمـايد.

هرگاه حين رسيدگي به دعوي مربوط به وقف اسباب موجب عزل ناظر موجود گردد، محكمه ميتواند بعزل وي از نظارت حكم نمايد.

محكمه تا وقتيكه حكم دعوي مربوط به وقف كسب قطعيت نمايد، شخص ديگري را موقتاً بحيث ناظر تعيين مي نمايد.

اقرار ناظر مبني بر نظارت شخص ديگر اعتبار ندارد.

ناظر به استيذان محكمه مي تواند همه ساله دو فيصد حاصلات وقف را بمنظور مصارف ترميم و تعمير مال موقوفه به حساب امانت تحويل نموده و يا آنرا مطابق به تجاويزيكه از طرف محكمه اتخاذ مي گردد، بمصرف رسانيده و بدوران اندازد.

هرگاه ناظر و يا مستحقين تحويل دو فيصد حاصلات وقف را كه مطابق بحكم ماده (394) اين قانون صورت گرفته باشد، مفيد ندانند، مي توانند تعديلي يا الغاي آنرا از محكمه مطالبه نمايد.

هرگاه براي تعمير و ترميم اموال موقوفه به بيشتري از مبلغ مندرج ماده (394) اين قانون ضرورت باشد، ناظر تزئيد مبلغ متذكره را از محكمه مطالبه مي نمايند.

محكمه مي تواند بمنظور تعمير و ترميم مال موقوفه، عندالضرورت يك قسمت از مال موقوفه را بفروش برساند.

فرع چهارم - انتهاي وقف

وقف مؤقت با تكميل مدت معينه يا از بين رفتن تمام موقوف عليهم، خاتمه مي يابد.

وقف در مورد هر سهم با از بين رفتن مستحق آن خاتمه مي يابد. گرچه قبل از تكميل مدت معينه با از بين رفتن باقي مستحقين طبقه ايكه با از بين رفتن شان وقف منتهي مي گردد، صورت گرفته باشد. مشروط بر اينكه وقف كننده انتقال، سهم را به باقي مستحقين تصريح نكرده باشد.

درین صورت وقف با از بین رفتن تمام مستحقین طبقه مذکور و یا تکمیل مدت معینه خاتمه می یابد.

ماده-400

هرگاه وقف در تمام اسهام ثابت خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به مستحقین انتقال می یابد. در صورتیکه مستحق موجود نباشد ملکیت مال موقوفه باشخصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند و در غیر آن بدولت تعلق میگیرد.

ماده-401

هرگاه وقف در تمام اسهام غیر ثابت خاتمه یابد، ملکیت مال موقوفه در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به اشخاصیکه حین وفات وقف کننده از جمله ورثه شناخته شده باشند انتقال می یابد. در صورتیکه وارثی موجود نباشد ملکیت مال موقوفه به دولت تعلق می گیرد.

ماده-402

(1) هرگاه مال موقوفه به نحوی تخریب شود که اعمار مجدد و یا استبدال آن ممکن و یا مفید نباشد، وقف خاتمه می یابد. همچنان وقف در مورد سهم هر مستحقیکه سهمیه حاصلات وی بمقدار ناچیزی تقلیل یابد، خاتمه پیدا میکند.

(2) انتهای وقف به درخواست اشخاص ذیعلاقه و قرار محکمه صورت میگیرد. ملکیت مال موقوفه که وقف آن خاتمه یافته باشد، در صورت حیات وقف کننده بخود وی و در غیر آن به شخصی انتقال می یابد، که درحین انتهای وقف مستحق شناخته شده باشد.

مبحث سوم - جمعیت ها

فرع اول - احکام عمومی

ماده-403

(1) جمعیت عبارت است از مجموع اشخاص حقیقی یا حکمی که برای مدت معین یا غیر معین به منظور تأمین اهداف خیریه عام المنفعه اجتماعی، علمی، ادبی، فنی و هنری طور غیر انتفاعی مطابق به احکام این قانون تشکیل شده باشد.

(2) اعطای اجازه تأسیس جمعیت های مندرج فقرة یکم این ماده، از طریق مراجع صلاحیتدار دولتی صورت میگیرد. این مراجع اجراء جمعیت ها را از رهگذر تطابق آن با قوانین، مقررات و اساسنامه مراقبت می نمایند.

ماده-404

جمعیت های که خلاف احکام قانون یا آداب عامه فعالیت نموده یا به اعمالی تشبث نمایند که بر خلاف منافع ملی و اهداف تأسیسی آن باشد، باطل پنداشته شده هیچگونه اثری بر آن مرتب شده نمیتواند.

ماده-405

(1) جمعیت دارای اساسنامه ایست که فعالیت آنرا تنظیم و از طرف اعضای مؤسس آن منظور میشود.

(2) اساسنامه جمعیت حاوی مطالب ذیل است:

1 - عنوان جمعیت، هدف و مرام تأسیس آن و مرکز اداره جمعیت. مرکز اداره جمعیت در خارج از افغانستان بوده نمی تواند.

2 - شهرت مکمله اعضای مؤسس.

3 - عواید جمعیت، بدوران انداختن و تصرف در آن.

4 - هیئت هائیکه جمعیت را تمثیل میکنند با تعیین اعضاء، وظایف و طرق عزل آنها.

5- حقوق و وجایب اعضای مؤسس.

6 – طرز نظارت اموال جمعیت.

7- طرز تعدیل اساسنامه جمعیت، الحاق، تقسیم و تأسیس نمایندگی.

8 – انحلال و تصفیه امور مالی جمعیت و مرجعیکه اموال به آن انتقال می یابد.

ماده - 406

(1) اعضای مؤسس نمی توانند چنان مطالبی را در اساسنامه جمعیت بگنجانند که انتقال اموال را بعد از انحلال جمعیت بخود، فامیل و یا ورثه شان مجاز قرار دهد.

(2) اسهام جمعیت های تعاونی، صندوق اعانات مبادله و صندوق تقاعد ازین حکم مستثنی می باشد.

ماده - 407

خارج شدن از عضویت جمعیت خواه به اراده شخص یا جمعیت باشد. موجب حرمان از اموال جمعیت می گردد. مگر اینکه در قانون مخالف آن تصریح شده باشد.

ماده - 408

جمعیت نمیتواند مالک اموال غیر منقول گردد، مگر اینکه همچو مکلفیت برای اجرای وظایف اساسی جمعیت ضروری پنداشته شود. جمعیت های تعلیم و امور خیریه ازین حکم مستثنی می باشند.

ماده - 409

شخصیت حکمی جمعیت و قتی تثبیت می گردد که اساسنامه آن مطابق به احکام این قانون ترتیب و نشر گردیده باشد.

ماده - 410

اعلان اساسنامه جمعیت بعد از پرداخت محصول معینه و تثبیت جمعیت در دفاتر مربوط و نشر آن در جرییده رسمی تکمیل می گردد.

ماده - 411

مرجع صلاحیتدار، اساسنامه جمعیت را در خلال مدت شصت روز از تاریخ مطالبه آن اعلان می نماید. در غیر آن با تکمیل شصت روز جمعیت حکماً اعلام شده شناخته می شود. مرجع مذکور با اثر مطالبه اشخاص ذیعلاقه مکلف است اساسنامه جمعیت را مطابق به احکام این قانون اعلان و یا آنرا رد نماید.

ماده - 412

تعدیل اساسنامه جمعیت به رعایت احکام مواد (409-410-411) این قانون بعد از اعلان نافذ شمرده می شود.

ماده- 413

جمعیت مراتب آتی را رعایت می نماید:

1- نگهداری دفاتر و اسناد مربوط جمعیت در مرکز اداره آن.

2 – ثبت اسم، ولد، اسم فامیلی، سن، نمبر تذکره، پیمانه و آدرس هر عضو با تاریخ شمول وی به عضویت جمعیت، در دفاتر مخصوص یا تغییراتی که در موارد فوق بعمل می آید.

3- ثبت رویدادها و تصاویر مجمع عمومی و مجالس اداری در دفاتر مخصوص. هر عضو جمعیت می تواند از محتویات محاضر اطلاع حاصل نماید.

4- ثبت مصارف، عواید، تیرعات و مدارك آن بالتفصیل در دفاتر مخصوص صورت می گیرد.

مرجع صلاحیتدار می تواند از محتویات این اسناد و محاضرات اطلاع حاصل نماید.

5 - اشخاص خارجی می توانند در حالات خاص به اجازه مراجع ذیصلاح در جمعیت های فرهنگی کسب عضویت نمایند.

ماده- 414

(1) جمعیت مکلف است به اجازه مرجع صلاحیتدار اموال نقدي مربوط به جمعیت را به عنوان جمعیت در بانک و یا محل دیگری به ودیعت گذارد.

(2) جمعیت باید از تغییر محل ودیعت در خلال يك هفته از تاریخ تغییر، به مرجع صلاحیتدار اطلاع دهد.

ماده- 415

اموال مربوط به جمعیت برای تأمین اهداف معینه آن بمصرف میرسد. مقدار باقیمانده در ساحات مطمئن بدوران انداخته شده می تواند، مشروط بر اینکه فعالیتهای اصلی آنرا متأثر نسازد.

ماده- 416

جمعیت دارای بودجه سالانه که از طرف مجمع عمومی تصویب گردیده، می باشد. بودجه جمعیت به اطلاع مرجع صلاحیتدار رسانیده میشود.

ماده- 417

جمعیت نمی تواند خارج از حدودی که در اساسنامه آن توضیح شده فعالیت نماید.

ماده- 418

جمعیت ها نمی توانند به مضاربت مالی تشبیه نمایند.

ماده- 419

(1) اسم جمعیت، شماره اعلان و حدود فعالیت آن در تمام دفاتر، اوراق و نشرات آن درج می گردد.

(2) هیچ جمعیت نمی تواند چنان اسمی را انتخاب نماید که به جمعیت دیگری متعلق باشد، گرچه ساحه فعالیت آنها مشترک باشد.

ماده- 420

(1) هیچ جمعیتی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار نمی تواند به جمعیت، هیئت و یا کلبه در خارج از افغانستان منسوب، مشترک و یا منضم گردد.

(2) هیچ جمعیت نمی تواند اموالی را از شخص، جمعیت، هیئت یا کلبه که در خارج افغانستان باشد، بدست آرد مگر به اجازه مرجع صلاحیتدار.

(3) هیچ جمعیت نمی تواند چیزی را به اشخاص و یا مؤسسات خارجی بدون اجازه مرجع صلاحیتدار بفرستد.

ماده- 421

تیرعات تنها به اسم و حساب جمعیت مطابق به مقرراتیکه از طرف حکومت وضع گردیده، جمع آوری شده می تواند. مرجع صلاحیتدار می تواند نماینده ایرا غرض اشتراک در مجمع عمومی صلاحیتدار برساند.

ماده- 422

(1) جمعیت باید انعقاد واجندای مجمع عمومی را اقلأ (15) روز قبل به اطلاع مرجع صلاحیتدار برساند.

مرجع صلاحیتدار میتواند نماینده را غرض اشتراک در مجمع عمومی جمعیت بفرستد.

(2) جمعیت گزارشات مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ انعقاد آن، به اطلاع مرجع صلاحیتدار میرساند.

ماده- 423

(1) جمعیت می تواند نمایندگی تأسیس نماید.

(2) نمایندگی بعد از اعلان، حیثیت شخصیت حکمی مستقل را کسب می نماید. نمایندگی نمیتواند اساسنامه داخلی خود را در موضوعات مربوط به وجایب آن در برابر جمعیت اصلی، طرز العمل و سیاست عمومی جمعیت، بدون موافقه جمعیت اصلی تعدیل نماید.

فرع دوم - هیئت مدیره

ماده- 424

(1) جمعیت دارای هیئت مدیره می باشد. تعیین اعضاء هیئت مدیره، صلاحیت، وظایف و ختم عضویت اعضای در اساسنامه جمعیت توضیح می گردد.

(2) هیئت مدیره مرکب از سه عضو و یا بیشتر بوده و مدت خدمت شان بیش از سه سال بوده نمیتواند.

(3) تجدید عضویت مطابق به اساسنامه جمعیت صورت میگیرد.

ماده- 425

شخصیکه به صفت عضو هیئت مدیره تعیین میگردد، باید به حکم قطعی محکمه باصلاحیت بحرامان از حقوق سیاسی و مدنی محکوم نشده باشد.

ماده- 426

(1) هیئت مدیره در حدود صلاحیتیکه در اساسنامه به آن تصریح گردیده، امور مربوط به جمعیت را اداره می نماید.

(2) هیئت مدیره اقلأ دو مرتبه در يك ماه تشکیل جلسه میدهد.

ماده- 427

هیئت مدیره شخصی را از جمله اعضاي خود یا دیگر اعضاي جمعیت بحیث رئیس تعیین مینماید.

ماده- 428

شخصیکه از طرف هیئت مدیره بحیث رئیس تعیین میشود امور مربوط به پیشنهاد، تقرر مؤظفین، تطبیق مجازات تادیبی، ملاحظه اسناد مصرف و مراقبت تنفیذ تصاویر مجمع عمومی و هیئت مدیره را انجام میدهد. مشروط بر اینکه در اساسنامه جمعیت خلاف آن تصریح نشده باشد.

فرع سوم - مجمع عمومی

ماده- 429

(1) مجمع عمومی مرکب از تمام اعضائیکه وجایب خود را مطابق به اساسنامه جمعیت ایفاء نموده باشند.

(2) تصاویر مجمع عمومی خارج از موضوعات شامل آجنداء اعتبار ندارد.

ماده- 430

تصاویر مجمع عمومی به اکثریت آرای اعضاي حاضر بعد از تکمیل نصاب دو ثلث اعضاي اصلی آن صورت می گیرد. تصاویر مجمع عمومی در مورد تعدیل اساسنامه جمعیت به اکثریت مطلق و در مورد انحلال جمعیت،

عزل اعضاي هیئت مدیره، اتحاد و یا الحاق آن با جمعیت دیگر به اکثریت دو ثلث اعضاء صورت میگیرد. مگر اینکه در اساسنامه جمعیت خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده- 431

در جلسات مجمع عمومی اعضاء شخصاً اشتراك نموده و یا عضو دیگری را کتباً بحیث نماینده خود تعیین مینمایند.

ماده- 432

مجمع عمومی در خلال سه ماه بعد از ختم هر سال مالی بصورت عادی تشکیل جلسه داده و امور مربوط به بودجه، حساب سال تمام راپور سالانه هیئت مدیره و راپور مربوط به امور مالی را بررسی می نماید. تشکیل جلسات فوق العاده مجمع عمومی در صورت لزوم نیز صورت گرفته می تواند. انعقاد جلسات مجمع عمومی به دعوت هیئت مدیره صورت می گیرد.

ماده- 433

هرگاه هیئت مدیره جلسه فوق العاده مجمع عمومی را در خلال (15) روز از تاریخ تسلیمی درخواست تحریری اقلأ ده نفر از اعضاي مجمع عمومی که در آن هدف انعقاد جلسه نیز توضیح یافته است دایر ننماید، درخواست کنندگان می توانند مستقیماً اعضاي مجمع عمومی را به تشکیل جلسه دعوت نمایند.

ماده- 434

عضو جمعیت در موضوعیکه منفعت وي در آن دخیل باشد، حق رای دادن را ندارد. رای دادن در مورد انتخاب اعضاي هیئت جمعیت ازین حکم مستثنی می باشد.

ماده- 435

(1) هرگاه مجمع عمومی یا هیئت مدیره و یا رئیس جمعیت تصاویری را خلاف احکام قانون یا اساسنامه جمعیت اتخاذ نماید، در برابر همچو تصاویر مطالبه ابطال صورت می گیرد.

مطالبه ابطال از طرف خارانوالی یا یکی از اعضاي جمعیت به محکمه ایکه اداره مرکزی جمعیت در حوزه صلاحیت آن واقع است در خلال سه ماه از تاریخ صدور تصویب تقدیم میگردد.

(2) ابطال اینگونه تصاویر بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تأثیر ندارد.

ماده- 436

(1) مرجع صلاحیندار تعمیل تصاویری را که از طرف مجمع عمومی یا هیئت مدیره یا رئیس جمعیت مخالف قانون، نظام و آداب عامه اتخاذ شده باشد، متوقف میسازد.

(2) مرجع صلاحیت دار باید در خلال (30) روز از تاریخ توقف آن دعوی ابطال را در برابر تصویب مذکور به محکمه با صلاحیت، اقامه نماید.

فرع چارم - انحلال
و تصفیه جمعیت

ماده- 437

(1) جمعیت در حالات آتی منحل می گردد:

1 - در حالیکه تعهدات خود را ایفا کرده نتواند.

2 - در حالیکه اموال یا منافع خود را خــــارج از اهدافیــــکه در اساسنامه آن توضیح گــــردیده، تخصیص دهد.

3 - در حالیکه جمعیت به تخلف از مواد مندرج اساسنامه و یا هر نوع اجراءات مخالف قانون، اهداف تأسیسی، نظام و آداب عامه مبادرت ورزد.

(2) مطالبه انحلال از طرف هر يك از اعضاي جمعيت، شخص ذيعلاقه و يا خـارنوالي به محكمه ايـكه اداره مركزي جمعيت در حوزه صلاحيت آن واقع گرديده، تقديم مي گردد.

ماده- 438

هرگاه محكمه به انحلال جمعيت حكم نمايد، يك و يا چند شخص را براي تصفيه امور حسابي و توزيع دارائي جمعيت با رعايت احكام مندرج اساسنامه مربوط تعيين مي نمايد. در صورتيكه در مورد توزيع دارائي جمعيت منحل شده، حكمي در اساسنامه آن موجود نباشد، محكمه مي تواند اين دارائي را به جمعيت و يا مؤسسه ديگريكه با جمعيت منحل شده اهداف مشترك داشته باشد، انتقال دهد.

ماده- 439

هرگاه محكمه بر رد مطالبه انحلال جمعيت حكم نمايد، مي تواند به ابطال تصريفكه مورد اعتراض قرار گرفته است، حكم نمايد.

مبحث چهارم- جمعيت هاي عام المنفعه

ماده- 440

(1) جمعيت عام المنفعه، عبارت از جمعيتي است كه بمنظور تأمين منافع عامه تاسيس مي گردد.

(2) اعطاي عنوان جمعيت به صفت عام المنفعه توسط فرمان دولت صورت مي گيرد. سلب عنوان اعطاء شده توسط چنين فرمان نيز جواز دارد.

ماده- 441

جمعيت عام المنفعه بر عايت شرايط اهليت مربوط به تملك اموال منقول و غير منقول مقيد نمي باشد.

ماده- 442

حدود استفاده جمعيت عام المنفعه از صلاحيت سلطه عامه، مانند عدم جواز حجز بر تمام و يا قسمتي از اموال جمعيت، عدم تاثير مرور زمان در مورد ملكيت اين اموال و جـواز استملاك بـراي تأمين اهداف جمعيت توسط مقررات توضيح ميشود.

ماده- 443

جمعيت عام المنفعه تحت مراقبت مرجع صلاحيتدار مربوط فعاليت مي نمايد. اجراءات جمعيت از نظر تطابق با قوانين، اساسنامه و تصاويب مجمع عمومي توسط مرجع مذکور مورد تفتيش و تحقيق قرار مي گيرد. هيئت تفتيش از طرف مرجع صلاحيتدار تعيين گرديده و در ختم كار راپور اجراءات خود را به مرجع مربوط تقديم مينمايد.

ماده- 444

(1) مرجع صلاحيتدار ميتواند اتحاد چند جمعيت عام المنفعه را كه هدف مشترك داشته باشند تصويب نمايد. همچنان مي تواند در مورد توحيد فعاليت ها يا تعديل اهداف جمعيت هاي مختلف بر وفق احتياجات محيطي يا به منظور ايجاد هم آهنگي بين خدماتيكه از طرف آنها انجام مي گردد و يا اسباب ديگريكه براي تأمين اهداف جمعيت ها مفيد پنداشته شود، تصميم اتخاذ نمايد.

(2) مرجع مذکور در تصويب خود اسباب و طرز العمل اتحاد و چگونگي تسليمي اموال، اوراق و اسناد را به هيئت جديد توضيح مينمايد.

ماده- 445

(1) مرجع صلاحيتدار مي تواند اشخاصي را كه داوطلب عضويت هيئت عامل ميشوند، اجازه شمول ندهد.

(2) مرجع صلاحيتدار مي تواند يكي از داوطلبان را براي مراقبت جريان انتخابات اعضاء تعيين نمايد.

(3) اگر انتخابات مخالف احکام قانون یا اساسنامه جمعیت صورت گرفته باشد، مرجع صلاحیتدار قرار مدلی مبنی بر الغای انتخاب را در خلال (15) روز از اجرای انتخابات صادر می نماید.

ماده- 446

(1) مرجع صلاحیتدار می تواند بنابر قرار مدلل، رئیس هیئت مدیره ای را برای اجرای وظایفیکه در اساسنامه جمعیت توضیح گردیده مؤقتاً تعیین نماید.

(2) رئیس یا هیئت مدیره مؤقت وقتی تعیین میگردد که در اجراءات رئیس یا هیئت مدیره جمعیت چنان تخلفی بروز نماید که دوام آنها به وظایف به مصلحت جمعیت نبوده با وجود اخطار جمعیت و مرور (15) روز از تاریخ اخطار برفع تخلفات نبرداخته باشد.

ماده- 447

(1) اعضای هیئت مدیره جمعیت و کارکنان آن مکلف اند تمام اموال جمعیت، اسناد و دفاتر مربوط را باختیار هیئت مدیره مؤقت بگذارند.

(2) مسئولیت قانونی اعضای هیئت مدیره و کارکنان جمعیت با سپردن اموال، اسناد و دفاتر مربوط به هیئت مدیره مؤقت خاتمه پیدا نمی کند.

ماده- 448

رئیس یا هیئت مدیره مؤقت مکلف است در خلال مدتیکه در قرار تعیین شان تصریح یافته، مجمع عمومی را دایر و راپور اجراءات خود را تقدیم نماید. مجمع عمومی بعد از استماع راپور، هیئت مدیره جدید را مطابق به اساسنامه و احکام قانون انتخاب می نماید.

ماده- 449

جمعیت به تطبیق تصاویر رئیس و یا هیئت مدیره مؤقت که در داخل مدت معینه مندرج قرار، تعیین شان صورت گرفته، در داخل حدودیکه در قرار مذکور و یا اساسنامه جمعیت توضیح شده، مکلف می باشد.

ماده- 450

مرجع صلاحیتدار، اعضای هیئت مدیره سابق را که به اثر تخلف مسئولیت شان ثابت گردیده، برای مدتی که متجاوز از سه سال نباشد، از داوطلب شدن مجدد بحیث عضو هیئت مدیره محروم میسازد.

مبحث پنجم - جمعیت خیریه

ماده- 451

(1) جمعیت خیریه عبارت از جمعیتیست که برای تأمین اهداف خیریه و یا رفاه اجتماعی جهت استفاده اعضایی جمعیت یا سایر اشخاص تأسیس شده باشد.

(2) اعضای هیئت مدیره نمی توانند در داخل جمعیت به شغل دیگری در مقابل اجرت اشتغال ورزند.

ماده- 452

(1) هیئت مدیره جمعیت خیریه مکلف به تهیه راپور اجراءات سالانه می باشد.

(2) هیئت مدیره بوجه سالانه جمعیت را با اسناد و مدارک آن به مرجع صلاحیتدار تقدیم نموده و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهیه میکند.

مبحث ششم - جمعیت فرهنگی

ماده- 453

جمعیت فرهنگی، عبارت از جمعیتیست که هدف تأسیس آنرا انکشاف امور علمی، فنی، ادبی و هنری تشکیل میدهد.

ماده- 454

هیئت مدیره جمعیت فرهنگی مکلف است راپور اجراءات سالانه خود را به اطلاع مرجع صلاحیتدار برساند. این جمعیت راجع به تقدیم اسناد و معلومات لازمه تابع احکام سایر جمعیت های مندرج این قانون می باشد.

مبحث هفتم - مؤسسات

ماده- 455

مؤسسه، عبارت از شخصیت حقیقیست که برای انجام خدمات بشری، دینی، علمی، فنی و یا سپورتی از طریق تخصیص اموال برای مدت غیر معین تأسیس یافته و برای اهداف غیر انتفاعی فعالیت می نماید.

ماده- 456

(1) تأسیس مؤسسه توسط سند رسمی صورت می گیرد.

(2) سند رسمی حیثیت اساسنامه مؤسسه را داشته و حاوی مطالب آتی میباشد:

1 - عنوان مؤسسه و مرکز اداره آن، مرکز اداره مؤسسه در خارج از افغانستان بوده نمی تواند.

2 - هدف و مرام تأسیس آن.

3 - اسم و شهرت مکمله مؤسس یا موسسین.

4 - تفصیلات دارائی ایکه به مؤسسه تخصیص یافته است.

5 - تشکیل اداری مؤسسه و اسم رئیس آن.

6- طرز نظارت و تفتیش امور مالی مؤسسه.

7- طرز تعدیل اساسنامه، الحاق، تجزیه و تأسیس نمایندگی های مؤسسه با توضیح طرز تصفیه و تعیین مرجعیکه اموال مؤسسه به آن تعلق می گیرد.

ماده- 457

هرگاه عضو مؤسس، دائنین یا ورثه داشته باشد، تأسیس مؤسسه در مورد حقوق شان حکم وصیت یا هبه را دارد. در صورتیکه تأسیس مؤسسسه حقوق دائنین یا ورثه را متضرر سازد، آنها می توانند مطابق به احکام قانونیکه در مورد وصیت و هبه موجود است، دعوی نمایند.

ماده- 458

مؤسسه ایکه توسط سند رسمی تأسیس شده باشد، مؤسس آن میتواند قبل از اعلان توسط سند رسمی دیگری از تأسیس آن انصراف نماید.

ماده- 459

شخصیت حکمی مؤسسه وقتی تثبیت میگردد که مطابق به احکام این قانون اعلان گردیده باشد.

ماده- 460

اعلان مؤسسه به مطالبه مؤسس یا اولین رئیس آن و یا مرجع صلاحیتداریکه مؤسسه تحت نظارت آن قرار دارد، مطابق باحکام مربوط به اعلان جمعیت های مندرج این قانون صورت می گیرد.

ماده- 461

مرجع صلاحیتدار می تواند در مورد تأسیس، طرز اداره و اساسنامه مؤسسه، بمنظور تأمین اهداف تأسیس آن، تعدیل وارد نماید.

ماده- 462

مؤسسه توسط رئیس اداره و تمثیل میگردد.

ماده- 463

رئیس مؤسسه، بودجه و صورت حسابات سالانه مؤسسه را به مرجع صلاحیتدار آن ارائه و معلومات مورد ضرورت مرجع مذکور را تهیه می نماید.

ماده- 464

مؤسسه نمی تواند بدون اجازه مرجع صلاحیتدار وصیت و یا هبه را قبول نماید.

ماده- 465

مرجع صلاحیتدار می تواند در ضمن دعوی از محکمه مربوط عزل مؤظفینی را که در وظایف محوله اهمال ورزیده یا اعمال مخالف قانون یا اساسنامه مؤسسه را مرتکب گردیده اند و یا اموال مؤسسه را مخالف اهداف تأسیس یا اراده مؤسس آن به مصرف رسانیده یا اینکه مرتکب قصور فاحش گردیده اند مطالبه نماید.

ماده- 466

مرجع صلاحیتدار می تواند برای تأمین اهداف مؤسسه یا نگهداری اموال متعلق به آن تخفیف یا الغای تمام و یا قسمتی از وجایب و شروطی را که در اساسنامه مؤسسه قید گردیده است، از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده- 467

هرگاه رئیس مؤسسه مخالف قانون، نظام عامه یا خارج از حدود صلاحیت خویش اجراءات نماید، مرجع صلاحیتدار می تواند این اجراءات را متوقف و ابطال این اجراءات را از محکمه با صلاحیت مطالبه نماید.

ماده- 468

(1) مطالبه ابطال مندرج ماده (467) این قانون حداکثر در خلال یکسال از تاریخ اجراءات، به محکمه تقدیم میگردد.

(2) ابطال اینگونه اجراءات بر حقوق مکتسبه اشخاصیکه بر اساس حسن نیت ذیحق گردیده اند، تاثیر ندارد.

ماده- 469

احکام مربوط به جمعیت ها از قبیل تأسیس، الحاق، تجزیه، تأسیس نمایندگی، تعیین رئیس مؤقت، انحلال و تصفیه، تبدیل مؤسسه به عام المنفعه و همچنان حکم مندرج ماده (418) این قانون بر عموم مؤسسات نیز قابل تطبیق می باشد.

ماده- 470

احکام مربوط به مؤسسات مندرج این قانون در مورد مؤسسه که به شکل وقف تأسیس یافته باشد، استثنائاً تطبیق نمیگردد.

ماده- 471

اتخاذ تدابیر در برابر تخلفات موظفین جمعیت ها و مؤسساتیکه در موارد مربوط این قانون تصریح یافته، مانع تطبیق قانون جزای عمومی نمی گردد.

فصل سوم

اموال

ماده- 472

مال، عبارت است از عین و یا حقیقه نزد مردم قیمت مادی داشته باشد.

ماده- 473

اشیائیکه به مقتضای طبیعت و یا به حکم قانون مورد داد و ستد قرار گیرد، حقوق مالی بر آن مرتب شده می تواند.

ماده- 474

اشیائیکه به مقتضای طبیعت مورد داد و ستد قرار گرفته نتواند عبارت از اشیاییست که هیچ شخصی نمی تواند حیزت آنرا به خود اختصاص دهد.

ماده- 475

اشیائیکه بحکم قانون مورد داد و ستد قرار گرفته نمی تواند عبارت از اشیاییست که حقوق مالی بر آن قانوناً مرتب شده نمی تواند.

ماده- 476

(1) اشیای مثلی آنست که افراد و یا اجزای آن با هم یکسان بوده بدون فرق قابل ملاحظه، عوض یکدیگر استعمال شده بتواند.

(2) اشیای قیمتی آنست که افراد آن با هم متفاوت بوده و عوض یکدیگر استعمال شده نتواند.

ماده- 477

(1) اشیای استهلاکی آنست که انتفاع از آن بدون استهلاك ممکن نباشد.

(2) اشیای استعمالی آنست که با انتفاع مکرر، عین آن باقی بماند.

ماده- 478

عقار اشیاییست که دارای اصل ثابت بوده و حمل و نقل آن بدون تلف شدن غیر ممکن باشد. اشیایی که واجد این وصف نباشد اشیای منقول شناخته میشود.

ماده- 479

اشیای منقولی را که مالک برای استفاده از عقار تخصیص میدهد، عقار پنداشته میشود.

ماده- 480

هر حق عینی مربوط به عقار و هر دعوی متعلق به آن عقار شناخته شده، حقوق مالی غیر آن از جمله اموال منقول محسوب می گردد.

ماده- 481

اموال متعلق به ملکیت افراد، اموال خصوصی و اموالیکه متعلق به ملکیت افراد نبوده و برای منافع و مصالح عامه تخصیص یافته باشد، اموال عامه پنداشته میشود.

ماده- 482

(1) اموال عامه عبارت است از:

1- اموال منقول و غیر منقول دولت.

2- اموال منقول و غیر منقول اشخاص حکمی.

3- اموال منقول و غیر منقول که برای منافع و مصالح عامه تخصیص داده شده باشد.

4- اموال منقول و غیر منقول که به حکم قانون اموال عامه شناخته شده باشد.

(2) درین اموال، تصرف، حجز و تملیک به اساس مرور زمان جواز ندارد.

ماده- 483

(1) اموال عامه وقتی غیر عامه شناخته میشود که ميعاد تخصیص آن برای منافع عامه، ختم گردیده باشد.

(2) ختم تخصیص به حکم قانون یا بالفعل و یا به ختم هدفیکه اموال به اساس آن برای منافع عامه تخصیص داده شده صورت می گیرد.

کتاب اول

حق

باب اول

احکام عمومی

ماده 484

حقوق مالی به حقوق عینی و شخصی تقسیم می گردد.

ماده 485

(1) حق عینی عبارت است از تسلط مستقیم شخص بر ذات عین که توسط قانون اعطاء می گردد.

(2) حقوق عینی، اصلی یا تبعی میباشد.

ماده 486

حقوق عینی اصلی عبارت است از حقوق تصرف و انتفاع بر عین که منحصر به حقوق آتی می باشد:

1- حق ملکیت رقبه و منفعت عین.

2- حق ملکیت منفعت عین بدون ملکیت رقبه.

3- حقوق ارتفاق.

ماده 487

حقوق عینی تبعی عبارت است از حقوق مرتب بر عین برای تضمین دین که منحصر به حقوق آتی میباشد:

1- حقوق رهن رسمی.

2- حق رهن حیازی.

3- حق حبس عین.

4- حق اختصاص.

5- حق تقدم (امتیاز).

ماده 488

حق شخصی یا تعهد عبارت از رابطه ایست بین ذمه دائن و مدیون که به اساس آن دائن می تواند اعطاء شی، اجرای عمل یا امتناع از آن را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 489

(1) تعهد به دین، آنست که موضوع آن نقود یا اشیای مثلی باشد.

(2) تعهد در ذمه شخص متعهد، بموجب عقد یا تضمین لازم می گردد.

ماده 490

تعهد به عین، آنست که موضوع آنرا ذات عین معین بغرض تملیک عین یا منفعت آن و یا به غرض تسلیم یا حفاظت عین تشکیل بدهد.

ماده 491

حقوق معنوی که برشی غیر مادی وارد می‌گردد، تابع احکام قوانین خاص می‌باشد.

باب دوم

منابع حق

فصل اول

احکام عمومی

ماده 492

منابع حق عبارت از عوامل حقوقی ایست که حق را بوجود آورد و مشتمل بر تصرف حقوقی و حادثه حقوقی می‌باشد.

ماده 493

تصرف حقوقی عبارت از تصرف قولی ایست که از اراده قاطع شخص برای ایجاد اثر حقوقی معین مطابق با احکام قانون بوجود آمده باشد.

ماده 494

تصرف حقوقی در عقود باتوافق اراده طرفین عقد، تکمیل گردیده و به اثر آن بر یکی از طرفین، وجبیه مرتب می‌گردد.

ماده 495

تصرفیکه وجبیه را بر یکی از طرفین مرتب میسازد، تنها با ایجاب شخص متعهد تکمیل می‌گردد.

ماده 496

حادثه حقوقی عبارت از تصرف فعلی است که به اختیار یا بدون اختیار شخصی، واقع گردیده و قانون بر آن آثار معین را مرتب نموده باشد.

فصل دوم

تصرف حقوقی

قسمت اول

عقود

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 497

(1) عقد، عبارت از توافق دو اراده است به ایجاد یا تعدیل یا نقل یا ازاله حق در حدود قانون.

(2) به اثر عقد وجایب هر یک از عاقدین در برابر یکدیگر مرتب می‌گردد.

ماده 498

عقد بر اعیان منقول یا غیر منقول، با بدل یا بدون آن، بغرض تملیک صحیح میباشد.

ماده 499

عقد بغرض نگهداشت اعیان طور ودیعت یا بغرض استهلاك آن از طریق انتفاع طور قرض و تادیبه بدل، جواز دارد.

ماده 500

عقد برمنافع اعیان بغرض انتفاع از آن یا بدل طور اجاره یا بدون بدل طور عاریت و رد عین آن به مالک، جواز دارد.

ماده 501

عقد بغرض اجرای عمل معیین یا خدمت معیین صحیح میباشد.

ماده 502

(1) شرط انعقاد عقد عبارت است از وجود عاقدین، الفاظ مخصوص عقد و موضوعیکه عقد بر آن وارد می گردد.

(2) شرط صحت عقد عبارت است از اهلیت عاقدین، قابلیت معقود علیه برای حکم عقد، مفیدیت و عدم مخالفت آن با نظام و آداب عامه.

ماده 503

هرگاه حین صدور عقد شخصیکه حق اجازه و انفاذ آن را دارد موجود نباشد، چنین عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 504

قواعد عمومی مربوط به عقد بر تمام عقود تطبیق می گردد و قواعد خصوصی هر عقد توسط احکام مربوط به آن تنظیم می گردد.

مبحث دوم - ارکان عقد

فرع اول - رضاء

ماده 505

شرط صحت عقد عبارت است از رضائیت عاقدین بدون اکراه و اجبار.

ماده 506

(1) عقد به ایجاب و قبول طرفین منعقد می گردد.

(2) ایجاب و قبول عبارت است از الفاظیکه در عرف برای انشاء عقد استعمال می گردد.

ماده 507

ایجاب و قبول به صیغه ماضی بوده و به صیغه مضارع یا امر نیز جایز می باشد. مشروط بر اینکه زمان حال از آن اراده باشد.

ماده 508

عقد به صیغه استقبالی و قتی منعقد می گردد که عاقدین قصد انشاء عقد را با این صیغه نموده باشند.

ماده 509

اظهار اراده توسط گفتار، نوشته و یا اشاراتیکه عرفاً متداول باشد، صورت می گیرد. همچنان اظهار اراده به داد و ستدی که بر حقیقت یک عقد صراحتاً دلالت نماید، صورت گرفته می تواند.

ماده 510

اظهار اراده طور ضمنی صورت گرفته می‌تواند، مگر اینکه صریح بودن آنرا قانون ویا عاقدین شرط گذاشته باشند.

ماده 511

وقتی بر اظهار اراده آثار مرتب می‌گردد که طرف مقابل به آن علم حاصل نماید. وصول اظهار اراده بطرف مقابل قرینه حصول علم به آن پنداشته میشود، مگر اینکه دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد.

ماده 512

اظهار اراده در حالت بیهوشی ویا اختلال عقلی ایکه موجب فقدان قوه ممیزه گردد، گرچه این اختلال مؤقت هم باشد، باطل پنداشته میشود.

ماده 513

اراده ایکه خلاف مافی الضمیر شخص اظهار شده باشد، باطل پنداشته نمی‌شود، مگر اینکه طرف مقابل به مخالفت اراده اظهار شده یا نیت شخص علم داشته باشد.

ماده 514

هر شخص به سبب ایجاب خود ملزم قرار می‌گیرد، مگر اینکه بعدم الزام خود تصریح نموده یا از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله چنان معلوم گردد، که در ایجاب قصد الزام وجود نداشته باشد.

ماده 515

هرگاه شخصیکه از وی ایجاب یا قبول صادر گردیده وفات نماید یا قبل از آنکه بر ایجاب یا قبول وی اثر مطلوب مرتب شده باشد، فاقد اهلیت گردد، حینیکه طرف مقابل از همچو ایجاب یا قبول علم حاصل نماید، عقد صحیح پنداشته شده و اثر مطلوب بر آن مرتب می‌گردد. مشروط بر اینکه اظهار اراده یا طبیعت معامله بخلاف این امر دلالت ننماید.

ماده 516

(1) هرگاه برای قبول، میعاد تعیین شده باشد، ایجاب کننده نمی‌تواند تاختم میعاد معینیه از ایجاب خود منصرف گردد.

(2) در صورت عدم تصریح میعاد، قبول احیاناً از قرائن ظاهری و یا طبیعت معامله معلوم شده می‌تواند.

ماده 517

عاقدین بعد از ایجاب تاختم مجلس عقد بقبول یا رد آن اختیار دارند. اگر ایجاب کننده بعد از صدور ایجاب و قبیل از قبول طرف مقابل، از ایجاب رجوع نموده ویا چنان گفتار یا عملی از یکی از عاقدین صادر شود که دلالت بر انصراف از قبول نماید، چنین ایجاب باطل بوده و قبول بعد از آن نیز از اعتبار ساقط می‌گردد.

ماده 518

هرگاه ایجاب قبل از قبول طور مکرر صادر شود، به ایجاب آخرین اعتبار داده میشود.

ماده 519

شخصیکه ایجاب متوجه وی گردیده است، می‌تواند آنرا رد نماید. اگر ایجاب به اثر مطالبه خود او صادر شده باشد، نمیتواند آنرا رد نماید، مگر اینکه دلایل معقولی به رد آن داشته باشد.

ماده 520

هرگاه قبول، زیادت، تقیید ویا تعدیلی را در ایجاب وارد نماید، چنین قبول، رد ایجاب پنداشته شده و بحیث ایجاب جدید شناخته می‌شود.

ماده 521

مطابقت بین ایجاب و قبول وقتی حاصل میشود که موافقه طرفین در تمام مسائل اساسی عقد بعمل آمده باشد. موافقه بر بعضی از این مسائل برای الزام طرفین کافی نمی باشد.

ماده 522

(1) هر گاه طرفین بر جمیع مسائل اساسی عقد موافقه نموده و تفصیل مسائل را به آینده مؤکول نمایند، چنین عقد تمام پنداشته میشود. مگر اینکه اتمام عقد به موافقه بر تفصیل مسائل مشروط گردیده باشد.

(2) اگر طرفین در مورد مسائلی که قبلاً موافقه بر آن حاصل نگردیده اختلاف داشته و اقامه دعوی نمایند، محکمه در چنین حالت بادر نظر داشت طبیعت معامله مطابق به احکام قانون، عرف و عدالت حکم می نماید.

ماده 523

(1) عقد بین طرفین غایب در زمان و مکانی کامل پنداشته میشود که ایجاب کننده از قبول طرف مقابل علم حاصل کرده باشد. مشروط بر اینکه طرفین یا احکام قانون، مخالف آنرا تصریح نکرده باشد.

(2) قبول بمجرد وصول به ایجاب کننده چنان فرض میشود که به آن علم حاصل شده است.

ماده 524

عقد بوسیله تلفون یا وسایل مماثل آن از حیث زمان، مانند عقد بین طرفین حاضر و از حیث مکان، مانند عقد بین طرفین غایب پنداشته می شود.

ماده 525

هیچ قولی به سکوت کننده نسبت داده نمی شود. سکوت در موردیکه محتاج به بیان است قبول پنداشته میشود.

ماده 526

سکوت وقتی قبول پنداشته میشود که بین عاقدین تعامل سابقه وجود داشته و ایجاب نیز به اساس این تعامل صورت گرفته باشد و یا ایجاب به منفعت خالص طرف مقابل باشد.

ماده 527

عقد مزایده با آخرین داو طلبی کامل می گردد. داو طلبی اول وقتی از اعتبار ساقط می گردد که زاید بر آن داو طلبی صورت گرفته باشد گرچه این داو طلبی باطل باشد یا مزایده بدون اینکه به شخصی تعلق گیرد، معطل قرار داده شود.

ماده 528

در عقود دسته جمعی قبول برضایت اکثریت متحقق گردیده و اقلیت تابع قبول آنها شناخته می شود.

ماده 529

قبول در عقود اذعان به مجرد تسلیمی در حدود شرایطی که ایجاب کننده وضع نموده متحقق می گردد. این شرایط غیر قابل مناقشه میباشد.

ماده 530

(1) اتفاقیکه بموجب آن عاقدین یا یکی از آنها، ابرام عقد معینی را در آینده تعهد می نمایند، این عقد وقتی تمام میگردد که جمیع مسائل اساسی عقد مورد نظر با مدتیکه باید در آن عقد ابرام یابد، تعیین شده باشد.

(2) اگر قانون برای اتمام عقد، رعایت شکلیات معینی را مشروط گردانیده باشد، وجود همچو شکلیات در اتفاق ابتدائی که متضمن وعده به ابرام این عقد می باشد، نیز ضروری پنداشته میشود.

ماده 531

(1) تادیب بیعانه حین ابرام عقد، دلیل بر قطعیت عقد شمرده می شود. مگر اینکه موافقه طرفین و یا عرف خلاف آنرا تصریح کرده باشد.

(2) اگر بیعانه دهنده از ابرام عقد منصرف شود، حق استرداد آن را ندارد. انصراف بیعانه گیرنده موجب پرداخت اصل بیعانه و معادل آن می گردد.

ماده 532

هرگاه تعهدیکه به اثر آن بیعانه پرداخته شده نافذ گردد، بیعانه از اصل قیمت وضع می گردد.

ماده 533

هرگاه تنفیذ عقد بنا بر علیکله ناشی از قصور هیچ یکی از عاقدین نباشد، غیر ممکن گردد یا عقد به اثر خطا و یا موافقه طرفین فسخ گردد، بیعانه مسترد می شود.

فرع دوم - نیابت در عقد

ماده 534

عقد طور اصالت یا نیابت جواز دارد، مگر اینکه قانون مخالف آن حکم کرده باشد.

ماده 535

شخصیکه اصالتاً عقدی را انجام میدهد، حقوق و وجایب مربوط بآن به شخص او متوجه می گردد.

ماده 536

(1) نیابت در عقد بموافقه طرفین یا بحکم قانون صورت می گیرد.

(2) حدود صلاحیت نایب در صورت موافقه طرفین از طرف اصیل و در نیابت قانونی توسط قانون تعیین می گردد.

ماده 537

ملاحظات مربوط به عیوب اراده یا اثرات وقوف به بعضی از احوال خاص و یا احتمی بودن چنین وقوف به شخص نایب، تعلق می گیرد، نه شخص اصیل.

ماده 538

هرگاه نایب در حدود صلاحیت خود عقدی را به اسم اصیل انجام دهد، حقوق و وجایب ناشی از آن به شخص اصیل تعلق می گیرد.

ماده 539

در صورت عدم اظهار وصف نیابت در حین عقد، آثار ناشی از آن به شخص نایب تعلق می گیرد، مگر اینکه طرف مقابل عقد از نیابت وی واقف باشد.

ماده 540

هرگاه نایب و طرف مقابل عقد از ختم میعاد نیابت در حین عقد واقف نباشند، آثار ناشی از آن به اصیل و یا قایم مقام وی، تعلق می گیرد.

ماده 541

نایب نمی تواند عقدی را برای خود یا بنام اصیل انجام دهد، مگر اینکه اصیل قبلاً به او اجازه داده یا بعداً آنرا تائید نماید. حالاتی که در قانون یا قواعد تجارت طور دیگری پیش بینی گردیده، از این حکم مستثنی می باشد.

فُرْع سوم – صحت رضا در عقد

جزء اول – اهلیت عقد

ماده 542

هر شخص اهلیت عقد را دارد، مگر اینکه اهلیت او توسط قانون سلب یا محدود شده باشد.

ماده 543

تصرف صغیر غیر ممیز باطل پنداشته میشود، اگرچه ولی وی اجازه داده باشد.

ماده 544

(1) تصرف صغیر ممیز که کاملاً به منفعت وی باشد، جواز دارد، اگرچه ولی وی اجازه نداده باشد. در صورتیکه تصرف مذکور کاملاً بضرر وی باشد، باطل پنداشته میشود گرچه ولی وی اجازه داده باشد.

(2) تصرف متضمن نفع و ضرر به اجازه ولی در حدود صلاحیت وی یا اجازه شخص ناقص اهلیت بعد از رسیدن به سن رشد موقوف میباشد.

ماده 545

(1) تصرف مجنون و معتوه بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر باطل پنداشته میشود.

(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر باطل پنداشته نمی شود، مگر اینکه حالت جنون و معتوه بودن حین عقد شایع بوده یا طرف مقابل به آن علم داشته باشد.

ماده 546

(1) تصرف سفیه یا شخص مبتلا به غفلت بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر، تابع احکام تصرفات صغیر ممیز می باشد.

(2) تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر صحیح بوده قابل ابطال پنداشته نمی شود، مگر اینکه در نتیجه استنثار یا توطئه صورت گرفته باشد.

ماده 547

وصیت یا وقف شخصی که به سبب سفاهت یا غفلت محجور علیه قرار گرفته، وقتی صحیح میگردد که محکمه در مورد اجازه داده باشد.

ماده 548

تصرف شخصی که به سبب سفاهت محجور علیه قرار گرفته، در امور مربوط به اداره اموالی که تسلیمی آن از طرف محکمه به وی اجازه داده شده، در حدود احکام قانون صحیح می باشد.

ماده 549

هرگاه برای شخصی مساعد قضائی تعیین گردیده باشد، بعد از ثبت قرار مبنی بر تعیین مساعد، هر نوع تصرف وی بدون اشتراک مساعد قضائی قابل بطلان می باشد.

ماده 550

شخص ناقص اهلیت میتواند بطلان عقد را مطالبه نماید. در صورتیکه برای اخفای نقص اهلیت خود حیله بکار برده باشد، این امر مانع الزام وی به جبران خساره نمی گردد.

جزء دوم - عيوب رضا در عقد

اول - اکراه

ماده 551

اکراه عبارت است از مجبور گردانیدن شخص، بدون حق، به اجرای عملی که به آن رضایت ندارد، خواه اکراه مادی یا معنوی باشد.

ماده 552

اکراه دو نوع است: تام و ناقص

ماده 553

اکراه تام عبارت است از تهدید به خطر فاحش جسمی یا مالی تهدید به خطر غیر فاحش اکراه ناقص گفته میشود.

ماده 554

اکراه تام رضا را از بین برده اختیار را فاسد می گرداند. اکراه ناقص رضا را از بین برده اختیار را فاسد نمی گرداند.

ماده 555

تهدید به رسانیدن ضرر به والدین، همسر یا محارم شخص و یا تهدید به خطری که منافی حیثیت باشد، اکراه پنداشته شده، محکمه میتواند با در نظر داشت حالات و کوائف، تهدید را ارزیابی نماید.

ماده 556

اکراه نظر به اشخاص، سن، حالت اجتماعی، اوصاف و اندازه تأثیر آن، منحیث شدت و خفت نوع تهدید، فرق می کند.

ماده 557

اکراهیکه رضا را از بین می برد، وقتی اعتبار دارد که شخص تهدید کننده، به اجرای عمل تهدید قادر بوده و شخص تهدید شده وقوع اکراه را در صورت عدم اجرای موضوع تهدید به گمان غالب حتمی پندارد.

ماده 558

هرگاه وقوع یکی از انواع اکراه در ابرام عقد ثابت گردد، عقد صحیح نمی باشد.

ماده 559

هرگاه اکراه در مورد عقودی از عقود قابل فسخ صورت گرفته باشد، تهدید شده میتواند، بعد از رفع آن، عقد را فسخ نماید. این حق با مرگ تهدید کننده یا طرفین عقد از بین نرفته، ورثه متوفی قایم مقام او شناخته میشود.

ماده 560

عقد شخص تهدید شده، به صورت فاسد منعقد میگردد. هرگاه بعد از رفع تهدید، شخص تهدید شده، طور صریح یا ضمنی به آن اجازه دهد، عقد صحیح میگردد.

ماده 561

نفاذ عقود شخص تهدید شده به اجازه وی بعد از رفع تهدید موقوف نبوده، قبض مبیعه، ملکیت فاسد را افاده می نماید. در چنین حالت هر نوع تصرف غیر قابل نقض، صحیح بوده شخص تهدید شده در مطالبه قیمت روز تسلیم یا قیمت روز تصرف، مخیر می باشد.

ماده 562

هرگاه در موضوع عقد غلطی صورت گرفته و معقود علیه مسمی و مشار الیه باشد، احکام آتی رعایت میگردد:

1- در صورت اختلاف جنس، عقد به مسمی تعلق گرفته و نسبت عدم وجود مسمی عقد باطل شناخته میشود.

2- در صورت اتحاد جنس و اختلاف وصف، عقد به مشار الیه تعلق گرفته و نسبت موجود بودن مشار الیه منعقد میگردد. در این حالت عقد کننده، نسبت عدم موجودیت وصف، در فسخ و ابرام عقد مخیر می باشد.

ماده 563

شخصی که در غلطی اساسی واقع گردیده، به شرطی می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید که طرف مقابل وی نیز در عین غلطی واقع شده یا از غلطی واقف بوده و یا اینکه به سهولت می توانست به آن واقف گردد.

ماده 564

هرگاه غلطی به اندازه فاحش باشد که عقد کننده در صورت وقوف بر آن از ابرام امتناع می ورزید، چنین غلطی، اساسی پنداشته میشود.

ماده 565

هرگاه غلطی در شخص یا در وصف از اوصاف عقد کننده واقع شده باشد به نحویکه شخصیت یا وصف عقد کننده سبب عمده انعقاد عقد بوده باشد، چنین غلطی اساسی پنداشته میشود.

ماده 566

عقد به سبب غلطی در قانون وقتی قابل فسخ پنداشته می شود که شرایط غلطی در وقایع مربوط به عقد متحقق گردد، مگر اینکه قانون مخالف آن تصریح کرده باشد.

ماده 567

غلطی حسایی یا مادی در صحت عقد تأثیر نداشته و تصحیح آن حتمی می باشد.

ماده 568

شخصی که در غلطی واقع گردیده، نمی تواند به آن طوری تمسک نماید که معارض آنچه حسن نیت مقتضای آنست باشد. اگر طرف مقابل برای تنفیذ این عقد اظهار آماده گی نماید، با ابرام عقد ملزم پنداشته میشود.

ماده 569

احکام مربوط به غلطی در مورد قاصد یا هر وسیطیکه اراده یکی از طرفین عقد را تحریف شده به دیگری نقل نماید، قابل تطبیق میباشد.

جزء سوم - فریب و غبن

ماده 570

فریب عبارت از بکار بردن وسایل حیله آمیز قولی یا فعلی ایست که طرف مقابل عقد را به راضی شدن انعقاد عقد بکشاند، به نحویکه این وسایل اگر بکار برده نمیشد، رضایت وی در عقد بمیان نمی آمد.

ماده 571

(1) هرگاه به سبب فریب یکطرف عقد، غبن فاحش متوجه طرف مقابل گردد، فریب خورده می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید.

(2) غبن وقتی فاحش گفته می شود که تفاوت بین قیمت حقیقی مال در هنگام عقد و قیمتی که مال بفروش رسیده به (15) فیصد یا بیشتر از آن بالغ گردد.

ماده 572

شخصیکه در عقود امانت فریب خورده، وقتی می تواند فسخ عقد را مطالبه نماید که غش و تدلیس طرف مقابل را ثابت نماید.

ماده 573

فریب سلیبی، بمحض کتمان حقیقت بوجود می آید. این فریب تدلیس پنداشته میشود.

ماده 574

در صورت وقوع فریب از طرف شخص ثالث در عقد، فریب خورده وقتی میتواند فسخ آنرا مطالبه نماید که آگاهی طرف مقابل را به فریب شخص ثالث هنگام عقد یا قادر بودن او را به کسب چنین آگاهی، ثابت نماید.

ماده 575

(1) غبن فاحش، موجب فسخ عقد میگردد.

(2) اگر شخصیکه در مورد او غبن صورت گرفته، هنگام عقد بر غبن واقف بوده و به آن رضایت نشان داده باشد، نمی تواند عقد را فسخ نماید، مگر اینکه رضایت وی ناشی از معلومات دروغ، کتمان حقیقت و یا به فریب طرف مقابل راجع باشد.

(3) غبن فاحش در مورد اموال دولت، وقف و مال شخص محجور به هر نحویکه صورت گرفته باشد، موجب فسخ عقد می گردد.

ماده 576

در عقودیکه از طریق مزایده علنی صورت می گیرد، اعتراض مبنی بر وجود غبن جواز ندارد.

ماده 577

هرگاه از احتیاج یا عدم تجربه و یا ضعف ادراک یکی از عاقدین سوء استفاده به عمل آمده و به اثر آن غبن فاحش در عقد موجود گردد، شخص فریب خورده می تواند در خلال مدت یکسال از تاریخ انعقاد عقد، بطلان عقد یا تنقیص وجایب خود را بانساز معقول مطالبه نماید.

ماده 578

هرگاه برای رفع غبن، پرداخت آنچه را قاضی تعیین نموده، کافی پنداشته شود، طرف مقابل می تواند در عقود معاوضه از دعوی فسخ انصراف نماید.

فرع چهارم – موضوع عقد

ماده 579

برای هر نوع وجبیه ناشی از عقد، وجود موضوعیکه عقد به آن نسبت داده شده و قابلیت حکم عقد را داشته باشد، حتمی پنداشته میشود. موضوع عقد را عین، دین، منفعت یا سایر حقوق مالی تشکیل داده میتواند. همچنان اجراء یا امتناع یک عمل، موضوع عقد قرار گرفته می تواند.

ماده 580

موضوع وجبیه ناشی از عقد باید ممکن، معیین یا قابل تعیین و مجاز باشد، در غیر آن عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 581

(1) هرگاه موضوع وجبیه ذاتاً مستحیل باشد، عقد باطل پنداشته میشود.

(2) در صورتیکه موضوع وجبیه ذاتاً مستحیل نبوده و تنها در مورد شخص مدیون مستحیل پنداشته شود، عقد صحیح ومدیون نظر بعدم ایفای وجبیه، مکلف به جبران خساره می باشد.

ماده 582

موضوع وجبیه باید طوری معین و معلوم باشد که مانع جهالت فاحش گردد. اگر جهالت موضوع وجبیه منجر به منازعه گردد، عقد فاسد پنداشته میشود.

ماده 583

(1) تعیین موضوع وجبیه با بیان جنسیت و اوصاف ممیزه یا تعیین مقدار آن صورت می گیرد. در صورت وجود موضوع وجبیه در مجلس عقد، تعیین به اشاره و در غیر آن به تعیین مکان صورت گرفته و بیان تمام آنچه که جهالت فاحش را از بین می برد، حتمی می باشد.

(2) بیان جنسیت موضوع بدون ذکر اندازه یا وصف برای تعیین موضوع کافی پنداشته نمی شود.

ماده 584

هرگاه موضوع وجبیه را اجرای یک عمل تشکیل دهد، عمل مذکور باید معین گردیده یا قابلیت تعیین را داشته باشد.

ماده 585

هرگاه تعیین موضوع وجبیه در عقد بدوش یکی از طرفین یا شخص ثالث گذاشته شده باشد، در صورت تأخیر در تعیین یا غیر عادلانه بودن آن، محکمه موضوع وجبیه را تعیین می نماید.

ماده 586

هرگاه تعیین موضوع وجبیه به اختیار شخص ثالث گذاشته شود، درحالیکه شخص مذکور به تعیین آن قادر نبوده یا اراده آنرا نداشته یا تعیین موضوع وجبیه طور عادلانه یا در خلال مدت مناسب صورت نگرفته باشد، عقد باطل پنداشته می شود.

ماده 587

موضوع وجبیه باید طوری قابلیت معامله را داشته باشد که با هدف اصلی ایکه موضوع به آن اختصاص یافته، منافات نداشته باشد.

ماده 588

هرگاه موضوع وجبیه را نقود تشکیل بدهد، مدیون به پرداخت مقداریکه در عقد ذکر گردیده مکلف می باشد. صعود یا تنزیل نرخ پول در پرداخت دین تأثیر ندارد، مگر اینکه در قانون یا موافقه طرفین طور دیگری تصریح یافته باشد.

ماده 589

(1) هرگاه موجودیت موضوع وجبیه در آینده متحقق گردد، عقد بشرطی جواز دارد که بصورت تخمین نبوده، جهالت و ضرر در آن موجود نباشد.

(2) معامله در مورد متروکه شخص در حال حیات او جواز ندارد، گرچه مالک به آن رضایت داشته باشد، مگر اینکه قانون مخالف آن حکم نماید.

ماده 590

هرگاه موضوع وجبیه مخالف نظام و آداب عامه باشد، باطل پنداشته میشود.

فروع پنجم - سبب

ماده 591

سبب عبارت از مقصد اصلی ایست که عقد وسیله مشروع رسیدن به آن قرار گرفته باشد.

ماده 592

هرگاه سبب وجبیه مخالف نظام و آداب عامه بوده یا اصلاً وجود نداشته باشد، عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 593

وجود سبب مشروع در هر وجبیه، حالت اصلی پنداشته میشود، مگر اینکه دلیل به نفی آن موجود گردد.

ماده 594

سببیکه در عقد تصریح یافته، سبب حقیقی پنداشته میشود، مگر اینکه خلاف آن ثابت گردد.

مبحث سوم – شرایط عقد

فرع اول – احکام عمومی

ماده 595

(1) شرط عبارت است از تعهد به آینده در امر متعلق به زمان آینده که به صیغه خاص صورت می گیرد.

(2) تعلیق، عبارت است از مرتب گرداندن امر متعلق به آینده بر متحقق شدن امر دیگری در زمان آینده، توسط یکی از ادوات شرط.

ماده 596

هرگاه صیغه عقد غیر معلق به شرط بوده به زمان آینده منسوب نباشد، چنین عقد منجز بوده فی الحال نافذ می گردد.

ماده 597

عقد معلق به شرط واقف، وقتی انعقاد یافته و حکم آن لازم می شود که شرط موجود گردیده باشد.

ماده 598

عقد معلق به امر موجود، فی الحال واقع میشود. تعلیق به امر مستحیل یا شرطیکه مخالف نظام و آداب عامه باشد اعتبار ندارد.

ماده 599

(1) عقدیکه فسخ آن معلق بشرط فاسخ باشد، نافذ و غیر لازم پنداشته میشود. هرگاه شرط موجود گردد، عقد فسخ میگردد، درین صورت دائن بر رد آنچه اخذ نموده و در صورت عدم امکان، به پرداخت ضمان مکلف پنداشته میشود. اگر شرط موجود نگردد، عقد لازم میشود.

(2) تصرفات دائن در مورد اداره اشیاء با وجود تحقق شرط، نافذ پنداشته میشود.

ماده 600

باتحقق شرط در عقد معلق، آثار از آن زمان وقوع عقد قابل اعتبار پنداشته میشود. مگر اینکه از اراده عاقدین یا طبیعت عقد معلوم شود که وجود یا زوال وجبیه به وقت تحقق شرط، مربوط گردیده است.

ماده 601

هرگاه تنفیذ عقد، قبل از تحقق شرط، بنابر سبب خارجی بدون دخالت مدیون غیر ممکن گردد، اثر رجعی بر شرط مرتب شده نمیتواند.

ماده 602

عقد موکول به آینده، عبارت است از عقدی که نفاذ آن به زمان آینده نسبت داده شده باشد. چنین عقد فی الحال انعقاد یافته و حکم آن الی زمان معین به تعویق انداخته می شود.

ماده 603

تأجیل در عقد به مصلحت مدیون پنداشته میشود، مگر اینکه از عقد، نص قانون یا احوال مربوط طوری معلوم گردد که تأجیل بمنظور مصلحت دائن یا طرفین عقد، صورت گرفته است.

ماده 604

شخصیکه تأجیل به نفع او صورت گرفته است، میتواند به اراده خود از آن منصرف شود.

ماده 605

هرگاه حکم حجز اموال به سبب افلاس شخصیکه تأجیل به نفع او صورت گرفته، صادر گردیده یا تأمینات مدیون تنقیص و یا اصلاً پرداخته نشده باشد، حق تأجیل ساقط میگردد.

ماده 606

تأجیل با مرگ مدیون از بین میرود، مگر اینکه دین تأمینات عینی داشته یا دائن سبب مرگ مدیون گردیده باشد و یا طوری موافقه شده باشد که تأجیل در صورت مرگ مدیون نیز از بین نمی رود. مرگ دائن در تأجیل دین تأثیر ندارد.

فرع دوم – حکم شرط

جزء اول – احکام عمومی

ماده 607

شرط مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضی آن بوده یا حکم عقد را موکد گرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه بوده و یا منافای اقتضای عقد نباشد، صحیح پنداشته میشود.

ماده 608

شرطیکه در آن نفع عاقدین نباشد، ملغی بوده و عقد مقرر به آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 609

عقدیکه رکن یا شرطی از شرایط آن موجود نباشد، باطل پنداشته می شود.

ماده 610

شرط غیر مناسب باعقد یا شرطیکه عقد مقتضی آن نبوده یا حکم عقد را موکد نگرداند، همچنان شرطیکه موافق با تعامل جاریه نبوده و یا در آن فریب بکار رفته باشد، شرط فاسد پنداشته میشود.

ماده 611

عقدیکه صلاحیت تصرف کامل یا نوعی از انواع تصرف در آن سلب گردیده باشد، عقد موقوف پنداشته میشود.

ماده 612

هرگاه عقد متضمن شرطی باشد که رجوع از عقد را افاده کند، عقد غیر لازم پنداشته میشود.

جزء دوم – عقد باطل

ماده 613

عقد باطل آنست که اصلاً و وصفاً غیر مشروع باشد.

ماده 614

عقد باطل اصلاً منعقد نگردیده و افاده حکمی را نمی نماید، گرچه قبض صورت گرفته باشد.

ماده 615

هرگاه عقد باطل نافذ گردیده باشد، رد بدلین و اعاده حالت اصلی حتمی میباشد در صورتیکه رد بدلین متعذر باشد، محکمه بضمن عادلانه حکم می نماید.

ماده 616

اجازه بر عقد باطل اثر قانونی نداشته، اشخاص ذیعلاقه می توانند به بطلان عقد تمسک نمایند.

ماده 617

هرگاه بطلان قسمتی از عقد ظاهر گردد، قسمت متباقی بحیث عقد مستقل صحیح پنداشته میشود. مگر اینکه عقد قابل تجزیه نباشد.

ماده 618

هرگاه در عقد باطل ارکان صحیح عقد دیگری موجود گردد، عقد مذکور به اعتبار عقد دوم صحیح پنداشته میشود. مشروط بر اینکه عاقدین آنرا اراده نموده باشند.

ماده 619

عقد باطل منتج به اثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث حادثه عادی مستوجب ضمان می گردد.

جزء سوم - عقد فاسد

ماده 620

عقد فاسد آنست که اصلاً مشروع و وصفاً غیر مشروع باشد، بنحویکه اصلاً صحیح بوده در رکن و موضوع آن خللی وجود نداشته باشد. مگر به اعتبار بعضی اوصاف خارجی فاسد باشد.

ماده 621

عقد فاسد ملکیت معقود علیه را افاده نمی کند، مگر اینکه قبض به رضای مالک آن صورت گرفته باشد.

ماده 622

در عقود معاوضوی، تعلیق و اقتران عقد، بشرط فاسد جواز نداشته در اثر چنین شرط عقد فاسد پنداشته میشود.

ماده 623

در صورت اقتران عقود غیر معاوضوی بشرط فاسد، عقد صحیح بوده، شرط ملغی می باشد. تعلیق عقد به شرط فاسد موجب بطلان آن می گردد.

ماده 624

عقودیکه اسقاطات محض شناخته شود، باوجود تعلیق آن به شرط مناسب یا غیر مناسب منعقد گردیده و یا اقتران آن به شرط فاسد صحیح پنداشته میشود، شرط درینصورت ملغی می گردد.

ماده 625

عقودیکه اطلاقات شناخته شود، تعلیق آن به شرط مناسب و شرط فاسد صحیح بوده، شرط فاسد ملغی پنداشته میشود.

ماده 626

هریک از طرفین عقد یا ورثه شان می توانند، عقد فاسد را فسخ نمایند، مگر اینکه سبب فساد از بین رفته باشد.

ماده 627

اجازه بر عقد فاسد اثر قانونی نداشته و تنازل از حق فسخ، جواز ندارد.

ماده 628

هرگاه فساد در نفس عقد موجود شود، طرفین می توانند عقد را پیش از قبض و بعد از آن فسخ نمایند.

ماده 629

هرگاه فساد به اثر شرط موجود گردد، طرفین می توانند عقد را پیش از قبض فسخ نمایند، مگر اینکه شرط فاسد برضایت طرفین از بین برود. همچنان طرفین عقد می توانند در صورتیکه صاحب شرط از شرط خود منصرف نگردد، عقد را بعد از قبض فسخ نمایند.

ماده 630

صاحب شرط فاسد، می تواند به تمسک جزء صحیح عقد شرط را ساقط و تنفیذ عقد را از طرف مقابل مطالبه نماید، طرف مقابل نمیتواند بعد از اسقاط شرط، فسخ عقد را مطالبه کند. اثر جزء صحیح عقد وقتی ظاهر می گردد که بحیث عقد مستقل در آید.

ماده 631

قبض در عقد فاسد، ملکیت قابل فسخ را افاده نموده و متصرف به پرداخت قیمت یا مثل مکلف میگردد نه مسمی، این عقد تصرف مال قبض شده را افاده نموده و انتفاع از آن را افاده نمی کند.

ماده 632

هرگاه قبض کننده در عقد فاسد، مال قبض شده را با شخص ثالث عقد نماید، حق فسخ ساقط میگردد. درین صورت مالک اصلی می تواند، اعاده معفود علیه را از شخص ثالث مطالبه نماید. همچنان شخص ثالث می تواند، قیمت یا مثل معفود علیه را از قبض کننده مطالبه کند.

ماده 633

تغییر در مال قبض شده باسناد زیادت متصل یا منفصل مانع فسخ نمی گردد، درین صورت رد مال قبض شده با زیادت لازم میگردد.

ماده 634

هرگاه تغییر در مال قبض شده، به اثر نقصان صورت گرفته باشد، صاحب مال میتواند، اعاده مال مذکور را باجبران خساره مطالبه نماید. مگر اینکه نقص ناشی از عمل مالک باشد.

ماده 635

هرگاه مال قبض شده تغییر شکل نماید، فسخ باطل و قیمت روز قبض مال لازم می گردد.

ماده 636

عقد فاسد منتج به اثرات عقد قانونی نگردیده، مگر بحیث یک حادثه عادی مستوجب ضمان می گردد.

جزء چهارم - عقد موقوف

ماده 637

(1) عقد موقوف غیر نافذ، فاقد اثر حقوقی بوده، ثبوت ملکیت از آن افاده نمی گردد. مگر با اجازه شخصیکه بر موضوع عقد و تصرف در آن صاحب صلاحیت بوده و اجازه وی دارای جمله شرایط صحت باشد.

(2) عقد اشخاص ذیل موقوف پنداشته میشود:

1- فضولی.

2- بانعیکه عین مال را بار دیگر به شخص غیر مشتری، بفروشد.

3- غاصب.

4- نایب یا وکیل نایب که از حدود معینیه نیابت، عدول نماید.

5- مالک عین مرهونه.

6- مالک اراضی به زراعت داده شده، درحالیکه بذر از زارع باشد. مگر اینکه در قانون خاص طور دیگر حکم شده باشد.

7- مریض مرض موت که به وارث خود بفروشد.

8- وصی مختار که به وارث خود بفروشد.

9- وارثیکه به مورث مریض در مرض موت بفروشد.

10- وارثیکه متروکه مستغرقه بدین را بفروشد.

11- صغیر ممیز.

12- معنوه ممیز.

13- سفیه.

14- مبتلا به غفلت.

ماده 638

شخصیکه بدون وکالت یا نیابت تصرفی را از طرف شخص دیگری انجام دهد، فضولی گفته میشود.

ماده 639

تصرف شخص فضولی، صحیح بوده و به اجازه مالک موقوف می باشد. در صورت عدم اجازه عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 640

هرگاه متصرف قانونی، تصرف فضولی را قولاً یا فعلاً تأیید نماید، این تأیید حکم وکالت قبلی را داشته شخص فضولی مانند وکیل به ارائه و رد آنچه به تصرف او قرار گرفته مکلف می باشد.

ماده 641

هرگاه شخص فضولی، مالی را که موضوع تصرف قرار گرفته، بطرف دیگر عقد تسلیم نموده و مال قبل از اجازه تلف گردد، مالک می تواند قیمت آنرا از شخص فضولی یا طرف دیگر عقد مطالبه کند.

ماده 642

هرگاه شخص فضولی، مالی را که موضوع تصرف قرار گرفته بطرف دیگر عقد تسلیم نموده و تسلیم شونده آنرا باشخص دیگری عقد نماید، مالک می تواند یکی از این دو عقد را اجازه دهد.

ماده 643

شخص فضولی و طرف دیگر عقد می توانند قبل از اجازه مالک، عقد را فسخ نمایند.

ماده 644

هرگاه چند شخص فضولی در عقد واحد اشتراک نمایند، بصورت متضامن مسؤل پنداشته میشوند.

ماده 645

(1) در صورت وفات شخص فضولی، مکلفیت ورثه او مانند ملکیت ورثه وکیل پنداشته میشود.

(2) شخص فضولی، در صورت وفات مالک در برابر ورثه او عین مکلفیت نزد مالک را دارا می باشد.

ماده 646

برای صحت اجازه تصرف فضولی، وجود شخص فضولی، طرف مقابل مالک اصل مال و بدل آن، حین صدور اجازه شرط می باشد. همچنان وجود اجازه دهنده، حین صدور تصرف لازم پنداشته میشود.

ماده 647

اجازه عقد موقوف از طرف شخصیکه صلاحیت آنرا دارد، طور صریح یا ضمنی صورت می گیرد. شخصیکه صلاحیت اجازه را دارد، می تواند اعتراض خود را مبنی بر عقد حداکثر در خلال یکسال از تاریخ علم بر تصرف یا از بین رفتن سبب نقصان اهلیت و یا از بین رفتن سبب موقوف بودن عقد، تقدیم نماید.

ماده 648

در تصرف موقوف، اجازه به زمان صدور تصرف راجع می گردد، نه به زمان صدور اجازه.

ماده 649

در تصرف موقوف، متصرف نمیتواند حینیکه ملکیت موضوع عقد به او تعلق می گیرد، از آن انصراف نماید.

جزء پنجم - عقد نافذ غیر لازم

ماده 650

هرگاه عقد طبیعتاً موجب الزام یکی یا طرفین عقد نگردد و یا در آن خیار فسخ برای یکی از طرفین عقد موجود باشد، عقد نافذ غیر لازم پنداشته میشود.

ماده 651

هرگاه یکی از طرفین که عقد موجب الزام او نگردیده، از آن رجوع نماید، عقد از تاریخ رجوع، فسخ گردیده و آثار مرتب به آن الی تاریخ رجوع، بحال خود باقی می باشد.

فرع سوم - خیاراتیکه لزوم عقد را به تأخیر می اندازد

جزء اول - خیار شرط

ماده 652

(1) عاقدین در جمیع عقود می توانند، حین عقد یا بعد از آن حد اکثر برای سه روز، خیار فسخ یا بقای عقد را شرط بگذارند.

(2) مدت خیار شرط در مورد وقف، کفاله و حواله گیرنده دین استثنائاً بیش از سه روز جواز دارد. اگر شرط حین عقد گذاشته شده باشد، مدت خیار از وقت عقد و در صورتیکه بعد از عقد گذاشته شده باشد، از زمان موجود شدن شرط، آغاز میگردد.

ماده 653

خیار شرط در عقد لازمی ایکه احتمال فسخ را داشته باشد، صحیح بوده و در عقد نکاح، طلاق، صرف، سلم، اقرار، وکالت، هبه و وصیت، صحیح پنداشته نمی شود.

ماده 654

اعطای خیار شرط برای هر دو یا یکی از طرفین عقد یا غیر آنها جواز دارد.

ماده 655

(1) هرگاه در معاوضه، مالی برای طرفین عقد خیار شرط اعطاء شده باشد، بدین عقد از ملکیت هیچ یک آنها خارج نمی گردد.

(2) در صورتیکه خیار شرط، برای یکی از طرفین عقد اعطا شده باشد، مال صاحب خیار از ملک وی خارج نگردیده و مال طرف دیگر نیز بملک صاحب خیار داخل نمی گردد.

مادی (662-660)

دوهم فصل - حقوقی تصرف

ماده 656

عقدیکه فسخ آن مشروط بخیار گردیده باشد، هنگامی فسخ می گردد که صاحب خیار قولاً یا فعلاً آنرا در مدت معین فسخ نماید. در فسخ قولی، علم طرف مقابل به فسخ عقد، در مدت معین، شرط می باشد.

ماده 657

اجازه قولی یا فعلی صاحب خیار شرط در مدت معین که رضائیت او را بلزوم عقد افاده نماید، عقدی را که فسخ آن مشروط بخیار گردیده، تمام و لازم میگرداند، گرچه طرف دیگر به آن علم نداشته باشد.

ماده 658

(1) هرگاه خیار شرط بطرفین عقد اعطا شده باشد، تنها خیار طرفیکه به آن اجازه میدهد، ساقط گردیده و خیار طرف دیگر الی ختم مدت خیار، باقی می ماند.

(2) اگر یکی از طرفین عقد را فسخ نماید، اجازه طرف دیگر اعتبار ندارد.

ماده 659

هرگاه مدت خیار در عقد مشروط به خیار بدون فسخ یا اجازه صاحب خیار منقضی گردد، عقد لازم و تمام پنداشته میشود.

ماده 660

(1) هرگاه صاحب خیار در خلال مدت خیار قبل از فسخ یا اجازه عقد وفات نماید، عقد لازم گردیده و ورثه از حق خیار استفاده کرده می تواند مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

(2) اگر خیار شرط به طرفین عقد اعطا شده و یکی از طرفین وفات نماید، عقد در مورد متوفی لازم نگردیده و خیار طرف دیگر الی ختم مدت خیار باقی می ماند.

ماده 661

لزوم عقد، از وقت صدور آن، اعتبار دارد.

جزء دوم - خیار تعیین

ماده 662

(1) قرار دادن یکی از اشیاء معین بحیث موضوع عقد، مجاز بوده و طرفین عقد می توانند از خیار تعیین استفاده نمایند.

(2) اگر خیار تعیین بصورت مطلق ذکر گردیده باشد، متصرف الیه صاحب خیار پنداشته میشود. مگر اینکه قانون طور دیگری حکم نموده و یا موافقه طرفین به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 663

اشیائیکه بحیث موضوع خیار تعیین قرار می گیرد، بیش از سه شی بوده نمی تواند.

ماده 664

مدت خیار تعیین از سه روز تجاوز نمیکند، آغاز مدت از وقت موافقه اعتبار دارد.

ماده 665

عقد تا زمان بکار بردن خیار، غیر لازم بوده و در صورتیکه خیار طور صریح یا ضمنی بکار برده شود، عقد در آنچه خیار در مورد آن انجام یافته، نافذ و لازم پنداشته می شود.

ماده 666

تعیین خیار بوقت صدور عقد، راجع می گردد.

ماده 667

هرگاه خیار تعیین به متصرف الیه اعطا شده باشد، ملکیت او در یکی از اشیاء ثابت پنداشته شده، اشیاء دیگر موضوع خیار تعیین که در تصرفش باشد، امانت شمرده میشود.

ماده 668

(1) هرگاه متصرف در یکی از اشیاء موضوع خیار، قبل از انقضای میعاد خیار، تصرف نماید تصرف او موقوف با اختیار متصرف الیه میباشد.

(2) اگر شی مورد تصرف، بعداً از طرف متصرف الیه تعیین گردد، حکم آن از وقت انعقاد اعتبار داشته، تصرف متصرف، باطل پنداشته میشود.

ماده 669

(1) هرگاه یکی از اشیاء موضوع خیار تعیین، پیش از قبض هلاک گردد، متصرف الیه می تواند در تعیین باقیمانده آن از خیار استفاده نماید.

(2) در صورتیکه تمام اشیای مذکور هلاک گردد، عقد باطل پنداشته میشود.

ماده 670

(1) هرگاه یکی از اشیای موضوع خیار تعیین، بعد از قبض هلاک گردد، شی هلاک شده موضوع عقد پنداشته شده و متصرف الیه به تادیبه ثمن آن مکلف می گردد.

درین صورت اشیای باقیمانده، امانت محسوب گردیده و قابل رد به متصرف می باشد. اگر تمام اشیای مذکور بعد از قبض هلاک گردد، در صورتیکه یکی بعد دیگری هلاک شده باشد، شی اولی موضوع عقد شناخته شده، اشیای باقیمانده امانت پنداشته میشود.

(2) اگر هلاک تمام اشیاء در زمان واحد صورت گرفته باشد، متصرف الیه به پرداخت ثمن یکی از اشیاء مکلف بوده، اشیای باقیمانده امانت پنداشته میشود.

ماده 671

(1) هرگاه خیار به شخص متصرف اعطا شده باشد، اشیاء موضوع خیار تا زمان تعیین در ملک او باقیمانده و بعد از تعیین یکی از اشیاء، شی تعیین شده، موضوع عقد پنداشته می شود.

(2) اگر متصرف در یکی از اشیاء تصرف نموده باشد، تصرف او جایز پنداشته می شود.

ماده 672

(1) متصرفیکه خیار تعیین، به او اعطا شده، میتواند عقد را فسخ یا ابرام نماید. تصرف او در اشیای موضوع خیار تعیین، مجاز بوده این تصرف او فسخ عقد پنداشته میشود.

(2) در صورتیکه متصرف، متصرف الیه را به قبول یکی از آنها مکلف نماید، متصرف الیه به آن ملزم شناخته میشود.

ماده 673

هرگاه تمام اشیای موضوع خیار تعیین، قبل از قبض هلاک گردد، اشیای هلاک شده به حساب متصرف بوده و تصرف باطل پنداشته میشود. در صورت هلاک بعضی از اشیاء، خیار متصرف باقی بوده او می تواند متصرف الیه را به قبول شی باقیمانده ملزم یا عقد را فسخ نماید.

ماده 674

(1) هرگاه یکی از اشیای موضوع خیار تعیین بعد از قبض هلاک شود، شی هلاک شده به صفت امانت بحساب متصرف می باشد. او می تواند متصرف الیه را به قبول یکی از اشیاء باقیمانده ملزم نموده یا عقد را فسخ نماید. اگر تمام اشیاء مذکور یکی بعد دیگری هلاک شود، شی هلاک شده اولی بصفت امانت بحساب متصرف بوده و متصرف الیه به پرداخت قیمت باقیمانده، مکلف می باشد.

(2) در صورت هلاک به زمان واحد، یکی بصفت امانت بحساب متصرف و هلاک اشیای باقیمانده باسناد قیمت آن بحساب متصرف الیه، پنداشته میشود.

ماده 675

خیار تعیین، بورثه انتقال می نماید.

جزء سوم - خیار رویت

ماده 676

حق فسخ عقد به خیار رویت، در موارد آتی بدون شرط قبلی ثابت می گردد:

1- خریدن اعیانیکه تعیین آن لازم بوده و از جمله دیون ثابت در ذمه نباشد.

2- اجاره اعیان.

3- تقسیم اعیان غیر مثلی.

4- صلح بر مالیکه ذاتاً عین باشد.

ماده 677

خیار رویت در عقودیکه احتمال فسخ را ندارد، ثابت نمی گردد.

ماده 678

برای اثبات خیار رویت، معقود علیه باید قابل تعیین بوده و متصرف الیه آنرا حین عقد، ندیده باشد.

ماده 679

حق خیار رویت تا وقتی باقی میماند که رویت در خلال مدتیکه طرفین به آن موافقه کرده اند، تمام گردیده یا علت سقوط خیار موجود گردد.

ماده 680

خیار رویت بدیدن موضوع خیار، رضایت صریح یا ضمنی صاحب خیار، مرگ صاحب خیار، هلاک شدن کل یا قسمتی از عین به چنان تصرف صاحب خیار در عین که احتمال فسخ را نداشته باشد یا حق غیر به آن تعلق بگیرد، ساقط می گردد.

ماده 681

فسخ عقد در خیار رویت، بقول یا فعل صریح یا ضمنی تمام پنداشته شده، بحکم محکمه یا رضایت طرف دیگر موقوف نمی باشد.

جزء چهارم - خیار عیب

ماده 682

حق فسخ عقد بخیار عیب، بدون شرط قبلی ثابت می گردد.

ماده 683

خیار عیب در عقودی ثابت میگردد که احتمال فسخ را داشته باشد.

ماده 684

عیب، وقتی موجب خیار شده می تواند که قبل از عقد موجود بوده و در قیمت مبیعه مؤثر باشد، همچنان متصرف الیه، به آن علم نداشته و متصرف برائت عیب را شرط نگذاشته باشد.

ماده 685

(1) هرگاه عیب حاوی شروط مندرج ماده (684) این قانون باشد، عقد بر متصرف الیه لازم نگردیده او می تواند به اراده خود آنرا قبل از قبض، نقض نموده و از آن بمتصرف اعلان نماید.

(2) نقض عقد بعد از قبض به سبب عیب، بدون رضایت طرفین یا حکم محکمه با صلاحیت صورت گرفته نمی تواند.

ماده 686

هرگاه متصرف الیه عقدی را بخیار عیب نقض نماید، عقد فسخ گردیده، رد مبیعه در حال قبض و مطالبه ثمن در صورتیکه پرداخته شده باشد، لازم می گردد.

ماده 687

متصرف الیه نمی تواند، نقصان ثمن را در حالیکه شی معیوب را نزد خود نگهداشته از متصرف مطالبه نماید، مگر در صورتیکه رد شی بدون مداخله متصرف الیه، ناممکن گردیده و عوض آن به وی نرسیده باشد.

ماده 688

خیار عیب به هلاک شدن موضوع خیار، زیادت یا نقصان آن، اسقاط خیار از طرف صاحب خیار یا رضایت او به عیب، بعد از علم به آن و یا تصرف او در شی قبل از علم به عیب ساقط می گردد.

ماده 689

خيار عيب، بمرگ متصرف اليه ساقط نگردیده و ورثه قايم مقام او شناخته میشود.

مبحث چهارم - آثار عقد

فروع اول - آثار عقد در مورد طرفین عقد

ماده 690

عقد صحيح كه با انعقاد آن آثاری از قبیل احكام و حقوق مرتب میگردد، عقديست كه ذاتاً و وصفاً مشروع بوده، صيغه آن در مورد شی ایكه قابلیت حكم آنرا داشته و از شخص صاحب اهلیت صادر گردیده باشد، همچنان اوصاف آن صحيح و عاری از خلل بوده و مقرون به شرط فاسد كننده عقد نباشد.

ماده 691

اثر عقد بر عاقدین و خلف عام آنها با رعایت عدم اخلال قواعد میراث راجع میشود، مگر اینکه از عقد، طبیعت معامله یا نص قانون عدم رجعت آن به خلف عام دانسته شود.

ماده 692

هرگاه وجایب و حقوق شخصی ناشی از عقد، به مالی راجع باشد كه بعداً به خلف خاص انتقال نماید، حقوق و وجایب مذکور، نیز حین انتقال مال، انتقال مینماید، مشروط بر اینکه مستلزم مال بوده خلف حین انتقال مال به آن علم داشته باشد.

ماده 693

هرگاه عقد معاوضه ایكه بر اعیان واقع گردیده دارای تمام شرایط صحت باشد، مقتضی ثبوت ملكیت هر يك از عاقدین در بدل ملك آنها و الزام هر يك به تسلیمی ملكش بطرف دیگر می باشد.

ماده 694

هرگاه عقد معاوضه ایكه بر منافع اعیان واقع گردیده، دارای تمام شرایط صحت و نفاذ باشد، متصرف عین، به تسلیم آن برای نفع گیرنده و نفع گیرنده به تسلیم بدل منفعت به متصرف عین، مكلف میگردد.

ماده 695

تثبیت دین بر ذمه یا الزام شخص به اجرای عمل و یا توثیق دین، علاوه بر انتقال ملكیت و ترتیب منفعت نیز از آثار عقد، پنداشته میشود.

ماده 696

(1) عقد بعد از انفاذ لازم پنداشته شده، رجوع از عقد و تعدیل آن بدون رضایت طرفین یا حكم قانون، جواز ندارد.

(2) در صورت ظهور حوادث استثنائی یا آفات طبیعی و یا واقعه كه پیش بینی آن ناممكن بوده و مدیون بعلت آن مواجهه به چنان مشكلی گردد كه وی را به خساره فاحش تهدید نماید، گرچه ایفای تعهد مبنی بر عقد مستحیل نباشد، محكمه می تواند پس از ارزیابی مصالح طرفین تعهد، مدیون را به حد عادلانه تنزیل دهد. هرگونه موافقه برخلاف این حكم باطل پنداشته میشود.

ماده 697

عقد بر آنچه كه شامل آن بوده و حسن نیت مقتضی آن باشد، نافذ میگردد. همچنان عقد علاوه از اینکه طرفین را به آنچه در عقد وارد گردیده ملزم میسازد، شامل تمام آنچه طبیعت و جیبه مطابق با حكم قانون، عرف و عدالت مقتضی آن باشد، نیز می باشد.

ماده 698

(1) هرگاه عقد بصورت اذعان و تحت شرایط غیر عادلانه صورت گرفته باشد، محكمه می تواند شرایط متذکره را تعدیل و یا به برائت ذمه طرف مقابل طوریکه عدالت مقتضی آنست حكم نماید. مگر اینکه شرایط اذعان از طرف مراجع دولتی وضع شده باشد.

(2) شرایط مندرج فورمه های قرار داد به شمول نرخ در عقود، اذعان مؤسسات خصوصی از طرف مراجع با صلاحیت دولتی، منظور و مراقبت میشود.

فُرَع دوم - آثار عقد در مورد شخص ثالث

ماده 699

- (1) هرگاه متعاقدين بصورت مواضعه يا جبرى ويا مزاح عقدى را انجام داده باشند، دائنين متعاقدين و خلف خاص آنها، مى توانند در صورتى كه داراى حسن نيت باشند، بعقد ظاهر تمسك نمايند. همچنان مى توانند شكليات عقدى را كه به اثر آن متضرر شده اند، ثابت نموده و به عقد غير ظاهر تمسك نمايند.
- (2) اگر مصالح اشخاص ذيعلاقه در چنين عقد معارض هم واقع گرديده، بعضى به عقد ظاهر و بعضى ديگر بعقد غير ظاهر تمسك نمايند، بعقد ظاهر ترجيح داده ميشود.

ماده 700

- (1) بين متعاقدين و خلف عام آنها عقد غير ظاهر نافذ پنداشته شده، بر عقد ظاهر اثرى مرتب نمى گردد.
- (2) اگر متعاقدين، عقد حقيقى را توسط عقد ظاهر مخفى نمايند، عقد حقيقى در صورتى كه واجد تمام شرايط صحت باشد، صحيح پنداشته ميشود.

ماده 701

- (1) هرگاه شخص به تعهد شخص ثالث و عده بدهد، شخص ثالث به سبب آن ملزم شناخته نمى شود، در صورت رد و عده از طرف شخص ثالث، و عده دهنده به تعويض مكلف مى گردد. اگر و عده دهنده به اجراى وجيبه مذكور بدون رسانيدن ضرر به دائن پردازد، به تعويض و عده مكلف نمى گردد.
- (2) در صورتى كه شخص ثالث و عده را تائيد نمايد، از حين صدور تائيد به آن ملزم شناخته ميشود. مگر اينكه نسبت تائيد به روز و عده، طور صريح يا ضمنى، معلوم گردد.

ماده 702

- (1) شخص مى تواند عقدى را مبنى بر تعهداتى كه در آن مصلحت شخص ثالث را شرط گذاشته است، به اسم خود انجام دهد. مشروط بر اينكه در اجراى اين تعهد، منفعت مادى يا معنوى شخص او موجود باشد. شخص ثالث به سبب اين شرط حق مباشر را به اجراى شرط مذكور كسب مى نمايد، مگر اينكه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.
- (2) متعهد مى تواند در برابر استفاده از حق مباشر توسط شخص ثالث، بچنان دفعى پردازد كه بر عقد وارد مى گردد. همچنان شرط گذار مى تواند اجراى مصلحتى را كه به نفع شخص ثالث شرط گذاشته است، مطالبه نمايد، مگر اينكه از عقد خلاف آن معلوم گردد.

ماده 703

- (1) شرط گذار مى تواند پيش از آنكه شخص ثالث موافقه اش را در مورد استفاده از شرط به اطلاع متعهد يا شرط گذار رسانيده باشد، شرطى را كه گذاشته است نقض نمايد، مگر اينكه مقتضى عقد به خلاف آن باشد. دائنين يا ورثه شرط گذار از اين حق استفاده كرده نمى توانند.
- (2) گذاشتن شرط، برائت ذمه متعهد را در برابر شرط گذار افاده نمى كند، مگر اينكه طور صريح يا ضمنى به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. شرط گذار مى تواند شخص ثالث را تغيير داده و يا خود را بجاي آن قرار دهد.

ماده 704

- در شرط گذاشتن به مصلحت غير جائز است كه نفع گيرنده شخص مستقل يا جهت مستقل باشد. همچنان شخص يا جهتيكه حين عقد ذاتاً معين نباشد، به شرطى بحيث شخص ثالث قرار گرفته مى تواند كه هنگام ظهور آثار عقد، تعيين شده بتواند.

فُرَع سوم - تفسير عقد

ماده 705

اصل در عقد، رضاي متعاقدين و نتيجه آنچه كه به واسطه عقد بالاى خود لازم ساخته اند، ميباشد.

ماده 706

در عقود با رعایت اراده ظاهر متعاقبین، به مقاصد و معانی اعتبار داده میشود، نه به الفاظ و حروف.

ماده 707

اصل در کلام اراده معنی حقیقی آنست نه اراده معنی مجازی، در صورت امکان اراده معنی حقیقی اراده معنی مجازی جواز ندارد، مگر اینکه اراده معنی حقیقی متعذر باشد.

ماده 708

در برابر صریح به دلالت اعتبار داده نمی شود، هرگاه مفهوم هر دو معارض هم واقع گردد، به صریح ترجیح داده میشود.

ماده 709

در امور باطنی دلیل شی، قایم مقام آن می گردد.

ماده 710

هرگاه مانع و مقتضی معارض هم واقع گردد، به مانع ترجیح داده میشود.

ماده 711

اعمال کلام بهتر از اهمال آنست. تا وقتی که حمل کلام بر یک معنی شده بتواند اهمال آن جواز ندارد، مگر اینکه اعمال آن متعذر گردد.

ماده 712

ذکر بعضی از آنچه که قابل تجزیه نیست، مانند ذکر کل آنست.

ماده 713

مطلق تا وقتی که دلیل تغییر آن، طور صریح یا ضمنی موجود نگردد، به اطلاق خود باقی می ماند.

ماده 714

وصف در حاضر ملغی و در غایب اعتبار دارد.

ماده 715

سوال تصدیق شده در ضمن جواب مخاطب، اعاده شده پنداشته میشود.

ماده 716

آنچه به چند شرط مشروط گردیده باشد، به انتفای یک شرط منتفی میشود.

ماده 717

شک به نفع مدیون، تفسیر میشود.

ماده 718

حکم، با موجودیت علت، موجود و به انتفای آن منتفی می گردد.

ماده 719

آنچه به خلاف قیاس ثابت شده باشد، چیزی دیگری به آن قیاس شده نمی تواند.

ماده 720

آنچه در عرف معروف باشد، مانند آنست که شرط گذاشته شده باشد.

ماده 721

عادت عام باشد یا خاص، مدار حکم قرار داده می شود.

ماده 722

عادت وقتی اعتبار دارد که عمومیت یا اقلیت داشته باشد. اعتبار به اقلیت شایع داده میشود، نه اقلیت نادر.

ماده 723

آنچه عادتاً ممتنع باشد، مانند آنست که حقیقتاً ممتنع باشد.

ماده 724

حقیقت به دلالت عادت، ترک می شود.

ماده 725

فرع، حکم اصل را دارد.

ماده 726

تابع، تابع حکم متبوع بوده، حکم جداگانه بر آن مرتب نمیگردد.

ماده 727

شخصیکه مالک شی گردد، مالک آنچه از ضروریات آن باشد نیز میگردد.

ماده 728

با سقوط اصل، فرع ساقط گردیده و در صورت بطلان چیزیکه در ضمن آن باشد، نیز باطل می گردد.

ماده 729

هر آنچه بذل و ترک آن بدون گذاشتن شرط جواز داشته باشد، گذاشتن شرط لازم می گردد.

فرع چهارم – آثار عقد در مورد ضمان عقد

ماده 730

هرگاه متعهد نتواند وجبیه را در مورد عقد عیناً ایفا نماید یا اجرای وجبیه را از مدت معینیه بتأخیر اندازد، محکمه می تواند علیه او حکم ضمان را صادر نماید. مگر اینکه ثابت گردد که عدم امکان وفاء یا تأخیر در اجرا وجبیه ناشی از سببی بوده که وی در آن دخیل نبوده است.

ماده 731

متعاقبین می توانند اندازه ضمانی را که در حال عدم اجراء یا تأخیر باید پرداخته شود، در حین عقد تعیین یا بعداً به آن موافقه نمایند.

ماده 732

هرگاه مدیون ثابت نماید که ضمان تعیین شده غیر عادلانه بوده و با ضرریکه از عدم تنفیذ نشأت نموده متناسب نمی باشد، دائن مستحق آن شده نمی تواند.

ماده 733

در مواردیکه ضرر عاید بیشتر از اندازه ضمان تعیین شده باشد، دائن نمی تواند مقدار اضافی را از مدیون مطالبه نماید، مگر اینکه ثابت نماید که مدیون مرتکب خیانت یا خطای فاحش گردیده است.

ماده 734

محکمه می تواند در صورت عدم موافقه قبلی به اندازه ضمان یا عدم تصریح آن در قانون بادر نظر داشت خساره وارده بر دائن و کسر عواید وی، اندازه آنرا تعیین نماید.

ماده 735

(1) هرگاه مدیون از تادیه دینی تأخیر بعمل آورد که موضوع آنرا پول نقد تشکیل داده و مقدار آن حین مطالبه معلوم باشد، دائن می تواند جبران خساره ناشی از تأخیر تادیه را که سالانه معادل (3) فیصد در موضوعات مدنی باشد، مطالبه نماید.

(2) تأخیر جبران خساره در حالیکه از موافقه طرفین یا عرف معلوم شده نتواند، از تاریخ مطالبه قضائی آغاز می گردد.

ماده 736

طرفین عقدی توانند بر اساس موافقه، جبران خساره مندرج ماده (735) این قانون را سالانه بیشتر از سه فیصد تعیین کنند. مشروط بر اینکه از هفت فیصد در سال تجاوز نکند. اتفاقیکه به خلاف آن صورت گرفته باشد، اعتبار نداشته دائن به رد مازاد مقدار مذکور مکلف میگردد.

ماده 737

هر نوع عمل و منفعتیکه زاید از مقدار مندرج ماده (735) این قانون از طرف دائن شرط گردد، منفعت غیر ظاهر شمرده شده در حدود مقدار مندرج ماده مذکور تنزیل داده میشود.

ماده 738

هرگاه ثابت شود که دائن در حال مطالبه حق، سبب طولانی شدن مدت منازعه گردیده است، محکمه می تواند جبران خساره قانونی یا موافقه شده را تنقیض یابد جبران خساره مدتیکه بدون موجب طولانی گردیده، حکم نه نماید.

فرع پنجم- آثار در مورد انحلال عقد

جزء اول- فسخ

ماده 739

هرگاه یکی از عاقدین در عقودیکه الزام را به طرفین عقد متوجه میسازد وجبیه را ایفاء نه نماید، طرف مقابل می تواند فسخ عقد را و در صورت لزوم با جبران خساره از طرف دیگر مطالبه نماید.

عقودیکه طبیعتاً غیر لازم بوده یا به خیاری مقترن گردیده باشد که موجب فسخ گردد، ازین حکم مستثنی است.

ماده 740

در حالت ابلاغ فسخ، محکمه میتواند مدیون را غرض اجرای وجبیه مهلت بدهد.

ماده 741

هرگاه آنچه را مدیون ایفاء نه نموده، نسبت به تعهدناچیز باشد، محکمه می تواند مطالبه فسخ را رد نماید.

ماده - 742

موافقه طرفین عقد مبنی بر فسخ آن بدون حکم محکمه، در صورت عدم ایفاء وجایب ناشی از عقد جواز دارد. این موافقه سبب معافیت از ابلاغ فسخ نمی گردد، مگر اینکه در مورد معافیت از ابلاغ موافقه تحریری طرفین بعمل آمده باشد.

ماده 743

(1) هرگاه عقد معاوضه وارد بر اعیان مالی، فسخ گردد، وجبیه مرتب بر آن ساقط می گردد. درین صورت تسلیمی عوضیکه توسط عقد ثابت گردیده لازم نمی باشد.

(2) اگر عوض قبلاً تسلیم داده شده باشد، به رد آن و در صورت عدم امکان به رد ضمان آن حکم میشود.

ماده 744

هرگاه در معوضات مالی موضوع عقد در حالیکه در تصرف مالک قرار دارد هلاک گردد، عقد فسخ گردیده و در صورت قبض عوض، رد آن به طرف مقابل حتمی می باشد، خواه این هلاک بفعل مالک صورت گرفته باشد یا خارج از اراده وی.

ماده 745

هرگاه اجرای وجایب متقابل در عقود معاوضه یکی از دیگری متأخر باشد، صاحب وجبیه لاحق، میتواند از اجرای وجبیه خود تا وقتیکه جانب مقابل به اجرای وجایب خود اقدام نکرده، امتناع ورزد.

ماده 746

هرگاه اجرای وجایب طرفین در عقود معاوضه در وقت واحد لازم باشد، طرفین می توانند در عین وقت موضوع تعهد را به یکدیگر تسلیم نموده و یا آنرا نزد شخص عادل بگذارند، تا هر یک حق خود را در وقت واحد تسلیم گردد.

جزء دوم _ اقاله

ماده 747

طرفین می توانند عقد را بعد از انعقاد آن برضایت خود اقاله نمایند. اقاله موجب انحلال عقد می گردد.

ماده 748

تعاطی، قایم مقام ایجاب قبول بوده، اقاله با آن صحیح پنداشته میشود.

ماده 749

ثبات و وجود موضوع عقد هنگام اقاله حتمی می باشد. اگر موضوع عقد قبل از اقاله هلاک شود، اقاله باطل می گردد، در صورتیکه قسمتی از موضوع عقد هلاک گردد، اقاله در مورد باقی مانده صحیح پنداشته میشود.

ماده 750

اقاله در مورد متعاقبین حکم فسخ را داشته و در برابر شخص ثالث، عقد جدید شناخته میشود.

قسمت دوم

اراده انفرادی

ماده 751

اراده انفرادی تابع تمام احکام مربوط به عقد می باشد، مگر در احوالیکه وجود توافق اراده دو طرف برای ایجاد تعهد، حتمی پنداشته شود.

ماده 752

صاحب اراده انفرادی، مطابق به احکام قانون ملزم شناخته میشود.

ماده 753

اراده انفرادی احیاناً سبب ایجاد تعهد یا وعده گردیده و احیاناً موجب کسب یا اسقاط ملکیت و یا اجازه برای تصرف و احیاناً استعمال یکی از خیارات می گردد.

ماده 754

وعده عبارت است از الزامیکه شخص در برابر غیر بر نفس خود در زمان آینده بوجود آورده و تعهد فوری را افاده نمی کند. و عده احیاناً بر عقد و احیاناً بر عمل واقع میگردد.

ماده 755

وعده دهنده تا وقتیکه وفات نه نموده یا مفلس نگردیده است، به ایفای وعده مکلف می باشد.

ماده 756

شخصیکه در برابر انجام عمل معین به اعطای جایزه وعده کرده باشد، مکلف است جایزه وعده شده را به شخصیکه آنرا انجام داده است اعطاء نماید، گرچه عمل بدون در نظر داشت وعده انجام شده باشد.

ماده 757

هرگاه وعده دهنده، مدتی را برای انجام عمل تعیین نکرده باشد، می تواند قبل از آنکه شخص عمل معین را انجام داده باشد. از وعده اش رجوع نماید. مطالبه جایزه وعده داده شده، بعد از سه ماه از تاریخ اعلان رجوع از وعده قابل سمع نمی باشد.

فصل سوم

حوادث قانونی

قسمت اول

فعل مضر

مبحث اول- فعلیکه بر مال واقع میشود

فرع اول- اتلاف

ماده 758

شخصیکه مال غیر را تلف نماید، بضمن ضرر ناشی از آن مکلف میباشد.

ماده 759

شخصیکه مال غیر را خواه در تصرف خودش باشد یا امین او، قصداً و یا بدون قصد تلف نماید، بضمن ضرر ناشی از عمل خود مکلف شناخته میشود.

ماده 760

طوریکه ایجاد سبب اتلاف، موجب ضمان میگردد، قصور در تهیه وسایل ممکنه رعایت احتیاط، نیز ضمان ضرر را لازم می گردانید.

ماده 761

در صورت اتلاف کلی، ضمان مال طور کامل و در صورت اتلاف جزئی، ضمان نقصانیکه بر قیمت مال عاید گردیده است، بر ذمه تلف کننده لازم می گردد.

ماده 762

هرگاه صغیر ممیز یا غیر ممیز و یا شخصیکه تابع حکم صغیر غیر ممیز پنداشته شود، مال غیر راتلف نماید، ضمان مال تلف شده از مال متعلق بخود وی لازم می گردد. در صورت نداشتن مال تا زمان دارا شدن وی مهلت داده میشود. ولی وصی و قییم به ضمان مال تلف شده مکلف پنداشته نمیشود، مگر در صورتیکه محکمه آنها را بضمن مال مکلف سازد، درین صورت حق رجوع آنها بر تلف کننده محفوظ می باشد.

ماده 763

در صورت اجتماع مباشر و متسبب، هر یکی از آنها که متعدی یا متعمد باشد، ضامن شناخته میشود. در صورت اشتراک، هر دو مشترکاً به تادیبه ضمان مکلف پنداشته میشوند.

ماده 764

متسبب ضرروقتی مکلف به تادیبه ضمان پنداشته میشود که فعل او منجر به وقوع ضرر شده باشد.

فرع دوم _ غصب

ماده 765

(1) غاصب به رد آنچه غصب نموده مکلف می باشد.

(2) اگر ضرری به اثر غصب عاید گردد، مرتکب بر علاوه رد عین مال مغضوبه در محل غصب، به جبران خساره نیز مکلف می باشد.

ماده 766

در صورتیکه مال مغضوبه از طرف غاصب استهلاک گردد و یا کل یا بعضی آن نزد وی هلاک شود و یا به سبب تعدی یا بدون تعدی وی تلف گردد، بضمن مال مغضوبه مکلف دانسته میشود.

ماده 767

هرگاه مال مغضوبه نزد غاصب تغییر نماید، مغضوبه منه می تواند، عین مال مغضوبه را با جبران خساره عاییده یا ضمان آنرا از غاصب مطالبه نماید.

ماده 768

زواید مال مغضوبه متعلق به مالک آن بوده، در صورتیکه زواید هلاک گردد یا از طرف غاصب استهلاک شود، غاصب بضمن آن مکلف می باشد.

ماده 769

(1) هرگاه مال مغضوبه عقار باشد، غاصب به رد آن به مالک یا اجرت مثل آن مکلف می باشد.

(2) در صورتیکه غاصب در عقار بنا آباد نموده باشد و یا اشجار غرس کرده باشد، مالک می تواند اشجار و بنا را قلع نماید، و یا قیمت آنها را در صورت موافقه غاصب مقلوفاً بپردازد.

(3) در صورت تلف شدن عقار یا وارد شدن نقص بر قیمت آن، گرچه غاصب متعدی نباشد، بضمن مکلف می گردد.

ماده 770

حکم، غصب غاصب، مانند حکم غاصب می باشد، در صورتیکه مال مغضوب نزد وی تلف گردیده یا آنرا اتلاف نماید، هر دو غاصب در برابر مغضوب منه مکلف به ضمان میباشند.

ماده 771

هرگاه غاصب دوم مال مغضوب را به غاصب اول رد نماید، تنها خود وی بری الذمه گردیده و در صورت رد مال به مغضوب منه، هر دو غاصب بری الذمه شناخته میشوند.

ماده 772

هرگاه غاصب مال مغضوبه را معاوضه یا تبرع نماید که در نتیجه آن تمام یا قسمتی از مال مذکور تلف گردد، غاصب و متصرف الیه هر دو مسؤول شناخته شده، مغضوب منه می تواند از هر یکی که خواسته باشد، ضمان مال را مطالبه نماید.

ماده 773

آنچه در ازاله تصرف مساوی غصب باشد، تابع حکم غصب می گردد.

مبحث دوم- فعلیکه بر نفس واقع میشود

ماده 774

شخصیکه مرتکب فعل مضر از قبیل قتل، جرح، ضرب و یا دیگر انواع اذیت بر نفس گردد، به جبران خساره وارده مکلف میباشد.

ماده 775

شخصیکه به سبب جرح یا هر عمل مضر دیگر موجب قتل یا وفات شخص گردد، در برابر اشخاصیکه نفقه آنها بدوش متوفی بوده و به اثر قتل یافوات از آن محروم شده اند، بتأدیه ضمان مکلف می باشد.

مبحث سوم- احکام مشترک

ماده 776

هرگاه به اثر خطا و یا تقصیر ضرری به غیر عاید گردد، مرتکب به جبران خساره مکلف می باشد.

ماده 777

هر نوع تعدی ایکه از آن ضرری بغیر از اضرار مندرج مواد فوق به شخص دیگری عاید گردد، مرتکب به جبران خساره مکلف می باشد.

ماده 778

(1) جبران خساره شامل سنجش ضرر معنوی نیز می باشد.

(2) اگر به سبب وفات شخصیکه مورد تعدی واقع گردیده، ضرر معنوی به زوج و اقارب وی عاید گردد، محکمه می تواند برای زوج و اقارب تا درجه دوم به جبران خساره حکم نماید.

(3) جبران خساره ناشی از ضرر معنوی، بغیر انتقال نمی کند، مگر اینکه مقدار آن به اساس موافقه طرفین و یا حکم قطعی محکمه تعیین شده باشد.

ماده 779

محکمه جبران خساره را به تناسب ضرر عاید تعیین می نماید، مشروط بر اینکه ضرر مذکور مستقیماً از فعل مضر نشأت کرده باشد.

ماده 780

هرگاه امکانات تعیین دقیق مقدار جبران خساره نزد محکمه میسر نباشد، میتواند حق مطالبه تجدید نظر را در مورد تعیین مقدار جبران خساره، در خلال مدت معقول برای متضرر حفظ نماید.

ماده 781

طریقه جبران خساره بارعايت احوال از طرف محكمه تعيين می گردد، جبران خساره بصورت اقساط یا عوايد مرتب پرداخته شده می تواند، که در این صورت مکلف ساختن مدیون به دادن تأمینات جواز دارد.

ماده 782

هرگاه متضرر نسبت خطای خود در ایجاد و یا تزئید ضرر عایده اشتراک داشته باشد، محكمه میتواند مقدار جبران خساره را تقلیل داده یا اصلاً به آن حکم ننماید.

ماده 783

هرگاه شخصی ثابت نماید که ضرر عایده ناشی از سبب خارجی بدون مداخله وی یا از حادثه غیر مترقبه یا ناشی از اسباب مجبره بوده و یا به سبب خطای شخص متضرر یا از غیر نشأت گرفته است، بضمان مکلف نمی گردد. مگر اینکه قانون یا موافقه طرفین به خلاف آن حکم نماید.

ماده 784

(1) ضرورت بقدر ضرورت، تعیین می شود.

(2) شخصیکه در حالت دفاع مشروع از نفس یا مال خود و یا نفس یا مال شخص دیگری مرتکب ضرر گردد، مسؤل پنداشته نمی شود. مشروط بر اینکه در دفاً از قدر ضرورت تجاوز نکرده باشد، در غیر آن به جبران خساره مکلف میگردد.
دوهم باب - دحق منابع (786-788) مادي

ماده 785

ضرر شدید با ایراد ضرر خفیف دفع می گردد. شخصیکه جهت حمایه نفس خود بیشتر از ضرریکه به او رسیده بغیر ضرر برساند، به جبران خساره ایکه محكمه آنرا عادلانه پندارد، محكوم میگردد.

ماده 786

ضرر خاص، جهت دفع ضرر عام تحمل می گردد.

ماده 787

(1) فعل به فاعل آن نسبت داده میشود نه به امر، مگر اینکه فاعل مجبور گردیده باشد. در تصرفات فعلی تنها اکراه تام، مجبوریت معتبر پنداشته میشود.

(2) مؤظف عام از فعلی که غیر را متضرر ساخته و قتی غیر مسؤل پنداشته میشود که آنرا به اساس امر امری که اطاعت امری واجب بوده و یا بموجب آن اعتقاد داشته باشد، اجراء نماید. همچنان اعتقاد خود را، در مورد مشروعیت فعل مذکور مستند به اسباب معقول و رعایت احتیاط مقتضی در آن، ثابت نماید.

ماده 788

رساندن ضرر و مقابله ضرر با ضرر جواز ندارد، همچنان ضرر با مثل آن رفع نمی گردد.

ماده 789

هرگاه مسؤلین فعل مضر، متعدد باشند، در جبران خساره مسؤلیت مساوی دارند. مگر اینکه قاضی حصه هر کدام را در جبران خساره تعیین نماید.

مبحث چهارم- مسؤلیت از عمل غیر

ماده 790

پدر و پدر کلان بالترتیب به جبران خساره ضرریکه صغیر عاید نموده، مکلف می باشد. مگر در صورتیکه ثابت نماید، مراقبت لازم را در زمینه انجام داده یا اینکه ضرر با وجود مراقبت لازم حتماً واقع می گردید.

ماده 791

(1) شخصیکه بحکم قانون یا موافقه، مکلفیت نظارت شخص را داشته باشد، از اعمال مضره شخص تحت نظارت خود، مانند صغیر و مجنون مسؤل پنداشته میشود.

(2) استخدام کننده از ضرریکه از طرف شخص تحت استخدام وی به سبب عمل غیر مجاز حین اجرای وظیفه و یا به سبب آن واقع میگردد، مسؤل پنداشته میشود. مگر اینکه قانون و یا موافقه طور دیگری تصریح نماید.

ماده 792

مسؤل از عمل غیر، میتواند جبران خساره ای را که پرداخته است، از عامل مطالبه نماید.

مبحث پنجم- مسؤلیت از حیوان و اشیاء

ماده 793

حادثه جنائی ایکه از حیوان به وقوع میرسد، مسؤلیت بار نمی آرد. مالک وقتی مسؤل جبران خساره عایده از حیوان می گردد که عدم اتخاذ احتیاط لازم از طرف وی، برای جلوگیری از وقوع حادثه ثابت گردد.

ماده 794

هرگا مالک، حیوان را در حال رساندن ضرر به مال غیر دیده و آنرا جلوگیری ننماید و یا از عیب حیوان آگاه بوده و آنرا محافظت نکرده باشد، مسؤل پنداشته میشود.

ماده 795

هرگاه شخصی حیوانی را در ملک غیر بدون اجازه وی داخل نماید به ضمان عایده مکلف می باشد.

ماده 796

(1) محافظ عمارت گرچه مالک آن نباشد، از ضررناشی از انهدام با آنکه انهدام جزئی باشد، مسؤل پنداشته میشود. مگر اینکه ثابت گردد که انهدام به سبب اهمال در صیانت نبوده یا به اثر کهنه بودن عمارت یا عیب آن صورت گرفته است.

(2) اگر شخصی از ناحیه عمارت شخص دیگری مواجه به خطر باشد، می تواند اتخاذ تدابیر لازم را جهت دفع خطر از مالک آن مطالبه نماید، در صورت عدم اقدام مالک، او می تواند بعد از حصول اجازه محکمه، به حساب مالک به اتخاذ چنین تدابیر اقدام نماید.

ماده 797

شخصیکه آلات تخنیککی یا دیگر اشیای را در اختیار داشته باشد که جلوگیری از تولید ضرر آنها مستلزم توجه خاص باشد، در صورت وقوع ضرر از اشیاء و آلات مذکور، مسؤل شناخته می شود. مگر اینکه ثابت نماید در جلوگیری از وقوع ضرر احتیاط کافی را بکار برده است. احکام خاصیکه در زمینه بعداً وضع گردد نیز رعایت میگردد.

ماده 798

دعوی جبران خساره ناشی از هر نوع فعل مضر بعد مرور سه سال، از تاریخ علم متضرر به وقوع ضرر و شخصیکه ضرر را عاید نموده، همچنان در تمام احوال بعد مرور (15) سال از تاریخ وقوع فعل مضر شنیده نمی شود.

ماده 799

هرگاه شخص، گرچه غیرممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع بضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده به تادیبه جبران خساره، برای متضرر مکلف می باشد.

فعل مفید

مبحث اول - پرداخت بدون حق

ماده 800

شخصیکه شی ای را بگمان اینکه پرداخت آن بر او واجب است، به دیگری بپردازد و بعداً ثابت گردد که پرداخت آن بر او واجب نبوده است، میتواند از وی رد آنرا مطالبه نماید.

ماده 801

- (1) هرگاه شخص ناقص اهلیت شی ای را که مستحق آن نیست تسلیم گردد، به رد آنچه کسب نموده مکلف پنداشته می شود.
- (2) اگر عقد ناقص اهلیت باطل گزرده، بار رد آنچه به سبب تنفیذ عقد کسب نموده، مکلف می باشد.

ماده 802

هرگاه سوء نیت تسلیم شونده غیر مستحق هنگام تسلیمی شی یا بعد از آن ثابت گردد، علاوه بر مال به پرداخت منفعت حاصل از زمان تسلیمی و جبران خساره ناشی از تصرف، مکلف می باشد.

ماده 803

آنچه بنا بر تنفیذ تعهدیکه سبب آن متحقق نشده یا بعد از تحقق از بین رفته، پرداخته شده باشد، مطالبه رد آن، جواز دارد.

ماده 804

هرگاه مدیون قبل از رسیدن مؤعد تادیه بدون علم بر آن، وجایب خود را ایفا نماید، می تواند رد آنچه را تادیه نموده مطالبه نماید. با وجود آن دائن می تواند تنها به رد مفادی که در نتیجه پرداخت قبل از وقت کسب نموده، متناسب به ضرر عاید به مدیون اکتفاء نماید. اگر وجبیه ای که مؤعد ایفاء آن نرسیده تادیه نقود باشد، دائن بجزبان خساره عاید مطابق احکام مندرج ماده (735) این قانون یا به اساس موافقه طرفین از بابت مدت باقیمانده مؤعد معین، مکلف می باشد.

ماده 805

(1) هرگاه مدیون دین را به شخص دیگری تفویض نماید، شخص مذکور بعد از تادیه دین بعوض دائن اصلی قرار گرفته و می تواند از مدیون مطالبه دین نماید.

(2) اگر مدیون قبل از شخصیکه تادیه دین به او تفویض گردیده دین را بپردازد شخص مذکور می تواند رد دینی را که پرداخته است از مدیون یا دائن اصلی مطالبه نماید.

ماده 806

هرگاه شخصی دین شخص دیگری را بدون تفویض تادیه نماید، دین از ذمه مدیون ساقط میگردد. به قبولی یا عدم قبولی مدیون اعتبار داده نمیشود، درین صورت تادیه کننده متبرع شناخته شده حق رجوع را به مدیون ندارد، مگر اینکه از قرائن طوری معلوم گردد که در تادیه دین مصلحت تادیه کننده بوده یا وی اصلاً نیت تبرع را نداشته است.

ماده 807

هرگاه شخص مال شخص دیگر را بدون اجازه استعمال نماید به تادیه منافع آن مکلف می گردد. مگر اینکه مال مذکور منقول بوده و استعمال کننده دارای حسن نیت باشد.

ماده 808

هرگاه ملک شخصی باملك شخص دیگری طوری متصل گردد که انفصال آن بدون ضرر غیر ممکن باشد، ملکیکه قیمت آن کمتر است بعد از تادیه قیمت، تابع ملکی شناخته میشود که قیمت آن بیشتر باشد.

ماده 809

هرگاه شخص گرچه غیر ممیز باشد، مفادی را بدون سبب مشروع به ضرر شخص دیگری کسب نماید، در حدود آنچه کسب نموده به تادیه جبران خساره برای متضرر مکلف میباشد، گرچه کسب مفاد ادامه نداشته باشد.

ماده 810

دعوی نائشی از اکتساب بدون سبب در تمام احوال گذشته، بعد از انقضای مدت سه سال، از تاریخ علم دائن بداشتن حق رجوع و انقضای مدت (15) سال از تاریخ آغاز حق رجوع شنیده نمی شود.

مبحث دوم - عقد فضولی

ماده 811

(1) در احوالیکه عمل شخص فضولی مفید بوده و به سبب اضطرار، وکالت یا مقتضای امر انجام یافته باشد، شخص فضولی مکلف است در مورد اجرای عمل، مثل شخص عادی توجه نماید. شخص فضولی از خطای خود و خطای شخصیکه از طرف وی به اجرای عمل مذکور مکلف گردیده، مسؤل پنداشته میشود.

(2) صاحب عمل می تواند مستقیماً شخصیکه به اجرای عمل مذکور از طرف شخص فضولی مکلف گردیده، مطالبه ضمان نماید.

ماده 812

شخص فضولی میتواند در احوال مندرج ماده (811) این قانون مصارفی را که در اجرای عمل متحمل گردیده، در خلال مدت سه ماه از تاریخ علم صاحب عمل به آن، از وی مطالبه نماید.

باب سوم

اثار وجبیه

فصل اول

وجبیه طبیعی

ماده 813

هرگاه تصرف، وجبیه طبیعی را بوجود آورد، محکمه میتواند ساحه آنرا در حدود احکام شرع و قانون تعیین نماید.

ماده 814

وجبیه طبیعی سبب تعهدمدنی شده می تواند.

فصل دوم

تنفیذ عینی

ماده 815

متعهد به ایفای عین آنچه تعهد نموده مکلف میباشد، در صورت عدم امکان تنفیذ عینی، مکلف گردانیدن متعهد به تعویض مالی جواز دارد، مگر اینکه از تعویض مالی بطرف مقابل ضرر کلی عاید گردد.

ماده 816

تعهد به انتقال ملکیت یا هر نوع حق عینی دیگر با رعایت قواعد متعلق به ثبت اسناد، موجب انتقال فوری این حق میگردد. مشروط بر اینکه موضوع وجبیه ذاتاً شی معین بوده و شخص متعهد مالک آن باشد.

ماده 817

هرگاه شخص به انتقال حق عینی که نوعیت آن تعیین گردیده تعهد نماید، برای انتقال این حق، موضوع تعهد باید مشخص گردد. در غیر آن دائن میتواند به اجازه محکمه موضوع تعهد را از عین نوع بدست آورد. همچنان دائن میتواند قیمت موضوع وجبیه را با جبران خساره در هر دو حالت مطالبه نماید.

ماده 818

تعهد به انتقال حق عینی، متضمن تعهد به تسلیمی و حفاظت موضوع تعهد، الی زمان تسلیمی آن می باشد.

ماده 819

هرگاه طبیعت وجبیه یا موافقه طرفین مستوجب اجرای یک عمل توسط شخص متعهد بوده باشد، دائن میتواند اجرای عمل مذکور را توسط غیر متعهد، قبول نه نماید.

ماده 820

(1) هرگاه متعهد عملی را که تعهد نموده تنفیذ نه نماید، در حالیکه اجرای عمل مذکور توسط شخص وی ضروری پنداشته نه شود، طرف مقابل میتواند اجازه اجرای عمل مذکور را در صورت امکان، بحساب متعهد از محکمه حاصل نماید.

(2) در حالت عاجل طرف مقابل میتواند بدون مطالبه اجازه از محکمه، بعد از اطلاع به متعهد، تعهد را بحساب وی تنفیذ نماید.

ماده 821

هرگاه شخص اجرای عملی را تعهد کرده باشد در برابر مطالبه طرف مقابل با اجرای آنچه تعهد نموده مکلف میباشد در غیر آن حکم محکمه در صور تیکه طبیعت معامله مقتضی آن باشد، قایم مقام تنفیذ از طرف متعهد قرار می گیرد.

ماده 822

هرگاه در تعهد به اجرای عمل از متعهد نگهداری یا اداره شی و یا بکار بردن احتیاط در تنفیذ تعهد مطلوب باشد وقتی تعهد اجراء شده پنداشته میشود که در تنفیذ آن احتیاطی را که شخص عادتاً بکار می برد رعایت نماید، گرچه مطلوب متحقق نگردد، مگر اینکه قانون با موافقه طرفین طور دیگری تصریح کرده باشد. در تمام احوال اگر متعهد مرتکب تقلب یا خطای بزرگ گردد مسؤل شناخته میشود.

ماده 823

هرگاه در تعهد یا امتناع از عمل متعهد تخلف ورزد، طرف مقابل می تواند از ازاله آنچه را به خلاف از تعهد اجراء گردیده و در صورت لزوم با جبران خساره از متعهد مطالبه نماید.

فصل سوم

تنفیذ از طریق تهدید به غرامت

ماده 824

(1) هرگاه تنفیذ عینی بدون اجرای وجبیه از طرف شخص متعهد غیر ممکن یا غیر مناسب باشد طرف مقابل می تواند حکم محکمه را مبنی بر الزامیت متعهد بر تنفیذ در صورت امتناع با غرامت تهدید ی مطالبه نماید.

(2) اگر محکمه اندازه غرامت را برای اکره متعهد یکه از تنفیذ وجبیه امتناع ورزیده غیر کافی بداند، میتواند اندازه غرامت را حسب لزوم زیاد نماید.

هرگاه متعهد بعد از تهدید به غرامت تعهدش را عیناً تنفیذ نماید و یا به امتناع از تنفیذ اصرار ورزد، محکمه با رعایت ضرر عاید به طرف مقابل و تعنت متعهد مقدار جبران خساره را تعیین می نماید.

فصل چهارم

تنفیذ از طریق جبران خساره

ماده 826

تنفیذ از طریق جبران خساره مطابق به احکام قانون صورت میگیرد.

ماده 827

استحقاق جبران خساره قبل از ابلاغ به متعهد متحقق، شده نمیتواند، مگر اینکه قانون طور دیگری حکم کرده باشد.

ماده 828

ابلاغ متعهد از طریق اخطار کتبی یا آنچه قایم مقام اخطار شده بتواند، صورت میگیرد موافقاً طرفین مبنی بر اینکه صرف رسیدن موعد ایفای تعهد بدون اجراءات دیگر ابلاغ پنداشته شود نیز قایم مقام اخطار شده می تواند.

ماده 829

در احوال آتی ابلاغ به متعهد ضرور نمی باشد:

1- در حالیکه تنفیذ عینی تعهد، بفعل شخص متعهد، غیر ممکن گردیده باشد.

(2) در حالیکه موضوع تعهد، جبران خساره ناشی از عمل غیر مجاز باشد.

3- در حالیکه موضوع تعهد، رد چیزی باشد که سرقت گردیده و متعهد به آن علم داشته باشد و یا آن را بغیر حق باوجود داشتن علم به آن تسلیم شده باشد.

4- در حالیکه متعهد امتناع خود را کتباً اظهار نموده باشد.

ماده 830

(1) موافقت طرفین مبنی بر متحمل شدن متعهد از مسؤلیت حوادث غیر مترقبه و اسباب مجبره جواز دارد.

(2) همچنان موافقت طرفین بر رفع هر نوع مسؤلیت متعهد که ناشی از عدم اجرای تعهد تعاقدی وی باشد، جواز دارد مسؤلیت ناشی از تقلب و خطای بزرگ شخص متعهد بر اثر موافقاً طرفین مرفوع شده نمیتواند. متعهد میتواند رفع مسؤلیت خود را از تقلب و خطای کلی اشخاصیکه در تنفیذ تعهد استخدام نموده است، شرط گذارد.

(3) هر نوع موافقت طرفین، مبنی بر رفع مسؤلیت ناشی از عمل غیر مجاز، باطل میباشد.

فصل پنجم

تضمین حقوق داننین

قسمت اول- احکام عمومی

(1) تمام اموال مدیون در تضمین تادیه دین وی قرار میگیرد.

(2) تمام دائنین در برابر اموال مدیون حق مساوی دارند، مگر دائیکه مطابق به احکام این قانون حق تقدم داشته باشد.

قسمت دوم

وسایل تفیذ

مبحث اول - دعوی غیر مستقیم

ماده 832

دائن می تواند حقوق مدیون را بنام مدیون استعمال نماید، گرچه دین هنوز قابل تادیه نباشد، مشروط بر اینکه حق مذکور از حقوق غیر مالی منحصر و ملصق به شخص مدیون نبوده و یا چیز غیر قابل حجز نباشد دائن وقتی این حق را استعمال کرده میتواند که عدم استعمال آنرا از طرف مدیون ثابت نماید و همچنان ثابت نماید که عدم استعمال حق، از طرف مدیون، سبب افلاس یا زیادت افلاس وی می گردید. درین حالت ابلاغ به مدیون ضرور نمی باشد، مگر ادخال او بحیث خصم در دعوی حتمی است.

ماده 833

دائن در صورت استعمال حقوق مدیون نایب وی شناخته شده، مفادیکه در نتیجه استعمال حق حاصل می شود مال مدیون، محسوب گردیده و در تضمین تمام دائنین قرار می گیرد.

مبحث دوم - دعوی عدم

نفاذ تصرف

ماده 834

هرگاه حق دائن قابل تادیه بوده و مدیون در آن تصرفی نماید که دائن را متضرر سازد، طوری که از حقوق مدیون بکاهد یا به تعهدات مدیون به نحوی بیفزاید که منجر به افلاس یا زیادت افلاس مدیون گردد، دائن می تواند با در نظر گرفتن شرایط مندرج ماده (835) این قانون عدم نفاذ چنین تصرف را مطالبه نماید.

ماده 835

(1) تصرف بالمعاوضه مدیون وقتی در حق دائن فاقد اعتبار شناخته میشود که تصرف مذکور مشتمل بر تقلب مدیون بوده، طرف مقابل به آن علم داشته باشد. تصرف مدیون وقتی مشتمل بر تقلب پنداشته میشود که مدیون در حال صدور تصرف به افلاس خود علم داشته باشد.

(2) علم طرف مقابل به افلاس مدیون، برای عالم بودن وی به تقلب کافی پنداشته میشود، تصرف بدون عوض مدیون در حق دائن معتبر شناخته نمیشود، گرچه طرف مقابل دارای حسن نیت بوده و مدیون مرتکب تقلب نشده باشد.

(3) اگر خلفیکه مال از طرف مدیون به وی انتقال نموده، آنرا به مقابل عوض به خلف دیگری انتقال بدهد، دائن نمیتواند بعدم انفاذ تصرف تمسک نماید. مگر اینکه خلف دوم هنگام تصرف مدیون باخلف اول در عقد معاوضه به تقلب مدیون یا در عقد بدون عوض به افلاس او علم داشته باشد.

ماده 836

هرگاه دائن افلاس مدیون را ادعا نماید محض به اثبات مقدار دیون ذمت مدیون، مکلف میباشد. مدیون مکلف است ثابت نماید، مالک آن مقدار ممالی است که مساوی دیون او و یا زاید از آن میباشد.

ماده 837

هرگاه قرار عدم نفاذ تصرف صادر گردد، تمام دائینیکه تصرف مذکور به ضرر آنها انجام یافته ازین حکم استفاده کرده میتوانند.

ماده 838

(1) هرگاه مدیون وجایب خود را ایفاء نموده و یا اموال وی برای پرداخت دیون ذمتش کفایت نماید، حق دائن در مورد تمسک بعدم اعتبار تصرف مدیون، ساقط میگردد.

(2) طرف مقابل مدیون وقتی از دعوی عدم نفاذ تصرف برکنار شده میتواند، که شخصاً به ایفای حقوق دائین اقدام نموده و یا ثابت نماید که مدیون مالک آن مقدار مالیهست که به ایفای دیون او کفایت می کند.

ماده 839

هر گاه شخص از مدیون مفلس حقی رابدون پرداخت ثمن به دست آرد، وقتی دعوی دائین علیه او قابل سمع نمی باشد که ثمن مذکور مثلی بوده و به خزانه یا بانکی که محکمه تعیین می نماید، طور امانت تحویل شده باشد.

ماده 840

(1) هرگاه تقلب محض به غرض تقدم بدون موجب یکی از دائین بعمل آمده باشد، این عمل صرف محرومیت دائن را از حق امتیاز تقدم بار می آرد.

(2) اگر مدیون مفلس دین یکی از دائین را قبل از پسر رسیدن مؤعد بپردارد، این پرداخت، حقوق سایر دائین را در اقامه دعوی عدم نفاذ تصرف متاثر نمی سازد. همچنان اگر پرداخت دین بعد از به سر رسیدن مؤعد به اساس سازش طرفین صورت گرفته باشد، تابع عین حکم پنداشته میشود.

ماده 841

دعوی عدم نفاذ تصرف بعد از مرور سه سال از تاریخ علم دائن به علت موجبه عدم نفاذ تصرف، شنیده نمیشود. در سایر احوال دعوی بعد از مرور پانزده سال از تاریخ صدور تصرف شنیده نمی شود.

قسمت سوم

مسائل ضمان

مبحث اول- حق نگهداشت

ماده 842

هریکی از متعاقدین میتوانند در هر معاوضه مالی تا وقتی که بدل مستحق را تسلیم نکرده، معقود علیه را نزد خود نگهدارد.

ماده 843

هر گاه شخص در ملک غیر که تحت تصرف جایز او قرار دارد، مصارف ضروری و مفید انجام دهد، میتواند الی زمان حصول آنچه قانوناً مستحق می گردد، از رد آن به مالکش امتناع ورزد. مگر اینکه مکلفیت به رد ملک، ناشی از عمل غیر مجاز باشد.

ماده 844

شخصیکه به دادن مالی تعهد نماید، تا وقتی که طرف مقابل به ایفای تعهد ناشی از تعهد مدیون که مرتبط به آن است نپرسد یا تأمینات کافی برای ایفای تعهد مذکور ندهد، میتواند از دادن مال مذکور امتناع ورزد.

ماده 845

ثبوت حق نگهداشت شی، حق امتیاز را برآن ثابت نمی سازد. نگاه کننده به حفاظت شی مذکور و ارائه حساب عواید آن مکلف می باشد. اگر خوف هلاک یا معیوب شدن شی مذکور متصور باشد، نگاه کننده میتواند اجازه محکمه را درمورد فروش آن مطابق اجراءات مربوط به بیع مرهون حیازی مطالبه نماید، درین صورت حق نگهداشت به ثمن شی، انتقال می یابد.

ماده 846

- (1) حق نگهداشت شی با از بین رفتن حیازت آن، از بین میرود.
- (2) اگر شی از یازت شخص بصورت خفیه یا با وجود اعتراض وی خارج ساخته شود، می تواند اعاده حیازت آنرا مطالبه نماید. مشروط براینکه درخواست اعاده در خلال مدت یک ماه از تاریخ علم شخص به اخراج شی و قبل از مرور یکسال از تاریخ مذکور بعمل آمده باشد.

مبحث دوم - حجر مدیون مفلس

ماده 847

هرگاه مدیون از پرداخت دیون مستحق الاداء امتناع آورد وچنین ظاهر شود که دیون از مال او بیشتر بوده، خوف ضیاع دارایی او نزد دائنین موجود باشد یا مدیون دارایی خود را مخفی ساخته و یا به نام دیگری قید نموده باشد، مفلس شناخته میشود.

ماده 848

- (1) هرگاه شروط مندرج ماده (847) این قانون در مورد مدیون تحقق یابد، هر یک از دائنین می توانند از محکمه ای که محل سکونت مدیون در حوزه قضائی آن قرار دارد، حجر تصرف مدیون را در مال مطالبه نمایند. این مطالبه در دفتر مربوط ثبت می گردد.
- (2) هر نوع تصرف مدیون بعد از ثبت مطالبه، از اعتبار ساقط شناخته می شود.

ماده 849

- (1) بعد از صدور قرار منع مدیون از تصرف و ثبت آن و نشر در جریده رسمی، هر یک از دائنین میتوانند از محکمه مربوطه صدور امر حجر اموال منقول و غیر منقول مدیون را بیه شمول دیونیکه نزد غیر دارد، مطالبه نمایند. اموالیکه تحت حجر آمده نمیتواند، ازین حکم مستثنی می باشد، حجر اموال مفلس به مصلحت دائنین تا زمان انتهای حجر باقی میماند.
- (2) اموال تحت حجر جهت اداره به شخص معتمد یکی از طرف دائنین انتخاب میگردد، سپرده می شود. معتمد حساب این اموال را به محکمه تقدیم میدارد که قرار حجر را صادر نموده است.

ماده 850

نفقه مدیون ممنوع التصرف و کسانیکه نفقه شان بدوش او لازم است، در مدت حجر از ارزیابی محکمه، از اموال تحت حجر پرداخته می شود.

ماده 851

- (1) هرگا به حجر مدیون مفلس حکم صادر شود، مدت تأجیل دیون مؤجله از بین میرود و از مقدار مفاد مرتبه دیون مذکور از مدت سقوط کاسته میشود.
- (2) محکمه میتواند به اساس درخواستی مدیون در مقابل دائنین در دیون مؤجله به ابقای مهلت و یا تمدید آن حکم نماید. چنانچه محکمه میتواند دیون مستعجله را در صورت ایجاب شرایط و مصلحت مدیون و دائنین تمدید نماید.

ماده 852

هرگاه مدیون محجور، به دین اقرار نماید، اقرار او مدار اعتبار نمیباشد. اگر دینی را که بر ذمه اوست از مال خود برای یکی از دائنین بپردازد، دائنین دیگر حق استرداد آنرا ندارند.

ماده 853

امینیکه به اداره اموال مدیون تعیین گردیده، مفاد مال را بحساب امانت در بانکی که محکمه تعیین می نماید، به حساب دائنین امانت میگذارد. چنانچه می تواند به اجازه محکمه و موافقه مدیون و دائنین به بیع آنچه که از مال محجوزه فروش آن جایز است جهت ایفاء دین اقدام نماید.

ماده 854

(1) مدیون محجور میتواند به موافقه اکثریت دائنین که سه بر چهار حصه دیون را تمثیل کنند، تمامی یا بعضی از اموال خود را بفروشد، بشرطیکه ثمن آنرا برای اداء دیون خود تخصیص دهد.

(2) اگر دائنین در توزیع ثمن توافق نظر نداشته باشند، ثمن مذکور را طور امانت به حساب بانکی که محکمه تعیین مینماید، بگذارد تا محکمه آنرا مطابق به احکام قانون توزیع نماید.

ماده 855

مدیون میتواند به اجازه محکمه، گرچه بدون رضای دائنین باشد، در مال خود تصرف نماید. بشرطی که این تصرف به ثمن مثل بوده مشتری آنرا به بانکی که محکمه تعیین مینماید، بحساب دائنین طور امانت بگذارد.

ماده 856

مدیون در حالات آتی به مجازات تقلب محکوم می گردد:

۱- در صورتیکه دعوی دین علیه مدیون اقامه گردد و مدیون عمداً افلاس خود را به قصد ضرر رساندن به دائنین وانمود سازد، مشروط بر اینکه دعوی به صدور حکم افلاس اثبات دین خاتمه یافته باشد.

۲- در صورتیکه مدیون، بغرض ضرر رساندن دائنین بعد از حکم حجر مبنی بر افلاس او، بعضی از اموال خود را به لحاظ عدم تطبیق حکم پنهان نماید یا به دیون ساختگی و یا به مبالغه در دین، مبادرت ورزد.

ماده 857

افلاس در حالات آتی به اساس درخواست اشخاص ذیعلاقه و حکم محکمه باصلاحیت، خاتمه می یابد:

1- در حالیکه اموال مدیون از دیون او بیشتر ثابت شود.

2- در حالیکه تمامی دائنین و یا بعضی از آنها به مدیون ابراء دهند و اموال مدیون از دیون باقی مانده بیشتر باشد.

3- در حالیکه مدیون دیون معجل خود را بدون تاثیر حکم حجر در تعجیل دین تادیه نموده باشد، دیون معجله در این صورت به مؤعد معیننه قبل از صدور حکم افلاس بر میگردد. مشروط بر اینکه اقساط به سر رسیده آن نیز تادیه شده باشد.

4- در حالیکه تمامی دیون به اساس تصفیه، بین دائنین، امین و مدیون تادیه شود.

ماده 858

(1) بعد از انتهای حکم حجر موضوع از طرف امین محکمه به حاشیه ثبت حکم حجر رسانیده شده، بمصرف مدیون درجریده رسمی نشر میشود.

(2) اموال باقیمانده از تصرف امین کشیده شده و به مدیون تسلیم میگردد.

تعدد طرفین وجبیه

قسمت اول

دین مشترک و غیر مشترک

ماده 859

دین در صورت اتحاد سبب، مشترک پنداشته میشود، خواه ناشی از عقد واحد بوده و یا به وارثین انتقال نموده باشد یا اینکه از مال مشترک بمصرف رسیده یا بدل قرضی باشد که از مال مشترک داده شده باشد.

ماده 860

دین در صورت اختلاف سبب، غیر مشترک پنداشته میشود.

ماده 861

هرگاه دین بین دو یا زیاد اشخاص مشترک باشد، هر یکی از شرکاء میتواند حصه خویش را از مدیون مطالبه نماید. در صورتی که یکی از شرکاء قسمتی از دین را قبض کند، باقی شرکاء بقدر حصص خویش در آن سهم می باشند. در حال غیابت بعضی از شرکاء، شریک حاضر میتواند تادیه حصه خود را مطالبه نماید.

ماده 862

هرگاه یکی از شرکاء قسمتی از دین مشترک را قبض نماید، شریک دیگر میتواند در عین مقدار قبض شده شرکت نموده، متباقی دین را مشترکاً از مدیون مطالبه نمایند و یا اینکه تمام حصه خود را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 863

شریک بعد از اختیار مراجعه به مدیون، نمیتواند به شریک قابض رجوع نماید، مگر اینکه حصه او تلف شده باشد. در آن صورت بقدر حصه خویش در مال قبض شده بر قابض رجوع می نماید.

ماده 864

(1) هرگاه شریک قابض مقدار قبض شده را به نحوی از انحا از تصرف خود خارج ساخته و یا آنرا تلف نماید، در مقابل شرکاء دیگر به اندازه حصه شان مسؤول می باشد.

(2) در صورتیکه شی قبض شده بدون قصور در دست قابض تلف شود، در مقابل شرکاء دیگر در حصه شان مسؤول شناخته نمی شود، دین باقی مانده بر ذمه مدیون به سایر شرکاء تعلق میگیرد و شریک قابض، در آن سهم شده نمیتواند.

ماده 865

هرگاه یکی از شرکاء در حصه دین خود از مدیون ضامن گیرد یا مدیون دین او را به دیگری حواله نماید، سایر شرکاء در مقداریکه از ضامن یا محال علیه قبض میکند، شریک میباشد.

ماده 866

هرگاه یکی از شرکاء بقدر حصه خود مالی را از مدیون اجاره بگیرد، قابض حصه خود شناخته میشود. سایر شرکاء میتوانند به اندازه حصص خود، خویش را شریک مستأجر بدانند و یا به مدیون مراجعه نمایند.

ماده 867

هرگاه یکی از شرکاء در دین مشترک حصه خود را به مدیون هبه و یا از آن ابراء دهد، هبه و ابراء مذکور صحت داشته، در مقابل سایر شرکاء ضامن شناخته نمی شود.

ماده 868

هرگاه مدیون وفات نماید و متروکه کمتر از دیون او باشد، تمام شرکاء بقدر حصص خود در متروکه سهم میباشند.

ماده 869

هرگاه دین مشترک مال موروثه باشد، هیچ یک از شرکاء نمیتواند حصه شریک خود را بدون اذن او مؤجل نماید، اما تنها حصه خود را مؤجل نموده میتواند.

ماده 870

اگر دین مشترک براساس عقد قرض مستحق الاداء باشد، هیچ یک از شرکاء به تنها یی بدون موافقه سایر شرکاء نمیتواند، دین را مؤجل سازد.

ماده 871

شرکاء میتوانند موافقه نمایند که هر یک آنها حق دارند حصه دین خود را از مدیون قبض نمایند، بدون اینکه سایر شرکاء به او حق مراجعه را داشته باشند. این موافقه حکم تقسیم دین را دارد و حصه هر یک از شرکاء بدون مشارکت به خود او اختصاص دارد.

ماده 872

هرگاه دین مورد مطالبه غیر مشترک باشد، هر یک از دائنین می تواند به تنهایی حصه خود را از مدیون بدست آرد. سایر دائنین در دین قبض شده حق اشتراک ندارند.

قسمت دوم

تضامن

مبحث اول- احکام عمومی

ماده 873

تضامن بین دائنین و مدیونین بدون اتفاق طرفین یا نص قانون موجود شده نمیتواند.

مبحث دوم- تضامن دائنین

ماده 874

(1) دائنین به اساس تضامن می توانند بصورت دسته جمعی یا انفرادی تمامی دین را از مدیون مطالبه نمایند.

(2) مدیون نمیتواند در صورت مطالبه تادیه دین از طرف یکی از دائنین متضامن بطرق دفاعی تمسک نماید که مربوط به دائنین دیگر باشد، مدیون میتواند به طرق دفع خاصیکه مربوط شخص طلب کننده یا حصه متعلق به وی و یا طرق دفاعی که مشترک بین تمامی دائنین باشد، تمسک نماید.

ماده 875

مدیون میتواند تمامی دین را بیکی از دائنین متضامن بپردازد، مگر اینکه یکی از دائنین توسط اخطار قبلی او رانمع کرده باشد.

(1) هرگاه برائت ذمه مدیون در برابر یکی از دائنین متضامن به سببی غیر از تادیه دین حاصل گردد، در برابر متباقی دائنین بری الذمه شناخته نمی‌شود. مگر اینکه بقدر حصه دائنینی باشد که مدیون در برابر آن برائت حاصل نموده.

(2) هرگاه یکی از دائنین متضامن عملی را مرتکب شود که با اساس آن به دائن ضرری وارد آید، این عمل در حصه سایر دائنین نافذ نمی‌شود.

ماده 877

هرآنچه را که یکی از دائنین متضامن از مدیون در مقابل دین اخذ نماید، همه دائنین در آن حق مساوی دارند. مگر آنکه موافقت دائنین و یا نص قانون به خلاف آن حکم نماید.

مبحث سوم - تضامن مدیونین

ماده 878

(1) هرگاه تضامن بین مدیونین باشد، دائن می‌تواند کل دین را از تمام مدیونین یا از هر یک آنها که خواسته باشد، مطالبه نماید. مطالبه دین از یکی، مانع مطالبه از سایر مدیونین نمی‌گردد.

(2) مدیونیکه دائن از او مطالبه دین مینماید، نمیتواند به وسایل دفاع خاصیکه به مدیون دیگر تعلق دراد تمسک نماید. مگر به قدر حصه خود او مشروط بر اینکه حصه دین خود را بوجه از وجوه پرداخته باشد. مدیون می‌تواند به وسایل دفاع خاص که به خود او تعلق دارد و یا به وسایل دفاع مشترک بین تمام مدیونین تمسک نماید.

ماده 879

هرگاه یکی از مدیونین متضامن کل دین را عیناً یا عوضاً و یا از طریق حواله اداء نماید، خود او و سایر مدیونین بری الذمه شناخته میشوند.

ماده 880

تجدید دین بین دائن و یکی از مدیونین متضامن موجب برائت ذمه سایر مدیونین می‌گردد، مگر اینکه دائن حق مطالبه خود را در برابر آنها حفظ کرده باشد.

ماده 881

مدیون متضامن نمیتواند به اساس مجرای که بین دائن و مدیونین متضا من دیگر صورت گرفته، تمسک نماید. مگر به اندازه حصه همان مدیون.

ماده 882

در صورت اتحاد ذمه دائن با یکی از مدیونین متضامن دین از ذمه سایر مدیونین ساقط نمی‌شود. مگر بقدر حصه مدیونیکه ذمه وی با دائن متحد گردیده است.

ماده 883

هرگاه دائن به یکی از مدیونین متضامن ابراء دهد، دین از ذمه او ساقط شده، سایر مدیونین بری الذمه شناخته نمی‌شوند، مگر اینکه دائن به صراحت از برائت ذمه آنها تذکر داده باشد. درین صورت دائن می‌تواند تنها مقدار متباقی دین را بعد از وضع حصه مبری الیه از سایر مدیونین، مطالبه نماید.

ماده 884

هرگاه دائن به یکی از مدیونین متضامن از تضامن ابراء دهد، حق دارد کل دین را از سایر مدیونین مطالبه نماید، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 885

(1) در جمیع حالاتیکه یکی از مدیونین متضامن، از طرف دائن براءت از دین یا از تضامن حاصل نماید و مدیون دیگر مفلس گردد، سایر مدیونین میتوانند هنگام ادای دین به تناسب دینیکه از حصه مدیون مفلس به مدیون مبری له میرسد، مطابق حکم ماده (892) این قانون، به وی مراجعه نمایند.

(2) در حالتیکه دائن مدیون مبری الیه را از هرگونه مسؤلیت دین آزاد ساخته باشد، حصه دین مدیون مفلس بر خود دائن تحمیل می شود.

ماده 886

(1) هرگاه دین در مورد یکی از مدیونین متضامن زیر مرور زمان آید، سایر مدیونین نمیتوانند از آن استفاده کنند. مگر بقدر حصه مدیون مذکور.

(2) هرگاه مرور زمان در مورد یکی از مدیونین متضامن منقطع و یا نفاذ آن متوقف گردد، دائن نمی تواند در برابر سایر مدیونین به آن تمسک نماید.

ماده 887

(1) مدیون متضامن در اجرای تعهدات خود صرف از عمل خود مسؤلیت دارد. هرگاه دائن بیکی از مدیونین متضامن اخطار دهد، این امر بر سایر مدیونین تاثیری ندارد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) در صورتی که اخطار از جانب یکی از مدیونین متضامن بدائن صورت گرفته باشد، سایر مدیونین از آن مستفید شده می توانند.

ماده 888

(1) هرگاه دائن بایکی از مدیونین متضامن در موضوع دین طوری مصالحه نماید که این امر متضمن ابراء از دین باشد یا اینکه براءت ذمه مدیون را از دین به نحوی از انحا افاده کند، سایر مدیونین از آن مستفید می گردند.

(2) اگر مصالحه دائن بایکی از مدیونین متضامن، افزونی در وجایب قبلی و یا سبب بوجود آوردن وجایب جدید گردد، این گونه مصالحه بر سایر مدیونین تاثیر ندارد، مگر اینکه با آن موافقه کرده باشند.

ماده 889

(1) هرگاه یکی از مدیونین متضامن به دین اقرار نماید، اقرار او در مورد سایر مدیونین اعتبار ندارد.

(2) هرگاه یکی از مدیونین متضامن از سوگند نکول نماید و یا به اثر توجیه آن دائن سوگند یاد نماید، سایر مدیونین از آن متضرر نمی گردند.

(3) هرگاه دائن به سوگند یکی از مدیونین متضامن اکتفاء نماید، سایر مدیونین از آن مستفید می گردند.

ماده 890

(1) هرگاه علیه یکی از مدیونین متضامن بنابر سبب خاص حکمی صادر گردد، این حکم در مورد سایر مدیونین مورد تمسک قرار گرفته نمیتواند.

(2) اگر به مفاد یکی از مدیونین متضامن حکمی صادر گردد، سایر مدیونین از آن مستفید میگردند، مگر اینکه حکم متکی به سبب خاصی مربوط به مدیونیکه به مفاد او صادر شده، باشد.

ماده 891

(1) هرگاه یکی از مدیونین متضامن تمامی دین را بپردازد، بالای سایر مدیونین به اندازه حصه خود آنها رجوع کرده میتواند و اگر مدیون اصلی، شخص دیگری بود و بعوض او دین را پرداخت، درین صورت به تمامی دین بالای مدیون اصلی، بحیث دائن رجوع کرده می تواند.

(2) در صورتیکه یکی از مدیونین متضامن دین را بپردازد، دین در بین تمام مدیونین متضامن به حصص مساوی تقسیم می شود، مگر اینکه موافقه یانص قانون طور دیگری باشد.

ماده 892

هرگاه یکی از مدیونین متضامن مفلس گردد، مدیونیکه دین را اداء نموده و سایر مدیونین که توان پرداخت دین را دارند، هر یک بقدر حصه خود تادیبه دین مدیون مفلس را متحمل می گردند.

ماده 893

هرگاه در بین مدیونین متضامن تنها یک شخص ذی نفع در دین شناخته شود، همین شخص در برابر سایر مدیونین مکلف به ادای دین می باشد.

ماده 894

وجیبه در حالات آتی قابل انقسام نیست:

1- درحالتیکه موضوع وجیبه طبیعتاً قابل انقسام نباشد.

2- درحالتیکه از منظور ویانیت متعاق دین واضح شود که تنفیذ وجیبه قابل انقسام نیست.

ماده 895

(1) هرگاه در وجیبه غیر قابل انقسام مدیونین متعدد باشد، هر یک از آنها به ایفای تمام تعهد مکلف شناخته میشود.

(2) مدیونیکه دین را تادیبه نماید، میتواند بر سایر مدیونین به قدر حصه آن ها رجوع نماید. مگر اینکه از اوضاع و شرایط عکس آن ظاهر گردد.

ماده 896

(1) هرگاه در وجیبه غیر قابل انقسام، دائنین و یا ورثه دائن متعدد باشند، هر یک از دائنین و یا ورثه میتوانند از مدیون ایفای تمام وجیبه را مطالبه نمایند. در صورت اعتراض یکی از دائنین یا ورثه بر آن مدیون مکلف است تعهد را به تمام دائنین یا ورثه بپردازد و یا دین موضوع تعهد را به امانت بگذارد.

(2) دائنین میتوانند بر دائنیکه تمام حق را بدست آورده به اندازه حصه خویش مراجعه نمایند.

فصل هفتم

وفاء دین

قسمت اول- طرق اداء

ماده 897

اداء دین به تادیبه نقدی، مجرای ابراء، حواله و تجدید صورت می گیرد.

قسمت دوم

طرفین وفا

ماده 898

(1) دین از طرف مدیون یا نایب او و یا شخصیکه تادیبه دین به مصلحت او باشد، با در نظر گرفتن احکام ماده (819) این قانون تادیبه شده میتواند.

(2) همچنان با رعایت فقره فوق ادای دین، از طرف شخص غیر که ادای دین به مصلحت او نباشد، به امر مدیون و یا بدون امر او صحیح است. چنانچه دائن میتواند ادای دین را از شخص غیر در صورت اعتراض مدیون و ابلاغ این اعتراض به مدیون، رد نماید.

ماده 899

(1) شخص غیر در صورتیکه بتادیه دین اقدام نماید، میتواند بقدر آنچه تادیه کرده است، به مدیون مراجعه کند.

(2) باوجود آن مدیونیکه ایفاء دین بدون اراده او صورت گرفته، میتواند از رجوع شخصیکه دین را کلاً و یا قسماً پرداخته است، امتناع ورزد. بشرطیکه ثابت نماید که از اعتراض او فایده ای مرتب است.

ماده 900

در صورتیکه صغیر ممیز و یا محجور علیه، دین خود را بپردازد، تادیه او صحیح بوده و بری الذمه شناخته میشود.

ماده 901

مدیون نمیتواند در مرض موت، دین یکی از دائنین را در صورتیکه به ضرر سایر دائنین بانجامد، بپردازد.

ماده 902

برای صحت تادیه دین، لازم است که اداء کننده مالک شی تادیه شده بوده و اهلیت تصرف را در آن داشته باشد. اگرشی پرداخته شده از طرف غیر به استحقاق برده شود و یا بعد از تلف بدل آن اخذ شود، دائن می تواند دین خود را از مدیون مطالبه نماید.

ماده 903

هرگاه غیر مدیون به تادیه دین بپردازد، در احوال آتی قایم مقام دائنیکه دین خود را حاصل نموده، شناخته میشود:

1- در حالیکه با مدیون مشترکاً و یا از جانب او به تادیه دین مکلف باشد.

(2) در حالیکه تادیه کننده دائن بوده، دین دائنی را بپردازد که تأمین عینی داشته و از دائن مذکور مقدم باشد، گرچه تادیه کننده تأمین نداشته باشد.

3- در حالیکه شخص عقاری را خریداری نماید که تحت تضمین حقوق دائنین بوده، ثمن عقار مذکور جهت تادیه دیون شان پرداخته شده باشد.

4- در حالیکه تادیه کننده، بحکم صریح قانون قایم مقام شناخته شود.

ماده 904

دائنیکه دین خود را از غیر مدیون حاصل نموده، میتواند به موافقه طرفین، شخص مذکور را قایم مقام خود قرار دهد. گرچه مدیون به این موافقه رضایت نه داشته باشد. موافقه از وقت تادیه مؤخر شده نمیتواند.

ماده 905

هرگاه مدیون بمقصد ادای دین از شخص ثالث قرض گیرد، میتواند قرض دهنده را قایم مقام دائنیکه حق او را پرداخته است، قرار دهد. گرچه دائن مذکور به آن رضایت نداشته باشد. مشروط براینکه در عقد قرض تذکر داده شود که مال قرض گرفته شده به پرداخت دین اختصاص دارد و در رسید دین تصریح شود که ادای دین از همین مال صورت گرفته است.

ماده 906

شخصیکه به حکم قانون و یا موافقت قایم مقام دائن میشود، حقوق دائن با تمام خصوصیات، توابع، تأمینات و مدافعاتیکه به آن مرتب می گردد، به او تعلق می گیرد. این شخص تنها به اندازه مالیکه به دائن پرداخته، قایم مقام او شناخته می شود.

ماده 907

(1) هرگاه غیر مدیون قسمتی از دین را بپردازد و در آن قسمت قایم مقام دائن گردد، این امر دائن را متضرر نساخته و در مطالبه قسمت متباقی دین به غیر مدیون، مقدم شناخته میشود. مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

(2) هرگاه شخص دیگری در پرداخت قسمت باقی مانده دین قایم مقام دائن گردد، هر یک در تقسیم دین به تناسب حصه خود به مدیون مراجعه نموده میتواند.

ماده 908

دین اساساً بدائن یا وکیل او پرداخته میشود. اگر دائن محجور باشد، دین به ولی، وصی و یا قیم او که صلاحیت قبض دین را داشته باشد، پرداخته میشود. اگر دین بدائن محجور پرداخته شود، اعتبار نداشته مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود، در صورت هلاک و ضایع ساختن آن ولی، وصی و قیم میتوانند دین را مطالبه نمایند.

ماده 909

هرگاه دین به غیر دائن یا غیر وکیل او پرداخته شود، مدیون بری الذمه شناخته نمی شود. مگر اینکه دائن پرداخت دین را تأیید نماید و یا دین با حسن نیت به شخصی پرداخته شده باشد که در ظاهر حال مستحق آن شناخته شود.

ماده 910

(1) هرگاه دائن بعد از عرضه صحیح دین، از قبول آن امتناع ورزد یا از اجرای اعمالیکه بدون آن تادیه صورت گرفته تواند، اداء آورد و یا به مدیون ابلاغ نماید که به هیچ صورت آماده قبول دین نیست، مدیون میتواند به قبول دین در خلال میعاد معیین به دائن، رسماً اخطار بدهد.

(2) از اخطار مدیون به دائن نتایج حقوقی ذیل نشأت مینماید:

1- انتقال مسؤلیت هلاک و ضیاع دین، از ذمه مدیون به دائن.

(2) متوقف شدن جریان فواید.

3- امانت گذاشتن دین به بانک و یا خزانه دولت، به مصارف دائن.

4- مطالبه جبران خساره وارده از دائن.

ماده 911

امانت گذاشتن دین، هنگامی قایم مقام تادیه شده میتواند، که دائن آنرا قبول و یا محکمه بصحت آن حکم نماید.

ماده 912

هرگاه موضوع اداء عقار و یا چیزی باشد که بقاء و استقرار آن در همان مطلوب باشد و مدیون از محکمه مطالبه گذاشتن آنرا تحت تصرف شخص امین نموده باشد، این تسلیم وی قایم مقام امانت گذاشتن می گردد.

ماده 913

مدیون بعد از استیذان محکمه مربوط، میتواند اشیایی را که زود تلف باشد و یا حفاظت و امانت گذاری آن مصارف هنگفت را ایجاب نماید، طور مزایده علنی به فروش برساند و ثمن آنرا به حساب امانت بانکی بگذارد.

ماده 914

مدیون میتواند به امانت گذاری دین و یا اجرائتی که قایم مقام آن می گردد، در حالتی اقدام نماید که هویت و محل اقامت دائن نژداو مجهول باشد و یا دائن فاقد و یا ناقص اهلیت بوده و قایم مقامی نداشته باشد که پرداخت دین را قبول نماید و یا دین در بین چند شخص متنازع علیه باشد و یا عوامل عمده موجود گردد که اجرائت فوق را ایجاب نماید.

ماده 915

(1) هر گاه مدیون دین را به دائن عرضه نماید و متعاقباً آنرا به امانت گذارد و یابیه اجرائت مماثل آن اقدام نماید، میتواند از عرضه خویش منصرف شود، مشروط بر اینکه دائن عرضه را قبول نکرده باشد و یا حکم نهایی محکمه مربوط به صحت آن صادر نشده باشد. در این صورت شرکاء و یا ضامنین دین بری الذمه شناخته میشوند.

(2) اگر مدیون از عرضه دین بعد از قبول دائن و یا بعد از صدور حکم محکمه مربوط به صحت آن منصرف شود و دائن نیز انصراف او را قبول نماید، دائن نمیتواند بعد از آن به تأمیناتی که متکفل حقوق او است، تمسک نماید. در این صورت شرکاء و ضامنین دین بری الذمه شناخته میشوند.

قسمت سوم

موضوع ادای دین

ماده 916

(1) هرگاه دین از جمله اشیای باشد که به تعیین معین شده بتواند، مدیون نمیتواند شی دیگری را بدون رضائیت دائن بپردازد. گرچه ارزش بدل مساوی با قیمت و یا بیشتر از آن باشد.

(2) اگر دین از جمله اشیای باشد که به تعیین معین گردیده نتواند و به عقد معین شده باشد، مدیون می تواند مثل آن را بپردازد. گرچه دائن به آن رضائیت نداشته باشد.

ماده 917

هرگاه دائن متاعی را از جنس حق خود از مال مدیون به طرق مجاز بدست آورد، میتواند آنرا قید نماید. مشروط به اینکه متاع مذکور عین اوصاف را دارا باشد.

ماده 918

در دین فوری، مدیون نمیتواند دائن را به قبول قسمتی از دین مجبور گرداند، گرچه دین قابل تقسیم باشد.

ماده 919

هرگاه مدیون یکی از دیون واجب الاداء را بپردازد که یکی با تأمین و دیگری آن بدون تأمین باشد یا یکی قرض و دیگری آن ثمن مبیعه باشد، و یا یکی دین مشترک و دیگری دین خاص باشد یا اینکه هر دو دین به نحوی از انحا از هم دیگر متباین باشند، در صورت اختلاف دائن و مدیون در نوع دین، مدیون میتواند هنگام تأدیه آنرا تعیین نماید.

ماده 920

هرگاه مدیون مکلف باشد، دین را با مصارف و تعویضات آن بپردازد و مقدار پرداخته شده دین و ملحقات آنرا کفایت نکند، از این مقدار مصارف تعویضات و اصل دین بالترتیب وضع میگردد، مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 921

(1) هرگاه دین مؤجل بوده و یا به اقساط معیین قسط شده باشد، دائن نمیتواند قبل از رسیدن مؤعد، دین را مطالبه نماید.

(2) دین معجل بوده یا مؤعد تادیه آن رسیده باشد، مدیون به تادیه فوری دین مکلف میباشد. با آنهم محکمه میتواند عندالضرورت و در صورت عدم موانع قانونی با در نظر داشت حالت مدیون، به مدیون مهلت بدهد. مشروط بر اینکه از آن ضرر فاحش به دائن نرسد.

ماده 922

(1) هرگاه دین مؤجل بوده و تأجیل به مفاد مدیون باشد، مدیون می تواند قبل از رسیدن مؤعد بتادیه دین اقدام نماید. درین صورت دائن به قبول دین مجبور ساخته می شود، مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد و یا از این اجبار شخص دائن متضرر گردد.

(2) اگر مدیون دین را قبل از رسیدن مؤعد بپردازد و بعداً دین قبول شده به استحقاق برده شود، دین بحالت تأجیل قبلی برمی گردد.

ماده 923

(1) هرگاه مدیون به تسلیمی مالی تعهد کرده باشد که ایجاب حمل و مصارف را نماید و در عقد محل تسلیمی آن تعیین نه شده باشد، مال مذکور در محلی تسلیم داده میشود که در حین عقد در آن موجود بوده است.

(2) در سایر تعهدات، ادای دین در محل سکونت مدیون حین تادیه و یا در محل کار او صورت می گیرد، مشروط بر اینکه تعهد مذکور به همان کار تعلق داشته باشد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 924

هرگاه مدیون دین را توسط قاصد خود بفرستد و قبل از وصول آن به دائن تلف گردد، مدیون از دین بری الذمه شناخته نمیشود. در حالیکه تسلیمی به نماینده دائن به امر دائن صورت گرفته باشد، مدیون از آن بری الذمه پنداشته می شود.

ماده 925

مصارف تادیه بدوش مدیون میباشد، مگر اینکه اتفاق عرف یا نص قانون به خلاف آن حکم کند.

قسمت چهارم

ادای دین به عوض

ماده 926

هرگاه دائن شی دیگری را به عوض آنچه مستحق است، قبول نماید، تعویض مذکور قایم مقام تادیه شناخته می شود.

ماده 927

هرگاه ادای دین به عوض، توسط انتقال ملکیت شی ایکه مقابل دین پرداخته شده صورت گرفته باشد، احکام بیع خصوصاً آنچه متعلق به اهلیت متعاقبین، ضمان استحقاق و عیوب خفی است، در مورد رعایت می شود و از حیث ادای دین، احکام تادیه خصوصاً آنچه متعلق به تعیین نوعیت تادیه و از بین رفتن تأمینات است، مرعی می گردد.

قسمت پنجم

تجدید و نیابت

ماده 928

تجدید دین به اساس عقد جدیدی که از لحاظ موضوع، سبب یا تغییر یکی از طرفین تعهد با تعهد اولی اختلاف داشته باشد، جواز دارد.

ماده 929

تجدید دین در حالات آتی جواز دارد:

1- تغییر دین به اختلاف محل یا سبب دین اولی بموافقه طرفین.

2- تغییر دائن بموافقه دائن، مدیون و شخص ثالث، طوری که شخص ثالث، دائن جدید تلقی گردد.

3- درحالات تغییر مدیون، به نحویکه دائن و شخص غیر موافقه نمایند که شخص مذکور به جای مدیون اصلی قرار گرفته و مدیون اصلی بدون در نظر داشت رضای او از دین بری الذمه شناخته شود.

4- درحالتیکه شخص غیر قبول نماید که مدیون جدید شناخته شود و مدیون اصلی موافقه دائن را در مورد حاصل نموده باشد.

ماده 930

در صورت تجدید عقد، دین اصلی ساقط و دین جدید قائم مقام آن می گردد.

ماده 931

هرگاه دین اصلی دارای تأمینات شخصی یا عینی باشد، در صورت تجدید دین، تأمینات آن ساقط میگردد. مگر اینکه به تجدید آن موافقه شده باشد.

ماده 932

(1) تجدید دین وقتی اعتبار دارد که دین سابقه و جدید عاری از اسباب بطلان باشد.

(2) هرگاه دین سابقه ناشی از عقد باشد که قابل ابطال شناخته شود، تجدید آن جواز ندارد. مگر اینکه تجدید به منظور اجازه عقد و قائم مقام ساختن آن به جای عقد سابق، صورت گرفته باشد.

ماده 933

تجدید دین باید به موافقه صریح صورت گرفته یا از اوضاع و حالات به وضاحت معلوم شود، که تجدید دین بصورت قرض جواز ندارد.

ماده 934

نیابت در دین وقتی اعتبار دارد که دائن تعهد شخص غیر را به پرداخت دین به عوض مدیون قبول نماید، این امر، تجدید دین به تغییر مدیون شناخته میشود. تجدید دین در نیابت به صورت قرض اعتبار ندارد. اگر موافقه به تجدید موجود نباشد، تعهد جدید در پهلوی تعهد قدیم، بوجود می آید.

ماده 935

تعهد نیابت در برابر دائن صحیح است. گرچه تعهد او در برابر مدیون باطل یا قابل دفع باشد. درین صورت نیابت تنها به مدیون حق رجوع را دارد.

قسمت ششم

مجرای

ماده 936

مجرای، اسقاط دینی است که دو شخص متقابلاً بالای یک دیگر طلب دارند.

ماده 937

مجرای، یا جبری است که به حکم قانون صورت میگیرد و یا اختیاری است که به رضایت طرفین، به عمل می آید.

ماده 938

در مجرای جبری، اتحاد جنس، وصف و استحقاق هر دو دین شرط میباشد و در مجرای اختیاری اتحاد مذکور شرط نمیشود. اگر بین جنس یا وصف هر دو دین اختلاف موجود باشد، اگر هر یک دین مؤجل و دیگری معجل باشد، مجرای صورت گرفته نمیتواند. مگر به رضای طرفین خواه سبب دین واحد یا مختلف باشد.

ماده 939

هرگاه ودیعت گیرنده، بالای ودیعت گذار دینی داشته باشد که بامال ودیعت گذاشته شده از یک جنس باشد و یا غاصب بالای مالک عین مغصوبه دینی داشته باشد که با عین مغصوبه از یک جنس باشد، مجرای بدون رضایت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 940

هرگاه دائن مال مدیون را که از جنس دین باشد، تلف نماید، دین مجری میشود. در صورت اختلاف جنس، مجرای دین بدون رضایت طرفین صورت گرفته نمیتواند.

ماده 941

هرگاه ضامن از جنس دین بالای دائن مضمون له، دین داشته باشد، مجرای هر دو دین بدون رضایت طرفین صورت میگیرد در حالت اختلاف، جنس دین مضمون بها، مجرای بدون رضایت دائن و ضامن صورت گرفته نمیتواند.

ماده 942

مجرای به حد اقل هر دو دین صورت گرفته و وقتی اعتبار دارد که ذی نفع به آن تمسک نموده باشد.

ماده 943

هرگاه دعوی دین هنگام تمسک به مجرای نسبت مرور زمان قابل سمع نباشد، مانع مجرای دین شده نمیتواند. مشروط بر اینکه امکان مجرای آن قبل از مرور زمان موجود بوده باشد.

ماده 944

(1) مجرای که حقوق مکتسبه غیر را متضرر سازد، جواز ندارد.

(2) اگر شخص غیر مال مدیون را که در تصرف او است، حجز نماید و بعد از آن مدیون، دائن دائن خود گردد، مدیون به ضرر حجز کننده، نمی تواند به مجرای دین اقدام نماید.

(3) مجرای دینی که به ودیعت گذاشته شده و یا به عاریت داده شده باشد، جواز ندارد.

ماده 945

هرگاه مدیون با وجود داشتن حق طلب مجرای، دین را اداء نماید، نمیتواند به ضرر غیر در مورد تأمیناتی که تضمین حق او را نموده به مجرای تمسک نماید. مگر اینکه به حق مذکور علم نداشته باشد.

ماده 946

(1) هرگاه دائن حق خود را به شخص دیگری حواله دهد و مدیون این حواله را صراحتاً قبول نماید، مدیون بعد از آن نمیتواند بمجرای علیه حواله گیرنده، تمسک نماید. گرچه پیش از قبولی حواله چنین حق را دارا بوده باشد، مدیون درین صورت حق رجوع را ندارد، مگر علیه حواله دهنده.

(2) محض ابلاغ حواله به مدیون، بدون قبول وی مانع تمسک به مجرای نمی گردد، مگر اینکه حق مورد ادعای مجرای بعد از ابلاغ حواله به نمۀ حواله دهنده ثابت شده باشد.

اتحاد ذمه

ماده 947

هرگاه در دين واحد صفات دائن و مدیون در یک شخص جمع گردد، دين مذکور به اندازه که اتحاد ذمه در آن صورت گرفته، ساقط می شود.

ماده 948

هرگاه سببیکه اتحاد ذمه را بوجود آورده، زایل گردد و این زوال اثر رجعی داشته باشد، دين وملحقات به نسبت اشخاص ذی علاقه اعاده می گردد. اتحاد ذمه در این صورت طوری تلقی می گردد که اصلاً بوجود نیآمده است.

باب چهارم

انقضای عقد

فصل اول

ابراء

ماده 949

ابرای حق، به شکل ابرای اسقاط یا ابرای استیفا صورت می گیرد.

ماده 950

ابرای اسقاط، آن است که دائن مدیون خود را از تمام یا از قسمتی حق خود بری الذمه گرداند. ابراء استیفا آن است که دائن به قبض حق خود اقرار نماید.

ماده 951

ابراء یا بصورت خاص، از یک حق یا دعوی و یا بصورت عام از جمیع حقوق و دعاوی بعمل می آید.

ماده 952

برای صحت ابراء داشتن اهلیت تبرع ابراء دهنده شرط است.

ماده 953

ابراء موقوف به قبول مدیون نمی باشد، مگر به رد مدیون رد میشود. اگر مدیون قبل از قبول ابراء وفات نماید، دين از ترکه گرفته نمی شود.

ماده 954

ابراء معنای تملیک را افاده نموده و تعلیق آن به شرط صحیح می باشد.

ماده 955

هرگاه دائن از یک قسمت دين به این شرط ابراء دهد که مدیون قسمت باقیمانده دين را به وقت معین اداء نماید، در صورت ایفای شرط، مدیون بری الذمه شناخته میشود، در غیر آن تمام دين به ذمه او باقی می ماند.

ماده 956

حقیکه اسقاط را نمی پذیرد، ابراء از آن جواز ندارد.

ماده 957

هرگاه مدیونین متعدد باشند، تعیین کامل هریک از آنها در ابراء ضرور میباشد.

ماده 958

ابراء از حقوقی صورت می گیرد که قبل از ابراء ثابت باشد و شامل دینی که لزوم آن بعد از ابراء تحقق پذیرد، نمی گردد. گرچه سبب دین قبل از ابراء موجود شده باشد.

ماده 959

دعوی، در هر حقی که متضمن ابراء خاص یا ابرای عام باشد، قابل سمع نیست.

فصل دوم

دوهم فصل - دتتفیز محال والی
عدم امکان تنفید

(964-962) مادی

ماده 960

هرگاه مدیون ثابت نماید، که وفا به تعهد به سببیکه خارج از اراده او بود ناممکن شده، تعهد ساقط می گردد.

ماده 961

هرگاه یک شی، به اساسی عقد یا بدون آن به تصرف شخص غیر مالک درآید و شی مذکور بدون تجاوز و قصور از دست این شخص تلف گردد، در صورتیکه تصرف باضمان باشد، تاوان آن برمتصرف لازم می گردد و اگر تصرف به صفت امانت باشد، تاوان ندارد.

ماده 962

تصرف وقتی باضمان شناخته می شود که متصرف شی را به قصد تملک به حیازت خود در آورده باشد. و اگر متصرف شی را به قصد نیابت از مالک به حیازت خود در آورده باشد، این تصرف امانت شناخته می شود.

ماده 963

تصرف امانت، وقتی به تصرف با ضمان مبدل می گردد که متصرف مالک شی را بغير حق از تصرف مانع گردد یا آنرا بدون اجازه مالک اخذ نماید، گرچه به قصد تملک صورت نگرفته باشد.

ماده 964

(1) هرگاه ملکیت شی به اساس عقد انتقال نماید، تصرف مالک سابقه قبل از تسلیمی شی، تصرف با ضمان شناخته می شود.

(2) در صورتیکه مالک، بنا بر اسباب حق نگهداشت، از تسلیمی شی امتناع ورزد، تصرف او به تصرف امانت مبدل می گردد.

فصل سوم

سقوط حق به مرور زمان

ماده 965

(1) حق به مرور زمان ساقط نمی گردد.

(2) دعوی مطالبه حق بنا بر هر سببی که باشد، علیه منکر، بعد از مرور پانزده سال با رعایت احکام خاص آن و استثنائات ذیل شنیده نمیشود:

ماده 966

هرگاه حقوق، مستمر دوری متجدد، از قبیل کرایه منازل، اجاره اراضی و معاشات که بدون عذر قانونی در ظرف مدت پنج سال مطالبه نشود، قابل سمع نمی باشد. اما مدت مرور زمان در حاصلاتیکه بر ذمه متصرف دارای نیت سوء و یا بر ذمه ناظر وقف باشد، پانزده سال است.

ماده 967

دعوی در حقوق آتی بعد از انقضای مدت یک سال قابل سمع نمی باشد:

- 1- حقوق طبیب، استاد، مهندس، وکیل مدافع ناشی از انجام وظیفه و بطور عموم حقوق هر شخصی که شغل آزاد داشته باشد، مانند ادویه فروش دلال و کمیشن کار و اهل خبره.
- 2- حقوق تاجر و صنعت گر، در مقابل اشیاء وارداتی و تولیداتی ایکه برای اشخاص دیگر داده شده و اشخاص مذکور در آن تجارت نه نمایند.
- 3- حقوق صاحبان هتل و رستوران، در مقابل اجرات شب باش، قیمت طعام و دیگر مصارف.
- 4- حقوق کارگر، مستخدم و اجیر، ناشی از اجوره روز مره و یا غیر روز مره.

ماده 968

دعوی در موارد ماده (967) این قانون، گرچه اشخاص مذکور به انجام خدمات، کار و تولیدات ادامه بدهند، قابل سمع نمی باشد.

ماده 969

شخصیکه به عدم سمع دعوی به سبب مرور زمان یک سال تمسک می نماید باید در برابر توجیه سوگند از جانب محکمه، چنین سوگند یاد نماید، که ذمت او از دین بری می باشد. در صورت توجیه سوگند به ورثه مدیون یا اولیاء اوصیا و قیم شان، باید چنین سوگند یاد نمایند، که به وجود یا به تادیبه دین علم ندارد.

ماده 970

- (1) مدت مرور زمان مندرج ماده (967) این قانون از ختم وظیفه محوله شروع میشود، گرچه دائنین به اجرای وظایف دیگری ادامه دهند.
- (2) اگر حقی از حقوق مستند به سندی تحریر شده باشد، دعوی مطالبه چنین حق ساقط نمی شود. مگر اینکه بدون عذر قانونی در ظرف مدت پانزده سال از تاریخ استحقاق مطالبه نشده باشد.

ماده 971

هرگاه سلف ترک دعوی نماید و خلف او نیز مدت دیگری ترک دعوی کند، طوریکه مجموع هر دو مدت معیار مقرر مرور زمان را تکمیل کند، دعوی قابل سمع نمی باشد.

ماده 972

مدت مرور زمان به اعتبار روز محاسبه میشود نه به اعتبار ساعت، روز اول در مدت حساب نشده و به انقضای روز اخیر مدت تکمیل می شود.

ماده 973

- (1) مدت معینیه عدم سمع دعوی، از تاریخ استحقاق تادیبه دین شروع می شود.
- (2) مدت معینیه عدم سمع در مورد دین معلق بشرط، از تاریخ تحقق شرط و در مورد ضمان استحقاق، از تاریخ تثبیت استحقاق و در مورد دین مؤجل، از تاریخ انقضای میعاد، شروع میشود.

(3) اگر تعیین می‌عاید پرداخت دین به اراده دائن موقوف باشد، مدت مرور زمان از تاریخی شروع می‌شود که دائن به اظهار اراده خود قادر گردد.

ماده 974

(1) دعوی مالیات و محصول که دولت مستحق آن شناخته می‌شود، بعد از مرور پنج سال شنیده نمی‌شود. مدت مرور زمان در مالیات، از انتهای تاریخ استحقاق و در محصول اوراق قضایی، از تاریخ انتهای اقامه دعوی که اوراق مذکور در مورد آن تحریر یافته یا تاریخ تحریر اوراق، درحالیکه دعوی اقامه نشده باشد، شروع می‌شود.

(2) دعوی استرداد مالیه و محصولیکه به غیر حق پرداخته شده باشد، بعد از پنج سال شنیده نمی‌شود، مدت مذکور از تاریخ تادیه شروع می‌شود.

(3) اگر احکام فوق به احکام قوانین خاص متناقض واقع شود، احکام قانون خاص تطبیق می‌گردد.

ماده 975

(1) مدت معینه عدم استماع دعوی، به عذر قانونی موانع معنوی و مانعیکه مطالبه حق دائن را غیر ممکن گرداند، متوقف می‌گردد.

(2) مدتیکه باوجود عذر سپری گردیده، اعتبار ندارد.

ماده 976

هرگاه بعضی از ورثه، بدون عذر، در مدت معینه، دعوی دین مورث خود را ترک نماید و باقی ورثه در ترک دعوی عذر قانونی داشته باشند، دعوی ورثه باقیمانده، به قدر حصه شان از دین قابل سمع می‌باشد.

ماده 977

مدت معینه عدم استماع دعوی، به مطالبه قضایی، گرچه دعوی به محکمه غیر مختص به آن تقدیم شده باشد، به اخطار به حجز یا بدرخواستی ایکه دائن جهت قبول حق خود، در تفلیس، یا در توزیع و تقسیم اموال مدیون مفلس بالای دائنین، تقدیم می‌نماید، همچنان در هر عملیه دائن در اثنای جریان یکی از دعاوی به حق خود تمسک نماید، انقطاع می‌یابد.

ماده 978

(1) هرگاه مدیون بحق دائن صراحتاً یا داللتاً اقرار نماید، مدت معینه عدم استماع دعوی، قطع می‌گردد.

(2) اگر مدیون مالی را، طور گروی بمنظور تأمین ادای دین، در تصرف دائن بگذارد، داللت به اقرار مدیون می‌کند.

ماده 979

(1) هرگاه مدت معینه عدم استماع دعوی انقطاع یابد، مدت جدید مانند مدت اولی، مجدداً آغاز می‌یابد.

(2) اگر حکم قطعی شود یا اینکه مدت معینه عدم استماع دعوی یکسال بوده و به اقرار مدیون قطع گردد، مدت جدید برای عدم استماع دعوی، پانزده سال می‌باشد.

ماده 980

هرگاه دعوی راجع به اصل دین به سبب مرور زمان قابل سمع نگردد، در مورد ملحقات آن نیز قابل سمع نمی‌باشد، گرچه مدت معینه عدم استماع دعوی در ملحقات دین، تکمیل نه شده باشد.

ماده 981

(1) محکمه نمیتواند مستقیماً نسبت مرور زمان از استماع دعوی امتناع ورزد، مگر به اساس مطالبه مدیون یا دائن و یا هر شخصیکه مصلحت وی در مطالبه متصور باشد، گرچه مدیون به آن تمسک نه نماید.

(2) تمسک به مرور زمان بهر مرحله دعوی جواز دارد، گرچه به پیشگاه محکمه استیناف باشد.

ماده 982

(1) انصراف از حق دفع بعدم استماع دعوی بسبب مرور زمان قبل از ثبوت حق، دفع در آن جواز ندارد، همچنان موافقه طرفین به عدم جواز استماع دعوی، در مدتی که خلاف مدت‌های باشد که درین قانون به منظور مرور زمان پیش بینی شده است، جواز ندارد.

(2) شخصیکه قدرت تصرف را در حقوق خود داشته باشد، می‌تواند بعد از ثبوت حق خود در آن از حق دفع به مرور زمان انصراف نماید، گرچه دلالتاً باشد، این انصراف در حق دانیین دیگریکه از آن متضرر شوند نافذ نمیباشد.

باب پنجم**اثبات حق****فصل اول****قواعد عمومی****ماده 983**

دللیکه احتمال در آن راه یابد، استدلال به آن ساقط می‌گردد.

ماده 984

ثابت به برهان، مانند ثابت به مشاهده است.

ماده 985

برائت ذمه حالت اصلی است.

ماده 986

یقین به شک زایل نمی‌شود.

ماده 987

شهود برمدعی و قسم برمنکر است.

ماده 988

شهود جهت اثبات خلاف ظاهر و قسم جهت ابقای اصل است.

ماده 989

اضافت حادث، به نزدیک‌ترین وقت آن تعیین میشود.

ماده 990

اصل بقای شی به حالت اصلی و درصفت معارض، عدم است.

فصل دوم**اسناد****قسمت اول**

سند رسمی

ماده 991

- (1) سند رسمی ورقی است که مؤلف عمومی یا کارکنان خدمات عامه به اساس احکام قانون در حدود صلاحیت اختصاصی خویش آنچه را بحضورشان گذارش می یابد یا از اشخاص ذیعلاقه کسب میکند، در آن درج و ثبت نموده باشند.
- (2) در صورتیکه ورق مذکور صفت سند رسمی را کسب ننموده، مگر اشخاص ذی علاقه به آن امضاء، مهر یا نشان انگشت نموده باشند، حیثیت سند عرفی را دارد.

ماده 992

محتویات اسناد رسمی مندرج ماده (991) این قانون حجت شمرده میشود، بشرطیکه از جعل و تزویریکه قانوناً تصریح شده، خالی باشد.

ماده 993

- (1) هرگاه اصل سند رسمی موجود باشد، سواد رسمی آن اعم از خطی و فوتوگرافی، در حدودیکه با اصل مطابقت داشته باشد، حجت تلقی میشود.
- (2) مادامیکه یکی از طرفین در مطابقت سواد سند بااصل سند اعتراض نداشته باشد، کاپی سند مطابق اصل تلقی میشود و در صورت اعتراض، به اصل سند مراجعه می گردد.

ماده 994

هرگاه اصل سند رسمی موجود نباشد، به کاپی سند بصورت ذیل اعتبار داده میشود:

- (1) در صورتیکه سواد رسمی از اصل سند گرفته شده و شکل ظاهری آن مطابقت آنرا با اصل، بدون هیچگونه شک و تردید تأیید نماید. درین حالت طرفین میتواند، تطبیق آنرا با اصل سند مطالبه نمایند.
- (2) در صورتیکه سواد رسمی از سواد اصل سند گرفته شده باشد، حجت تلقی نمیشود، مگر قاضی میتواند از آن بحیث قرینه قضایی استفاده نماید.

قسمت دوم

سند عرفی

ماده 995

- (1) صدور ورق عرفی از طرف امضاءکننده اعتبار داده میشود، مگر اینکه شخص از امضاء، مهر و نشان انگشت خود صراحتاً انکار نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری حکم نموده باشد.
- (2) در مورد خلف یا وارث قسم بعدم علم کفایت میکند.

ماده 996

- (1) تاریخ سند عرفی بر دیگری حجت شده نمیتواند، مگر اینکه تاریخ آن ثابت باشد.
- (2) تثبیت تاریخ به ترتیب ذیل صورت میگیرد:
 - ۱- از روزیکه در دفتر مخصوص درج گردد.
 - ۲- از روزیکه مضمون آن در ورق دیگری که تاریخ ثابت دارد، به ثبت رسیده باشد.
 - ۳- از روزیکه مؤلف عام مربوطه، آن را ملاحظه شد کرده باشد.

4- از روز وفات یکی از کسانی که در سند تأثیر معتبر از او بجا مانده باشد یا از روز حادثه ایکه صدور سند قبل از وقوع آن به صورت قطع دانسته شود.

(۳) محکمه میتواند حسب احوال از تطبیق حکم این ماده در رسیدات صرف نظر نماید.

ماده 997

(۱) مکاتیب امضاء شده حیثیت اسناد عرفی را دارد.

(۲) اوراق تلگرامیکه اصل آن به امضاء تلگرام دهنده در دفتر تلگرام خانه موجود باشد، حیثیت اسناد عرفی را دارد. ورق تلگرام طبق اصل پنداشته میشود، تا زمانیکه دلیلی به خلاف آن ظاهر نشود و در صورتیکه اصل آن از بین رفته باشد، از اعتبار ساقط میگردد.

ماده 998

(۱) دفاتر تجارتری بر غیر تجار دلیل شده نمیتواند، مگر اظهاراتی که در دفاتر مذکور به ثبت رسیده باشد، اساس توجیه قسم برای یکی از طرفین نزد محکمه شده میتواند، و آنهم در مواردیکه اثبات آن به شهادت جواز داشته باشد.

۲- دفاتر تجارتری که طور منظم ترتیب شده باشد، علیه تجار دلیل شده میتواند، کسانیکه به این دفاتر تمسک می نمایند، نمی توانند تنها به آنچه که نفع او را ثابت می سازد، استدلال نمایند و آنچه مناقض دعوی اوست، رد نمایند.

ماده 999

دفاتر و اوراق غیر تجارتری بر کسیکه از طرف او ترتیب و تحریر شده دلیل شده نمیتواند، مگر در دو حالت ذیل:

۱- درحالتیکه بصراحت در آن تذکر داده شده باشد که دین خود را کاملاً بدست آورده.

(۲) درحالتیکه به صراحت تذکر داده شده باشد که مقصد از تحریر اوراق این بوده که اوراق تحریر شده برای ثبوت حق، صاحب مصلحت قایم مقام سند باشد.

ماده 1000

(۱) تحریر آنچه برائت مدیون را افاده کند، در اصل سند تا زمانیکه عکس آن ثابت نشود، بردائن حجت تلقی میشود.

گرچه تحریر مذکور به امضاء او نرسیده باشد، این حکم در صورتی است که سند مذکور قطعاً از تصرف دائن خارج نشده باشد.

(۲) تحریریکه بخط دائن بدون امضاء در نسخه اصلی سند علیحده یا رسید مبنی به برائت مدیون، صورت گرفته و بدسترس مدیون قرار داشته باشد، نیز حجت شمرده میشود.

فصل سوم

اقرار

ماده 1001

اقرار، عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غیر، بالای خودش در محکمه.

ماده 1002

اقرار به قبول مقر له منوط نبوده، مگر از طرف او رد شده میتواند، اگر بعضی از آن رد شود اقرار در باقی صحیح است.

ماده 1003

(۱) برای صحت اقرار شرط است که مقر عاقل، بالغ و غیر محجور علیه باشد.

(۲) اقرار صغیر ممیز مأدون، در امریکه برایش اجازه داده شده، صحت دارد.

ماده 1004

اقرار به مجهول صحیح است، مگر در عقودیکه جهالت مانع صحت آن باشد.

ماده 1005

برای صحت اقرار مقرر، شرط است که ظاهر حال مکذب آن نباشد.

ماده 1006

اختلاف مقرر و مقرر لسه در سبب اقرار، مانع صحت آن نمی گردد.

ماده 1007

معلق ساختن اقرار بشرط جواز ندارد، مگر آنکه به زمانی معلق شده باشد که حلول میعاد آن عرفاً ممکن باشد.

ماده 1008

مقربه اقرار خود ملزم میباشد، مگر اینکه از طرف محکمه حکم به کذب اقرار او صادر شود. در این صورت به اقرار او وقعی داده نمی شود.

ماده 1009

رجوع از اقرار اعتبار ندارد.

ماده 1010

اقرار حجت قاصره است بر مقرر.

ماده 1011

اقرار تجزیه را نمی پذیرد، مگر اینکه بر وقایع متعدد غیر مرتبط نسبت شده که وجود یکی از وقایع، مستلزم وجود وقایع دیگر نباشد.

فصل چهارم

قسم

قسمت اول

قسم قاطع

ماده 1012

طرفین دعوی میتوانند به اجازه محکمه، قسم قاطع را بیک دیگر توجیه نمایند.

ماده 1013

توجیه قسم قاطع در تمام منازعات مدنی جواز دارد، مگر اینکه واقعه مخالف نظام یا آداب عامه باشد.

ماده 1014

در دعوی واحدیکه مشتمل بر طلبات متعدد باشد، به یک قسم اکتفاء کرده میشود.

ماده 1015

طرفیکه قسم به او متوجه گردیده، میتواند قسم را به طرف دیگر رد نماید. مگر اینکه قسم بنا به واقعه باشد که به اشتراک طرفین صورت نگرفته، صرف از جانب طرفیکه توجیه قسم به او شده، انجام یافته باشد.

ماده 1016

طرفیکه قسم را توجیه یا رد نموده، نمیتواند بعد از قبولی طرف مقابل به تحلیف از توجیه یا رد رجوع نماید.

ماده 1017

قسم و نکول خارج محکمه اعتبار ندارد.

ماده 1018

در قسم قاطع، شرط است که قسم بنا به واقعه و عملی باشد که خود شخص سوگند کننده، آنرا ایجاد نموده باشد و اگر سوگند بعمل غیر باشد، قسم به علم داده میشود.

ماده 1019

در اموری که سبب از بین نمرود، قسم به سبب و در اموری که سبب از بین میرود، قسم به حاصل داده میشود.

ماده 1020

هرگاه طرفیکه قسم باو توجیه گردیده، بدون رد آن بطرف دیگر از آن نکول نماید یا طرفیکه قسم باو رد شده، نکول اختیار کند، دعوی به ضرر او خاتمه می یابد.

ماده 1021

هرگاه در حکم جزایی، کذب قسم ثابت شود، شخص متضرر از قسم می تواند، بدون اینکه حق وی در اعتراض بر حکم صادره علیه او اخلال گردد، جبران خساره مطالبه نماید.

قسمت دوم

قسم متمم

ماده 1022

(1) محکمه می تواند، مستقیماً قسم را بیکی از طرفین، جهت استناد حکم در موضوع دعوی یا قیمت آنچه به آن حکم می نماید، راجع نماید.

(2) این نوع قسم وقتی توجیه شده میتواند که در دعوی دلیل کامل وجود نداشته و خالی از دلیل هم نباشد.

ماده 1023

محکمه می تواند در احوال آتی مستقیماً قسم را توجیه نماید:

1- در حالیکه دعوی حق، راجع به ترکه ثابت شود، محکمه مدعی را قسم میدهد که این حق را برای خود یا شخص دیگری به هیچ صورت از متوفا حاصل نکرده، ابراء و حواله در آن صورت نگرفته، حق مذکور را از غیر متوفا بدست نیاورد و از متوفا در مقابل دین، رهن نزد او وجود ندارد.

(2) در حالیکه مشتری رد میباید، محکمه باو قسم میدهد که صراحتاً یا دلالتاً بعیب رضائیت نشان نداده است.

ماده 1024

شخصیکه قسم متمم باو توجیه شده، نمی تواند آنرا بطرف مقابل رد نماید.

فصل پنجم

شهود

ماده 1025

در اثبات تصرف قانونی، در غیر امور تجاری شهادت شهود وقتی کافی شمرده می شود که قیمت آن، متجاوز از هزار افغانی و یا غیر معیین نباشد.

ماده 1026

قیمت تصرف، در وقت تصرف آن، اندازه می شود، اگر تصرف از هزار افغانی بیشتر باشد و از زیادت محقات به اصل نشأت کرده باشد، در این صورت اثبات به شهادت شهود جواز دارد.

ماده - 1027

هرگاه دعوی شامل مطالب متعددی ناشی از مصادر متعدد باشد، اثبات هر جزء ای که مقدار آن متجاوز از هزار افغانی نباشد، به شهادت شهود جواز دارد. گرچه مجموع مطالبات متجاوز از مقدار مذکور ناشی از علایق بین طرفین دعوی یا ناشی از تصرفاتی باشد که دارای طبیعت واحد است. این حکم در مورد تادیباتی که قیمت آن از هزار افغانی تجاوز کند، نیز تطبیق می شود.

ماده 1028

اثبات به شهادت شهود در موارد ذیل جواز ندارد، گرچه قیمت آن متجاوز از هزار افغانی نباشد:

1- در صورتیکه مطالبه، مخالف یا متجاوز از مقدار مندرج سند تحریری باشد.

(2) در صورتیکه مطالبه جزء چنان حقی باشد که اثبات آن به شهادت ناکافی ندانسته شده باشد، گرچه جزء باقیمانده همان حق باشد.

3- در صورتیکه مطالبه بمقدار بیش از هزار افغانی صورت گرفته و متعاقباً به مقدار کمتر از هزار افغانی تعدیل شود.

ماده 1029

(1) اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن به سند تحریری لازم باشد جواز دارد، بشرطیکه مبداء ثبوت تحریری موجود شود.

(2) صدور سند تحریری که وجود تصرف مدعی به را قریب الاحتمال گرداند، مبداء ثبوت سند تحریری شناخته میشود.

ماده 1030

اثبات به شهادت شهود در آنچه اثبات آن برسند تحریری لازم باشد، در موارد ذیل جواز دارد:

1- در صورتیکه اسباب مادی یا معنوی مانع حصول سند تحریری شود.

(2) در صورتیکه سند تحریری به اسباب خارج از اراده دائن مفقود گردد.

فصل ششم

قرائن

ماده 1031

1- قرینه قانونی که به مصلحت شخص موجود شود وی را از سایر طرق اثبات بی نیاز میسازد، مگر تا زمانیکه نص قانون به خلاف آن موجود نشود.

۲- نقض قرینه قانونی به دلیل عکس آن جواز دارد.

ماده - 1032

احکامیکه حایز قوت حکم قطعی باشد، باتمام مندرجات آن حجت شمرده میشود و دلیل دیگری به نقض آن پذیرفته نمیشود. مشروط به اینکه منازعه بین عین اشخاص صورت گرفته و به عین محل و سبب حق، تعلق گیرد.

ماده 1033

حکم جزایی به قاضی مدنی ارتباط ندارد، مگر در وقایعیکه بنا بر ایجاب ضرورت حکم صادر نموده باشد.

ماده 1034

قاضی میتواند قرائینی را که توسط قانون پیش بینی نشده و از حالات مربوط به دعوی استنباط شود، در نظر گیرد. مگر استناد به آن تنها در صورتی شده میتواند که قانون در آن اثبات را به شهادت مجاز دانسته باشد.

کتاب دوم
عقود معینه

باب اول
تملیک

فصل اول
عقد بیع

قسمت اول
ارکان بیع

مبحث اول- مبیعه

ماده 1035

- (1) عقد بیع عبارت است از تملیک مال از طرف بایع به مشتری در مقابل مالیکه ثمن مبیعه باشد.
- (2) در عقود معینه ارکان خاص هر عقد علاوه بر ارکان عام که در مبحث اول قسمت اول عقود ذکر شده رعایت می گردد.

ماده 1036

بیع عین به پول بیع مطلق و بیع پول به پول بیع صرف و بیع عین به عین مقایضه شناخته می شود.

ماده 1037

بیع به ایجاب و قبولیکه معنی تملیک و تملک را افاده نماید با تعیین مبیعه و ثمن منعقد میگردد.

ماده 1038

مبیعه باید موجود، مال دارای قیمت و مقدور التسلیم بوده نزد مشتری طوری معلوم باشد که جهالت فاحش را نفی کند.

ماده 1039

هرگاه در عقد چنین ذکر شده باشد که مشتری به مبیعه علم تام دارد حق او در ابطال بیع نسبت عدم علم ساقط میگردد، مگر اینکه فریب بایع را ثابت سازد.

ماده 1040

هرگاه مبیعه نزد مشتری معلوم نباشد باید به خصوصیات و اوصاف ممیزه آن علم داشته باشد.

ماده 1041

هرگاه مبیعه در مجلس عقد موجود باشد اشاره به آن بدون ذکر اوصاف، کافی پنداشته می شود.

ماده 1042

خرید و فروش آنچه که متعاقبین در حین عقد ندیده باشند جایز است بشرطیکه جنس و وصف آن ذکر گردیده و یا بطرف مبیعه و یا مکان آن اشاره شده باشد در این صورت باوجود صحت عقد بیع تام نبوده الزامی را بر مشتری بار نمی آورد.

ماده 1043

برای لزوم بیع دیدن مبیعه از طرف مشتری حین عقد شرط می باشد، مگر اینکه قبلا مبیعه را دیده و حین عقد یقین داشته باشد که مبیعه عین همان چیز است

ماده 1044

شخصیکه نادیده، مالی را خریداری نماید هنگام دیدن به او خیار داده میشود، گرچه قبلاً به آن شفاهاً رضائیت نشان داده باشد. بایع در آنچه قبل از رویت فروخته حق خیار ندارد.

ماده 1045

متعاقبین میتوانند مدتی را که به انتهای آن خیار رویت ساقط میگردد تعیین نمایند، مشروط بر اینکه در اثنای مدت مذکور از مشتری آنچه صراحتاً یا دلالتاً خیار را باطل نماید صادر نشده یا مبیعه معیوب نگردیده باشد.

ماده 1046

اگر نابینا خرید و فروش نماید صحیح میباشد. خیار او بعد از رد یا لمس یا چسبیدن یا بوئیدن شی یا توصیف آن برایش ساقط میشود. خیار نابینا در صورت توکیل به خرید و قبض به رویت وکیل او ساقط میشود.

ماده 1047

هرگاه اشیای متعدد و متفاوت به یک عقد فروخته شود، برای لزوم بیع رویت هر واحد آن حتمی شمرده میشود.

ماده 1048

کسیکه اجناس متفاوت را به عقد واحد خریداری نماید، طوری که بعضی آن را دیده و بعضی دیگری را ندیده باشد، میتواند عقد را فسخ نماید و یا تمام اجناس را قبول یا رد نماید، خواه اجناس دیده شده مطابق موافقه باشد یا مغایر آن.

ماده 1049

اشیائیکه به مقتضای نمونه فروخته میشود دیدن نمونه آن کافی است. در صورتیکه مبیعه مخالف نمونه ثابت شود مشتری اختیار دارد که آنرا به ثمن مسمی قبول نماید و یا به فسخ بیع رد کند.

ماده 1050

هرگاه مشتری در مبیعه قبل از رویت آن چنان تصرفی نماید که فسخ را غیر ممکن و یا حق غیربأن تعلق بگیرد، طوری که آن را به بیع مطلق بدون شرط خیار بفروشد یا گرو نماید یا به اجاره دهد یا در دستش هلاک شود یا هلاک نماید یا معیوب شود، حق او در رد مبیعه به خیار رویت ساقط شده بیع لازم می شود.

ماده 1051

هرگاه مالی به اساس وصف مطلوب فروخته شود و مبیعه از وصف مذکور عاری باشد مشتری میتواند آنرا به ثمن مسمی، قبول و یا به فسخ بیع رد نماید.

ماده 1052

شخصیکه به اساس انتقای وصف حق خیار داشته و در مبیعه تصرف مالکانه نماید حق او در رد مبیعه ساقط میشود و اگر در مبیعه چیزی حادث شود که مانع رد آن گردد مبیعه در حال موجودیت وصف و بدون آن قیمت شده، مشتری تفاوت هر دو قیمت را از بایع مطالبه کرده میتواند. در صورتی که مشتری قبل از اختیار وفات نماید، حق مطالبه فسخ به ورثه او انتقال مینماید.

ماده 1053

رویت وکیل در خرید یا قبض و رضائیت او مانند رویت و رضای خریدار اصلی میباشد.

ماده 1054

آنچه که فروش آن منفرداً جواز داشته باشد، استثنای آن از اصل مبیعه جواز دارد.

ماده 1055

بیع معدوم باطل است. فروختن میوه درختان قبل از ظهور و از زرع قبل از روئیدن جواز ندارد.

ماده 1056

بیع آنچه که یکی بعد دیگر ظاهر میگردد، در صورتیکه اکثر آن ظاهر شده باشد، با باقیمانده که ظاهر نگردیده به عقد واحد جواز دارد.

ماده 1057

(1) بیع طبقه بالا قبل از اعمار طبقه پائین عمارت جواز ندارد.

(2) مقاولات فروش طبقات و منازل عمارتیکه براساس نقشه های طرح شده شهری مطابق به مقررات ساختمانی دولت صورت میگیرد قبل از اعمار آن جواز دارد.

ماده 1058

هرگاه طبقه بالا در ملکیت صاحب طبقه اول باشد فروختن آن در صورتیکه آباد باشد جواز دارد. مشتری در سقف طبقه اول حق قرار داشته در صورت انهدام طبقه بالا میتواند آنرا مجدداً مانند سابق بنا نماید.

ماده 1059

فروختن حصه مشاع معلوم از عقار، قبل از افزایش جواز دارد، مگر اینکه از آن ضرری به بائع یا شریک عاید باشد.

ماده 1060

(1) در بیع مشروط به تجربه مشتری میتواند مبیعه را قبول یا رد نماید در آن صورت بائع مکلف است امکان تجربه را به مشتری فراهم نماید. اگر مشتری مبیعه را رد نماید باید عدم قبولی خود را در خلال مدت معینه اعلان کند. در حال عدم تعیین مدت، بائع مدت معقول را تعیین مینماید. سکوت مشتری باوجود قدرت تجربه در خلال مدت مذکور قبول تلقی میشود.

(2) بیع مشروط به تجربه بیع معلق به شرط واقف بوده و آن عبارت از قبول مبیعه است، مگر اینکه از اتفاق یا احوال چنین معلوم شود که بیع معلق بشرط فاسخ است.

ماده 1061

در بیع مشروط به دانستن ذائقه، مشتری میتواند مبیعه را قبول یا رد کند. اعلان قبول مبیعه، در خلال مدتی که به اتفاق یا عرف تعیین شود، صورت میگیرد. بیع از تاریخ اعلان قبولی نافذ شمرده می شود.

ماده 1062

ثمن، عبارت از بدل مبیعه است گرچه از قیمت مبیعه کمتر یا بیشتر باشد. لازم است ثمن معین و معلوم بوده علم تام به آن حاصل باشد.

ماده 1063

(1) در بیع مطلق تعیین ثمن به پول نقد حتمی است. باوجود آن گاهی به ذکر اساساتی که تعیین ثمن را در آینده ایجاب کند اکتفاء شده میتواند.

(2) اگر به نرخ بازار در تعیین ثمن موافقه بعمل آید حین نوسان در نرخ به زمان و مکانی اعتبار داده میشود که تسلیمی مبیعه به مشتری صورت میگیرد. در صورتی که بازاری در محل تسلیمی وجود نداشته باشد، به نرخ بازار محلی که عرف به عمومیت آن حکم نماید اعتبار داده میشود.

ماده 1064

بیع به ثمن معجل و مؤجل که مدت تأجیل آن معین باشد بدون در نظر گرفتن طول و قصر مدت جواز دارد. همچنان شرط تعیین اقساط در ثمن، که به مواعید معینه تأدیه شود، مجاز می باشد و اگر چنین موافقه بعمل آید که در صورت عدم تأدیه قسط در میعاد معینه آن، به ثمن معجل تبدیل شود نیز جواز دارد.

ماده 1065

در حالیکه بیع مؤجل بدون اختیار شرط باشد، بمجرد تسلیم مبیعه و در صورت اختیار شرط از تاریخ سقوط اختیار، موعد تأدیه ثمن فرا می رسد.

ماده 1066

بیع مطلقیکه در آن از تعجیل و یا تاخیر ثمن ذکر بعمل نیامده باشد، ثمن آن بصورت معجل پرداخته میشود، مگر اینکه عرف به خلاف آن حکم کند.

ماده 1067

موافقه به زیادت و کمی ثمن، بعد از عقد جواز داشته و به اصل عقد راجع میگردد. شفیع از کمی ثمن استفاده کرده و از زیادت آن متضرر نمیکرد. اگر بائع از تمام ثمن منصرف شود، شفیع میتواند عقار را به ثمن مثل آن اخذ نماید.

ماده 1068

عقد بیع بصورت مرابحه، که عبارت است از فروش بمثل ثمن شرأً باریح معلوم، و تولیه که عبارت است از فروش بمثل ثمن اول، و اشتراک که عبارت است از فروش بعضی مبیعه به بعضی ثمن، و وضعیه که عبارت از فروش کمتر از ثمن اول، جواز دارد.

ماده 1069

بایع می‌تواند پیش از قبض ثمن، در آن تصرف نموده و یابه قرض دار خود آنرا حواله کند، خواه از جمله اشیایی باشد که تعیین شده بتواند یاخیر.

ماده 1070

برای اینکه اثر بیع در حق ثالث به نتیجه منتج گردد، عقد باید مطابق به احکام قانون ثبت گردد.

مبحث دوم- وجایب بایع

فرع اول- احکام عمومی

ماده 1071

هرگاه مبیعه شی معین بالذات بوده و یا بصورت تخمینی بفروش رسیده باشد، ملکیت مبیعه خودبخود به مشتری انتقال می یابد. و در صورتیکه تنها نوع مبیعه معلوم باشد، ملکیت آن بدون اقرار بایع انتقال کرده نمی‌تواند.

ماده 1072

مشتری می تواند به مجرد انتقال ملکیت در مبیعه خواه منقول باشد یا غیر منقول تصرف نماید، گرچه قبل از قبض باشد.

ماده 1073

هرگاه بایع، بعد از قبض ثمن و قبل از تسلیم مبیعه به مشتری، مفلس گردد، مشتری مبیعه را از بایع یا از ورثه او اخذ می نماید، سایر دائنین مزاحم مشتری شده نمی‌توانند.

ماده 1074

(1) بایع می‌تواند در بیعی که به ثمن مؤجل صورت گرفته انتقال ملکیت مبیعه را به مشتری تا حین پرداخت تمام ثمن شرط گذارد، گرچه تسلیمی مبیعه صورت گرفته باشد.

(2) اگر ثمن مبیعه به اقساط پرداخته شود، متعاقدين می‌توانند چنان موافقه نمایند که بایع یک جز آن را در صورت عدم پرداخت تمام اقساط به حیث تعویض در مقابل فسخ بیع، نزد خود باز داشت نماید. با وجود آن محکمه می تواند با در نظر گرفتن شرایط و احوال، تعویضات مورد موافقه را مطابق به حکم ماده (731) این قانون تنقیض نماید.

(3) اگر تمام اقساط پرداخته شود ملکیت مبیعه از تاریخ انعقاد بیع به مشتری انتقال می یابد.

(4) احکام فقرات فوق گرچه عقد بیع را متعاقدين بنام اجاره مسمی نمایند نیز تطبیق میشود.

ماده 1075

بایع به اجرای اعمالیکه برای انتقال ملکیت مبیعه ضروری پنداشته شود و همچنان به اجتناب از اعمالیکه انتقال ملکیت مبیعه را ناممکن گرداند مکلف می باشد.

ماده 1076

بایع مکلف است مبیعه را به همان اوصاف حین عقد و حالتیکه موافق طبیعت مبیعه باشد، به مشتری تسلیم نماید.

ماده 1077

تسلیم شامل تمامی ملحقات مبیعه و آنچه که بصفت دایمیجهت استعمال مبیعه تهیه شده باشد، می باشد این حکم مطابق ایجاب طبیعت شی، عرف و قصد متعاقدين صورت میگیرد.

ماده 1078

تسلیم مبیعه، عبارت است از دور ساختن موانع بین مشتری و مبیعه، طوریکه مشتری بدون حایل و مانع به قبض آن قادر باشد.

ماده 1079

دور ساختن موانع، قبض حکمی شناخته شده و به اختلاف حال و نوع مبیعه مطابق ایجاب عرف تغییر مینماید.

ماده 1080

هرگاه عین مبیعه قبل از بیع در تصرف مشتری باشد، قبض جدید آن ضرورت ندارد، تصرف مشتری خواه قبل از بیع یا بعد از آن است.

ماده 1081

تسلیم مبیعه در بیع مطلق در محلیکه مبیعه حین انعقاد عقد موجود باشد صورت گرفته و محل عقد جای تسلیمی شناخته نمیشود، مگر در صورتیکه طرفین به تسلیم مبیعه در محل معین موافقه کرده باشند.

ماده 1082

هرگاه مقدار مبیعه در عقد تعیین شده باشد با بیع از نقص مبیعه حسب مقتضای عرف مسئول می باشد، بشرطیکه موافقه به غیر آن صورت نگرفته باشد، با آنهم مشتری از جهت نقص در مبیعه طلب فسخ عقد را کرده نمی تواند، مگر اینکه ثابت نماید نقص به اندازه است که اگر مشتری قبلاً به آن علم می داشت بیع را انجام نمیداد.

ماده 1083

هرگاه مبیعه از آنچه در عقد تصریح شده زاید باشد در حالیکه ثمن به مقابل هر واحد تعیین گردیده و مبیعه قابل تبعیض نباشد مشتری به اکمال ثمن مکلف می گردد، مگر اینکه زیادت آن فاحش باشد. در این صورت فسخ عقد را مطالبه کرده میتواند، مشروط بر اینکه موافقه به خلاف آن بعمل نیامده باشد.

ماده 1084

مطالبه تنقیص ثمن از طرف مشتری و مطالبه تزئید ثمن از طرف بایعی مبنی بر زیادت و نقصان مبیعه بعد از مرور مدت سه ماه از تاریخ تسلیمی بالفعل مبیعه شنیده نمیشود.

ماده 1085

هرگاه مبیعه قبل از تسلیمی بنا بر اسباب خارج اراده بایعی تلف شود عقد فسخ و ثمن به مشتری مسترد میگردد، مگر اینکه تلف بعد از ابلاغ به مشتری مبنی بر تسلیمی مبیعه صورت گرفته باشد.

ماده 1086

هرگاه در قیمت مبیعه قبل از تسلیم نسبت حدوث عیب نقصان عاید شود، مشتری بین فسخ عقد و بقای آن با تنقیص ثمن مخیر است.

ماده 1087

(1) هرگاه چیزیکه به قصد خرید بعد تعیین ثمن قبض گردیده نزد قابض هلاک و یا ضایع شود، قبض کننده مسئول پنداشته میشود. در صورت عدم تعیین ثمن، حیثیت امانت را داشته از ضیاع و هلاکی که بدون قصد و تقصیر قابض بعمل آید، مسئولیت بقباض عاید نمیگردد.

(2) اگر قبض به قصد خرید صورت نگرفته بدون قصد قبض کننده هلاک شود امانت شمرده شده مسئولیتی به قابض عاید نمیگردد، اعم از اینکه قبض به قصد خرید صورت نگرفته بدون قصد قبض کننده هلاک شود امانت شمرده شده مسئولیتی به قابض عاید نمیگردد، اعم از اینکه قبض به قصد خرید صورت نگرفته بدون قصد قبض کننده هلاک شود امانت شمرده شده مسئولیتی به قابض عاید نمیگردد.

فرع دوم - ضمان تعرض و استحقاق

ماده 1088

بایع از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود خواه تعرض ناشی از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثیکه هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده.

ماده 1089

هرگاه مبیعه از طرف غیر به استحقاق برده شود، در صورتیکه استحقاق بملک بایع راجع باشد، بایع ضامن آن شناخته می شود، گرچه ضمانت در عقد شرط گذاشته نشده باشد.

ماده 1090

شرط گذاشتن عدم ضمانت بایع در صورت استحقاق مبیعه جواز نداشته، گذاشتن چنین شرط موجب فساد بیع می گردد.

ماده 1091

(1) هرگاه استحقاق تنها به اقرار یا نکول مشتری ثابت شده باشد مطالبه ضمانت از بایع جواز ندارد.

(2) اگر مشتری در حالت مندرج فقره فوق دارای حسن نیت بوده، بایع را به دعوی استحقاق در وقت مناسب مطلع ساخته بداخله در دعوی ابلاغ نموده و بایع مداخله نرزیده باشد می تواند ضمانت استحقاق را مطالبه کند.

(3) در صورتیکه مشتری بایع را به دعوی استحقاق مطلع نساخته و حکم قطعی علیه او صادر شود، حق مراجعه او ساقط می گردد. مشروط بر اینکه بایع ثابت سازد که مداخله او در دعوی به رد دعوی استحقاق منجر می گردد.

ماده 1092

هرگاه بعد از اثبات دعوی استحقاق، شخص مستحق و مشتری طوری موافقه نمایند که مبیعه مقابل عوض نزد مشتری باشد این موافقه، خرید از مستحق تلقی گردیده مشتری بر بایع رجوع کرده می تواند.

ماده 1093

(1) هرگاه مبیعه از نزد مشتری به استحقاق برده شود، در صورتیکه بایع هنگام عقد از استحقاق مبیعه علم نداشته باشد، مشتری میتواند رد تمامی ثمن و قیمت حاصلی را که به رد آن برای مستحق مکلف شده، با مصارف نافع و جمیع مصارف دعوی ضمانت و دعوی استحقاق، به غیر از آنچه مشتری می توانست از صرف آن به اساس ابلاغ دعوی به بایع خودداری کند، مطالبه نماید، زیادت و نقصان قیمت مبیعه در زمینه تأثیری ندارد.

(2) اگر بایع هنگام عقد با استحقاق مبیعه علم داشته باشد، علاوه بر مطالبات فوق مشتری می تواند مقدار مازاد قیمت مبیعه را از ثمن و مصارف غیر ضروری ای که بر مبیعه انجام داده، با تعویض خساره عاید و نقص حاصلیکه از جهت استحقاق مبیعه به او عاید شده، نیز مطالبه کند.

ماده 1094

(1) هرگاه بعضی از مبیعه به استحقاق برده شده یا حقی بر او تعلق گرفته باشد که مشتری هنگام عقد از آن آگاه نباشد، می تواند عقد را فسخ نماید.

(2) اگر مشتری مقدار متباقی مبیعه را قبول نماید، می تواند جبران خساره وارده ناشی از استحقاق را مطالبه کند.

ماده 1095

(1) متعاقبین می توانند به اساس موافقه خاص ضمانت استحقاق را زیاد یا کم سازند و یا آنرا ساقط نمایند.

(2) اگر حق ارتفاق واضح بوده و یا بایع آنرا به مشتری ظاهر ساخته باشد، شرط عدم ضمانت، خود بخود بوجود می آید.

ماده 1096

(1) بایع از استحقاقیکه از فعل او نشأت کند مسئول شناخته میشود، گرچه موافقه عدم ضمانت در زمینه موجود شده باشد. توافق طرفین به خلاف این حکم اعتبار ندارد.

(2) اگر استحقاق ناشی از فعل غیر باشد، بایع تنها به رد ثمن مکلف میشود.

فرع سوم – ضمانت عیوب پوشیده

ماده 1097

هرگاه مبیعه وقت تسلیم، عاری از اوصافی باشد که وجود آن نزد مشتری اهمیت داشته، یا در آن عیبی دیده شود که باعث تنزیل قیمت یا

تتزیل منفعت آن حسب غایه مطلوبه عقد یا ظاهر طبیعت شی و یا غرضیکه به آن آماده گردیده، شود. بایع ملزم به ضمان می گردد، گرچه بایع بوجود آن علم نداشته باشد.

ماده 1098

هرگاه مشتری حین عقد بیع به عیوب مبیعه علم داشته و یا اینکه اگر مشتری مبیعه را مانند شخص عادی تفحص میکرد، به عیوب آن پی میبرد، در اینصورت بایع از عیوب متذکره ضامن پنداشته نمیشود. مگر اینکه مشتری ثابت نماید که بایع مبیعه را خالی از عیب وانمود کرده و یا اینکه قصد اخفای عیب را داشته است.

ماده 1099

اشیائیکه به عقد واحد فروخته شده باشد و بعداً معیوبیت بعضی آن ظاهر گردد، در صورتیکه در انقسام آن ضرری موجود نگردد، مشتری می تواند معیوب را مسترد نموده و از بایع مطالبه ثمن آن را بنماید. مشتری نمی تواند تمام اشیای مذکور را بدون رضای بایع مسترد نماید. اگر در انقسام آن ضرری موجود باشد، مشتری می تواند تمام مبیعه را به کل ثمن قبول و یا رد نماید.

ماده 1100

(1) هرگاه در مبیعه عیب قدیم ظاهر گردیده و بعداً نزد مشتری عیب جدید در آن عاید گردد، مشتری نمی تواند آنرا با وجود عیب جدید مسترد نماید. اما صرف تنقیص ثمن را از بایع مطالبه کرده میتواند.

(2) اگر عیب جدید از مبیعه زایل گردد، مشتری می تواند نسبت عیب قدیم آن را به بایع رد نماید.

ماده 1101

تزیید شی، از مال مشتری بر مبیعه، مانع رد آن میگردد. مگر مشتری می تواند نسبت عیب مبیعه به تزییل قیمت آن به بایع مراجعه نماید.

ماده 1102

هرگاه مبیعه معیوب، در دست مشتری هلاک گردد، صرف مطالبه تنقیص ثمن را از بایع نموده میتواند.

ماده 1103

هرگاه مشتری بعد از اطلاع به عیب قدیم در مبیعه، تصرف مالکانه نماید، خیار عیب او ساقط میگردد.

ماده 1104

متعاقبین می توانند به موافقه خاص مقدار ضمانت را تعیین نمایند. در صورتیکه بایع عیب مبیعه را عمداً مخفی کرده باشد، تمام شرایطیکه ضمانت را ساقط و یا تزییل دهد باطل شمرده میشود.

ماده 1105

عیبیکه عرفاً قابل اهمیت نباشد، بایع ضامن آن دانسته نمیشود.

ماده 1106

ضمان عیب، در بیعی که به حکم محکمه یا توسط ادارات دولتی طور مزایده صورت گرفته باشد اعتبار ندارد.

ماده 1107

(1) دعوی ضمان عیب، بعد از انقضای شش ماه از وقت تسلیم مبیعه، اگر چه بعد از انقضای مدت فوق عیب مبیعه بر مشتری ظاهر نگردیده باشد، قابل سمع نیست مشروط بر اینکه بایع مدت طولانی تری را قبول نکرده باشد.

(2) اگر مشتری ثابت نماید که اخفای عیب از غش بایع نشأت کرده، بایع مذکور نمی تواند به انقضای مدت فوق تمسک نماید.

مبحث سوم - وجایب مشتری

ماده 1108

مشتری به پرداختن ثمن موافقه شده و مصارف پرداخت مطابق به شرایط عقد مکلف می‌باشد .

ماده 1109

(1) هرگاه مکان پرداخت ثمن در عقد معین شده باشد ، پرداخت آن در همان مکان معینه و اگر تعیین نشده باشد در جایی صورت می‌گیرد که میبایع در آن تسلیم داده میشود .

(2) اگر بایع در وقت تسلیمی میبایع مستحق ثمن دانسته نشود، ثمن مذکور در اقامتگاه مشتری حین استحقاق پرداخته می‌شود، مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن باشد .

ماده 1110

هرگاه تادیه ثمن میبایع، به یک وقت معین پایه اقساط تعیین شده باشد، پرداخت ثمن به رسیدن مؤعد مهلت یا مدت هر قسط لازم میشود. تأخیر در تادیه از مؤعد یک قسط موجب تعجیل اقساط دیگر نمیشود، مگر اینکه در عقد شرط گذاشته شده باشد.

ماده 1111

هرگاه بایع در بیع جنس به نقد، جنس را عرضه نماید، مشتری قبل از تسلیم جنس به تادیه ثمن میبایع مکلف می‌باشد. در بیع جنس به جنس یا نقد به نقد تسلیم میبایع و پرداخت ثمن یکجا صورت می‌گیرد .

ماده 1112

(1) بایع مستحق فایده قانونی ثمن میبایع شناخته نمیشود، مگر اینکه مشتری را قبلاً به تادیه ثمن اخطار یا میبایع را به وی تسلیم نموده باشد . به هر حال لازم است که میبایع قابلیت حاصل دهی یا سایر عواید را داشته باشد، مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن باشد .

(2) فواید و حاصلات میبایع با تکالیف آن از هنگام انجام عقد به مشتری تعلق می‌گیرد، مگر اینکه موافقه یا عرف بخلاف آن باشد .

ماده 1113

(1) هرگاه شخصی بالای مشتری به استناد حق سابق از عقد بیع و یا حقیکه در خصوص میبایع به بایع تعلق بگیرد، اعتراض نماید یا خوف استملاک ملکیت میبایع موجود باشد، مشتری می‌تواند تا حین قطع تعرض یا زوال خطر در صورتیکه شروط عقد مانع آن نباشد، ثمن میبایع را نزد خود نگهدارد. با وجود آن، بایع می‌تواند بشرط تقدیم کفیل، تادیه ثمن میبایع را مطالبه کند.

(2) اگر مشتری عیبی را در میبایع کشف نماید از حکم مندرج فقره فوق استفاده کرده میتواند .

ماده 1114

هرگاه تمام یا بعضی ثمن فی الحال قابل تادیه باشد، بایع می‌تواند تا زمان حصول آنچه مستحق میگردد، میبایع را نزد خود نگهدارد، گرچه مشتری در مورد رهن یا تضمین بدهد. مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد .

ماده 1115

هرگاه بایع قبل از قبض ثمن میبایع را تسلیم نماید، حق نگهداشت میبایع را از دست میدهد. در این صورت استرداد میبایع را جهت حصول ثمن مطالبه کرده نمیتواند.

ماده 1116

هرگاه مشتری قبل از تادیه ثمن، بدون اجازه بایع میبایع را قبض نماید بایع میتواند میبایع را مسترد نماید، در صورت هلاک یا معیوبیت میبایع نزد مشتری قبض مذکور صحیح پنداشته شده به تادیه ثمن مکلف میشود.

ماده 1117

هرگاه بایع به تأجیل ثمن میبایع موافقه نموده باشد، حق نگهداشت میبایع را نداشته به تسلیم آن به مشتری مکلف ساخته میشود. درینصورت حق مطالبه ثمن را قبل از فرا رسیدن موعد تأجیل ندارد، مگر اینکه تنقیص تأمینات تادیه ثمن از طرف مشتری ظاهر شده یا مشتری در حالت افلاس قرار گیرد که خوف ضیاع ثمن از آن متصور باشد .

ماده 1118

هرگاه مشتری قبل از قبض مبیعه و تادیه ثمن در حالت افلاس بمیرد، بائع میتواند، مبیعه را تا زمان حصول ثمن نزد خود نگهداشته یا از محکمه، فروش آنرا مطالبه کند. در صورت زیادت ثمن از حق بائع حق بائع، پرداخته شده متباقی به سایر دائنین تعلق می گیرد و در صورت نقصان، با بائع در حصه متباقی مثل سایر دائنین معامله میگردد.

ماده 1119

هرگاه مشتری از تادیه ثمن مبیعه در موعد تادیه امتناع ورزد یا وجایب دیگری را که بموجب عقد بیع به آن مکلف است اخلال نماید، بائع میتواند تنفیذ یا فسخ بیع را مطالبه نماید.

ماده 1120

هرگاه طرفین عقد موافقه نمایند که در صورت عدم پرداخت ثمن در ميعاد معين، بیع خود بخود فسخ شده تلقی گردد، محکمه میتواند تا زمانیکه ابلاغ فسخ عقد صورت نگرفته باشد، مدت تأجیل را تمدید بخشد. اگر در عقد طوری تصریح شده باشد که فسخ بدون ابلاغ واقع میشود، درینصورت محکمه نمی تواند به مشتری مهلت بدهد.

ماده 1121

مشتری مکلف است مبیعه را در محلیکه حین عقد بیع در آن وجود داشت تسلیم شود، مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد. انتقال مبیعه باید بدون معطلی صورت گیرد، مگر اینکه انتقال آن مدتی را ایجاب نموده یا انتقال آن در زمان و مکان معین در عقد تعیین شده باشد.

ماده 1122

هرگاه صدور مبیعه به مشتری لازم شده باشد، تسلیمی بعد از وصول مبیعه به مشتری انجام میگیرد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1123

مصارف تسلیمی مبیعه و عقد بیع، محصول ثبت و غیره مصارفی که مبیعه ایجاب نماید به ذمه مشتری می باشد، مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن حکم نماید.

قسمت دوم

بیوع مختلفه

مبحث اول - سلم

ماده 1124

سلم، عبارت است از بیع ثمن آجل به ثمن عاجل.

ماده 1125

سلم در اشیائی صورت گرفته می تواند که مقدار و وصف آن تثبیت و تعیین شده بتواند.

ماده 1126

برای صحت سلم شرط است که محل عقد غله و امثال آن بوده و از حین عقد الی وقت تسلیم موجود شده بتواند.

ماده 1127

در سلم شرط است که جنس، نوع، وصف، قدر و ميعاد تسلیم مبیعه باقیمت ثمن و محل تسلیم مبیعه بیان شده باشد.

ماده 1128

برای صحت بقای سلم شرط است که ثمن قبل از مفارقت متعاقبین حین مجلس، قبض گردد.

ماده 1129

مدت تسلیم به اساس موافقه متعاقدين تعیین میگردد. این مدت باید از یکماه کمتر نباشد.

ماده 1130

حکم سلم، عبارت است از ثبوت ملکیت متعاقدين در بدلين، بمجرد تمام شدن عقد.

ماده 1131

سلم دهنده نمیتواند قبل از قبض در ثمن، و سلم گیرنده نمی تواند قبل از تسلیمی در مبیعه، تصرف نماید.

ماده 1132

مدت سلم به فوت سلم دهنده باطل میگردد نه به فوت سلم گیرنده و مبیعه از ترکه سلم دهنده خریداری میشود.

مبحث دوم - صرف

ماده 1133

صرف عبارت است از بیع نقد به نقد.

ماده 1134

برای صحت صرف شرط است که بدلين قبل از تفریق متعاقدين قبض گردیده و عقد از خیار شرط و تأجیل خالی باشد.

ماده 1135

حکم صرف، عبارت از مالک شدن متعاقدين است در بدلين.

مبحث سوم - بیع وفا

ماده 1136

بیع وفا عبارتست از داشتن حق استرداد مبیعه برای بایع و از ثمن برای مشتری.

ماده 1137

حق استرداد بایع و مشتری مشروط و مقید به مدت شده نمیتواند. هر نوع موافقه که به خلاف آن صورت گیرد، باطل شناخته میشود.

ماده 1138

در بیع وفا مشتری می تواند از منافع مبیعه کلاً یا قسماً استفاده نماید، مشتری نمیتواند مبیعه را در بیع وفا به شخص دیگری بفروشد و یا ملکیت رقبه آنرا به سببی از اسباب به شخص دیگر انتقال دهد.

ماده 1139

بایع وقتی می تواند مبیعه را در بیع وفا بفروشد که مشتری از وی مطالبه استرداد ثمن نماید و بایع به جزء از طریق فروش مبیعه قادر به استرداد ثمن نباشد.

ماده 1140

(1) مبیعه در بیع وفا تا هنگام استرداد، ملک مشتری شناخته شده قواعد متعلق به ملکیت در آن رعایت می شود.

(2) مشتری در بیع وفا الی زمان استرداد حق، از طرف بایع از مبیعه استفاده ملکیت نموده می تواند، مگر اینکه عمل وی حاوی غش باشد.

ماده 1141

(1) استرداد مبیعه به ابلاغ رسمی ای صورت میگیرد که از طرف بایع به مشتری صادر میشود.

(2) بعد از اتمام ابلاغ عقد بیع فسخ گردیده بایع مبیعه را خالی از تضمیناتیکه مشتری به آن وارد نموده مسترد می نماید.

(3) این ابلاغ بر اشخاصیکه حقی را به حسن نیت بعد از آن کسب نموده باشند تأثیر وارد نمیکند، مگر اینکه ابلاغ مذکور به ثبت رسیده یا در حاشیه ثبت بیع به آن اشاره شده باشد.

ماده 1142

(1) هرگاه بایع از حق استرداد استفاده نماید، مکلف است به استثنای مصارفیکه برای حفاظت مبیعه بعمل آمده، ثمن مصارف عقد، مصارف استعمال حق استرداد و مصارف ضروریه دیگری که از طرف مشتری صورت گرفته بپردازد، مگر اینکه به خلاف آن موافقه بعمل آمده باشد.

(2) مشتری می تواند مدتی را که بایع در آن مبالغ مندرج فقره (1) این ماده را حقیقتاً عرضه نماید تعیین کند، در حالیکه بایع در خلال مدت مذکور به تادیبه این مبالغ نپردازد، فسخ ناشی از استعمال حق استرداد نادیده پنداشته میشود.

ماده 1143

هرگاه مشتری مصارف نافع و ضروری بر مبیعه به عمل آورده و قیمت مبیعه به سبب آن بالا رفته باشد حق مطالبه آنرا دارد، مشروط بر اینکه مصارف مذکور به اجازه بایع صورت گرفته و زیاده روی در آن نکرده باشد.

ماده 1144

هرگاه بایع آنچه را که به رد آن مکلف است به مشتری رد نماید، بر مشتری لازم است مبیعه و زیادتیکه در آن از وقت بیع بعمل آمده یا آنچه از تاریخ رد مبالغ مذکور به بعد قبض نموده، به بایع بپردازد.

ماده 1145

هرگاه مبیعه زمین زراعتی بوده بایع در خلال سال زراعتی رد آنرا مطالبه نماید، در حالیکه مشتری آنرا زرع نموده باشد می تواند زمین مذکور را الی وقت درو نزد خود نگهداشته، آنچه را عرف حکم نماید مقابل مدت بین فسخ عقد و هنگام درو به بایع بپردازد.

ماده 1146

هرگاه مبیعه در بیع و فاً حصه مشاع بوده و شرکاء از مشتری بیع عین مذکور را جهت عدم امکان تقسیم مطالبه نمایند، مشتری مکلف است به بایع جهت استرداد حق وی اطلاع دهد. در صورتیکه بایع از حق استرداد استفاده نکند و جمیع عین مذکور به اساس مزایده به مشتری تعلق گیرد و بعداً بایع استرداد آنچه را فروخته است اراده نماید، مشتری می تواند او را به استرداد جمیع عین مذکور وادار سازد.

ماده 1147

هرگاه مبیعه در بیع و فاً تلف شود، در صورتیکه ارزش مبیعه مساوی دین مطلوبه باشد، دین ساقط و اگر کمتر از آن باشد به اندازه حصه تلف شده ساقط گردیده، مشتری حصه متباقی را از بایع مطالبه مینماید.

ماده 1148

هرگاه مبیعه در بیع و فاً نزد مشتری تلف گردد و ارزش آن بیشتر از مقدار دین باشد، از قیمت آن به اندازه دین ساقط گردیده، مشتری به پرداخت مقدار مازاد مکلف میباشد.

ماده 1149

مشتری از تغییرات اساسی، که در مبیعه به اساس عمل خود او یا به اساس عمل شخص مسئول دیگری عاید و بایع از آن متضرر گردد، مسئول شناخته میشود.

ماده 1150

هرگاه یکی از عاقدین در بیع و فاً فوت نماید ورثه در احکام بیع و فاً قائم مقام او می گردد.

ماده 1151

(1) هرگاه در بیع و فاً رهن حیازی عقاری مضمّن باشد، عقد به اعتبار بیع و رهن هر دو باطل شناخته میشود.

(2) بیع و فاً هنگامی رهن حیازی تلقی میشود که در آن رد ثمن با مفاد شرط گذاشته شده یا مبیعه به هر صورتی که باشد در حیازت بایع باقی بماند. اثبات رهن مضمّن به همه طرق اثبات جواز دارد.

مبحث چهارم- بیع ملک غیر

ماده 1152

شخصیکه ملک غیر را بدون اجازه وی به شخص دیگری بفروشد، بیع منعقد و نفاذ آن به اجازه مالک موقوف میباشد، در صورت اجازه بیع نافذ و در غیر آن مالک می تواند فسخ آنرا مطالبه نماید .

ماده 1153

هرگاه مالک بیع را اجازه دهد، بیع در حق مشتری و بایع صحیح می باشد همچنان اگر ملکیت مبیعه بعد از عقد به بایع انتقال نماید، عقد در مبیعه صحیح دانسته میشود .

ماده 1154

هرگاه به فسخ بیع حکم صادر شود و مشتری از عدم ملکیت بایع در مبیعه علم نداشته باشد، میتواند از بایع جبران خساره را مطالبه نماید، گرچه بایع دارای حسن نیت باشد .

مبحث پنجم – بیع نائب برای خود

ماده 1155

- (1) پدریکه بالای اولاد خود ولایت داشته باشد میتواند مال خود را بر اولادش بفروشد و یا مال اولاد خود را به قیمت مثل برای خود بخرد .
- (2) پدر کلان حکم پدر را دارد.

ماده 1156

- (1) وصی و قیمیکه از طرف محکمه تعیین شده نمیتواند مال خود را بالای قاصر یا محجور علیه فروخته یا مال آنها را برای خود خریداری نماید .
- (2) وصی و قیم مذکور می توانند به اجازه قاضی به چنین امر اقدام کنند.

ماده 1157

وصی ایکه از طرف پدر یا پدر کلان تعیین شده باشد، نمیتواند مال خود را بالای قاصر بفروشد و یا مال او را برای خود بخرد، مگر اینکه این امر به نفع قاصر بوده و به اجازه محکمه صورت گرفته باشد.

ماده 1158

- (1) دلال و اهل خیره که اموال جهت فروش یا تعیین قیمت به آنها سپرده شده، نمی توانند، آنرا به اسم خود یا به اسم مستعار برای خود خریداری نمایند.
- (2) اگر شخصیکه مال به او تعلق گرفته، در حال وجود اهلیت لازم، به عقد اجازه نماید، عقد مذکور صحیح دانسته می شود.

مبحث ششم – بیع حقوق متنازع فیه

ماده 1159

هرگاه شخص از حق متنازع فیه خود به مقابل چیزی به شخص دیگری تنازل نماید، طرف نزاع میتواند حق متنازع فیه را از مشتری (متنازل الیه) مسترد نماید مشروط بر اینکه به مشتری ثمن پرداخته شده وی را با مصارف و ربح قانونی آن از هنگام تادیه بپردازد.

ماده 1160

حکم ماده فوق در احوال ذیل تطبیق شده نمیتواند :

- 1- در حالتیکه حق متنازع فیه جزء اموالی باشد که بصورت اتکل به ثمن واحد فروخته شده باشد.
- 2- در حالتیکه حق متنازع فیه بین ورثه یا مالکان متعدد بقسم مشاع بوده و یکی از شرکا حصه خود را بر دیگری فروخته باشد.
- 3- در حالتیکه مدیون حق متنازع فیه را در مقابل دین برای دائن واگذار شده باشد .

4- در حالتیکه حق متنازع فیه راجع به عقار تحت رهن بوده وبالای شخصیکه عقار در حیات او است فروخته شده باشد.

ماده 1161

قضات، اعضای خرنوالی و قضایای حکومت، وکلای مدافع و مؤظفین محاکم، در حالیکه حق متنازع فیه در داخل حوزه صلاحیت محکمه باشد که در آنجا ایفاء وظیفه مینمایند، نمی توانند تمام یا قسمت از آن را به اسم خود یا به اسم مستعار خریداری کنند، در غیر آن بیع باطل شناخته میشود.

ماده 1162

وکلای مدافع در حقوق متنازع فیه که دفاع آنرا به عهده دارند، نمی توانند معامله ایرا با مؤکل خویش به اسم خود یا به اسم مستعار انجام دهند در غیر آن عقد باطل شناخته میشود.

مبحث هفتم - بیع متروکه

ماده 1163

کسیکه متروکه را بدون تفصیل مشتملات آن بفروشد، تنها به ثبوت وراثت خود مکلف می باشد، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1164

فروختن متروکه بحقوق دیگران تأثیری وارد نمی سازد، مگر اینکه مشتری تمام اجراءات لازمی را که برای انتقال تمام حقوق شامل ترکه ضروری است انجام نماید. رعایت احکام قانون راجع باجرآت انتقال حق، بین متعاقبین حتمی می باشد.

ماده 1165

هرگاه بابع بعضی از دیون ترکه را بدست آورد یا بعضی از اشیاء متعلق به ترکه را بفروشد به رد آن برای مشتری مکلف می باشد، مگر اینکه عدم رد آن حین بیع شرط گذاشته شده باشد.

ماده 1166

مشتری مکلف است دیونی را که بر ترکه بوده و از طرف بابع پرداخته شده باشد به بابع رد و تمامی دیون و حقوق را که بالای ترکه باشد با بابع محاسبه نماید، مشروط بر اینکه موافقه طور دیگری صورت نگرفته باشد.

مبحث هشتم - بیع در حین مرض موت

ماده 1167

هرگاه شخص هنگام مرض موت چیزی را به وارث یا غیر وارث به ثمن کمتر از قیمت آن در روز وفات، بفروش برساند عقد در صورتی بالای ورثه تطبیق می گردد که مقدار تفاوت قیمت از ثلث قیمت مجموع ترکه متجاوز نباشد، مبیعه شامل مجموع ترکه محسوب میشود.

ماده 1168

هرگاه تفاوت قیمت از ثلث کلی ترکه تجاوز نماید، بیع در آنچه که از ثلث زیاد باشد در حق ورثه نافذ نمیگردد، مگر اینکه ورثه آنرا قبول یا مشتری مقداری را که دو ثلث ترکه را تکمیل نماید رد کند.

ماده 1169

در عقد بیع هنگام مرض موت، احکامی رعایت میشود که در تبرع چنین مریض، قابل رعایت است.

ماده 1170

احکام مواد سه گانه فوق بضرر شخص ثالث صاحب حسن نیت که به مقابل عوض، حق عینی را علیه عین مبیعه کسب نموده باشد، تطبیق نمیشود.

مبحث نهم - مقایضه

ماده 1171

مقایضه عبارت است از بیع جنس به جنس.

ماده 1172

هرگاه اشیاء متبادل در عقد مقایضه از نظر متعاقبین دارای قیمت های متفاوت باشد تعویض مقدار تفاوت به پول نقد جواز دارد.

ماده 1173

(1) هریک از اجناس متبادل در عقد مقایضه حکم مبیعه را داشته شروط مبیعه در آن اعتبار داده می شود، در حال وقوع منازعه در مورد تسلیم، داد و ستد اجناس مذکور همزمان صورت میگیرد.

(2) هریک از متعاقبین در عقد مقایضه نسبت به آنچه تسلیم نموده بایع و نسبت به آنچه اخذ نموده مشتری شمرده میشود.

ماده 1174

عاقده یک در عقد مقایضه جنس را تسلیم و بعد از نزدش بااستحقاق برده شود یا آنرا باثر عیب رد نماید، می تواند جنس مقابل را استرداد یا قیمت آنرا مطابق وقت استحقاق یا هنگام مقایضه خالی از عیب از طرف دیگر عقد، مطالبه نماید. در هر دو حالت اگر موجب قانونی موجود شود شخص مذکور جبران خساره را مطالبه کرده می تواند.

ماده 1175

مصارف عقد مقایضه بصورت مناصفه بالای طرفین عقد تحمیل میشود. مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

فصل دوم

هبه

قسمت اول

ارکان هبه

ماده 1176

هبه عبارت است از تملیک مال به شخص دیگر بدون عوض، گاهی بمقابل عوض نیز صورت میگیرد.

ماده 1177

شخصیکه اهلیت تبرع را داشته و محجور نباشد، میتواند در حال صحت، جمیع مایملک خود یا قسمتی از آنرا برای هر کی که خواسته باشد، هبه نماید.

ماده 1178

(1) هبه بدون قبول و قبض موهوب له و یا نایب او تکمیل نمیگردد.

(2) هرگاه هبه از طرف ولی یا وصی موهوب له صورت گرفته باشد، و اهب در قبول و قبض هبه نیز نیابت می نماید.

ماده 1179

هبه به تعاطی منعقد شده می تواند.

ماده 1180

ملکیت عین موهوبه وقتی ثابت می شود که عین مذکور کاملاً قبض گردد. در صورتیکه موهوبه عقال باشد، تحریر عقد در ورق رسمی جهت انعقاد هبه حتمی میباشد.

ماده 1181

هرگاه مال در حالی هبه شود که بتصرف موهوب له قرار داشته باشد، هبه قبض شده تلقی می شود.

ماده 1182

هرگاه دین از طرف دائن بمدیون هبه شده یا از آن بدون تردید مدیون ابراء صورت گیرد، عقد هبه تکمیل گردیده دین ساقط میشود. در صورتیکه دین به غیر مدیون هبه شده باشد، هبه قبل از قبض موهوبه به اجازه و اهب تکمیل شده نمیتواند.

ماده 1183

شرط بوده لازم است معین و در ملک و اهب باشد. موجودیت موهوبه هنگام عقد

ماده 1184

هرگاه موهوب مشاع قابل قسمت باشد هبه آن باوجود قبض، افاده ملکیت را نمی نماید، مگر اینکه و اهب آنرا تقسیم نموده حصه معین را بموهوب له تسلیم نماید.

ماده 1185

در صورتیکه موهوبه مشاع غیر قابل قسمت باشد قبض آن افاده ملکیت را مینماید، مشروط براینکه مقدار آن معلوم باشد.

ماده 1186

هبه مقید به مدت عمر، جواز داشته به ارث برده نمیشود اما هبه مقید به زمان معین جواز نه دارد.

ماده 1187

هبه آنچه در حکم معدوم است جواز نه دارد.

ماده 1188

هبه به ضرر دائنین جواز ندارد.

ماده 1189

هبه به مرگ و اهب قبل از تسلیم عین برای موهوب له باطل دانسته می شود.

ماده 1190

هبه بمرگ موهوب له قبل از قبض موهوبه باطل دانسته شده ورثه موهوب له در آن حق ندارد.

ماده 1191

هبه شخص در حال مرض موت، حکم وصیت را دارد.

قسمت دوم

احکام هبه

مبحث اول - وجایب و اهب

ماده 1192

در صورتیکه موهوب له عین موهوبه را تسلیم نشده باشد، و اهب به تسلیمی آن مکلفیت داشته، در مورد تسلیمی، تمام احکام متعلق به تسلیمی مبیعه رعایت می شود.

ماده 1193

واهب از استحقاق موهوبه مسئول نمیشود، مگر اینکه سبب استحقاق را عمداً پوشانده، یا هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد. در حالت اول قاضی مقدار خساره وارده را به موهوب له طور عادلانه تعیین و در حالت دوم و اهب به اندازه آنچه از موهوب له حاصل نموده مسئولیت دارد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1194

هرگاه موهوبه به استحقاق برده شود، موهوب له در حقوق و دعاوی قائم مقام واهب قرار میگیرد .

ماده 1195

(1) واهب از عیب موهوبه مسئول شناخته نمیشود .

(2) هرگاه واهب عمداً عیب را مخفی ساخته یا از عدم معیوبیت آن تضمین کرده باشد، از ضرر ناشی از عیب مسئول میباشد. در صورتیکه هبه بمقابل عوض باشد مسئولیت واهب از مقدار عوض هبه تجاوز نمیکند.

ماده 1196

واهب تنها از فعل عمدی و خطای بزرگ مسئول پنداشته میشود .

مبحث دوم _ وجایب موهوب له

ماده 1197

موهوب له به ایفای آنچه که واهب در عوض موهوبه شرط گذاشته مکلف میباشد، اعم از اینکه ایفای آن برای واهب یا شخص دیگری تعیین شده باشد.

ماده 1198

هرگاه قیمت موهوبه از قیمت عوض شرط شده کمتر باشد، موهوب له تنها به تادیبه آن مقدار عوض که معادل قیمت موهوبه شود، مکلف میباشد .

ماده 1199

(1) هرگاه واهب پرداخت دیون خود را بعوض هبه شرط گذارد، موهوب له تنها به تادیبه همان مقدار دیونی مکلف شناخته میشود که در وقت هبه موجود بوده، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد .

(2) اگر به اساس تضمین دین، علیه واهب یا شخص دیگری به موهوبه حقوق عینی تعلق گرفته باشد، موهوب له بتادیبه دین مذکور مکلف می باشد، مگر اینکه طرفین طور دیگری موافقه نموده باشند .

ماده 1200

مصارف هبه به شمول مصارف عقد و محصولات، بر ذمه موهوب له است، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

قسمت سوم

رجوع از هبه

ماده 1201

واهب میتواند به موافقه موهوب له از هبه رجوع نماید، در صورت عدم موافقه موهوب له، واهب از محکمه اجازه رجوع را حاصل می دارد، مشروط بر اینکه مستند به عذر معقول بوده و مانع رجوع موجود نشده باشد.

ماده 1202

در حالات آتی رجوع از هبه عذر معقول پنداشته میشود :

1- در حالیکه موهوب له وجایب خویش را در مقابل واهب طوری اخلاص نماید که عملش بی اعتنایی مطلق در برابر او تلقی شود.

2- در حالیکه واهب از کسب نفقه، طوری که حیثیت اجتماعی او ایجاب می کند، عاجز شود یا به پرداخت نفقه اشخاصیکه قانوناً بر او لازم می باشد، قادر نباشد.

3- در حالیکه واهب بعد از هبه صاحب طفلی شود که الی زمان رجوع حیات داشته یا طفلیکه واهب، وقت هبه گمان مرده را علیه او نموده بود، زنده ثابت شود.

ماده 1203

هرگاه واهب عمداً بدون حق از طرف موهوب له به قتل برسد، ورثه او می توانند هبه را باطل سازند.

ماده 1204

رجوع از کل یا بعضی هبه گرچه واهب حق خود را ساقط نموده باشد، جواز دارد، مشروط بر اینکه یکی از موانع متذکره مواد آتی موجود نشود:

ماده 1205

هرگاه به عین موهوبه زیادتی عاید شود که متصل آن بوده و موجب زیادت قیمت آن گردد، مانع رجوع می گردد. در صورت زوال مانع، حق رجوع عودت می نماید.

ماده 1206

هرگاه یکی از طرفین عقد هبه، بعد از قبض آن فوت نماید، حق رجوع در آن ساقط می گردد.

ماده 1207

هرگاه موهوب له در موهوبه تصرف نهایی نموده باشد، رجوع واهب جواز ندارد. در صورتیکه تصرف مذکور شامل جز از موهوبه بوده باشد، رجوع در جزء باقی مانده آن جواز دارد.

ماده 1208

هرگاه هبه بین زوجین صورت گرفته باشد، رجوع از آن جواز ندارد، گرچه بعد از هبه در بین آنها تفریق واقع شده باشد.

ماده 1209

هرگاه هبه بین اقارب محرم واقع شده باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1210

(1) هرگاه عین موهوبه تلف گردد یا از بین برده شود، حق رجوع در آن ساقط می گردد.

(2) اگر هلاک یا اتلاف شامل یک قسمت از عین مذکور باشد، رجوع در مقدار باقیمانده جواز دارد.

ماده 1211

هرگاه هبه بمقابل عوض صورت گرفته باشد، حق رجوع در آن ساقط می گردد، مشروط بر اینکه عوض در برابر قسمتی از موهوبه قرار داده نشده باشد. اگر عوض به استحقاق برده شود واهب رجوع کرده می تواند، مشروط بر اینکه به موهوبه، زیادتی که مانع رجوع شود یا مانع دیگری، موجود نگردد.

ماده 1212

پدر نمی تواند از مال پسر صغیر خود بمقابل هبه ای که به او کرده عوض بگیرد.

ماده 1213

هرگاه هبه بصفت صدقه یا بمنظور خیر صورت گرفته باشد، رجوع در آن جواز ندارد.

ماده 1214

رجوع در هبه بموافقت طرفین یا حکم محکمه صورت گرفته عقد را باطل میسازد. در این صورت موهوب له باعاده منافع حاصله از موهوبه، الی زمان موافقه به رجوع یا اقامه دعوی، مکلف می باشد. موهوب له میتواند مصارف ضروری ایرا که انجام داده است از واهب مطالبه نماید. اما مصارف نافع را در حالی مطالبه کرده میتواند که از اثر آن زیادت در قیمت موهوبه بعمل آمده باشد.

ماده 1215

(1) هرگاه واهب بدون رضایت موهوب له یا حکم محکمه موهوبه را دوباره به دست آرد، از تلف شدن آن به مقابل موهوب له مسئول شناخته میشود. خواه تلف شدن موهوبه ناشی از فعل واهب باشد یا از اثر استعمال یا علت خارجی دیگر.

(2) اگر محکمه به رجوع در هبه، حکم صادر نموده و موهوبه بعد از اخطار به تسلیم، در دست موهوب له تلف شود، موهوب له از تلف شدن موهوبه مسئول می باشد. گرچه ناشی از عمل او نباشد.

فصل سوم

شرکت

قسمت اول

احکام عمومی

۱. مبحث اول تعاریفات

ماده 1216

شرکت عبارت از عقدیست که بموجب آن دو یا زیاده از اشخاص تعهد مینمایند، تا در به کار انداختن یک فعالیت مالی به پرداخت مقدار مال یا انجام عمل یا اعتبار طوری سهمیم شوند، که مفاد و خساره به اساس موافقه که بین آنها صورت گرفته، توزیع شود.

ماده 1217

شرکت خواه به اعطای مال باشد یا انجام عمل یا اعتبار دو نوع است:

شرکت مفوضه و عنان

ماده 1218

شرکت مفوضه آنست که شرکاء در تصرف، سرمایه، مفاد و خساره باهم مساوی باشند.

ماده 1219

شرکت عنان آنست که شرکاء در آن طوری موافقه نمایند که در تصرف، یا سرمایه، مفاد یا خساره باهم متفاوت باشند.

ماده 1220

شرکت به اعتبار، آن است که در آن دو یا زیاده اشخاص، به اساس اعتبار، به خرید مال بصورت نسبی طوری موافقه نمایند، که مال را فروخته هریک از حصه معین آن مسئول بوده در مفاد و خساره سهمیم باشند.

ماده 1221

(1) شرکت بمجرد تشکیل، شخصیت حکمی تلقی میشود مشروط بر اینکه، به ثبت و نشر رسیده باشد. شرکت نمیتواند قبل از ثبت و نشر، به اشخاص ثالث تمسک نماید ولی اشخاص ثالث به این شخصیت بدون نشر تمسک کرده میتوانند.

(2) شرکت های تجاری تابع احکام قانون تجارت میباشد.

مبحث دوم ارکان عمومی شرکت

ماده 1222

عقد شرکت باید تحریری باشد در غیر آن اعتبار ندارد. همچنان تعدیل وارده در عقد تازمانیکه شکل عقد تکمیل نشده باشد باطل شمرده می شود. شرکاء نمیتوانند بر این بطلان بالای شخص ثالث تمسک نمایند، این بطلان بین شرکاء نیز مدار اعتبار نیست، مگر از تاریخیکه شریک مطالبه حکم بطلان را نموده باشد.

ماده 1223

تفاوت حصص مجاز است. حصه ملکیت مال یا مجرد منفعت آن شده میتواند.

ماده 1224

حصه شریک به نفوذ یا اعتماد مالی وی منحصر شده نمیتواند.

ماده 1225

هرگاه سهم یکی از شرکاء پول نقد بوده و آنرا تأدیه نکند از تاریخ استحقاق به پرداخت فایده قانونی آن، بدون اینکه مطالبه قضایی و یا ابلاغ صورت گرفته باشد، مکلف میباشد جبران خساره وارده ناشی از تأخیر پرداخت سهم نیز بر او تحمیل می شود.

ماده 1226

هرگاه سهمیه شریک حق ملکیت یا حق منفعت یا سایر حقوق عینی دیگر باشد، راجع به ضمان سهمیه در موارد هلاک یا استحقاق یا ظهور عیب احکام بیع تطبیق میشود.

ماده 1227

هرگاه سهمیه شریک صرف انتفاع از مال باشد، احکام اجاره در آن تطبیق می گردد.

ماده 1228

هرگاه سهم شریک عمل باشد به انجام خدماتیکه در عقد تعهد نموده و تقدیم حساب از آن مکلف می باشد.

ماده 1229

سهمیه عمل به انجام عمل جبران میگردد. در این صورت شریک تنها از اعمال مربوط در شرکت مسئول میباشد.

ماده 1230

هرگاه سهمیه دین باشد تعهد شریک وقتی ایفا شناخته میشود که دین به مؤعد معین به شرکت پرداخته شده باشد. در صورت عدم پرداخت آن شریک علاوه بر مسئولیت از عدم پرداخت سهمیه، به تأدیه جبران خساره از مؤعد تأخیر آن، مکلف میباشد.

ماده 1231

شخص فایده را بطریقه که در عقد شرط گردیده مستحق می گردد اعم از اینکه در مقابل مال یا عمل باشد.

ماده 1232

هرگاه در عقد شرکت حصه هریک از شرکاء در مفاد و خساره معلوم نشده باشد، سهمیه مفاد هر یک از شرکاء به تناسب سهمیه آنها از سرمایه توزیع می گردد.

ماده 1233

هرگاه در عقد تنها به تعیین سهمیه مفاد شرکاء تصریح بعمل آمده باشد، این تصریح به عین اندازه در تحمل خساره مدار اعتبار شناخته میشود. همچنان تصریح در عقد به تعیین خساره هریک از شرکاء به عین شکل، در باره مفاد مدار اعتبار میباشد.

ماده 1234

باوجود مساوات در سرمایه، شرط زیادت در توزیع مفاد مجاز است.

ماده 1235

هرگاه سهمیه شریک به کار و عمل منحصر باشد، سهمیه او در مفاد و خساره تابع استفاده شرکت از عمل او میباشد. در صورتیکه شریک علاوه از عمل، پول نقد و یا شی دیگری بردارد، حصه ای را در مقابل عمل و حصه دیگری را در مقابل آنچه که علاوه از عمل پرداخته است مستحق می گردد.

ماده 1236

(۱) هرگاه به عدم سهم گیری یکی از شرکاء در مفاد یا خساره موافقه صورت گیرد، عقد شرکت باطل شناخته میشود.

(۲) شریکی که جز انجام عمل، در شرکت سهمی ندارد، به موافقه شرکاء از تحمل خساره وقتی معاف شده میتواند که به مقابل عمل وی اجرت تعیین نشده باشد.

ماده 1237

در شرکت اعتبار، مفاد و خساره، به تناسب مالی توزیع میگردد که هریک از شرکاء آن را به حساب شرکت طور نسیه خریده و ضامن آن شده باشد. در این مورد موافقه طور دیگری صورت گرفته نمی تواند.

مبحث سوم اداره شرکت

ماده 1238

شرکاء در مقابل یکدیگر صفت امین را داشته و مال شرکت در نزد شریک حکم امانت را دارد. در صورتیکه مال بدون تقصیر یا تجاوز شریک تلف شود، شریک مذکور مسئول شناخته نمی شود، اما در حال قصور یا تجاوز مسئول شناخته می شود.

ماده 1239

(1) عقد شرکت متضمن طرز اداره، اسم یا اسماء هیئت مدیره و حدود صلاحیت هریک از اعضای هیئت مذکور میباشد.

(2) درج مطالب فوق به اساس موافقه بعدی جواز دارد، مشروط بر اینکه شکل قانونی تعدیل در آن رعایت شده باشد.

ماده 1240

(1) هرگاه یکی از شرکاء به اساس تصریح خاص متن عقد شرکت، به اداره شرکت مؤظف شود، به اداره شرکت و انجام اعمالیکه شامل اهداف شرکت باشد ادامه میدهد مشروط بر اینکه اعمال و تصرفات وی عاری از غش باشد. عزل چنین شریک تازمان بقای شرکت بدون مجوز قانونی و یا تعدیل عقد شرکت جواز ندارد.

(2) هرگاه انتخاب شریک مذکور در هیئت مدیره به اساس موافقه بعدی بعمل آمده باشد، رجوع در آن مثل رجوع در سایر وکالت های عادی جواز دارد.

ماده 1241

هرگاه اشخاص متعددی بدون تعیین وظیفه و تفکیک صلاحیت به امور اداره شرکت گماشته شوند، هرکدام می توانند بصورت مستقل به امور اداری بپردازند. مگر هریک از شرکاء گماشته شده، قبل از انجام عمل، حق اعتراض را بر آن دارند. این اعتراض به اساس اکثریت آراء اعضای گماشته شده رد شده میتواند. در صورت تساوی آراء به رأی اکثریت تمامی شرکاء مراجعه میشود.

ماده 1242

هرگاه در عقد موافقه بعمل آمده باشد که تصاویر به موافقه اکثریت آراء اعضای هیئت مدیره صورت گیرد، مخالفت از آن جواز ندارد. مگر در صورتیکه مخالفت بمنظور انجام کار عاجلی باشد که به اثر فوت آن خساره بزرگی به شرکت عاید گردد که آن را جبران کرده نتواند.

ماده 1243

هرگاه اصدار تصاویر به اکثریت تعیین شده باشد منظور نظر از آن اکثریت در عدد آراء میباشد، مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1244

شرکاء غیر از هیئت مدیره حق مداخله را در امور اداره نداشته مگر می توانند از دفاتر و اسناد شرکت شخصاً معلومات حاصل نمایند. موافقه که مخالف آن باشد باطل پنداشته میشود.

مبحث چهارم آثار شرکت

ماده 1245

(1) شریک باید از هر فعالیتیکه بضرر شرکت و یا مخالف اهداف تاسیس شرکت باشد، خود داری نماید.

(2) شریک مکلف است در تدابیر مصالح شرکت طوری بذل توجه نماید که در مصالح شخصی خود مبذول میدارد، مگر اینکه به مقابل اجرت برای امور اداره گماشته شده باشد. در این صورت نمی تواند کمتر از یک شخص عادی توجه بخرچ دهد.

ماده 1246

(۱) هرگاه شریک مال یا مبلغی را از شرکت اخذ یا آن را تحت حجز در آورد، به پرداخت مفاد آن از تاریخ اخذ یا حجز، بدون مطالبه قضائی یا اخطار، مکلف می‌باشد، در صورت ایجاب به تادیبه جبران خساره تکمیلی نیز مکلف می‌شود.

(۲) اگر شریک مقداری از مال خویش را به شرکت مساعدت یا برای مصالح شرکت مصارف نافی را به حسن نیت انجام دهد می‌تواند فایده مبالغ مذکور را از تاریخ پرداخت به بعد از شرکت اخذ نماید.

ماده 1247

(۱) هرگاه اموال شرکت دیون آنرا تکافو نکند شرکاء مکلف اند متناسب به مقدار حصه خویش در خساره شرکت از مال شخصی خود دین را تادیبه نمایند، مگر اینکه تناسب دیگری به موافقه شرکاء تثبیت شده باشد. موافقه شرکاء مبنی به عدم مسئولیت آنها از دیون شرکت اعتبار ندارد.

(۲) دائنین شرکت میتوانند هر یک از شرکاء را به قدر حصه آن در مفاد شرکت مورد مطالبه قرار دهند.

ماده 1248

(۱) شرکاء در مورد آنچه که از دیون شرکت به ذمت آنها لازم گردیده به صفت متضامن تلقی نمی‌گردند، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

(۲) در صورت افلاس یکی از شرکاء حصه دین او بالای سایر شرکاء، متناسب به مقدار حصه هر یک در خساره، توزیع می‌گردد.

ماده 1249

هرگاه بالای یکی از شرکاء دیون شخصی باشد، دائنین مذکور نمیتوانند در حال بقای شرکت حق خود را از حصه مدیون از سرمایه شرکت مطالبه نمایند. مگر از حصه مفاد مدیون چنین مطالبه را نموده میتوانند. در صورت تصفیه شرکت حصه مدیون را از سرمایه نیز در حالیکه موعد دین به سر رسیده باشد مطالبه کرده میتوانند. با آنها قبل از تصفیه شرکت دائنین حق دارند حجز احتیاطی را بر حصه مدیون خویش از شرکت تقاضا نمایند.

مبحث پنجم انحلال شرکت

ماده 1250

شرکت در یکی از حالات ذیل منحل میشود:

1- انقضای میعاد معینه.

2- انجام عملیکه شرکت به منظور آن تأسیس یافته.

3- تلف شدن کل سرمایه شرکت یا حد اکثر آن طوریکه در بقاء آن مفاد متصور نباشد.

4- مرگ یکی از شرکاء یا وقوع حجز بر او یا ثبت افلاس او.

5- خارج شدن یکی از شرکاء از شرکت در صورتیکه مدت فعالیت شرکت نامحدود باشد، اما مشروط بر اینکه شریک اراده خود را مبنی بر خروج سه ماه قبل به اطلاع سایر شرکاء رسانیده باشد، در غیر آن خروج او ناشی از غش و یا در وقت غیر مناسب دانسته میشود، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

6- موافقه شرکاء به انحلال.

7- حکم محکمه به انحلال.

ماده 1251

(۱) موافقه شرکاء مبنی بر اینکه بعد از مرگ یکی از شرکاء شرکت بر ورثه او گرچه قاصر باشند استمرار یابد جواز دارد.

(۲) همچنان موافقه بر اینکه در صورت مرگ، وقوع حجز یا ثبت افلاس یا خروج یکی از شرکاء، شرکت بین سایر شرکاء باقی بماند، جواز داشته، در این صورت شریک مذکور و ورثه او حق دیگری جز حصه خود از مال شرکت که به تناسب قیمت روز وقوع حادثه سنجش میشود ندارد. این مقدار نقداً به او پرداخته شده از سایر حقوقیکه بعداً بوجود می‌آید برخوردار شده نمیتواند، مگر به اندازه آنچه که از نتیجه اجراءات قبل از حادثه خروج وی باشد.

ماده 1252

- (1) هرگاه مدت معینه شرکت به پایان رسد یا اعمالی که شرکت به منظور پیشبرد آن تأسیس یافته خاتمه یابد، مگر با آن هم شرکاء به آن نوع اعمالی اقدام نمایند که شرکت بمنظور آن تأسیس گردیده، عقد به عین شرایط سال به سال امتداد می یابد.
- (2) دائنین یکی از شرکاء میتوانند، علیه امتداد فقره فوق اعتراض نموده آثار مرتبه شرکت را در حصه همان شریک متوقف سازند.

ماده 1253

محکمه می تواند به اساس تقاضای یکی از شرکاء نسبت عدم ایفای تعهدات شریک یا هر علت دیگری بملاحظه معقولیت دلایل ارائه شده به انحلال شرکت حکم صادر نماید. هر نوع موافقه که به خلاف آن صورت گیرد اعتبار ندارد.

ماده 1254

- (1) هر شریک می تواند اخراج شریکی را که تصرفات وی منجر به انحلال شرکت یا باعث اعتراض برتمدید آن گردد، از محکمه تقاضا کند، طوریکه شرکت بین سایر شرکاء به حال خود باقی بماند.
- (2) همچنان در حالیکه مدت فعالیت شرکت محدود باشد هر شریک می تواند اخراج خود را متکی بدلائل معقول از محکمه مطالبه کند. در این صورت شرکت منحل می شود، مگر اینکه سایر شرکاء به استمرار آن موافقه نمایند.

مبحث ششم تصفیه و تقسیم شرکت

ماده 1255

تصفیه و تقسیم اموال شرکت مطابق شرایط پیش بینی شده عقد صورت میگیرد. در صورتیکه در عقد از آن تذکر نرفته باشد، احکام مواد ذیل در آن رعایت می شود:

ماده 1256

صلاحیت هیئت مدیره بمجرد انحلال شرکت از بین میرود مگر شخصیت شرکت تا مدت لازم برای تصفیه و انتهای تصفیه ادامه می یابد.

ماده 1257

- (1) تصفیه توسط تمامی شرکاء یا شخص و یا اشخاصیکه به اکثریت آراء شرکاء تعیین میگردد صورت می گیرد.
- (2) اگر شرکاء برای تصفیه شخص یا اشخاص را به اکثریت آراء تعیین نکند به اساس تقاضای یکی از شرکاء از طرف محکمه تعیین شده میتواند.
- (3) در حال بطلان شرکت، محکمه شخص تصفیه کننده، حدود صلاحیت و طرز تصفیه را بنابر مطالبه اشخاص ذی علاقه تعیین مینماید.
- (4) تا زمان تعیین تصفیه کننده، هیئت مدیره به نسبت دیگران حکم هیئت تصفیه را دارد.

ماده 1258

- (1) تصفیه کننده نمی تواند با اعمال جدیدی در شرکت مبادرت ورزد، مگر اینکه عمل مذکور از ضروریات اكمال اعمال سابقه باشد.
- (2) تصفیه کننده می تواند، مال شرکت را عقار باشد یا منقول، بصورت مزایده یا غیر آن بفروش برساند، مگر اینکه صلاحیت او حین تعیین مقید شده باشد.

ماده 1259

- (1) اموال شرکت بعد از پرداخت دیون معجل و وضع دیون مؤجل و دیون متنازع فیه و بعد از تادیه مصارف و قروضیکه توسط یکی از شرکاء به مصلحت شرکت انجام شده بین تمامی شرکاء تقسیم می شود.
- (2) به هریک از شرکاء مبلغ معادل قیمت سهم او در سرماییه شرکت مطابق عقد تخصیص داده میشود در حالیکه قیمت سهم در عقد توضیح نشده باشد. قیمت آن از وقت تسلیمی معادل میگردد، مگر اینکه سهم شریک منحصر به انجام عمل یا تقدیم یک شی جهت منفعت شرکت یا مجرد انتفاع باشد.
- (3) اگر چیزی از مال باقی بماند متناسب به حصه هریک در ربح بین شرکاء تقسیم می شود.

(4) در صورتیکه مال باقی مانده شرکت بعد از وضع مبالغ فقره اول این ماده حصص شرکاء را تکافو نکند خساره حسب موافقه شرکاء در توزیع خساره سنجش میشود.

ماده 1260

در مورد تقسیم مال شرکت ها احکام متعلق به تقسیم مال مشاع رعایت می شود.

قسمت دوم

شرکتهای مختلفه

مبحث اول شرکت مضاربت

ماده 1261

مضاربت، شرکتیست بین دو شخص که یکی به پرداخت سرمایه و دیگری که مضارب نامیده میشود، به انجام عملی در آن سهم میگیرد.

ماده 1262

داشتن اهلیت توکیل صاحب سرمایه و اهلیت وکالت مضارب در مضاربت شرط است.

ماده 1263

سرمایه باید پول نقد و معلوم بوده، به مضارب تسلیم گردد دینیکه بر ذمه شخص است، سرمایه شده نمیتواند.

ماده 1264

اندازه مفاد هر یک از طرفین باید بصورت جزء مشاع تعیین گردد. در صورت عدم تعیین مفاد، طور مناصفه تقسیم می شود.

ماده 1265

شرکت مضاربت حایز شخصیت حکمی شده نمیتواند.

ماده 1266

مضاربت مطلق و یا مقید می باشد.

ماده 1267

(1) مضاربت مطلق آنست که بزمان، مکان و نوع معامله مقید نبوده، بایع و مشتری در آن تعیین نشده باشند.

(2) مضاربت مقید، آنست که بیکی از قیود متذکره فقره فوق، مقید شده باشد.

ماده 1268

مضارب حیثیت امین و سرمایه نزد او حیثیت امانت را دارد. اما در تصرفات سرمایه و کیل صاحب سرمایه پنداشته شده و در مفاد شریک میباشد.

ماده 1269

(1) در مضاربت مطلق، بیع، شرا و توکیل مضارب مجاز است مضارب می تواند بصورت نقده یا نسبه ایکه در تجارت متعارف باشد معامله نماید.

(2) قبول حواله، امانت گذاشتن مال مضاربت، گرو گرفتن یا گرو گذاشتن آن از طرف مضارب همچنان اجاره دادن و انتقال مال مضاربت بمنظور معامله بهر جائیکه باشد از طرف مضارب جواز دارد، مضارب نمیتواند مالی را به غین فاحش بخرد، در غیر آن مال خریده شده به حساب مضارب، محاسبه میشود.

ماده 1270

در مضاربت مطلق، مضارب نمیتواند مال مضاربت را با مال خود خلط یا آنرا به شخص دیگری به مضاربت دهد، مگر اینکه قبلاً به او اجازه داده شده باشد، همچنان مضارب نمیتواند بدون اجازه صریح صاحب سرمایه، بیشتر از مقدار سرمایه، قرض بگیرد.

ماده 1271

در مضاربت مقید، مضارب مکلف است شروطی را که صاحب سرمایه وضع نموده رعایت نماید، در صورت تخلف غاصب پنداشته شده از مال تلف شده، مسئول و به تادیبه مفاد خساره و تعویض مکلف می باشد.

ماده 1272

در صورت بطلان مضاربت، مفاد به صاحب سرمایه تعلق گرفته مضارب اجر مثل را مستحق میشود، مشروط بر اینکه اجر مثل از اجوره تعیین شده تجاوز نکند. در حالیکه مفاد موجود نباشد، مضارب مستحق اجوره شناخته نمی شود.

ماده 1273

هرگاه مضارب مال مضاربت را در احوال مجاز با مال خود خلط نماید. مفاد، متناسب به حصص هر یک از سرمایه تقسیم میشود، مفاد مال مضارب بخودش تعلق گرفته، مفاد سرمایه مضاربت مطابق شرایطیکه در عقد به آن موافقه شده، بین صاحب سرمایه و مضارب توزیع می شود.

ماده 1274

هرگاه مضارب مالی را بیشتر از مقدار سرمایه به اجازه صاحب آن به نسیه بگیرد، بین شان شرکت به اعتبار تلقی میشود.

ماده 1275

هر یک از مضارب و صاحب سرمایه باید در مفاد شریک باشند، در صورتیکه شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به مضارب تعلق گیرد عقد قرض و اگر شرط گذاشته شده باشد که تمام مفاد به صاحب سرمایه تعلق یابد، مضارب بحیث معامله دار، در مقابل اجرت مثل شناخته میشود.

ماده 1276

خساره را تنها صاحب سرمایه متحمل میشود، مگر اینکه مضارب از اشتراک در آن ضمانت کرده باشد.

ماده 1277

هرگاه مقداری از مال مضاربت تلف شود از مفاد حاصله جبران میگردد، در صورتیکه مقدار تلف شده متجاوز از مفاد باشد مضارب مسئول آن نمی باشد.

ماده 1278

مصارف انتقال مضارب، از یکجا به جای دیگر بغرض اجرای امور مضاربت به اندازه مناسب از مال مضاربت وضع می شود.

ماده 1279

(1) مضاربت، باختم مدت متذکره عقد، یا موت یکی از طرفین و یا از بین رفتن اهلیت مضارب خاتمه می یابد.

(2) در صورتیکه مضارب قبل از تصفیه مضاربت فوت نماید، حقوق صاحب سرمایه از متروکه او تادیه می شود.

ماده 1280

صاحب سرمایه مکلف است در حال اراده عزل مضارب، موضوع را به وی ابلاغ نماید و بعد از آن مضارب نمی تواند در مال مضاربت تصرف نماید. مگر اینکه منظور از آن مبادله اجناس مضاربت به پول نقد باشد.

مبحث دوم شرکت در کار

ماده 1281

شرکت در کار آنست که دو شخص یا بیشتر از آن انجام کار یا تعهدی را برای شخص دیگری طوری منقبت شوند که اجرت بین شان بصورت مساویانه یا متفاوت تقسیم شود.

ماده 1282

هریک از شرکاء در قبول کار، وکیل یکدیگر پنداشته شده صاحب کار می تواند انجام کار را از هریک از شرکاء مطالبه نماید. هر یک از شرکاء می تواند باقیمانده اجرت را از صاحب کار مطالبه کند و اگر صاحب کار اجرت را بیکی از شرکاء بپردازد، بری الذمه شناخته می شود.

ماده 1283

یکی از شرکاء به تنهایی به انجام کار مکلف نمی گردد. او می تواند کار مورد نظر را بیکی از شرکاء دیگر یا شخص دیگری غیر از شرکاء محول سازد. مگر اینکه صاحب کار انجام کار را توسط شریک معین شرط گذاشته باشد.

ماده 1284

مفاد بین شرکاء طوری تقسیم میشود که به آن موافقه بعمل آمده باشد. تساوی و تفاوت در انجام کار و اجرت شرط گذاشته شده میتواند.

ماده 1285

شریک به محض تضمین کار مستحق مفاد شناخته میشود، گرچه عملاً کاری را انجام نداده باشد.

ماده 1286

هرگاه موضوع کار باین عمل یکی از شرکاء، تلف یا معیوب شود. صاحب کار می تواند هر یکی از شرکاء را که خواسته باشد، به جبران خساره مجبور نماید. خسار به اندازه تضمین هر یک از شرکاء بین شان تقسیم میشود.

ماده 1287

عده از شرکاء می توانند در شرکت کار، تهیه محل کار، و عده دیگری تهیه وسایل و انجام کار را به عهده بگیرند.

فصل چهارم

قرض

ماده 1288

قرض، عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین ملکیت پول نقد یا عین معلوم را از اعیان مثلی به طرف دیگر انتقال دهد که طرف دیگر مثل آنرا در نوع، مقدار و وصف بعد از انتهای مؤعد معین به قرض دهنده رد نماید.

ماده 1289

(1) قرض گیرنده شی را بعد از قبض مالک شده، مثل آن بزمه اش ثابت میگردد نه عین آن، گرچه موجود باشد. قرض دهنده میتواند قرض گیرنده را به رد مثل قبل از موعد معین مکلف سازد.

(2) اگر شی بعد از عقد و قبل از قبض تلف شود، قرض گیرنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1290

(1) هرگاه در شی ایکه به قرض گرفته شده، عیب خفی ظاهر شود و قرض گیرنده رد آنرا اراده ننماید، تنها به رد قیمت شی درحالت عیب مکلف می شود.

(2) درحالیکه قرض دهنده، عیب را قصداً اخفاء نموده باشد، قرض گیرنده می تواند اصلاح عیب را مطالبه و یا استبدال آنرا به شی سالم تقاضا نماید.

ماده 1291

هرگاه شی به استحقاق برده شود، در آن احکام بیع والا احکام عاریت رعایت می شود.

ماده 1292

قرض گیرنده به رد مثل شی از لحاظ کمیت و کیفیت و در زمان و مکانیکه در آن موافقه صورت گرفته مکلف میباشد. در صورتیکه زمان و مکان رد، قبلاً تعیین نشده باشد قرض گیرنده می تواند هر وقتی خواسته باشد در محل عقد آنرا مسترد نماید.

ماده 1293

هرگاه قرض بر اشیائی پیمانہ ئی یا وزنی یا مسکوکات یا بانکنوت صورت گرفته باشد، قرض گیرنده به رد مثل آن مکلف می باشد. گرچه نرخ نزول یا صعود کرده باشد.

ماده 1294

هرگاه مثل شی ایکه به قرض گرفته شده، پس از استهلاك آن از طرف قرض گیرنده در بازار نایاب گردد، قرض دهنده میتواند تا پیدا شدن مثل آن در بازار، انتظار بکشد یا قیمت روز قبض را مطالبه نماید.

ماده 1295

فایده در قرض جواز ندارد. مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.

ماده 1296

هرگاه محجور علیه چیزی را بقرض گرفته استهلاك نماید. بقدر آنچه از آن استفاده بعمل آورده ضامن پنداشته میشود. در صورتیکه مال مذکور خود تلف شود قرض گیرنده ضامن آن شناخته نمیشود و اگر مال بشکل معیوب باقی باشد، قرض دهنده آنرا استرداد کرده می تواند.

فصل پنجم

صلح

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1297

صلح، عقدیست که نزاع را رفع و خصومت را به اساس رضائیت طرفین قطع می نماید.

ماده 1298

(1) در عقد صلح، شرط است که حقیکه از آن صلح نشأت میکند، حق خود صلح کننده بوده و ثابت و متعلق به محلی باشد که بمنظور آن صلح صورت میگیرد و تعویض گرفتن از آن مجاز باشد.

(2) اخذ بدل در مقابل صلح جواز دارد.

ماده 1299

(1) بدل صلح مال مملوک با ارزش و مقدور التسليم یا منفعت تعیین شده می تواند.

(2) بدل صلح در صورتیکه ایجاب قبض و تسلیم را نماید باید معلوم باشد.

ماده 1300

عاقده صلح باید واجد اهلیت تصرف در حقوقی باشد که صلح آنرا شامل می گردد.

ماده 1301

صغیر مأذون به تجارت، میتواند بامدیون خود در دینیکه حکم قضائی برآن صادر نگردیده و شاهد برای اثبات آن هم وجود نداشته باشد یا در دینیکه بالای مدیون مفلس ثابت باشد، صلح نماید. همچنان او میتواند بامدیون راجع به تأجیل دین به داخل میعاد معین صلح کند.

ماده 1302

(1) ولی و وصی قاصر نمیتوانند راجع بدینیکه قاصر بالای دیگری دارد و مدیون به آن معترف، یا بنا بر حکم محکمه ثابت، یا برای اثبات آن شاهد موجود باشد، با مدیون صلح نمایند. مگر اینکه دین مذکور در اثر عقد ولی یا وصی بوجود آمده باشد، که درین صورت ولی یا وصی باندازه دین بمقابل قاصر ضامن شناخته میشود. اگر صلح بمقابل مال دیگری بعمل آمده باشد، در صورتیکه قیمت مال معادل دین یا

اندکی کمتر از آن باشد جایز می باشد، مگر اینکه در آن غبن فاحش باشد.

(2) اگر ولی یا وصی از عدم اثبات جمیع دین هراس داشته باشد، طوریکه شاهد وجود نداشته و مدیون منکر به حلف حاضر شود، به اجازه محکمه به قسمتی از دین صلح کرده میتواند.

ماده 1303

هرگاه بالای صغیر ممیز دعوی دین اقامه گردیده و مدعی برای اثبات دعوی خود شاهد داشته باشد، وصی یا ولی می تواند به اجازه محکمه در بدل یک شی با مدعی صلح نموده و باقیمانده را بپردازد. اگر مدعی شاهد نداشته باشد، ولی یا وصی صلح کرده نمی تواند.

ماده 1304

وکیل بخصومت صلح کرده نمیتواند، اگر شخصیکه به خصومت در دعوی وکیل گردیده بدون اجازه موءکل خود صلح کند، این صلح وی صحیح نمی باشد.

ماده 1305

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، مدعی در بدل منفعت برای مدت معین از آن صلح نماید، این صلح صحیح بوده و حکم اجاره را دارد. با از بین رفتن شی موضوع صلح بداخل مدت معینه صلح باطل میگردد.

ماده 1306

هرگاه مدعی به، عین معین بوده و مدعی علیه به آن اقرار نماید، صلح از آن بمقابل مال معین صحت داشته و این صلح حکم بیع را دارد.

ماده 1307

هرگاه شخص بالای عین دست داشته شخص دیگر، خواه معلوم یا مجهول باشد ادعا نماید و طرف مقابل بالای عین دست داشته مدعی ادعا کند، صلح به مقابل آنچه در دست یکدیگر قرار دارد، صحیح میباشد و این صلح حکم مقایسه را دارد. صحت این نوع صلح موقوف به صحت علم به عوضین نمیباشد.

ماده 1308

هرگاه مدعی بر قسمتی از مدعی به با مدعی علیه صلح نماید، این نوع صلح اخذ قسمتی از حق او و اسقاط قسمت دیگر آن شمرده میشود.

ماده 1309

هرگاه صلح حاوی هبه، بیع یا عقد دیگری باشد، احکام همان عقدیکه در مورد آن موافقه صورت گرفته، از حیث صحت و آثار مرتب بر آن رعایت میشود.

ماده 1310

صلح در مسایل متعلق به احوال شخصی و نظام عامه جواز ندارد، اما صلح از حقوق مالی که بر احوال شخصی مرتب گردیده یا از ارتکاب جرم نشأت کرده باشد، جواز دارد.

ماده 1311

صلح جز بصورت تحریری یا درج آن در محضر رسمی ثابت شده نمیتواند.

قسمت دوم

آثار صلح

ماده 1312

صلح، منازعات مشمول را قطع می نماید و هیچ یک از طرفین حق رجوع از آن را ندارد.

ماده 1313

هرگاه صلح بصورت مطلوب انجام یابد، دعوی متوقف و بدل صلح در ملک مدعی داخل گردیده مدعی علیه حق استرداد آنرا ندارد.

ماده 1314

(1) هرگاه بدل صلح اشیای مثلی و از جنس مدعی به بوده، قبل از تسلیم به مدعی، کلاً یا قسمی تلف شده یا به استحقاق برده شود، صلح به حال خود باقی مانده، مدعی علیه به مثل آنچه تلف گردیده مکلف میگردد. خواه صلح از اقرار مدعی علیه صورت گرفته باشد یا از انکار یاسکوت او.

(2) اگر بدل صلح اشیای غیر مثلی بوده، قبل از تسلیم کلاً یا قسمی تلف شده یا به استحقاق برده شده باشد، در حالیکه صلح از اقرار صورت گرفته باشد، مدعی به تمام یا قسمتی از مدعی به، و در حالیکه صلح از انکار یا سکوت مدعی علیه صورت گرفته باشد، به مخاصمت رجوع می نماید.

ماده 1315

صلح نسبت به حقوق مشمول دارای اثر کاشف بوده نه مؤجد و این اثر به حقوق موضوع نزاع منحصر می باشد.

ماده 1316

عبارات صلح باید بصورت محدود تفسیر گردیده، منسوب به موضوع مشمول نزاع باشد.

ماده 1317

هرگاه صلح تابع احکام معاوضه باشد، طرفین از آن اقاله نموده می توانند. در آن صورت مدعی به مدعی و بدل صلح به مدعی علیه تعلق میگیرد.

ماده 1318

هرگاه صلح متضمن اسقاط بعضی حقوق باشد، اقاله در آن جواز ندارد.

قسمت سوم

بطلان صلح

ماده 1319

اعتراض بر صلح به سبب غلطی در فهم قانون جواز ندارد.

ماده 1320

صلح در احوال آتی باطل شناخته میشود :

1- صلح به اقاله، رد بدل صلح، خیار عیب، رویت و به استحقاق بردن یکی از بدلیین صلح، باطل میگردد.

2- در حال تثبیت تزویر در اورا قیکه صلح بر آن بنا یافته است.

3- در حالیکه قبلاً در مورد نزاعیکه صلح شامل آن است، حکم قطعی محکمه صادر گردیده، طرفین یا یکی از ایشان بصدر حکم مذکور علم نداشته باشد.

ماده 1321

صلح تجزیه را نمی پذیرد، بطلان جزئی از اجزاء صلح سبب بطلان تمامی آن می گردد. مگر اینکه از متن عقد باحالات چنین ظاهر شود که متعاقبین به استقلال اجزای عقد از یک دیگر موافقه نموده اند.

باب دوم

عقود انتفاع

فصل اول

اجاره

قسمت اول احکام عمومی

مبحث اول ارکان اجاره

ماده 1322

عقد اجاره، عبارت است از تملیک منفعت مورد نظر از عینیکه به اجاره داده میشود توسط اجاره دهنده برای اجاره گیرنده بعوضیکه قابلیت بدل را دارا باشد.

ماده 1323

عقد اجاره بر منافع اعیان منقول، غیر منقول و همچنان بر عمل مجاز صورت گرفته می تواند.

ماده 1324

در عقد اجاره علاوه بر شروط عمومی صحت عقد، تعیین عینیکه به اجاره داده میشود، ذکر منفعت آن به نحویکه منجر به منازعه نگردد، بیان مدت انتفاع و تعیین مقدار اجرت، شرط می باشد. در غیر آن اجاره فاسد شناخته میشود.

ماده 1325

شخصیکه تنها صلاحیت اداره مال را دارد، نمی تواند مدت اجاره را بیش از سه سال تعیین نماید. اگر مدت اجاره بیش از سه سال تعیین شده باشد، به سه سال تنقیص می یابد. مگر اینکه قانون طور دیگری حکم نموده باشد.

ماده 1326

عقد اجاره فضولی، به اجازه مالک موقوف است. در صورتیکه مالک قاصر یا محجور بوده و اجرت مطابق اجرت مثل تعیین گردیده باشد، انعقاد اجاره، موقوف به اجازه ولی یا وصی یا قیم میباشد.

ماده 1327

اجازه مندرج ماده (1326) این قانون وقتی صحیح شمرده میشود که عاقدین و معقود علیه موجود بوده و بدل اجاره غیر از پول نقد باشد.

ماده 1328

(1) احکام متعلق به خیار شرط، رویت و عیب، در مورد عینیکه به اجاره داده میشود، قابل رعایت میباشد.

(2) در مورد بدل اجاره احکام متعلق به خیار تفریق، صفت عقد، وصف ثمن، عین، تخریر وصف، خیانت و تعیین، رعایت می گردد.

ماده 1329

هرگاه برای هر یکی از اجاره دهنده و اجاره گیرنده خیار شرط شده باشد، عقد اجاره بافسخ هر یک که در داخل میعاد صورت گیرد، فسخ میگردد. هر یک که اجازه دهد حق خیار او ساقط میشود و خیار دیگر تا زمان انقضای مدت به حال خود باقی می ماند.

ماده 1330

مدت خیار از وقت عقد و مدت اجاره از زمان سقوط خیار آغاز میگردد. مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1331

اجاره حصه مشاع، برای شریک یا غیر شریک جواز دارد.

ماده 1332

هرگاه عین، بعد از عقد به مشاع تبدیل شود عقد را فاسد نمیسازد.

مبحث دوم عینیکه به اجاره داده میشود

ماده 1333

- (1) اجاره عینیکه انتفاع از آن بدون از بین رفتن عین ممکن نباشد، جواز ندارد.
- (2) اجاره بر عمل وقتی جایز است که عمل مجاز بوده و اجیر به انجام آن قانوناً مکلف نباشد.
- (3) اجاره چیزیکه منفعت گرفتن از آن بطور حقیقی یا حکمی ناممکن باشد، باطل است.

ماده 1334

هرگاه عین از طرف شخص مستحق منفعت، به اجاره داده شده باشد، به انقضای حق منفعت در حالیکه مالک اجاره ندهد، اجاره خاتمه می یابد. مشروط بر اینکه مدت معینه ابلاغ تخلیه و موعد لازم برای نقل محصول زمین زراعتی رعایت شود.

ماده 1335

اجاره گیرنده حق خیار رویت را در **خلال** مدت معینه دارا می باشد. اما اجاره دهنده ایکه قبل از دیدن عین آنرا به اجاره میدهد، این حق را ندارد.

ماده 1336

هرگاه شخص عینی را که قبلاً دیده است به اجاره بگیرد، حق خیار او ساقط میشود. مگر اینکه عین مذکور از حالت سابق تغییر یافته باشد.

ماده 1337

حق خیار رویت اجاره گیرنده در **احوال** آتی ساقط می گردد:

- 1- در حال اقرار اجاره گیرنده در عقد برویت عین که به اجاره داده میشود.
- 2- در حال وصف عین در عقد که قائم مقام رویت شده میتواند و اثبات عین به وصف مذکور.
- 3- در حال صدور چنان قول یا فعل از طرف اجاره گیرنده که خیار را باطل سازد.
- 4- در حال گذشتن وقت کافی ایکه اجاره گیرنده برویت عین قادر بوده (بدون آنکه آنرا دیده باشد).
- 5- در حال وفات اجاره گیرنده.

مبحث سوم اجرت

ماده 1338

- (1) اجرت، پول نقد، مال، منفعت یا تعهد مجاز تعیین شده می تواند.
- (2) غبن فاحش در اجرت مسمی به اجرت مثل آن تعدیل میشود، تعیین اجرت مثل از طریق مراجع ذیصلاح و یا به حکم محکمه صورت میگیرد.

ماده 1339

تجدید اجرت مطابق استعمال عینیکه به اجاره داده میشود، جواز دارد.

ماده 1340

اجرت به حصول منفعت یا قادر شدن به آن، لازم میگردد.

ماده 1341

تأجیل و تعجیل اجرت و پرداخت آن به اقساط بداخل اوقات معین، جواز دارد.

ماده 1342

هرگاه تعجیل پرداخت اجرت شرط شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است آنرا هنگام عقد بپردازد و اجاره دهنده می تواند از تسلیم عین به اجاره گیرنده، تا زمان دریافت اجرت امتناع ورزد.

ماده 1343

هرگاه تأجیل اجرت شرط شده باشد، اجاره دهنده مکلف است درحالیکه عقد برمنافع اعیان صورت گرفته باشد، عین را به اجاره گیرنده تسلیم دهد. در این صورت اجرت قبل از رسیدن موعد، لازم نمی گردد.

ماده 1344

هرگاه اجاره گیرنده بدون آنکه در مورد کمیت و کیفیت اجرت از جانب اجاره دهنده موافقه بعمل آمده باشد، عینی را که به اجاره داده میشود قبض نموده مورد استفاده قرار دهد، اجرت مثل بروی لازم می گردد.

مبحث چهارم مدت

ماده 1345

مدت اجاره از تاریخیکه در عقد تعیین گردیده، آغاز می یابد. درحال عدم تعیین از تاریخ عقد اعتبار داده میشود.

ماده 1346

هرگاه مدت اجاره در عقد تصریح نشده باشد، اجاره برای مدت معینه پرداخت اجرت مطابق به عرف جاریه در عین مورد اجاره، اعتبار داده شده، باختم این مدت اجاره منتهی میشود. مشروط براینکه قبل از نصف اخیر مدت معینه پرداخت اجرت، راجع به تخلیه، ابلاغ صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

آثار اجاره

ماده 1347

اجاره دهنده بعد از قبض اجرت معینه ایکه تعجیل آن شرط گذاشته شده، مکلف است عینی را که به اجاره داده میشود باسایر ملحقات آن به اجاره گیرنده مطابق به موافقه قبلی به نحویکه قابلیت حصول منفعت از آن مطابق طبیعت عین مورد اجاره ممکن باشد، تسلیم دهد.

ماده 1348

(1) هرگاه عینیکه به اجاره داده میشود، در حالتی تسلیم داده شود که قابلیت انتفاع مورد نظر، از عقد اجاره را نداشته یا حصول انتفاع از آن توأم با نقص بزرگ باشد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را به اندازه نقص در انتفاع، مطالبه نماید.

(2) اجاره گیرنده در هر دو حالت فوق، می تواند حسب اقتضاء مطالبه تعویض نماید.

ماده 1349

هرگاه عینیکه به اجاره داده میشود، در حالتی قرار داشته باشد که از ناحیه آن صحت اجاره گیرنده یا کسانیکه با او یکجا زندگی میکنند و یا صحت مستخدمین یا کارگران او را بخطر بزرگ مواجه سازد، اجاره گیرنده می تواند فسخ عقد را مطالبه کند، گرچه قبلاً از این حق صرف نظر نموده باشد.

ماده 1350

در مورد تعهد به تسلیم عینیکه به اجاره داده میشود، احکامی رعایت میشود که در مورد تعهد به تسلیم مبیعه، قابل رعایت میباشد.

ماده 1351

اجاره دهنده به اصلاح و ترمیم نواقص عایده بر عین اجاره داده شده که باعث اخلال منفعت مقصوده از آن گردد، مکلف میباشد.

ماده 1352

(1) هرگاه اجاره دهنده از ترمیم و اصلاح مندرج ماده (1351) این قانون امتناع ورزد، اجاره گیرنده می تواند اجاره را فسخ یا شخصاً به

اجازه محکمه به ترمیم و اصلاح آن پرداخته بعداً متناسب به اندازه مصرف بالای اجاره دهنده رجوع و یا از اندازه اجرت وضع نماید.

(2) اجاره گیرنده می تواند در عین مورد اجاره بدون اجازه محکمه، ترمیمات عاجل و بسیطی را انجام دهد که اجاره دهنده بعد از اخطار در موعد مناسب به انجام آن نپرداخته باشد. اجاره گیرنده مصارف ترمیم را مطابق به اسناد مصرف از اجرت وضع میکند.

ماده 1353

تکالیف محصول و مالیه بر عین ایکه به اجاره داده میشود، بدوش اجاره دهنده است. اما قیمت آب، برق و هر آنچه که به استعمال شخص متعلق است، بدوش اجاره گیرنده میباشد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1354

(1) هرگاه عین اجاره داده شده در اثناء مدت اجاره کاملاً از بین برود اجاره خود به خود فسخ میشود.

(2) در صورتیکه جزئی از عین از بین رفته یا عین در حالتی قرار گیرد که قابلیت انتفاع مقصوده، از عقد اجاره را نداشته یا نقص بزرگ بر انتفاع عاید شود و در آن اجاره گیرنده قصوری نداشته باشد، در حالیکه اجاره دهنده در موعد مناسبی به اعاده آن بحالت اولی نپردازد، اجاره گیرنده می تواند حسب احوال تنقیص اجرت یا فسخ اجازه را مطالبه نماید، بدون اینکه حق اقدام وی را در ترمیم و اصلاح مطابق حکم مندرج ماده (1352) این قانون اخلال نموده باشد.

(3) در هر دو حالت فوق اگر اجاره دهنده در مورد از بین رفتن یا نقصان عین قصوری نداشته باشد، اجاره گیرنده نمی تواند مطالبه تعویض نماید.

ماده 1355

اجاره گیرنده نمی تواند اجاره دهنده را از اجرای ترمیمات عاجل که برای حفاظت عین ضروری باشد، منع نماید. اگر اجرای چنین اعمال باعث اخلال حصول منفعت گردد، اجاره گیرنده می تواند فسخ اجاره یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید و در صورتیکه اجاره گیرنده تا ختم اعمال مذکور در عین اجاره داده شده باقی بماند، حق وی در مطالبه تنقیص اجرت و فسخ ساقط میشود.

ماده 1356

اجاره دهنده نمی تواند، در مدت اجاره، به انتفاع اجاره گیرنده از عینیکه به اجاره داده شده تعرض نماید، یا در آن تغییری وارد کند که مانع انتفاع از عین یا باعث اخلال حصول منفعتی گردد که اجاره روی آن عقد شده است.

ماده 1357

اجاره دهنده نه تنها از اعمالیکه از طرف وی یا مربوطین او سر می زند، ضامن شناخته میشود، بلکه از هر تعرضیکه بنا بر اسباب قانونی اجاره گیرنده دیگر یا شخص دیگری که از او کسب حق نموده بر عینیکه به اجاره داده شده بعمل می آید، نیز ضامن شناخته میشود.

ماده 1358

هرگاه شخص دیگری چنان حقی را دعوی نماید که با حقوق اجاره گیرنده متعارض واقع شود، اجاره گیرنده مکلف است اجاره دهنده را به مقابله به دعوی اطلاع دهد. اگر در نتیجه دعوی اجاره گیرنده از انتفاع عین محروم گردد، می تواند اجاره را فسخ و حسب اقتضاء تعویض را نیز مطالبه کند.

ماده 1359

(1) هرگاه عین که به اجاره داده شده غصب شود، و اجاره گیرنده قادر نباشد تا دست غاصب را رفع نماید، می تواند عقد را فسخ و تعویض را مطالبه نماید.

(2) اگر اجاره گیرنده در رفع دست غاصب باوجود امکان تقصیر ورزیده و به اجاره دهنده از وقوع غصب اطلاع ندهد، اجرت ساقط نمی گردد، اما می تواند تعویض را از غاصب مطالبه کند.

ماده 1360

اجاره دهنده از عیوبیکه مانع انتفاع از عین که به اجاره داده میشود یا نقص کلی بر انتفاع وارد نماید ضامن شناخته میشود، اجاره دهنده از عیوبیکه قبلاً اجاره گیرنده خود هنگام عقد به آن علم داشته یا به آسانی از آن علم آوری نموده می توانست ضامن شناخته نمی شود، مگر اینکه اجاره دهنده عین اجاره شده را خالی از عیب اعلام کرده باشد.

ماده 1361

هرگاه بر عین اجاره شده چنان عیبی موجود شود که مستوجب ضمان گردد، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را با تعویض در حالیکه از آن ضرری بوی عاید شده باشد مطالبه نماید، مگر اینکه اجاره دهنده ثابت سازد که از وجود عیب علم نداشته است.

ماده 1362

(1) هرگاه چند شخص عین واحدی را به اجاره بگیرند، به شخص ترجیح داده میشود که بدون غش عین را از همه اولتر متصرف شده باشد. در صورتیکه یکی از اجاره گیرندگان قبل از تصرف عقار اجاره شده از طرف اجاره گیرنده دیگر، یا قبل از تجدید عقد اجاره، عقد را با حسن نیت به ثبت رسانیده باشد، بر دیگران مقدم شناخته میشود.

(2) اگر سبب ترجیح یکی از اجاره گیرندگان موجود نباشد، می توانند تعویض را مطالبه نمایند.

ماده 1363

هرگاه بنا بر عمل قانونی اداره دولتی، نقص بزرگ در انتفاع از عین اجاره شده وارد شود، اجاره گیرنده میتواند فسخ عقد یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید. در صورتیکه عمل اداره دولتی، ناشی از اسبابی باشد، که اجاره دهنده در آن مسئولیت داشته باشد. طلب تعویض از طرف اجاره گیرنده، نیز جواز دارد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1364

هرگاه اجاره دهنده بصورت غش سبب ضمان را مخفی نموده باشد، هر نوع موافقه ای که متضمن معافیت یا محدودیت ضمانت اجاره دهنده از تعویض یا عیب باشد، اعتبار ندارد.

ماده 1365

تجاوز از استحقاق منفعتیکه به اساس عقد ثابت گردیده، جواز ندارد.

ماده 1366

اجاره گیرنده از عین اجاره شده بنحوی منفعت می برد که به آن موافقه بعمل آمده باشد. در صورت عدم موافقه قبلی عرف جاریه اعتبار دارد.

ماده 1367

اجاره گیرنده، نمی تواند در عین اجاره شده چنان تغییری را وارد نماید که از آن ضرری عاید شود. در صورت تجاوز از حدود تعهد، اجاره گیرنده به اعاده عین بحالت اولی و تعویض در حال اقتضای آن مکلف شده می تواند.

ماده 1368

نصب آلات آبرسانی، گاز، برق، تلیفون، رادیو و امثال آن، در عین اجاره شده از طرف اجاره گیرنده بنحویکه از آن ضرری بعین مذکور عاید نشود، جواز دارد.

ماده 1369

اجاره گیرنده به ترمیمات جزئی ای که عرف ایجاب نماید، مکلف می باشد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1370

اصلاحاتی را که اجاره گیرنده به اجازه اجاره دهنده در عین اجاره شده به غرض بهبود و حفاظت آن خرابی آن بعمل آورد، مصارف آنرا از اجاره دهنده مطالبه کرده میتواند. گر چه رجوع شرط نشده باشد. اگر اصلاح عاید، به تأمین منافع اجاره گیرنده باشد، حق رجوع را ندارد، مگر اینکه رجوع شرط شده باشد.

ماده 1371

عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اهتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانیکه ناشی از استعمال عادی نباشد، مسئول می باشد.

ماده 1372

اجاره گیرنده مکلف است از هر امریکه ایجاب مداخله اجاره دهنده را نماید، ویرا مطلع سازد.

ماده 1373

(1) اجاره گیرنده مکلف است اجرت معینه را در مواعیدیکه به آن موافقه بعمل آمده بپردازد. در صورت عدم موافقه قبلی به عرف محل در مورد زمان پرداخت، اعتبار داده میشود.

(2) پرداخت اجرت در اقامتگاه اجاره گیرنده صورت میگیرد، مگر اینکه عرف یا موافقت طرفین طور دیگری حکم نموده باشد.

ماده 1374

پرداخت یک قسط اجرت، قرینه تادیه سایر اقساط قبلی تلقی می شود، تا آنکه دلیلی به خلاف آن ظاهر شود.

ماده 1375

اجاره گیرنده در ختم مدت اجاره برد عین اجاره شده مکلف میباشد. در صورتیکه وی عین مذکور را بدون موجب در تصرف خود نگهدارد، بپرداخت تعویضیکه در اندازه آن، قیمت اجاره عین مذکور، رعایت شود و پرداخت جبران خساره، به اجاره دهنده ملزم میگردد. اگر این نگهداشت بنا بر اضطرار یا سببی باشد که اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد، به پرداخت اجرت مثل به اجاره دهنده مکلف می باشد.

ماده 1376

(1) اجاره گیرنده به رد عین اجاره شده به نحویکه تسلیم گردیده، مکلف می باشد. به استثنای اتلاف یا نقصانیکه اجاره گیرنده در آن دخیل نباشد.

(2) اگر تسلیمی عین اجاره شده بدون شرح اوصاف آن صورت گرفته باشد، چنان پنداشته میشود که عین مذکور در حالت حسن اوصاف تسلیم گردیده، مگر اینکه به خلاف آن دلیلی موجود گردد.

ماده 1377

عین اجاره شده در ختم مدت اجاره، کما فی السابق بحیث امانت نزد اجاره گیرنده باقی می ماند. اگر اجاره گیرنده باوجود طلب آنرا نزد خود نگهدارد، ضامن اتلاف آن دانسته میشود.

ماده 1378

(1) هرگاه اجاره گیرنده در عین اجاره شده، به بنا یا غرس اشجار یا سایر امور زینتی دیگریکه در بلند بردن قیمت عقار مؤثر باشد مبادرت ورزد، اجاره دهنده مکلف است، در ختم اجاره حد اقل آنچه را بمصرف رسیده یا مقدار تفاوت قیمت را به اجاره گیرنده بپردازد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر تزئینات مذکور بدون علم اجاره دهنده یا باوجود اعتراض وی بوجود آمده باشد، اجاره دهنده می تواند از اله آنرا با تعویض ضرریکه از ناحیه رفع این تزئینات به عقار عاید شود، از اجاره گیرنده مطالبه نماید.

قسمت سوم

تنازل از اجاره و اجاره باطنی

ماده 1379

اجاره گیرنده حق تنازل از اجاره یا اجاره باطنی را در جمیع آنچه به اجاره گرفته یا بعضی آن، دارا میباشد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1380

منع کردن اجاره گیرنده از اجاره باطنی، مستلزم منع از تنازل اجاره و عکس آن می باشد. مگر اینکه اجاره مخصوص به اجاره عقاری باشد که در آن دستگاه صنعتی یا تجاری بنا شود و اجاره گیرنده بحکم ضرورت بفروش دستگاه مذکور بپردازد. درین صورت محکمه می تواند باوجود شرط مانع، به بقای اجاره حکم نماید. مشروط بر اینکه مشتری تضمین کافی تقدیم داشته و از آن ضرر محقق به اجاره دهنده عاید نباشد.

ماده 1381

در حالت تنازل از اجاره، متنازل الیه، در مورد علاقه بین وی و اجاره دهنده از ناحیه حقوق و واجبات ناشی از عقد اجاره، قایم مقام اجاره گیرنده قرار میگیرد. مگر باوجود آن اجاره گیرنده در ایفای واجبات، ضامن متنازل الیه شناخته میشود.

ماده 1382

اجاره گیرنده باطنی مکلف است تمام التزامات ثابتی را که در برابر اجاره گیرنده اصلی دارد، هنگام اخطار اجاره دهنده مستقیماً بوی ایفاء نماید و نمی تواند در برابر اجاره دهنده به اجرتیکه طور پیشکی به اجاره گیرنده اصلی پرداخته، تمسک نماید. مگر اینکه این امر قبل از اخطار مطابق عرف و به موافقتی که تاریخ آن از وقت اجاره باطنی ثابت باشد، صورت گرفته باشد.

ماده 1383

اجاره گیرنده اولی در احوال آتی، در برابر اجاره دهنده بری الذمه شناخته میشود:

1- در حالت قبولی صریح اجاره دهنده، بتنازل از اجاره یا اجاره باطنی.

2- در حالت حصول اجرت از متنازل الیه یا از اجازه گیرنده باطنی، بدون اظهار حفظ حقوق وی در برابر اجاره گیرنده اولی.

قسمت چهارم

ختم اجاره

ماده 1384

اجاره به انتهای مدت مصرحه عقد بدون اطلاع تخلیه منتهی میگردد.

ماده 1385

(1) هرگاه اجاره گیرنده، بعد از انتهای عقد اجاره، به انتفاع از عین اجاره شده دوام داده و اجاره دهنده با وجود علم بر آن اعتراض نه نماید، اجاره برای مدت نامعلومی بهمان شروط اولی، تجدید شده تلقی میشود و بر آن احکام ماده (1344) این قانون تطبیق میگردد.

(2) در صورت تجدید ضمنی اجاره، تأمینات عینی متعلق به اجاره قبلی، عیناً انتقال نموده، مگر ضمانت شخصی یا عینی بدون رضائیت ضامن انتقال نمی یابد.

ماده 1386

هرگاه از جانب یکی از طرفین برطرف دیگر اطلاعی مبنی بر تخلیه صادر شده، با آنهم اجاره گیرنده به انتفاع از عین اجاره شده بعد از انتهای اجاره دوام دهد، این امر معنی تجدید اجاره را ندارد، مگر اینکه دلیلی به خلاف آن اقامه شود. اجاره گیرنده در چنین حالت بتخلیه و پرداخت اجرت مثل از مدت انتفاعیکه بعد از انتهای اجاره عین اجاره شده بعمل آورده، مکلف می باشد.

ماده 1387

اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی یابد، با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وی می توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب موت مورث تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است مطالبه نمایند، مشروط بر اینکه طلب فسخ حد اکثر در ظرف ششماه از تاریخ وفات اجاره گیرنده صورت گرفته و مدت معینه اطلاع راجع به تخلیه نیز رعایت شده باشد.

ماده 1388

هرگاه اجاره تنها به سبب اجرای پیشه اجاره گیرنده یا بعضی اعتبارات بخصوص دیگر متعلق بوی، عقد شده باشد، طلب فسخ عقد از طرف اجاره دهنده و ورثه اجاره گیرنده بعد از وفات وی جواز دارد.

ماده 1389

اعسار یا افلاس اجاره گیرنده موجب تعجیل اجرتیکه هنوز میعاد آن بسر نرسیده، نمیشود. مگر باوجود آن در صورت ندادن تأمینات در یک مدت مناسبیکه ضمانت ایفای اجرت آینده را نموده بتواند، اجاره دهنده میتواند فسخ اجاره را مطالبه نماید. همچنان اجاره گیرنده میتواند در صورتیکه تنازل از اجاره یا اجاره باطنی به او اجازه داده نشده باشد بشرط تادیه تعویض عادلانه فسخ عقد را مطالبه کند.

ماده 1390

(1) هرگاه ملکیت عین اجاره شده درحالیکه قبل از عقد انتقال ملکیت، تاریخ اجاره ثابت نباشد، در مورد شخص مذکور نافذ شمرده نمیشود.

(2) شخصیکه مطابق فقره (1) این ماده ملکیت بوی انتقال نموده باوجود عدم نفاذ عقد در مورد وی، میتواند بعقد مذکور تمسک نماید.

ماده 1391

(1) شخصیکه ملکیت عین اجاره شده بوی انتقال نموده و اجاره در مورد او نافذ شمرده نمی شود، اجاره گیرنده را به تخلیه مکلف ساخته نمی تواند، مگر بعد از اطلاعیکه مطابق حکم ماده (1346) این قانون صورت گرفته باشد.

(2) هرگاه مالک جدید قبل از انتهای عقد اجاره، اجاره گیرنده را به تخلیه اخطار دهد، به دادن تعویض به اجاره گیرنده مکلف میباشند، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد. اجاره گیرنده به تخلیه مجبور ساخته نمی شود، مگر بعد از گرفتن تعویض از اجاره دهنده و یا به نیابت او از شخصی که ملکیت به او انتقال نموده است.

ماده 1392

هرگاه شخصی که ملکیت عین اجاره شده بوی انتقال نموده، علم اجاره گیرنده را به انتقال ملکیت حین پرداخت اجرت پیشکی به اجاره دهنده ثابت سازد، اجاره گیرنده نمی تواند به پرداخت اجرت مذکور تمسک نماید. در صورت عجز از اثبات، مالک عین اجاره شده می تواند به اجاره دهنده رجوع کند.

ماده 1393

(1) اجاره دهنده نمی تواند فسخ اجاره را قبل از بسر رسیدن موعد آن مطالبه نماید، گرچه اراده خویش را جهت سکونت یا استعمال شخصی خود اعلام نماید. مگر اینکه به خلاف آن موافقه شده باشد.

(2) اگر به فسخ اجاره از طرف اجاره دهنده مبنی بر احتیاج شخصی وی به عین اجاره شده موافقه صورت گرفته باشد، اجاره دهنده مکلف است احکام ماده (1346) این قانون را در مورد اطلاع اجاره گیرنده رعایت نماید. مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

ماده 1394

هرگاه شخصی دکانی را به اجاره گیرد و بعداً در خرید و فروش او کساد رونما گردد، نمی تواند عقد اجاره را فسخ یا از پرداخت اجرت امتناع آورد.

ماده 1395

هرگاه اجاره گیرنده مستقیماً عین اجاره شده را مورد انتفاع قرار نداده یا از آن انتفاع کامل بعمل آورده نتواند، این امر بخطا یا علت دیگری که به شخص وی متعلق است راجع میشود و برعایت عقد اجاره و تمامی تعهدات ناشی از آن مکلف می باشد. مشروط بر اینکه عین اجاره شده از طرف اجاره دهنده درحالتی تحت تصرف اجاره گیرنده قرار داده شده باشد که قابلیت حصول انتفاع موافقه شده را دارا بوده باشد.

ماده 1396

(1) هریک از متعاقبین می توانند فسخ عقد اجاره ای را که مدت آن محدود باشد، قبل از انتهای مدت اجاره مطالبه نمایند. این حکم در صورتیست که وقوع حالات غیر مترقبه تنفیذ عقد را از ابتدا یا در جریان آن غیر قابل امکان بسازد. رعایت مهلت اطلاع مندرج ماده (1346) این قانون از طرف مطالبه کننده فسخ، با پرداخت تعویض عادلانه حتمی می باشد.

(2) در صورتیکه اجاره دهنده مطالبه فسخ نموده باشد، اجاره گیرنده را به رد عین اجاره شده، مجبور ساخته نمی تواند. مگر اینکه تعویض لازمه را به اجاره گیرنده پرداخته یا تأمین کافی نزد وی باین منظور گذاشته باشد.

ماده 1397

هرگاه اجاره گیرنده از جمله مؤلفین یا مستخدمین یا اشخاصی باشد که عمل آن تغییر اقامتگاه وی را ایجاب نماید، می تواند با رعایت حکم ماده (1346) این قانون فسخ اجاره مسکن خود را که مدت آن محدود باشد مطالبه نماید.

قسمت پنجم

بعضی انواع اجاره

مبحث اول

اجاره زمین زراعتی

ماده 1398

اجاره زمین برای زراعت با بیان آنچه باید در آن زرع گردد یا مختار گذاشتن اجاره گیرنده در انتخاب آن صحت دارد .

ماده 1399

(1) زمینیکه به زراعت شخص دیگری مصروف بوده و هنوز وقت جمع آوری حاصل آن نرسیده و بدون حق، زرع نشده باشد اجاره آن تا وقت فارغ شدن زمین نافذ نمی گردد، مگر اینکه زراعت موجود در زمین ملکیت اجاره گیرنده باشد.

(2) اگر زراعت برای جمع آوری آماده باشد اجاره زمین به غیر صاحب زراعت نیز مانع نداشته، به تخلیه زمین و تسلیم آن به اجاره گیرنده در میعاد مناسب مکلف میگردد .

ماده 1400

هرگاه زراعت موجود بالای زمین، بدون حق زرع صورت گرفته باشد، عدم فرا رسیدن موعد جمع آوری مانع صحت عقد اجاره یا غیر از زارع نگردیده و زارع به تخلیه مکلف می شود .

ماده 1401

اجاره زمین مشغول به زراعت غیر اجاره گیرنده، صحیح و به زمان فرا رسیدن موعد جمع آوری حاصل و آماده ساختن زمین برای تسلیمی به اجاره گیرنده در یک وقت معین مؤکول می باشد .

ماده 1402

اجاره گیرنده زمین از حق جوی و حق راه بدون تذکر در عقد مستفید میگردد. سایر حقوق تابع موافقت و عرف محل شناخته میشود .

ماده 1403

زمینی که برای یکسال باجاره داده شده و اختیار نوع زراعت به اجاره گیرنده اعطا شده باشد، اجاره گیرنده میتواند در آن دو فصل کشت نماید .

ماده 1404

هرگاه زمین اجاره شده به اثر آب خیزی زیر آب گردیده یا آب آن قطع شود و امکان زراعت در آن نباشد، اجرت لازم نگردیده اجاره گیرنده حق فسخ را دارا می باشد، مشروط بر اینکه قصوری ازین ناحیه به وی متوجه نباشد.

ماده 1405

هرگاه زراعت زمین اجاره شده بآثر آفت سماوی از بین برود حصه اجرت قبل از آفت، بدمه اجاره گیرنده لازم گردیده حصه مدت بعد از آفت، از ذمه او ساقط می شود. مگر اینکه اجاره گیرنده به زراعت مثل قبل از آفت یا کمتر از آن قادر باشد .

ماده 1406

(1) هرگاه حاصلات بعد از درو کردن از بین برود اجاره گیرنده می تواند اسقاط یا تنقیص اجرت را مطالبه نماید، مشروط بر اینکه موافقه به ترتیبی صورت نگرفته باشد که اجاره دهنده حق جزئی از محصول را دارا میباشند، در این صورت اگر حاصلات توسط خطای اجاره گیرنده یا بعد از اخطار به تسلیمی از بین برود. اجاره دهنده به اندازه حصه خود متحمل میگردد .

(2) اگر در وقت انعقاد عقد پیشبینی وقوع ضرر موجود و متحقق باشد، اجاره گیرنده نمی تواند اسقاط اجرت را مطالبه نماید .

ماده 1407

هرگاه مدت اجاره منقضی گردیده مگر حاصلات بالای زمین، بنابر سببی خارج اراده اجاره گیرنده هنوز نرسیده باشد، زمین به مقابل اجرت مثل الی جمع آوری حاصل در تصرف اجاره گیرنده باقی می ماند .

ماده 1408

اجاره گیرنده مکلف است از زمین زراعتی طوری بهره برداری نماید که متعارف باشد و به نحوی در آن عمل نماید که برای بهره برداری مساعد باقی بماند. اجاره گیرنده نمیتواند بدون اجازه اجاره دهنده، طوری از زمین بهره برداری نماید که در زمین چنان تغییری وارد شود که اثر منفی آن تا بعد از انتهای مدت اجاره دوام نماید.

ماده 1409

اجاره گیرنده مکلف است به اصلاحاتی بپردازد که انتفاع عادی از زمین به اجاره گرفته شده، ایجاب مینماید.

ماده 1410

اجاره گیرنده مکلف است زمینی را که به اجاره گرفته در مدتی تخلیه نماید، تا شخصیکه بعد از وی در زمین مذکور تصرف مینماید، بتواند زمین را آماده زراعت و کشت سازد. مشروط بر اینکه از این ناحیه ضرری به او نرسد.

مبحث دوم - دهقانی

ماده 1411

دهقانی، عقدیست به زرع زمین بین مالک و دهقان طوریکه حاصل زمین بین آنها به حصص تقسیم میگردد که هنگام عقد بر آن موافقه به عمل آمده است.

ماده 1412

شروط صحت عقد دهقانی عبارت است از:

1- آماده بودن زمین برای زراعت.

2- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه بذر، کود، ادویه ضد آفات و سایر مصارف ضروری برای کشت.

3- معلوم بودن شخص مکلف به تهیه وسایل زراعت.

4- تسلیم نمودن زمین خالی از زرع به دهقان، گرچه بذر از مالک زمین باشد.

ماده 1413

تعیین مدت دهقانی مطابق عرف دهقانی شرط صحت عقد شمرده میشود. در صورت عدم تعیین مدت عقد، دهقانی صحیح و به یک فصل اعتبار دارد، مگر اینکه در قانون خاص طور دیگری حکم شده باشد.

ماده 1414

تعیین صریح یا ضمنی جنس بذر و حصه شخصیکه بذر از طرف او نیست، شرط صحت عقد شمرده میشود. در صورت عدم تعیین جنس بذر، اگر بذر از طرف مالک زمین باشد، عقد دهقانی صحیح و اگر از طرف دهقان باشد صحیح نمی باشد، مگر اینکه تعیین جنس بذر به اختیار دهقان گذاشته شده باشد.

ماده 1415

مواشی و آلاتیکه در زراعت استعمال میشود اگر هنگام عقد بالای زمین موجود بوده و ملکیت صاحب زمین باشد عقد دهقانی آنرا شامل می گردد. بشرطیکه خلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1416

(1) دهقان مکلف است در زراعت و نگهداری کشت به قدری توجه نماید که در مورد مال خود دارد. دهقان از تلف شدن زمین در خلال انتفاع مسئول است، مگر اینکه ثابت نماید که در نگهداشت و صیانت آن به اندازه شخص عادی صرف مساعی نموده است.

(2) دهقان به تعویض مواشی تلف شده و آلاتیکه استهلاک شدن آن ناشی از قصوروی نباشد مکلف، نمی باشد.

ماده 1417

دهقان نمی تواند زمین را بدون اجازه مالک آن به شخص دیگری به اجاره داده یا از اجاره آن برای دیگری تنازل نماید. در صورت تخلف ازین امر مالک می تواند عقد را فسخ یا از دهقان مطالبه تعویض نماید .

ماده 1418

دهقان حق ندارد زمین مربوط را بدون موافقه مالک به شخص دیگری به دهقانی بدهد .

ماده 1419

دهقان به نگهداری عمارات مربوط به زمین و وسایل آبیاری مکلف بوده و ترمیماتیکه برای حفظ دهقانخانه ضروری است به عهده دهقان است اما مصارف انهار عامه و حفر جویهای نو انداز، بدوش مالک است .

ماده 1420

دهقان نمی تواند در ختان سالم روی اراضی داخل مقاله راکشیده یا قطع کند . اما می تواند در ختان خشک شده را به اجازه مالک قطع و عوض آن نهال دیگری غرس کند. کار قطع و غرس بدوش دهقان و قیمت نهال بدوش مالک میباشد .

ماده 1421

تادیه مالیات بدوش مالک است.

ماده 1422

بجز از آنچه درین قانون ذکر شده، مالک حق ندارد نفع دیگری از قبیل مفاد نقدی یا غیر نقدی یا اجرای خدماتی را از دهقان بطور مستقیم یا غیر مستقیم تقاضا کند .

ماده 1423

طرفین مقاله می توانند بموافقه یکدیگر مقاله دهقانی را به عقد اجاره تبدیل نمایند .

ماده 1424

هرگاه دهقان مالک زمین گردد و بخواهد شخصاً آنرا دهقانی نماید، می تواند مقاله را فسخ کند .

ماده 1425

اگر مقاله دهقانی قبل از سه ماه از تاریخ ختم موعد قرارداد تجدید نشود، مقاله تا یک سال دیگر تمدید می یابد .

ماده 1426

حاصلات بین دهقان و مالک زمین مطابق توافق طرفین یا تناسبی که عرف تعیین نموده تقسیم می شود و در صورت عدم موافقت قبلی و عدم موجودیت عرف، مناصف میگردد .

ماده 1427

هرگاه حاصلات باثر حوادث غیر مترقبه تماماً یا قسماً از بین برود هر دو طرف بصورت مساویانه متحمل خساره گردیده یکی بر دیگری رجوع کرده نمی تواند .

ماده 1428

هرگاه مدت عقد قبل از پخته شدن زرع منقضی شود زرع الی زمان رسیدن، به زمین باقیمانده، مصارف لازمه در همین مدت از قبیل آبیاری درو و خرمن میده نمودن و دانه جدا نمودن به اندازه حصص هریک بزمه هر دو می باشد .

ماده 1429

(1) هرگاه مالک زمین قبل از پخته شدن زرع فوت نماید، دهقان الی زمان پخته شدن زرع به کار خود ادامه داده ورثه متوفی نمی توانند او را منع کنند .

(2) در صورتیکه دهقان قبل از پخته شدن زرع وفات کند، ورثه وی اگر قادر باشد و یا وکیل قانونی آن به صفت قائم مقام او الی زمان پخته شدن زرع به کار دوام میدهند. گرچه مالک زمین رضائیت نداشته باشد.

ماده 1430

هرگاه عقد دهقانی فسخ گردیده یا باطل شمرده شود، حاصلات متعلق به مالک بذر بوده طرف مقابل وی مستحق اجرت مثل میشود. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1431

هرگاه در قانون خاص روابط حقوقی بین دهقان و صاحب زمین طور دیگری تنظیم شده باشد، به احکام قانون خاص اعتبار داده میشود.

مبحث سوم - باغبانی

ماده 1432

(1) عقد باغبانی، عبارت است از دادن درخت و تاک به شخص دیگر جهت پرورش و بهره برداری به مقابل قسمت معینی از ثمر آن.
(2) درخت عبارت از نباتی است که در زمین مدت یکسال یا بیشتر از آن ثابت و باقی بماند.

ماده 1433

در عقد باغبانی شرایط خاص صحت عقد دهقانی رعایت میشود.

ماده 1434

عقد باغبانی برای مدتیکه عرفاً معمول باشد، صحت دارد. هرگاه عقد بدون قید مدت باشد، به اولین ثمره حاصل همان سال حمل میشود.

ماده 1435

هرگاه مدت باغبانی طوری تعیین شود که از ظهور ثمر کمتر باشد، عقد صحیح پنداشته نمیشود.

ماده 1436

هرگاه برای باغبانی مدتی تعیین شود که در آن احتمال ظهور و عدم ظهور ثمر هر دو متصور باشد، عقد موقوف دانسته میشود. به نحویکه اگر میوه در وقت معین طوری ظاهر شود که مشابه آن در معاملات طرف علاقه قرار گیرد، باغبانی صحیح بوده ثمر مطابق موافقه قبلی تقسیم میشود و اگر ثمر در وقت معین ظهور نکند عقد فاسد بوده، باغبان مستحق اجرت مثل عمل خویش شناخته میشود، در حالیکه ثمر اصلاً ظاهر نشود، هیچ یک از طرفین بالای همدیگر حقی ندارند.

ماده 1437

کارهای لازمی قبل از ظهور ثمر مانند آبیاری، پیوند، القاح و حفاظت بر باغبان و کار هائیکه بعد از ظهور ثمر ضروری پنداشته میشود، مانند چینیدن ثمر و امثال آن بر طرفین عقد لازم می باشد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1438

(1) باغبان نمی تواند بدون اجازه مالک درخت را به شخص دیگری به باغبانی بدهد. در صورت تخلف ثمر بمالک تعلق گرفته، باغبان دوم مستحق اجرت مثل باغبان اول گردیده و باغبان اول مستحق اجرت شناخته نمی شود.
(2) باغبان نمی تواند بدون اجازه مالک، اشجار تحت پرورش خود را قطع نماید و یا در باغ نهال غرس کند.
(3) کشت نمودن زمین باغ، بدون اجازه مالک جواز ندارد. در صورت موافقه به زرع احکام مربوط به عقد دهقانی و یا عقد اجاره زمین های زراعتی، در مورد رعایت میگردد.

ماده 1439

هرگاه درخت در حالیکه ثمر آن ظاهر گردیده به استحقاق برده شود مالک درخت پرداخت اجرت مثل برای باغبان مکلف می گردد. در صورتیکه درخت قبل از ظهور ثمر به استحقاق برده شود، باغبان مستحق هیچ چیزی شناخته نمیشود.

ماده 1440

هرگاه باغبان از اجراء عمل عاجز گردد یا از ظهور ثمر مطمئن نباشد، فسخ عقد باغبانی جواز دارد.

ماده 1441

هرگاه مدت باغبانی منقضی شود، عقد منتهی می‌گردد. اگر بالای درخت ثمری باشد که قابلیت استفاده در آن ظاهر نباشد، باغبان مخیر است که بدون اجرت الی زمان رسیدن ثمر بعمل خود ادامه دهد یا عمل را ترک کند. همچنان مالک درخت مخیر است که ثمر نارسیده را عیناً طبق شروط موافقه شده تقسیم نماید یا برای باغبان قیمت حصه مستحقه اش را از آن اعطاء و یا مصارف لازمه را الی رسیدن ثمر بعهده گرفته بعداً با آنچه مصرف نموده بر حصه باغبان از ثمر رسیده رجوع کند.

ماده 1442

(1) هرگاه مالک زمین هنگام که ثمر تازه ظهور کرده وفات نماید، باغبان کمافی السابق بکار خود ادامه می‌دهد. گرچه ورثه مالک، رضائیت نداشته باشند.
(2) در صورتیکه باغبان ترک عمل را اراده نماید به اجراء عمل مجبور ساخته نمی‌شود، ورثه مالک زمین از خیرات سه گانه مندرج ماده (1441) این قانون استفاده نموده می‌توانند.

ماده 1443

هرگاه مالک زمین و باغبان هر دو در حال که ثمر تازه ظهور کرده وفات نمایند، ورثه باغبان بین دوام بعمل الی زمانی که قابلیت استفاده ثمر ظاهر گردد و ترک آن مخیرند. درین حالت ورثه مالک زمین از خیرات مندرج ماده (1441) این قانون استفاده نموده می‌توانند.

ماده 1444

هرگاه احکام این قانون با احکام قانون خاص مغایرت داشته باشد، احکام قانون خاص تطبیق میشود.

مبحث چهارم- اجاره وقف

ماده 1445

ناظر وقف، ولایت اجاره وقف را دارا بوده و موقوف علیه، این ولایت را ندارند. مگر اینکه از جانب وقف کننده متولی باشد یا از جانب شخصیکه ولایت اجاره را دارد، مانند قاضی یا ناظر او اجازه داده شده باشد.

ماده 1446

ولایت قبض اجرت مختص به ناظر بوده نه به موقوف علیه، مگر اینکه ناظر به وی اجازه قبض اجرت را داده باشد.

ماده 1447

شرطیکه راجع به وقف کننده وضع گردیده رعایت می‌گردد و متولی نمیتواند مدتی را تغییر دهد که وقف کننده برای اجاره وقف تعیین کرده است.

ماده 1448

هرگاه مدت اجاره از طرف وقف کننده تعیین نشده باشد، مدت اجاره در خانه و دوکان یکسال و در زمین سه سال تعیین می‌گردد. مگر اینکه در مورد خانه و دوکان زیادت مدت و در مورد زمین تنقیص مدت مصلحت دیده شود.

ماده 1449

(1) به استثنای حالت ضروری اجاره خانه یا زمین موقوفه برای مدت طولانی یا عقود پیهم جواز ندارد.

(2) اگر ناظر به حکم ضرورت جهت آبادی مال موقوفه مجبور گردد، می‌تواند به اجازه محکمه مدت اجاره را متجاوز از حدود مصرحه ماده (1448) این قانون تعیین نماید. مشروط بر اینکه از مدت عادی عمر انسان بیشتر نباشد.

ماده 1450

ناظر نمیتواند وقف را برای شخص خود به اجاره بگیرد، گرچه به اجوره مثل باشد.

ماده 1451

اجاره به کمتر از اجر مثل جواز ندارد. مگر به تفاوت ناچیز، گر چه اجاره دهنده یگانه شخص مستحق باشد که ولایت تصرف در وقف را داشته باشد.

ماده 1452

(1) معیار در اجاره وقف، اجر مثل زمانی است که در آن عقد اجاره منعقد گردیده است تغییرات بعدی در آن تأثیر ندارد.

(2) در صورتیکه وقف از طرف ناظر به عین فاحش به اجاره داده شده باشد، اجاره گیرنده مکلف است اجر مثل را تکمیل نماید، در غیر آن اجاره فسخ میشود.

ماده 1453

(1) هرگاه بناء وقفی به اعمار ضرورت داشته و اجاره گیرنده به اجازه ناظر از مال خود به آن اقدام کند، در صورتیکه اکثر منافع عمارت به وقف عاید باشد، اجاره گیرنده می تواند تادیه مصارف مذکور را از حاصل وقف از ناظر مطالبه نماید گرچه رجوع اجاره گیرنده قبلاً شرط نشده باشد.

(2) اگر اکثر منافع عمارت به اجاره گیرنده عاید باشد، بدون وجود شرط قبلی بر ناظر رجوع کرده نمی تواند. هرگاه اجاره گیرنده یا مستحق بدون اجازه ناظر با اعمار بنائی از مواد مخروبه وقف بپردازد و بناء طوری ساخته شده باشد که اگر منهدم گردد بدون مواد تخریب شده قیمت دیگری از آن باقی نماند، بناء جز وقف شمرده شده اجازه گیرنده حق رجوع را ندارد.

ماده 1454

هرگاه اجاره گیرنده علایم وقف را تغییر دهد، طوری که آنرا تماماً یا قسمی تخریب نموده مجدداً به اعمار آن به شکل دیگری بپردازد، در صورتیکه تغییر وارده برفع وقف باشد، بناء به حال خود باقی مانده اجاره گیرنده متبرع پنداشته شده، مستحق اجر مثل می گردد و در صورتیکه تغییر وارده به نفع وقف نباشد، به تخریب بناء و اعاده آن به شکلی اولی امر می گردد.

ماده 1455

احکام عقد اجاره بر اجاره وقف تطبیق میگردد، مگر اینکه با احکام مندرج این مبحث متناقض باشد.

فصل دوم

عاریت

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1456

عاریت، عبارت است از تعهد عاریت دهنده به تسلیم منفعت عین بعاریت گیرنده بدون عوض، برای مدت معین یا غرض معین، به این شرط که بعد از استعمال آنرا اعاده نماید.

ماده 1457

شرط صحت عاریت این است که قابلیت استفاده از شی عاریت داده شده با بقای عین آن ممکن باشد.

ماده 1458

عین عاریت داده شده از ملکیت عاریت دهنده خارج نمی گردد.

قسمت دوم

وجایب عاریت دهنده

ماده 1459

عاریت دهنده مکلف است، عین عاریت داده شده را به همان حالت هنگام عقد به عاریت گیرنده تسلیم و آنرا در طول مدت عاریت به اختیار وی بگذارد.

ماده 1460

عاریت دهنده مکلف است، مصارفی را که عاریت گیرنده جهت نجات عین عاریت داده شده از هلاک و ضیاع نموده است، تأدیه نماید.

ماده 1461

(1) عاریت دهنده از استحقاق برده شدن شی عاریت داده شده، ضامن نمی باشد. مگر اینکه سبب استحقاق را عمداً مخفی نموده یا به اساس موافقه خاصی تضمین را قبول نموده باشد.

(2) عاریت دهنده ضامن عیوب مخفی نمی باشد، مگر اینکه عیب را عمداً مخفی کرده یا سلامت شی را تضمین نموده باشد.

ii. قسمت سوم

iii. التزامات عاریت گیرنده

ماده 1462

عاریت گیرنده مکلف است، به حفاظت و صیانت شی عاریت داده شده چنان توجه نماید که برمال خود می نماید.

ماده 1463

هرگاه عاریت دهنده نوع، وقت یا مکان استعمال عین عاریت داده شده را مقید سازد، عاریت گیرنده نمی تواند شی عاریت داده شده را در غیر وقت و مکان معین استعمال نماید. همچنان از نوع استعمالی که به آن اجازه داده شده مخالفت کرده نمیتواند و از اندازه که اجازه داده شده اضافه تر تجاوز کرده نمیتواند. بلکه به اندازه استعمال مماثل آنچه که به استعمال آن مقید شده یا به کمتر از آن اقدام کرده می تواند.

ماده 1464

هرگاه استفاده از عین عاریت مقید به زمان، مکان و نوع استعمال نباشد عاریت گیرنده می تواند از آن در هر وقت و هر مکان به هر نوعی که خواسته باشد طوری عادی استفاده نماید. اگر باثر تجاوز عاریت گیرنده عین از بین برود ضامن آن می باشد.

ماده 1465

(1) هرگاه عاریت دهنده بصورت مطلق به عاریت گیرنده اجازه استفاده بدهد و شخص استفاده کننده را تعیین نکند، عاریت گیرنده می تواند شخصاً از عین عاریت استفاده نموده یا آنرا به شخص دیگری بعاریت بدهد، اعم از اینکه تغییر استعمال کننده در عین عاریت مؤثر باشد یا نه. این حکم در صورتیست که عاریت گیرنده شخصاً عین را مورد استفاده قرار نداده و عین عاریت داده شده از اشیای باشد که تغییر استعمال کننده در آن تأثیر داشته باشد. در غیر آن عاریت دادن عین به شخص دیگر جواز ندارد.

(2) اگر شخص استفاده کننده از طرف عاریت دهنده تعیین شده باشد، عاریت گیرنده به رعایت قید شخص مذکور مکلف بوده، در صورت تخلف عاریت گیرنده ضمان از بین رفتن عین عاریت می باشد.

ماده 1466

هرگاه عاریت دهنده از عاریت دادن عین، به شخص دیگر، عاریت گیرنده را منع نموده باشد و عاریت گیرنده آنرا بشخص دیگری به عاریت بدهد، ضامن از بین رفتن آن می باشد.

ماده 1467

عاریت گیرنده در تمامی احوالی که از عاریت دادن عین به شخص دیگر منع گردیده، نمی تواند عین عاریت را به شخص دیگری به امانت بدهد اگر عاریت گیرنده آنرا نزد شخص دیگر به ودیعت بگذارد و عین عاریت نزد این شخص از بین برود، عاریت گیرنده ضامن آن می باشد.

ماده 1468

در تمامی حالاتیکه عاریت گیرنده صلاحیت عاریت دادن عین عاریت را به شخص دیگر دارا باشد، می تواند عین مذکور را به شخص دیگری به امانت بدهد. درینصورت اگر عین بدون تجاوز ودیعت گیرنده از بین برود، عاریت گیرنده ضامن شناخته نمی شود.

ماده 1469

عاریت گیرنده نمی تواند عین عاریت را به اجاره یا رهن بدهد. مگر اینکه آنرا به اجازه عاریت دهنده به منظور دادن رهن به عاریت گرفته باشد.

ماده 1470

(1) هرگاه عاریت گیرنده عین عاریت را بدون اجازه عاریت دهنده به اجاره داده و عین مذکور نزد اجاره گیرنده از بین برود، عاریت دهنده می تواند ضمان عین عاریت را از هر یک عاریت گیرنده یا اجازه گیرنده، مطالبه نماید. در صورت مطالبه از عاریت گیرنده او نمی تواند بر شخص دیگری مراجعه نماید. در صورت مطالبه ضمان از اجاره گیرنده، اجاره گیرنده می تواند به عاریت گیرنده رجوع نماید. مشروط بر اینکه هنگام عقد اجاره از عاریت بودن عین در نزد او آگاه نباشد.

(2) هرگاه عین بدون اجازه عاریت دهنده به رهن داده شود و نزد رهن گیرنده از بین رود در صورت مطالبه ضمان از عاریت گیرنده، رهن بین رهن دهنده و رهن گیرنده انجام یافته تلقی میشود.

ماده 1471

عاریت گیرنده در مال عاریت که بدون تجاوز از بین رود ضامن نمی باشد و شرط ضمان در عاریت باطل شناخته میشود. اگر عاریت گیرنده در حفاظت عین عاریت قصور یا اهمال نماید، ضامن می باشد.

ماده 1472

هرگاه در اثر استعمال عادی و مطابق عرف عین عاریت طوری معیوب شود که موجب تنزیل قیمت آن گردد، عاریت گیرنده ضامن این تنقیص قیمت نمی باشد و در صورت استعمال غیر عادی ضامن شناخته میشود.

ماده 1473

هرگاه عاریت گیرنده به نحوی از انحابه جلوگیری از تلف شدن عین عاریت قادر باشد و از آن جلوگیری نکند، بپرداخت ضمان مکلف میگردد. همچنان اگر در رفع دست غاصب آن تقصیر نماید، ضامن شناخته میشود.

ماده 1474

تکالیف مالی و مصارف حفاظت عادی و رد عین عاریت بدوش عاریت گیرنده میباشد.

ماده 1475

(1) عاریت گیرنده مکلف است در ختم عاریت عین را به همان حالت سابقه رد نماید. این حکم مسئولیت از بین رفتن یا نقصان عین عاریت را اخلال نمی کند.

(2) رد عین در محلی صورت میگیرد که عاریت گیرنده آنرا تسلیم شده، مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1476

هرگاه عاریت گیرنده عین را بعد از انقضای میعاد عاریت در تصرف خود نگاه داشته یا در محل موافقه شده تسلیم ندهد در صورت از بین رفتن آن ضامن شناخته میشود.

قسمت چهارم

انتهای عاریت

ماده 1477

(1) عاریت به انقضای مدت موافقه شده منتهی می گردد. اگر مدت تعیین نشده باشد با برآورده شدن منظوری که برای آن عاریت صورت گرفته خاتمه می یابد. در صورت عدم تحدید مدت، عاریت دهنده میتواند، هر وقت انتهای عاریت را مطالبه نماید.

(2) عاریت گیرنده می تواند قبل از انتهای عاریت عین را رد نماید. اما در صورتیکه رد عین به ضرر عاریت دهنده باشد به قبول آن مجبور گردانیده نمی شود.

ماده 1478

عاریت دهنده در احوال آتی می تواند انتهای عاریت را بدون قید مطالبه کند:

1- در حال احتیاج غیرمترقبه به عین عاریت.

2- در حال سوء استعمال عین از جانب عاریت گیرنده یا قصور وی در حفاظت آن.

3- در حال افلاس عاریت گیرنده بعد از انعقاد عقد عاریت یا قبل از آن ، مشروط بر اینکه عاریت دهنده هنگام عقد از آن مطلع نبوده بعداً اطلاع حاصل کند.

ماده 1479

عقد عاریت به وفات عاریت گیرنده منتهی شده به ورثه وی انتقال نمیکند.

ماده 1480

هرگاه عاریت گیرنده وفات نموده و عین عاریت در متروکه متوفی موجود نباشد بحیث دین واجب الادا از ترکه شناخته میشود.

باب سوم

عقود کار

فصل اول

مقاوله، استصناع و تعهدات

مرافق عامه

قسمت اول

مقاوله مبحث اول- احکام عمومی

ماده 1481

مقاوله، عقدیست که به موجب آن یکی از طرفین ساختن چیزی یا اجرای عملی را بصورت مؤقت یا غیرمؤقت برای طرف دیگر بمقابل اجرت تعهد نماید.

ماده 1482

مقاوله کار و ساختن اشیای مخالف قانون و نظام عام اعتبار ندارد.

ماده 1483

(1) متعهد می تواند تنها اجرای عمل را تعهد نماید و موادیکه در اجراء عمل به کار برده میشود یا از آن استفاده بعمل می آید، بدوش صاحب کار گذاشته میشود.

(2) تعهد اجرای عمل و تهیه مواد هر دو از طرف متعهد جواز دارد.

مبحث دوم- وجایب مقاوله کننده

ماده 1484

هرگاه مقاوله کننده به تهیه تمام یا بعضی مواد کار تعهد نماید از کیفیت آن مسئول بوده و در برابر صاحب کار از آن ضامن می باشد.

ماده 1485

(1) هرگاه مواد از جانب صاحب کار تهیه گردد متعهد به دقت در استعمال مواد و بکار بردن اصول فنی در آن مکلف می باشد همچنان حساب دهی مواد مصرف شده و رد مواد باقی مانده به صاحب کار مکلف شناخته میشود.

(2) در صورتیکه بعضی از مواد نسبت اهماًل یا ناقص در کفایت فنی متعهد غیر قابل استفاده شود، متعهد به رد قیمت آن به صاحب کار مکلف می گردد.

ماده 1486

متعهد مکلف است افزار اضافی را که اجرای عمل ایجاب نماید به مصرف خود تهیه کند، مگر اینکه عرف حرفوی یا موافقه طرفین مخالف آن باشد.

ماده 1487

تزیید اجرت موافقه شده از طرف متعهد و تقیص آن از جانب صاحب کار بعد از عقدمقاوله جواز ندارد، مگر اینکه قانون یا موافقه به خلاف آن صراحت داشته باشد.

ماده 1488

هرگاه ظاهر شود که متعهد بصورت ناقص یا مخالف عقد عمل را انجام میدهد، صاحب کار می تواند باو اخطار دهد که در ظرف مدت معین از طرز العمل خود منصرف نگردد صاحب کار می تواند عقد را فسخ یا اتمام کار را به مصرف متعهد اول به شخص دیگری بسپارد.

ماده 1489

متعهد نمی تواند قبل از اتمام کار و تسلیم آن به صاحب کار اجرت موافقه شده را مطالبه نماید اما صاحب کار می تواند قسمتی از اجرت را طوری پیشکی تادیه یا چنان موافقه نماید که اجرت را متناسب بانجام کار می پردازد، بشرطیکه به اتمام کار باقی مانده مجبور ساخته شود، در غیر آن صاحب کار به مصرف متعهد آنرا تکمیل مینماید.

ماده 1490

انجنیر ساختمانی و مقاوله کننده بطوری متضامن تا مدت ده سال مسئول انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارت ساخته شده یا ملحقات ثابتة دیگری که اعمار نموده اند میباشند گرچه انهدام، شکست و نشست ناشی از عیب در خود زمین باشد یا صاحب کار به ساختن عمارت معیوب اجازه داده باشد. مگر اینکه اصلاً عاقد آن بقای عمارت را کمتر از مدت ده سال اراده داشته باشند.

ماده 1491

(1) عیوبیکه پختگی، مقاومت و سلامت بناء را تهدید نماید تابع ضمان مندرج ماده (1490) این قانون می باشد.

(2) مدت ده سال مندرج ماده (1490) این قانون از تاریخ تسلیم دادن کار آغاز میگردد.

(3) حکم این ماده در مورد متعهدیکه بر متعهد ثانی (متعهد باطنی) حق رجوع دارد، تطبیق نمی گردد.

ماده 1492

مهندس طرح پلان و نقشه که بر اجرای کار نظارت نداشته باشد، تنها از عیب پلان و نقشه مسئول میباشد.

ماده 1493

هر شرطیکه مانع ضمان مهندس انجنیر ساختمانی و مقاوله کننده گردد، باطل است.

ماده 1494

دعوی ضمان در احوال مندرج مواد (1490-1491-1492) این قانون بعد از انقضای مدت یکسال از تاریخ حدوث انهدام، شکست و نشست یا کشف عیب ساقط میگردد.

مبحث سوم- وجائب صاحب کار

ماده 1495

هرگاه جبران خساره ناشی از انهدام، شکست و نشست کلی یا جزئی عمارت از طرف شرکت بیمه ساختمانی پرداخته شده باشد. صاحب عمارت نمی تواند آنرا از انجنیر ساختمانی مقاوله کننده و یا مهندس مطالبه نمایند.

ماده 1496

صاحب کار مکلف است بمجرد اتمام کار آنرا مطابق عرف جاری تسلیم شود در غیر آن متعهد می تواند به تسلیمی آن در خلال مدت معین باو اخطار رسمی بدهد. در صورت انقضای مدت مذکور اگر صاحب کار آنرا تسلیم نشود، تسلیم شده تلقی میشود.

ماده 1497

صاحب کار مکلف است اجرتی را که شرط گذاشته هنگام تسلیمی بپردازد. مگر اینکه عرف یا موافقه به خلاف آن حکم نموده باشد.

ماده 1498

(1) هرگاه در اثناى اجراء کار تجاوز از حدود موافقه دیده شود متعهد مکلف است مقدار تکالیف زاید را به اطلاع صاحب کار برساند در غیر آن حق مطالبه او در مصارف متجاوز از قیمت موافقه شده ساقط میگردد.

(2) در صورت تجاوز بزرگ، صاحب کار میتواند عقد را باتادیه قیمت آنچه متعهد مطابق عقد اتمام نموده فسخ نماید.

ماده 1499

(1) هرگاه عقد به اجرت بالمقطع تمام شده باشد متعهد نمی تواند زیادت اجرت را مطالبه کند گرچه در پلان کار متعهد، تعدیلی رخ داده باشد، مگر اینکه تعدیل از اثر تصمیم صاحب کار صورت گرفته باشد.

(2) متعهد نمی تواند به موجب بلند رفتن نرخ و اجرت، زیادت اجرت را مطالبه نماید. مگر در صورتیکه چنان حوادث استثنائی عمومی رخ دهد که هنگام عقد پیشبینی شده نمی توانست و به اثر آن معیاریکه سنجش مالی عقد مقاوله به آن استوار است، دیگری گون شود درین صورت محکمه میتواند به زیادت اجرت یا فسخ عقد حکم نماید، مگر اینکه طرفین طوری دیگری موافقه نموده باشند.

ماده 1500

هرگاه اجرت تعیین نشده باشد، مصارف کار انجام شده توسط اهل خبره تعیین می گردد.

ماده 1501

هرگاه مهندس، نقشه یا اندازه گیری ها را باتمام رسانیده یا اداره تعمیر را به امر صاحب آن بمقابل اجرت معینه به عهده گیرد، مستحق اجرت مذکور شناخته میشود.

ماده 1502

هرگاه صاحب کار اجرت مهندس را تعیین نکرده باشد، مستحق اجرت مثل که مطابق عرف و مدتیکه کار او در بر گرفته تعیین میگردد.

مبحث چهارم - متعهد ثانی

ماده 1503

(1) متعهد میتواند در حالیکه طبیعت کار یا صراحت عقد مانع نگردد، شخص دیگری را به اجرای تمامی یا قسمی از کار مکلف گرداند. بهر صورت متعهد در برابر صاحب کار، از کار متعهد ثانی مسئول میباشد.

(2) متعهد ثانی در برابر متعهد اول مسئول شناخته میشود.

مبحث پنجم - انجام قرارداد

ماده 1504

عقد مقاوله بانجام کار تعهد شده و تسلیم آن مطابق توافق جانبین و احکام قانون منقضى می گردد.

ماده 1505

صاحب کار میتواند هر وقتى خواسته باشد، عقد را خاتمه داده اجراء کار را متوقف سازد، مشروط بر اینکه مصارف متعهد، اجرت کار انجام شده و مفادى را که بانجام کار میسر میگردد، جبران نماید. محکمه در صورت ایجاب شرایط می تواند تعویض را تخفیف دهد.

ماده 1506

هرگاه انجام کار تعهد شده مستحیل گردد، عقد مقاوله منقضى میگردد.

ماده 1507

(1) هرگاه شی بنابر اسباب غیر مترقبه قبل از تسلیم آن به صاحب کار از بین رود، متعهد نمی تواند اجرت کار و مصارف را مطالبه نماید. مگر اینکه به صاحب کار راجع به تسلیم شدن آن قبلاً اطلاع کتبی داده باشد. خساره از بین رفتن مواد، بر تهیه کننده است.

(2) اگر از بین رفتن یا نقصان شی به اثر خطای صاحب کار یا به اثر عیب موادی باشد که صاحب کار آنرا تهیه نموده، متعهد مستحق اجوره و عندالاجاب مستحق تعویض می گردد.

ماده 1508

هرگاه اعتماد شخصی متعهد در عقد مقاوله محل اعتبار باشد، عقد به مرگ متعهد منقضى می گردد. در غیر آن عقد بحال خود باقی میماند. مگر اینکه در ورثه متعهد راجع به حسن اجراء کار تضمینات کافی موجود نباشد.

ماده 1509

(1) هرگاه عقد مقاوله به مرگ متعهد منقضى گردد. صاحب کار بتأدیه قیمت کار انجام شده و مصارفیکه برای اجرای قسمت ناتکمیل صورت گرفته، مکلف می گردد. این مکلفیت به اندازه نفع است که از کار و مصارف مذکور به صاحب کار عاید میشود، در برابر آن صاحب کار میتواند مواد تهیه شده را بمقابل تعویض عادلانه مطالبه نماید.

(2) حکم فقره فوق این ماده در مورد متعهد یکبار اجرا می گردد مگر بنابر اسباب خارج از اراده او از اتمام آن عاجز گردیده نیز تطبیق میشود.

قسمت دوم

استصناع- فرمایش ساختن شی

ماده 1510

استصناع، مقاوله ساختن شی معین است در برابر قیمت مشخص به نحویکه مقاوله بر عین شی وارد باشد نه بر کار صنعت گر.

ماده 1511

در مقاوله استصناع بیان جنس، نوع، مقدار و وصف شی مطلوب شرط می باشد.

ماده 1512

در مقاوله استصناع پرداخت قیمت شی مورد نظر طور معجل حتمی دانسته نمیشود.

ماده 1513

(1) مقاوله کنندگان نمی توانند در صورتیکه مقاوله استصناع انعقاد یافته باشد از تعهدات خود منصرف گردند، مگر اینکه موافقه بین طرفین طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) اگر صنعتگر تعهد خود را مطابق به شرایط مقاوله انجام نداده باشد، فرمایش دهنده به قبولی شی ساخته شده مکلف نبوده، میتواند جبران خساره عاید را از صنعتگر مطالبه کند.

(3) هرگاه فرمایش دهنده از قبولی و تسلیم شدن شی فرمایش داده شده خود بدون سبب و دلایل معقول اباورزد، به تسلیم گیری آن مکلف میگردد. در غیر آن صنعتگر می تواند جبران خساره ای را که به سبب تأخیر تسلیمی یا عدم ایفای تعهد فرمایش دهنده به وی عاید گردیده، از فرمایش دهنده مطالبه نماید.

ماده 1514

(1) صنعت گر مکلف است شی فرمایش داده شده را طوری بسازد که حایز وصف تضمین شده بوده و استفاده مطلوب از آن شده بتواند. همچنان شی مذکور باید عاری از عیبی باشد که ارزش را تنزیل دهد.

(2) اگر شی فرمایش داده شده اوصاف و شرایط موافقه شده را حایز نباشد، فرمایش دهنده میتواند رفع عیب را مطالبه کند.

(3) اگر صنعتگر در رفع عیب تأخیر ورزد. فرمایش دهنده می تواند عیب را رفع نموده مصارف را از صنعتگر مطالبه نماید.

ماده 1515

فرمایش دهنده برای رفع عیب مندرج ماده (1514) این قانون مدت مناسبی را تعیین میکند با توضیح اینکه اگر در موعد معین عیب عاید رفع نگردد، شی را مسترد میدارد. بعد از گذشت مهلت معینه فرمایش دهنده میتواند از مقاوله رجوع نموده و یا تنزیل قیمت را متناسباً مطالبه کند.

ماده 1516

اگر فرمایش دهنده شی فرمایش داده شده را در حالیکه عیب داشته باشد فهمیده تسلیم شود، حق رجوع را بر صنعتگر ندارد. مگر اینکه خیار عیب را به خود شرط گذاشته باشد.

ماده 1517

(1) قیمت شی فرمایش داده شده در وقت تسلیم شدن قابل تأدیه می باشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) اگر شی فرمایش داده شده جزوار قابل تسلیمی باشد، قیمت آن در برابر تسلیمی هر جز قابل تأدیه می باشد.

ماده 1518

(1) اگر شی ساخته شده قبل از تسلیمی آن به فرمایش دهنده تلف شود، صنعتگر ضامن آن شناخته میشود.

(2) اگر شی مذکور در زمانی تلف گردد که مدت معینه ختم شده و صنعتگر بفرمایش دهنده اخطار داده تا شی ساخته شده را تسلیم شود، و او بدون موجب، تأخیر بعمل آورده باشد، صنعتگر مسئول شناخته نمیشود، مگر اینکه اتلاف به سبب قصور صنعتگر و یا اجیران وی صورت گرفته باشد.

ماده 1519

اگر صنعتگر شی ساخته شده را به اساس مطالبه فرمایش دهنده به محل دیگری غیر از محل صنعت خود می فرستد، درین حالت احکام متعلق به فروش رعایت میگردد.

ماده 1520

صنعتگر برای طلب خود از لحاظ مقاوله حق حبس را بالای شی ایکه ساخته و در تصرف دارد، حایز می باشد.

ماده 1521

(1) فرمایش دهنده و ورثه وی می توانند فسخ عقد را مطالبه نمایند، گرچه صنعتگر به ساختن شی فرمایش داده شده شروع نموده باشد. مشروط بر اینکه برای صنعتگر اجرت کار کردگی، قیمت مواد مصرف شده و خساره مواد تهیه شده را بپردازند، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) محکمه می تواند مقدار جبران خساره را مطابق به ایجابات و حالات و کوائف تنزیل دهد.

ماده 1522

(1) فرمایش دهنده می تواند در حالات آتی بعد از اخطار به صنعتگر مقاوله را فسخ و در صورت متضرر شدن مطالبه جبران خساره نماید:

1- در حالتیکه صنعتگر بدون عذر مؤجه در خلال مدت معقول به اجرای تعهد خود شروع نکند.

2- در حالتیکه صنعتگر در خلال مدت معینه به تسلیم دهی شی فرمایش داده شده تأخیر بعمل آورد.

(2) اگر تأخیر و عدم اجرای تعهد از جانب صنعتگر ناشی از خطاء و یا امری باشد که به فرمایش دهنده مربوط باشد و باوجود مطالبه صریح و کتبی صنعتگر به ایفای آن نپرداخته باشد، صنعتگر می تواند عقد را فسخ و جبران خساره وارده را مطالبه نماید.

ماده 1523

هرگاه ایفاً تعهد بعد از شروع به سبب خارج از اراده مقاوله کنندگان منقطع شود، صنعتگر نمی تواند قبض ثمن را مطالبه نماید. مگر به تناسب کاری که پیش از انقطاع تعهد تهیه نموده باشد.

ماده 1524

کارگران و اجیرانیکه در عقد مقاوله استخدام میشوند، حق دعوی مستقیم را در برابر فرمایش دهنده و یا شخصیکه شی فرمایش داده شده به مفاد وی تهیه شده باشد، در حدود میالغی دارا می باشند که فرمایش دهنده به ادای آن برای صنعتگر مکلف باشد. اشخاص مذکور حق امتیاز را بر میبالغ فوق الذکر بعد از صدور حکم محکمه کسب مینمایند، مقاوله کنندگان دومی از طرف مقاوله کننده اول و سایر اشخاصیکه مواد اولیه را به صنعتگر تهیه می نمایند، حق دعوی مستقیم را علیه فرمایش دهنده ندارند.

قسمت سوم

تعهدات مرافق عامه

ماده 1525

تعهدات مرافق عامه، عقدیست که غرض از آن اداره مرافق عامه دارای صفت انتفاعی بوده، بین حکومت و فرد یا حکومت و شرکت عقد میگردد و بموجب آن استفاده از مرافق عامه برای مدت معین به اختیار متعهد گذاشته میشود.

ماده 1526

متعهدمرافق عامه بموجب عقدیکه بامعامله داران می بندد، تعهد میکند تا برای طرف مقابل خدمات لازمه را طور معمول بمقابل اجرتیکه مطابق شروط مصرحه عقد و شروطیکه طبیعت کار و احکام قوانین مربوط ایجاب میدارد، انجام میدهد.

ماده 1527

(1) متعهد مرافق عامه، مکلف است مساوات تمام را درمورد تادیبه اجرت و انجام خدمات بین معامله داران خود تأمین نمایند. درمورد عقودیکه متعهد بامعامله داران عقد می نماید، نرخیکه از طرف حکومت تعیین می گرددواجب الرعايت بوده و متعاقدين مخالف آن موافقه کرده نمی توانند. اگر حکومت تعدیل این نرخ را لازم دانسته و منظور نماید، نرخ جدید از تاریخ منظوری تعدیل بدون تأثیر بمقابل مرعی الاجراء می باشد.

(2) معامله داریکه زیاده تر از نرخ معینه تادیبه نموده باشد، میتواند استرداد آنرا مطالبه نماید. اگر متعهد کمتر از نرخ معینه اخذ نموده باشد، می تواند تکمیل آنرا مطالبه نماید. و هر نوع موافقه دیگر به خلاف این حکم باطل شناخته میشود.

ماده 1528

(1) متعهد حمل و نقل اشخاص مکلف است احتیاط لازمه را برای سلامت راکبین اتخاذ نماید. متعهد از آسیبیکه هنگام سوار شدن، نقل و پائین شدن به اشخاص عاید میگردد، مسئول می باشد. مگر اینکه ثابت نماید که آسیب ناشی از سبب خارجی بدون اراده وی بوده است.

(2) رسیدن آسیب به سبب استعمال غیرقانونی بعضی آلات از جانب متعهد، ناشی از سبب خارجی تلقی نمیشود.

فصل دوم

عقد کار

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1529

عقد کار، عبارت از عقدیست که بموجب آن یکی از طرفین انجام خدمت به طرف دیگر را تحت رهنمائی وی بمقابل اجرت معین متعهد می شود.

ماده 1530

(1) احکام مندرج این فصل درمورد کارگران زراعتی و درمورد مستخدمین منازل تطبیق نگردیده امور مربوط به آن، تابع قوانین خاص و عرف مربوط به آن میباشد.

(2) احکام مندرج این فصل درمورد سایر کارگران و اجیران دولت تاجائیکه بالاحکام قوانین کار و کارگر و اجیران دولت مغایرت نداشته باشد، تطبیق میگردد.

(3) رخصتی های قانونی، مریضی، سفریه و کرایه، حد اقل اجوره اشتراک در فیصدی مفاد عاید و تولید شرائط استخدام، احکام مربوط به تنظیم، تصنیف و تقسیم کار، مویده ها، تقاعد و سایر تأمینات اجتماعی، حقوقی، امتیازات و مکلفیت های کار فرما و کارگر که درین قانون پیشبینی نشده، تابع احکام قانون خاص میباشد.

قسمت دوم

iv. ارکان عقد

ماده 1531

در عقد کار شکل خاص شرط نمیشود، مگر اینکه قانون به خلاف آن تصریح نموده باشد.

ماده 1532

عقد کار برای خدمت معین با مدت معین و غیرمعین جواز دارد.

ماده 1533

هرگاه مدت در عقد معین نباشد، طرفین می توانند هر وقتی خواسته باشند، به فسخ عقد اقدام نمایند. مشروط بر اینکه حداقل دوماه قبل طرف دیگر را اطلاع داده باشد.

ماده 1534

هرگاه مدت عقد معین باشد، بانقضای مدت خود بخود منتهی میگردد. و در صورت استمرار طرفین بعد از انقضای مدت، برای مدت غیرمعین تجدید شده تلقی میگردد.

ماده 1535

هرگاه مقدار اجرت در عقد تصریح نگردیده باشد، مطابق عرف جاری، اجرت مثل تعیین می گردد. در صورت عدم موجودیت عرف، محکمه آنرا به نحویکه عدالت تأمین گردد، تعیین می نماید.

قسمت سوم

احکام عقد

مبحث اول- وجایب اجیر

ماده 1536

کارگر به اموراتی مکلف است:

1- اجرای کار بصورت مستقیم و توجه در آن مانند شخص عادی.

2- اجرای اوامر صاحب کار در ساحه کار موافقه شده، مشروط بر اینکه شامل کارهای مخالف عقد یا قانون یا آداب عامه نبوده و اجرای آن خطری را بار نیابد.

ماده 1537

(1) هرگاه طبیعت کار سپرده شده به کارگر طوری باشد که وی را به اسرار عمده کار واقف گرداند، طرفین میتوانند موافقه نمایند که کارگر بعد از انتهای مدت عقد نمی تواند با کارفرما رقابت نماید و یا در پروژه اشتراک نماید که با کارفرما در رقابت است.

(2) برای صحت این موافقت رعایت شرایط آتی ضروری میباشد:

1- کارگر حین انعقاد عقد به سن رشد رسیده باشد.

2- محدودیت وارده بر کارگر از حیث زمان، مکان و نوعیت کار منحصر به اندازه ضرورت حمایت از مصالح جایز کارفرما باشد.

3- این موافقت به آینده کارگر از ناحیه اقتصادی تأثیری منفی عدالت نداشته باشد.

4- در عقد برای کارگر جبران خساره ناشی از محدودیت متناسب به خساره تعیین شده باشد.

ماده 1538

هرگاه کارگر در اثناى کار به اختراع موفق شود امتیازات و حقوق اختراع مربوط به شخص کارگر میباشد. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد و یا استخدام کارگر از طرف صاحب کار به منظور اختراع و ابتکار بعمل آمده باشد. با آنهم صاحب کار مکلف است مکافات و پاداش مناسب را مطابق به ایجابات عدالت به کارگر بپردازد.

ماده 1539

هرگاه در صورت تخلف از امتناع، رقابت به شرط جزائی موافقه بعمل آمده و شرط طوری باشد که موجب دوام اجباری وظیفه بیشتر اجیر، از مدت معینه نزد صاحب کار گردد. شرط مذکور باطل پنداشته شده، بطلان آن شرط عدم رقابت را نیز از بین می برد.

مبحث دوم- وجایب صاحب کار

ماده 1540

صاحب کار به امور آتی مکلف است:

1- تادیب اجرت اجیر مطابق احکام این قانون.

2- تهیه وسایل لازم برای تأمین سلامت اجیر و حمایت او از خطر.

3- اعطاء تصدیق بعد از انتهای عقد که متضمن تاریخ دخول و خروج اجیر به کار، نوع کار، مقدار اجرت و برائت وی از التزامات عقد باشد.

4- اعاده اوراق و تصادیقیکه از طرف اجیر به وی تسلیم گردیده.

5- سایر مکلفیت هائیکه در قانون خاص تصریح شده باشد.

ماده 1541

هرگاه اجیر در میعاد معینه برای انجام وظیفه حاضر گردیده آمادگی خود را باجرای کار اعلام نماید، مگر بنا بر اسبابی که به صاحب کار راجع می گردد، باجرای کار پرداخته نتواند، مستحق اجرت همان میعاد شناخته میشود.

ماده 1542

هرگاه مدت کار در عقد معین بوده و صاحب کار قبل از انقضای مدت بدون موجودیت عذر یا عیب در اجیر که موجب فسخ گردد، عقد را فسخ نماید، بتأدیه اجرت تمامی مدت و عندالایجاب به تعویض مکلف میگردد.

ماده 1543

صاحب کار مکلف است علاوه بر ایفای التزامات مندرج مواد (1540-1541-1542) این قانون بانجام وظایفی بپردازد که مطابق قوانین خاص مکلف شناخته شده است.

مبحث سوم - انتهای عقد کار

ماده 1544

با رعایت احکام مواد (1533-1534) این قانون عقد کار بانتهای مدت معینه با اتمام کاریکه بمنظور آن عقد صورت گرفته منتهی میگردد.

ماده 1545

هرگاه فسخ عقد ناشی از سوء استعمال حق از جانب یکی از طرفین باشد، طرف دیگر میتواند علاوه بر جبران خساره که از اثر عدم اخطار در مدت معینه مستحق میشود، جبران خساره وارده ناشی از فسخ عقد در اثر سوء استعمال حق را نیز مطالبه نماید.

ماده 1546

هرگاه صاحب کار با مداخله لازمه مخالف شرایط عقد باعث آن شود که اجیر را به انفصال و ادار سازد و ظاهراً اجیرفسخ کننده تلقی گردد، محکمه می تواند صاحب کار را به تعویض محکوم سازد.

ماده 1547

محکمه در تعیین مقدار تعویض که از انفصال ناشی از سوء استعمال حق بوجود آمده، عرف جاریه، طبیعت کاریکه عقد بر آن صورت گرفته، مدت خدمت اجیر و اندازه ضرر وارده را در نظر می گیرد.

ماده 1548

در احوال آتی صاحب کار میتواند بدون اخطار قبلی به فسخ عقد اقدام نماید:

- 1- در حالیکه اجیر شهرت خود را غیر واقعی معرفی نموده یا تصادیق و جواز جعلی ارائه نموده باشد.
- 2- در حالیکه شخص در دوره نا مزدی کار رضائیت صاحب کار را حاصل نموده نتواند، مشروط بر اینکه انفصال در خلال سه ماه از تاریخ تعیین وی صورت گیرد.
- 3- در حال وقوع عمل عمدی یا تقصیری از جانب اجیر به مقصد رسانیدن خساره مادی به صاحب کار، مشروط بر اینکه اطلاع موضوع در خلال مدت (24) ساعت از تاریخ وقوع آن به شخص با صلاحیت قانونی داده شده و اتهام در نتیجه تحقیق ثابت گردد.
- 4- در حال غیرحاضری متجاوز از (15) روز در یکسال یا یک هفته بصورت متوالی بدون عذر معقول.
- 5- در حال عدم ایفای وجایب مرتب بر عقد از طرف اجیر.
- 6- در حال ثبوت افشای اسرار صنعتی یا تجارتي مربوط به دستگاه کار از طرف اجیر.
- 7- در حال محکومیت اجیر بجنایت یا جنحه منافی شرف امانت داری و اخلاق.
- 8- در حال اثبات ارتکاب جرم مخالف آداب عامه بر اجیر در دستگاه کار هنگام اجرای کار.
- 9- در حال تجاوز اجیر علیه رئیس یا یکی از اعضای هیئت مدیره در اثنای کار یا به سبب آن.

ماده 1549

(1) در احوال آتی اجیر میتواند بدون اخطار قبلی عقد را فسخ و کار را ترک دهد:

- 1- در حالیکه صاحب کار هنگام عقد علیه وی از غش کار گرفته باشد، مشروط بر اینکه زیاده از سی روز از تاریخ شمول وی بکار نگذشته باشد.
 - 2- در حالیکه صاحب کار بانجام وجایب خود که مطابق احکام قانون و عقد مکلف گردیده نپردازد.
 - 3- در حالیکه صاحب کار در برابر اجیر یا یکی از افراد عایلیه، وی مرتکب فعل مخالف آداب عامه شود.
 - 4- در حالیکه صاحب کار یا نماینده وی باضرب علیه اجیر تجاوز نماید.
 - 5- در حالیکه خطر بزرگ سلامت یا صحت اجیر را تهدید نماید. مشروط بر اینکه صاحب کار باوجود علم از آن باتخاذ تدابیر لازمه نپردازد.
- (2) در صورتیکه اجیر بنا بر یکی از اسباب مندرج فقره فوق کار را ترک دهد، مستحق تعویض شناخته میشود.

ماده 1550

هرگاه تجارتخانه با تأسیسات فروخته شود، یا به نسبت الحاق یا مزج آن به تأسیسات دیگر تعدیلی در آن رخ دهد، تمامی عقد کار که در زمان بیع یا تعدیل مرعی بوده بین صاحب کار جدید و اجیر بحال نفاذ خود باقی می ماند. صاحب کار جدید و صاحب کار سابقه بصورت تضامن مسئول پرداخت اجرت و حقوق تعویض میباشدند.

ماده 1551

عقد کار به وفات صاحب کار فسخ نمیگردد، مگر اینکه در عقد قرارداد شخصیت وی رعایت شده باشد، اما به وفات اجیر عقد فسخ میگردد.

ماده 1552

هرگاه باثر وفات اجیر یا مریضی طولانی یا سبب مجبره دیگری که مانع دوام کار اجیر گردد، عقد فسخ شود، صاحب کار مکلف است به اجیر و در حال وفات اجیر به زوجه یا فرع او تعویضی را بپردازد که معادل خساره حالت انفصال بدون اخطار باشد، مقدار خساره توسط قوانین خاص و یا موافقت نامه تعیین میشود.

ماده 1553

دعوی ناشی از عقد کار بعد از انقضای یکسال از تاریخ انتهای عقد شنیده نمی شود، مگر اینکه دعوی متعلق به حق الزحمه اشتراک در مفاد و فیصدی معین از قیمت فروشات باشد. در اینصورت مدت مرور زمان یکسال از تاریخی آغاز میگردد که صاحب کار توضیحات مربوط باستحقاق اجیر را مطابق به آخرین صورت حساب به وی تسلیم نماید.

فصل سوم وکالت

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1554

وکالت، عقدیست که بموجب آن مؤکل شخص دیگری را در تصرفات قانونی و معلوم قایم مقام خود میسازد.

ماده 1555

برای صحت وکالت شرط است که مؤکل شخصاً در مورد آنچه وکیل می گیرد، صلاحیت تصرفات قانونی را دارا بوده و وکیل هم کسی باشد که معنی عقد را بداند.

ماده 1556

علم وکیل بوکالت شرط میباشد، در صورتیکه وکیل بعد از آگاهی بوکالت آنرا رد نماید، وکالت رد گردیده پس از آن تصرف وکیل صحت ندارد.

ماده 1557

وکیل گرفتن بصورت مطلق، مقید، معلق به شرط یا موکول به آینده صحیح است.

ماده 1558

اجازه و امر حکم وکیل گرفتن را داشته و فرستادن در حکم وکیل گرفتن نیست. اجازه بعدی حکم وکالت سابقه را دارد.

ماده 1559

هر عقدی را که مؤکل میتواند مستقیماً انجام دهد، انجام آن توسط وکیل نیز جواز دارد.

ماده 1560

(1) وکالتیکه به الفاظ عام طور مطلق ذکر گردیده و در آن هیچگونه تخصیص به نوعیت عمل قانونی نه آمده باشد، وکیل صفت وکالت را صرف در اعمال اداره کسب میکند.

(2) اجازه دادن مال مؤکل، مشروط بر اینکه مدت آن از سه سال تجاوز نکند در کارهای مربوط به حفظ و نگهداشت اموال مؤکل، پرداخت دین و قبض حقوق وی، منقطع ساختن مرور زمان، ثبت عقد، رهن در وثیقه، سعی رفع دعوی مستحیل و دعوی ذوالییدی از جمله اعمال اداره محسوب میشود. سلسله تصرفات حقوقی ایکه عمل اداره آنرا ایجاب نماید، مانند بیع محصولات زراعتی زود تلف و خریدن مواشی و آلات زراعتی در اعمال اداره شامل میباشد.

ماده 1561

در وکالت مقیده وکیل با جرای امور معیین در وکالت و توابع ضروری که طبیعت امر و عرف جاری اقتضاء نماید، مقید میباشد.

ماده 1562

(1) مقید ساختن وکالت در نوع عمل قانونی در سایر تصرفات حقوقی غیر مربوط به اداره باشد. صلح، اقرار، حکمیت، توجیه قسم و اقامه دعوی لازم می باشد.

(2) در تصرفات تبرع، مانند عقد، هبه و عاریت تقیید وکالت در نوعیت و موضوع عمل قانونی شرط است.

قسمت دوم

احکام وکالت

ماده 1563

وکیل نمیتواند از حدود تعیین شده وکالت تجاوز نماید، مگر اینکه رجوع وی به مؤکل ناممکن بوده و احوال و ظروف طوری باشد که به گمان اغلب موافقه مؤکل را در صورت ابلاغ وانمود بسازد درین صورت وکیل مکلف است تجاوز خود را از حدود وکالت بدون تأخیر بمؤکل ابلاغ نماید.

ماده 1564

هرگاه وکالت بدون اجرت باشد، وکیل مکلف است در تنفیذ وکالت چنان توجه نماید که در امور شخصی خود می نماید و به هیچ وجه به توجه بیشتر از توجه شخص عادی، مکلف نمی باشد.

ماده 1565

وکیل نمی تواند مال مؤکل را به منافع شخص خود استعمال نماید، در غیر آن از تاریخ استعمال به تعویض مقدار استعمال شده، مکلف میگردد.

ماده 1566

وکیل مکلف است از اجراءات مربوط وکالت خود مؤکل را وقتاً فوقتاً مطلع گرداند و در ختم وکالت به مؤکل صورت حساب بدهد.

ماده 1567

وکلاهی متعدد به عقد واحد مسئولیت تضامنی دارند، مشروط بر اینکه وکالت قابل تجزیه نبوده یا ضرر عاید بر مؤکل نتیجه خفاء مشترک آنها باشد. تجاوز یکی از وکلاهی متضامن از حدود وکالت یاسوء اجراءات وی در تنفیذ آن، مسئولیت تضامنی را بار نمی آورد.

ماده 1568

هرگاه به عقد واحد وکلاهی متعدد تعیین و به اجراءات انفرادی اجازه داده نشده باشد، مکلف اند بصورت دسته جمعی به اجرای عمل پردازند. مگر اینکه اجرای عمل مانند تادیبه دین و امثال آن به تبادل رای احتیاج نداشته یا اجتماع در آن مانند دعوی، ممکن نباشد.

ماده 1569

(1) وکیل نمی تواند بدون اذن مؤکل شخص دیگری را بحیث وکیل انتخاب نماید.

(2) هرگاه اجرای عمل برای وکیل مفوض گردد، میتواند شخص دیگری را به اجازه مؤکل بحیث وکیل تعیین نماید. در این صورت وکیل دوم وکیل مؤکل شناخته شده بعزل وکیل اول یا وفات او عزل نمیگردد.

ماده 1570

هرگاه وکالت به اجرت باشد وکیل به اجرای عمل مستحق اجرت معینه میگردد. اگر اجوره شرط نشده باشد وکیل از جمله اشخاصی باشد که به اجرت اجراء وظیفه مینماید مستحق اجرت مثل و در غیر آن متبرع شناخته میشود.

ماده 1571

(1) هرگاه وکیل بدون آنکه اجازه داده شده باشد شخص دیگری را در تنفیذ وکالت به نیابت از خود موظف نماید از عمل نایب مسئول بوده چنان تلقی میشود که شخصاً آنرا انجام داده باشد وکیل و نایب مسئولیت تضامنی دارند.

(2) اگر به وکیل اجازه گرفتن نایب بدون تعیین شخص معین داده شده باشد وکیل تنها در مورد خطا در انتخاب نایب یا خطا در رهنمائی مسئول شناخته میشود.

ماده 1572

مؤکل مکلف است مصارف عادی وکیل را در تنفیذ وکالت بوکیل بپردازد.

ماده 1573

مؤکل مسئول ضرری میباشد که به وکیل بدون ارتکاب خطاء به سبب اجرای عادی وکالت میرسد.

ماده 1574

احکام نیابت پیشبینی شده در این قانون برعلايق وکیل و مؤکل یا شخص ثالثیکه با وکیل معامله می نماید تطبیق میگردد.

قسمت سوم

۷. وکالت برای خرید

ماده 1575

برای صحت وکالت به خرید شرط است که، شی که خریده میشود عین یا جنس و مقدار آن معلوم باشد. در تعیین مقدار شی تعیین ثمن کفایت میکند.

ماده 1576

هرگاه امر خریداری شی مجهول برای وکیل تفویض گردیده باشد این نوع وکالت صحت داشته وکیل میتواند از هر نوع و هر جنس که خواسته باشد خریداری نماید.

ماده 1577

(1) هرگاه امر خریداری شی مجهول برای وکیل تفویض گردیده و جهالت شی فاحش باشد وکالت صحت ندارد گرچه ثمن آن توضیح شده باشد.

(2) در صورتیکه جهالت شی فاحش نبوده، طوریکه جنس شی را تذکر داده نوع آنرا بیان نکرده باشد وکالت صحت دارد گرچه ثمن آن توضیح نشده باشد.

ماده 1578

هرگاه مؤکل نوع شی را که توسط وکیل خریداری میشود تعیین نماید و وکیل نوع دیگری را خریداری نماید این خریداری در حق مؤکل نافذ شمرده نمیشود.

ماده 1579

هرگاه وکالت مقید گردد وکیل نمیتواند در خرید شی از آن مخالفت نماید مگر اینکه به نفع مؤکل باشد.

ماده 1580

هرگاه مؤکل اندازه ثمن را برای خریداری شی معین بصورت نقد تعیین نموده و وکیل آنرا بصورت نسیه خریداری نماید مؤکل بقبول آن مکلف میگردد و در صورتی که وکیل به خریداری بصورت نسیه مامور شده ولی آنرا بصورت نقده خریداری کند وکیل به آن ملزم شناخته میشود.

ماده 1581

هرگاه وکیل برای خرید ثمن، مبیعه را از مال شخص خود بپردازد حق رجوع را بر مؤکل داشته و میتواند مبیعه را الی زمان حصول ثمن آن از مؤکل نزد خود نگاه دارد. گرچه ثمن آنرا به بایع نه پرداخته باشد.

ماده 1582

هرگاه وکیل برای خرید شی طور مؤجل مامور گردد خریداری وی به هر نحویکه باشد در حق مؤکل مؤجل می باشد و وکیل نمی تواند ثمن را فی الحال از مؤکل مطالبه نماید مگر در صورتیکه وکیل به خرید شی طور نقد مامور شده باشد و مؤکل ثمن را مؤجل نماید وکیل می تواند ثمن را فی الحال از مؤکل مطالبه نماید.

ماده 1683

وکیل بخرید شی معین نمی تواند شی مورد نظر را در غیاب مؤکل برای خود خریداری نماید مگر اینکه آنرا به ثمن بیشتر از ثمن معینه یا به جنس دیگری خریداری نموده باشد.

ماده 1584

وکیل بخرید نمیتواند مال خود را به مؤکل خود بفروشد.

ماده 1585

هرگاه وکیل برای خرید، در شی خریداری شده عیب قدیمی را بیابد در حالیکه شی هنوز در نزدش باشد می تواند آنرا رد نماید. در صورتی که آنرا به مؤکل خود تسلیم نموده باشد بدون اجازه مؤکل آنرا به سبب عیب رد نموده نمی تواند.

ماده 1586

(1) مبیعه نزد وکیل برای خرید، حیثیت امانت را داشته، اگر بدون تجاوز وکیل از بین رفته یا ناقص گردد، خساره بر مؤکل تحمیل شده از ثمن آن چیزی کاسته نمیشود.

(2) اگر وکیل نسبت حصول ثمن شی را نزد خود نگاه داشته و در عین زمان از بین رفته یا ناقص گردد ثمن آن بر وکیل لازم میگردد.

ماده 1587

وکیل بخرید نمیتواند بیع را بدون اجازه مؤکل اقاله نماید.

قسمت چهارم

وکالت به فروش

ماده 1588

وکیل بفروش نمیتواند شی ای را که به بیع آن وکیل است بالای اشخاصی بفروشد که شهادت آنها به نفع او جواز ندارد، مگر در صورتیکه ثمن از قیمت آن بیشتر باشد.

ماده 1589

(1) هرگاه ثمن شی از طرف مؤکل تعیین شده باشد وکیل بفروش نمیتواند شی را به ثمن کمتر از آن بفروشد در صورت تخلف بیع منعقد و به اجازه مؤکل موقوف می باشد.

(2) اگر وکیل مالی را به مقدار کمتر از ثمن آن بدون اجازه مؤکل فروخته و مبیعه را به مشتری تسلیم نماید ضامن نقصان ثمن دانسته میشود.

ماده 1590

وکیل نمیتواند شی را که به فروش آن مامور است برای خود خریداری کند گرچه مؤکل به آن تصریح نموده باشد.

ماده 1591

هرگاه شی از طرف وکیل فروش بصورت نسیه فروخته شود وکیل میتواند از مشتری ضامن بگیرد گرچه مؤکل به وی امر نکرده باشد.

ماده 1592

قبض ثمن حق وکیل فروش می باشد نه حق مؤکل و مشتری میتواند از تادیبه ثمن به مؤکل امتناع ورزد در صورت تادیبه آن به مؤکل، مشتری بری الذمه شده و مؤکل نمی تواند ثمن را از وکیل مطالبه کند.

ماده 1593

وکیل مکلف است مبیعه را بعد از قبض ثمن در حالیکه عقد بصورت معجل باشد به مشتری تسلیم نماید.

ماده 1594

وکیل فروش تا زمانی که ثمن آنچه را که فروخته است قبض نکند به تادیه ثمن از مال خود مکلف نمی گردد.

ماده 1595

هرگاه وکالت به مقابل اجرت باشد وکیل به تحصیل ثمن مکمل از مشتری مکلف می باشد.

ماده 1596

هرگاه مبیعه به استحقاق برده شود مشتری در صورتی که ثمن را پرداخته باشد اعاده آنرا از وکیل مطالبه میکند اعم از این که ثمن نزد وکیل بوده و یا آنرا به مؤکل تسلیم نموده باشد و وکیل در صورتیکه ثمن را تادیه نموده باشد به مؤکل رجوع میکند و درحالیکه مشتری ثمن را به مؤکل تسلیم نموده باشد حین استحقاق بر مؤکل رجوع می نماید.

ماده 1597

وکیل فروش میتواند قبل از قبض ثمن بیع را بدون اجازه مؤکل خود اقاله نماید مگر عقد در حق مؤکل نافذتلقی نشده وکیل به تادیه ثمن به مؤکل ملزم می باشد وکیل نمیتواند بعد از قبض ثمن بیع را اقاله نماید.

ماده 1598

هرگاه مشتری عیب دائم را در مبیعه مشاهده کند اعاده ثمن را از وکیل در صورتیکه ثمن به مؤکل تسلیم داده شده باشد مطالبه اعاده از مؤکل صورت میگیرد.

قسمت پنجم

وکیل به دعوی

ماده 1599

وکالت به دعوی برای اثبات دین، عین و سائر حقوق که تصریح آن در وکیل گرفتن لازم است صحیح میباشد وکالت به دعوی در وثیقه رسمی درج میگردد.

ماده 1600

وکیل به دعوی صلاحیت صلح وکیل به صلح خصومت را بدون اجازه خاص مؤکل ندارد.

ماده 1601

اقرار وکیل به دعوی در حالیکه صلاحیت اقرار به وی از طرف مؤکل تفویض شده باشد نزد محکمه صحیح پنداشته میشود مگر اینک که مؤکل مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدنی از آن منع شده باشد.

ماده 1602

هرگاه مؤکل وکیل را از اقرار علیه خود منع نموده باشد وکیل به اقرار علیه مؤکل عزل می گردد.

ماده 1603

وکیل به اجاره حق مخاصمت در اثبات اجاره و قبض اجرت را به اجازه مؤکل خود داشته و مکلف است عین چیزی را که به اجاره داده میشود، به اجاره گیرنده تسلیم نماید.

ماده 1604

وکالت به دعوی مستلزم وکالت به قبض نمی باشد مگر آنکه در عقد وکالت تصریح شده باشد وکالت به قبض مستلزم وکالت به دعوی نیست .

ماده 1605

وکیل به دعوی نمیتواند مدعی به را به مدعی علیه بخشش و یا از آن ابراء نماید.

vi. قسمت ششم

انتهای وکالت

ماده 1606

وکالت در یکی از احوال ذیل منتهی میگردد:

1- در حالت اتمام عملی که وکالت در آن صورت گرفته.

حالت انتهای مدت معیننه وکالت. 2- در

3- در حالت وفات وکیل یا مؤکل.

4- در حالت زوال اهلیت وکیل یا مؤکل.

ماده 1607

مؤکل میتواند هر وقتی خواسته باشد وکیل خود را از وکالت عزل نماید به شرط اینکه موضوع را به وکیل ابلاغ نماید مگر اینکه به وکالت حق غیر تعلق گرفته باشد در آنصورت مؤکل بدون قبولی شخصی که وکالت به نفع او عقد شده، نمی تواند وکالت را مقید یا منتهی سازد.

ماده 1608

اتلاف برکنار ماندن تمام حالات انتهای وکالت وکیل مکلف است اعمالی را که شروع نموده به مرحله برساند که از خطر در

فصل چهارم

ودیعت

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1609

ودیعت عقدیست که بموجب آن مالک صلاحیت حفظ مال خود را به دیگری تفویض مینماید و مالیکه طوری امانت نزد شخص دیگری جهت حفاظت گذاشته میشود و دیعت نامیده میشود.

ماده 1610

ذوالیدی آمده قبض شده باشد. طرف و دیعت گیرنده تحت تصرف و از شرط صحت عقد، و دیعت آنست که شی به و دیعت گذاشته شده بتواند و

vii. قسمت دوم

التزامات شخصیکه نزد وی و دیعت گذاشته میشود.

ماده 1611

شخصیکه مال و دیعت نزد وی گذاشته میشود مکلف است که و دیعه را حقیقتاً یا حکماً تسلیم شود.

ماده 1612

شخصیکه مال و دیعت نزد او گذاشته میشود مکلف است طوری به حفاظت آن توجه نماید که به حفاظت مال خود می نماید.

ماده 1613

شخصیکه مال ودیعت نزد وی گذاشته شده نمی تواند در مقابل حفاظت ودیعه اجرتی مطالبه نماید مگر اینکه در عقد به خلاف آن تصریح شده باشد.

ماده 1614

مال ودیعه امانت است و ودیعت گیرنده ضامن از بین رفتن آن نمی باشد، مگر اینکه از بین رفتن آن در اثر تجاوز یا تقصیر ودیعت گیرنده در حفاظت آن بوجود آمده باشد.

ماده 1615

هرگاه ودیعت با اجرت بوده و بنا بر اسبابی از بین رفته یا نقصان یابد که جلوگیری از آن ممکن باشد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده به ضمان مکلف میگردد.

ماده 1616

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، نمیتواند بدون اجازه مالک مال ودیعت را استعمال و از آن استفاده نماید در صورتیکه بدون اجازه مالک آنرا استعمال استهلاک یا از بین ببرد حسب احوال ضامن شناخته میشود.

ماده 1617

شخصیکه ودیعه نزد او گذاشته شده، نمیتواند بدون اجازه مالک آنرا به شخص دیگری به اجاره، عاریت یا رهن بدهد در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه نزد اجاره گیرنده یا عاریت گیرنده یا رهن گیرنده از بین برود مالک آن در مطالبه ضمان از اجاره گیرنده، عاریت گیرنده، رهن گیرنده یا شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مختار می باشد.

ماده 1618

هرگاه مالک مال ودیعه شخصیرا که مال نزد او به ودیعت گذاشته شده از مسافرت بامال ودیعه منع یا مکانی را برای حفاظت آن تعیین نماید در صورت تخلف هرگاه مال ودیعه از بین برود شخص مذکور ضامن شناخته می شود. مگر اینکه عدم قصور خود را ثابت نماید.

ماده 1619

هرگاه شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده آنرا بدون اجازه مالک با مال شخص خود یا مال شخص دیگری طوری خلط نماید که تمیز آن متعذر باشد به پرداخت ضمان مکلف میشود. در حالیکه خلط مال ودیعه با اجازه مالک صورت گرفته باشد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده شریک ملکیت تلقی گردیده و در صورت از بین رفتن مال بدون تقصیر ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1620

(1) شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده نمیتواند آنرا بدون اجازه مالک نزد شخص دیگری به ودیعت گذارد در صورت تخلف اگر مال ودیعه از بین رود مالک در اخذ ضمان از شخص اولیکه ودیعت نزد او گذاشته شده یا شخص دوم مختار میباشد. در صورتیکه ضمان از شخص اول گرفته شود وی بر شخص دوم رجوع می کند و در صورتیکه از شخص دوم ضمان اخذ گردد وی حق رجوع بر هیچ کس را ندارد.

(2) هرگاه ودیعت گیرنده ثابت نماید که مال ودیعت را بنا بر معاذیر معقول نزدش بودیعت گذاشته است ضمان بروی لازم نمیگردد.

ماده 1621

هرگاه مالک ودیعه طور دایمی غایب گردد شخصیکه مال ودیعت نزد او گذاشته شده مکلف است آنرا تا زمانیکه به حیات یا وفات مالک علم حاصل میکنند حفاظت نماید. اگر مال ودیعه طوری باشد که به اثر دیر ماندن تلف میگردد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، میتواند فروش عین و نگهداری ثمن آنرا به حساب امانت بانکی از محکمه تقاضا نماید.

ماده 1622

هرگاه شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده و عین ودیعه در متروکه موجود باشد عین مذکور بمنزله امانت نزد ورثه تلقی گردیده به رد آن به صاحب ودیعه مکلف میگردد.

ماده 1623

هرگاه شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده وفات نموده ورثه وی عین ودیعه را به شخص دیگری فروخته و به مشتری تسلیم نماید و در دست مشتری از بین برود مالک ودیعه میتواند در صورتی که عین قیمتی باشد آنرا معادل روز بیع تسلیمی و اگر مثلی باشد مثل آنرا از بایع یا مشتری مطالبه نماید. آگاهی یا عدم آگاهی وارث متوفی از ودیعت بودن عین در تضمین تأثیری ندارد.

ماده 1624

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مکلف است عندالمطالبه مال ودیعه را به مالک آن رد نماید مگر اینکه ودیعت برای مدت معین بوده و این تعیین مدت به نفع مالک ودیعه باشد.

ماده 1625

شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، میتواند هر وقتی خواسته باشد مالک را بتسلیم مال ودیعه مکلف نماید مگر اینکه از عقد طوری ظاهر شود که مهلت به نفع مالک ودیعه میباشد.

ماده 1626

هرگاه مالک ودیعه وفات نماید شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده ملکف است آنرا به ورثه مالک رد نماید مگر اینکه ترکه مستغرق به دین باشد در این صورت رد مال ودیعه با اجازه محکمه باصلاحیت عملی میگردد در حالیکه مال ودیعه بدون اجازه محکمه باصلاحیت بورثه تسلیم و مال ودیعه از بین رفته یا ناقص گردد شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده به ضمان مکلف میگردد.

قسمت سوم

viii. وجایب ودیعت گذار

ماده 1627

هرگاه ودیعت باجرت باشد ودیعت گذار مکلف است اجرت را در اخیر ودیعت بپردازد، مگر اینکه طور دیگری موافقه بعمل آمده باشد.

ماده 1628

ودیعه گذار بپرداخت مصارفی مکلف میباشد که برای حفاظت مال ودیعه از طرف شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده مصرف گردیده، مشروط بر اینکه مصارف از قیمت ودیعه بیشتر نباشد.

ماده 1629

هرگاه مال ودیعه باستحقاق برده شده، ضمان آنرا شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده متحمل گردد، به اندازه ضمان بر ودیعت گذار رجوع کرده می تواند.

ماده 1630

ودیعت گذار مکلف است تمام خساره را جبران نماید که به سبب ودیعت به شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده، رسیده باشد. مشروط بر اینکه این خساره ناشی از قصور ودیعت گذار باشد.

قسمت چهارم

انواع ودیعت

ماده 1631

هرگاه ودیعت گذارنده برای شخصیکه مال ودیعه نزد او گذاشته شده اجازه استعمال ودیعه را بدهد و ودیعه از جمله اموالی باشد (مانند پول نقد) که باستعمال از بین رود، این عقد، قرض شمرده میشود.

ماده 1632

اداره کننده گان منازل رهایش، هتلها و امثال آن از حفاظت اموالیکه مسافریین و مهمانان با خود می آورند مسؤول میباشند، به استثنای پول نقد و اشیاء قیمتی که تعویض آن متجاوز از پنج هزار افغانی باشد. مگر اینکه دایر کنندگان با وجود آگاهی از قیمت اشیاء، حفاظت آنرا متعهد یا بدون تمسک قانونی از تسلیم شدن اشیاء بصورت امانت امتناع ورزد یا به اساس خطاء بزرگ خودها یا زبردستان خود سبب وقوع ضرر شده باشد.

ماده 1633

(1) مسافر مکلف است بمجرد آگاهی از سرقه یا ضیاع اشیاء و قبل از آنکه هتل را ترک بدهد، موضوع را بدایر کنندگان منزل رهایش یا هتل ابلاغ

نماید، در غیر آن حق او ساقط می‌گردد.

(2) دعوی درین مورد بعد از مرور سه ماه از تاریخ ترک دادن هوتل یا منزل سمع نمی‌گردد.

فصل پنجم

نگهبانی

ماده 1634

نگهبانی، عقیدست که بموجب آن دو طرف منازعه عقار یا منقول یا مجموع اموال مورد منازعه را جهت حفاظت و اداره آن الی زمان حل نزاع بشخص دیگری می سپارند که آنرا با حاصل آن به شخصیکه حق وی در آن شی به اثبات میرسد، اعاده نماید.

ماده 1635

محکمه میتواند در احوال آتی به نگهبانی امر نماید:

1- در احوال مندرج ماده (1634) این قانون که طرفین به نگاهبانی شی مورد نزاع به موافقه نرسند.

2- در حالیکه شخص ذیعلاقه از موجودیت شی نزد متصرف خطر عاجل احساس نماید.

3- در احوال دیگریکه قانون به آن تصریح نموده باشد.

ماده 1636

تعیین نگهبان اعم از اینکه رضایی باشد یا قضایی به موافقه تمام اشخاص شامل نزاع صورت می‌گیرد. در صورت عدم توافق نگهبانی از طرف قاضی تعیین میشود.

ماده 1637

حقوق وجایب و صلاحیت نگهبان در موافقه یا حکم محکمه تعیین می‌گردد. در صورت عدم تعیین احکام ودیعت و وکالت در حدودیکه با احکام نگاهبانی مناقض نباشد، تطبیق می‌گردد.

ماده 1638

(1) نگهبان به حفاظت و اداره اموال تحت نگهبانی مکلف بوده و لازم است در زمینه به اندازه شخص عادی توجه نماید.

(2) نگهبان نمیتواند یکی از اشخاص ذیعلاقه را بدون رضائیت متباقی قائم مقام خود بسازد.

ماده 1639

نگهبان نمیتواند در غیر از اعمال اداره بدون اجازه تمامی اشخاص ذیعلاقه و یا بدون اجازه قاضی در اموال تحت نگهبانی، تصرف نماید.

ماده 1640

نگهبان میتواند از محکمه باصلاحیت تعیین اجرت نگهبانی را مطالبه نماید، مگر اینکه طور صریح یا ضمنی از آن تنازل نموده باشد.

ماده 1641

نگهبان به داشتن دفاتر منظم حساب مکلف میباشد. در صورتی که نگهبان طور رضایی تعیین شده باشد، مکلف است به اشخاص شامل نزاع سال یک مرتبه بر وی اسناد از اجراات و اداره خود حساب بدهد. و اگر نگهبان از طرف محکمه تعیین شده باشد، به دادن یک نقل صورت حساب به محکمه مکلف میباشد.

ماده 1642

نگهبانی بحکم محکمه یا بموافقه اشخاص شامل نزاع خاتمه یافته و نگهبان به رد تمام اموال و اسناد تحت نگهبانی به شخصیکه به موافقه اشخاص شامل نزاع و یا محکمه تعیین می‌گردد، مکلف میباشد.

باب چهارم

عقود احتمالی

فصل اول

قمار بازی

ماده 1643

هر نوع موافقه در خصوص قمار بازی باطل پنداشته میشود.

فصل دوم

عقد بیمه

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 1644

(1) بیمه، عقدیست که بموجب آن بیمه کننده به تادیه یک مقدار پول یا عائد مرتب و یا به تعویض مالی دیگر در حالت وقوع حادثه یا خطر یکه در مقاله تعیین گردیده، به بیمه شونده یا شخصیکه بیمه به نفع وی شرط شده، در بدل مبلغی که یکبارگی یا به اقساط می پردازد، تعهد می نماید.

(2) احکام این فصل تا جاییکه با احکام قانون خاص مغایرت نداشته باشد تطبیق میشود.

ماده 1645

هر نوع منفعت مشروع که به شخص از وقوع خطر معین عاید میگردد، موضوع بیمه شده می تواند.

ماده 1646

هرگاه در مقاله نامه بیمه یکی از شرایط آتی ذکر گردد، شرط باطل شناخته میشود:

- 1- شرطیکه به سبب مخالفت از احکام قوانین و مقررات بسقوط حق بیمه امر نماید. مگر اینکه مخالفت به اساس جنایت یا جنحه عمدی واقع گردد.
- 2- شرطیکه به سبب تأخیر ابلاغ حادثه یا تقدیم اسناد بمقام صلاحیت دار به سقوط حق شخص امر نماید که بیمه برای وی صورت گرفته، مشروط بر اینکه از احوال طوری معلوم گردد که تأخیر بنا بر عذر معقول صورت گرفته باشد.
- 3- هر نوع شرط مطبوع که به شکل ظاهر تبارز نکرده و متعلق بیکی از حالاتی باشد که به سقوط یا بطلان نتیجه منجر گردد.
- 4- شرط حکمیت در صورتیکه در مقاله نامه بیمه ضمن شروط عمومی مطبوع ذکر شده باشد مگر شرط اینکه حکمیت بموافقه خاص و مجزا از شرایط عمومی صورت گرفته باشد.
- 5- هر شرط تحمیلی دیگریکه ظاهر گردد که مخالفت از آن در وقوع حادثه بیمه شده، تأثیر ندارد.

ماده 1647

بیمه کننده به تعویض بیمه شونده ملزم نیست، مگر صرف از ضرریکه از اثر وقوع خطر یکه بیمه برای آن صورت گرفته به اندازه قیمت بیمه، ملزم می باشد.

ماده 1648

دعوی ناشی از عقد بیمه بعد از مرور دو سال از تاریخ حدوث واقعه موضوع دعوی، قابل سمع نمی باشد.

ماده 1649

هر نوع اتفاقیکه مخالف احکام مندرج این فصل باشد، باطل پنداشته میشود. مگر اینکه به نفع بیمه شونده یا استفاده کننده باشد.

قسمت دوم

ix. انواع بیمه

مبحث اول بیمه حیات

ماده 1650

مبالغی که از طرف بیمه کننده حین وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد برای بیمه شونده یا استفاده کننده در مقابل وقوع حادثه یا بسر رسیدن موعد بدون در نظر گرفتن اثبات ضرر عاید، مستحق آن شناخته میشود.

ماده 1651

بیمه برحیات غیر، تازمانیکه غیر، قبل از انعقاد عقد بیمه به آن موافقه تحریری نکرده باشد، باطل شناخته میشود. در صورتیکه شخص ثالث فاقد اهلیت قانونی باشد، موافقه تحریری ممثل قانونی وی برای صحت عقد حتمی میباشد.

ماده 1652

(1) هرگاه شخص بیمه شونده حیات انتحار نماید. بیمه کننده به پرداخت مبلغ بیمه مکلف نمی باشد. مگر با آن هم بتادیه مبلغ معادل قیمت اقساطی بیمه به اشخاصیکه حق باویشان تعلق میگیرد مکلف میشود، در صورتیکه سبب انتحار مرض عقلی باشد طوریکه مریض اراده خود را از دست داده باشد، مکلفیت بیمه کننده بصورت کامل باقی می ماند.

(2) اگر در مقوله بیمه، تادیه بیمه با وجود انتحار شخص در حالت اراده و اختیار شرط شده باشد، این شرط از اعتبار ساقط می باشد، مگر اینکه انتحار بعد از مرور دو سال از تاریخ عقد صورت گرفته باشد.

ماده 1653

هرگاه حیات شخص غیر بیمه شونده بیمه شده باشد، و بیمه شونده عمداً سبب وفات شخص مذکور گردیده یا وفات در اثر تحریک وی صورت گیرد، بیمه کننده بری الذمه شناخته میشود. اگر از طرف بیمه شونده تنها شروع به مرگ استفاده کننده شده باشد، بیمه کننده حق دارد شخص بیمه شونده را تبدیل نماید، گرچه استفاده کننده شخص بیمه شونده را قبول داشته باشد.

ماده 1654

(1) در بیمه حیات موافقه به پرداخت مبلغ بیمه با اشخاص معین یا اشخاصیکه بعداً از طرف بیمه شونده تعیین میگردد، جواز دارد.

(2) اگر بیمه شونده در مقوله بیمه تذکر دهد که بیمه به نفع زوجه او یا اولاد او یا فروع او اعم از اینکه متولد شده یا هنوز متولد نگردیده یا به نفع ورثه او بدون ذکر نام آنها عقد شده است، بیمه به نفع استفاده کنندگان معین اعتبار داده میشود. در حالیکه بیمه به نفع ورثه بدون ذکر نام شان عقد شود، هر یک از ورثه در آن به تناسب سهم میراث مستحق میگردد، گرچه از میراث تنازل نموده باشد.

ماده 1655

بیمه شونده ایکه پرداخت اقساط، مستمر تعهد نموده باشد، میتواند هر وقتی که خواسته باشد، به ارسال ابلاغ تحریری به بیمه کننده قبل از سپری شدن موعد جاری آن را منحل نماید. در این صورت از پرداخت اقساط باقی مانده بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1656

(1) در عقودیکه برای طول حیات بدون شرط گذاشتن بقای حیات شخص بیمه شده برای مدت معین، منعقد گردیده همچنان در تمامی عقودیکه در آن تادیه مبلغ بیمه بعد از مرور مدت معین شرط شده باشد، بیمه شونده میتواند در صورتیکه حد اقل اقساط سه سال را پرداخته باشد، مقوله اصلی را در مقابل وارد نمودن تخفیف در قیمت مبلغ بیمه به مقوله دیگری از وجه پرداخته شده تبدیل نماید. گرچه به خلاف آن موافقه شده باشد، مشروط بر اینکه وقوع حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) عقد بیمه حیات در صورتیکه موقتی باشد، قابل تخفیف نیست.

ماده 1657

(1) بیمه شونده در حالیکه حداقل اقساط سه سال را تادیه نموده باشد، میتواند بیمه را تصفیه نماید. مشروط بر اینکه حادثه بیمه شده محقق الوقوع باشد.

(2) بیمه مؤقتی حیات، قابل تصفیه نمی باشد.

ماده 1658

شروط تخفیف و تصفیه جزء شروط عامه بیمه شمرده شده و لازم است در مقابله بیمه شامل گردد.

ماده 1659

براهارات خطا و غلط در مورد سن شخصیکه بیمه به نفع وی عقد گردیده، بطلان عقد بیمه مرتب نمیشود. مگر اینکه سن حقیقی شخص بیمه شده از حدود معینه ایکه در تعرفه بیمه تصریح شده متجاوز باشد، در آنصورت قیمت مبلغ واجب التادیه به اساس سن حقیقی سنجش میشود.

مبحث دوم بیمه ضد حریق

ماده 1660

بیمه کننده در بیمه ضد حریق مکلف است اضرار ناشی از حریق و اضراری را که نتیجه حتمی حریق شمرده میشود تعویض نماید، مخصوصاً اضراری که به سبب اتخاذ وسایل نجات از حریق با جلوگیری از توسعه آن به اشیای بیمه شده میرسد. همچنان بیمه کننده از ضیاع اشیای بیمه شده و اخفای آن در اثنای حریق مسؤل میباشد، مگر اینکه اخفاء نتیجه سرقت ثابت گردد. احکام این ماده در حالی تطبیق میشود که به خلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1661

بیمه کننده به تعویض خساره عاید از اثر حریق مکلف میباشد، گرچه حریق از شی بیمه شده نشأت کرده باشد.

ماده 1662

بیمه کننده از اضرار ناشی از قصور غیر عمدی بیمه شونده و همچنان از اضراریکه ناشی از آفات سماوی باشد، مسؤل پنداشته میشود. اما اضراریکه به اثر فعل عمدی یا غش بیمه شونده بر اشیای بیمه شده عاید گردد بیمه کننده مسؤل آن نمیباشد. گرچه به خلاف آن موافقه شده باشد.

ماده 1663

اضراریکه سبب آن اشخاصی باشد که بیمه شونده مسؤل آنها شمرده شود، قصور آنها به هر نوع که باشد، بیمه کننده مسؤل آن دانسته میشود.

ماده 1664

(1) هرگاه شی بیمه شده تحت رهن حیازی یا رهن بیمه وی یا سایر بیمه های عینی باشد، این حقوق به مقتضای عقد بیمه به تعویض که مدیون مستحق آن است، انتقال می یابد.

(2) در صورتیکه این حقوق ثبت گردد یا به اطلاع بیمه کننده رسانیده شود، گرچه توسط مکتوب ثبت شده باشد، بیمه کننده نمیتواند آنچه در ذمه اش ثابت است، بدون رضایت داینین به بیمه شونده بدهد.

(3) در حالیکه اشیای بیمه شده تحت حجز قرار گرفته یا تحت نگهداری گذاشته شود، بیمه کننده بعد از آنکه موضوع به وی ابلاغ گردد، نمیتواند چیزی را که در ذمه او لازم گردیده به بیمه شونده بدهد.

باب پنجم

عقود توثیق

ماده 1665

عقود توثیق عبارت از عقودیست که دین را تحکیم می بخشد و آن عبارت است از کفالت، حواله و رهن.

فصل اول

کفالت

قسمت اول

ارکان کفالت

ماده 1666

کفالت عبارت است از انضمام ذمه کفیل به ذمه اصیل در مطالبه نفس یا دین و یا عین.

ماده 1667

کفالت تنها بايجاب کفیل تا زمانیکه بقبول مطالبه کننده یا نایب وی گریچه فضولی باشد در مجلس عقد مقرون نگردد، صحت ندارد.

ماده 1668

کفالت مریض در مرض موت که مال وی مستغرق به دین باشد، صحیح نیست. اگر دین تمام مال او را در بر نگرفته باشد و کفالت بعد از تادیه دین در ثلث مال باقی مانده صورت بگیرد، کفالت صحیح است و اگر کفالت از ثلث باقیمانده مال زیادتر باشد، به اندازه ثلث اعتبار دارد.

ماده 1669

همچنان برای صحت کفالت شرط است که موضوع کفالت اعم از اینکه دین یا عین و یا نفس معلوم باشد. براصیل لازم بوده و از طرف کفیل تسلیمی آن ممکن باشد.

ماده 1670

کفالت از عینیکه بر اصیل غیر خود عین لازم باشد، صحت داشته و آن عبارت از عینیکه که در صورت از بین رفتن، اگر قیمتی باشد قیمت آن و اگر مثلی باشد مثل آن لازم میگردد.

ماده 1671

کفالت از عینیکه بر اصیل غیر از خود عین لازم نباشد، صحت ندارد و آن عبارت از عین است که در حال موجود بودن واجب التسلیم بوده و در صورت از بین رفتن قیمت یا مثل آن لازم نمی گردد.

ماده 1672

کفالت بصورت معجل یا مؤجل یا معلق به شرط مناسب جواز دارد.

ماده 1673

کفالت به امانات مانند ودیعت، مال مضاربت، شرکت، عاریت و مال اجاره شده، در نزد اجاره گیرنده صحت ندارد. مگر اینکه کفالت به سبب وجوب ضمان اموال صورت گرفته باشد.

ماده 1674

کفالت به مال اعم از اینکه معلوم باشد یا مجهول صحیح است. همچنان کفالت از دین صحیح و ثابت در ذمه مدیون صحیح می باشد.

ماده 1675

تازمانیکه التزام اصیل صحیح نباشد، کفالت صحیح شمرده نمیشود.

ماده 1676

کفالت از دین غیر صحیح صحت ندارد، مگر اینکه دین نفقه معینه زوجه بوده برضایت یا حکم محکمه تعیین شده باشد.

ماده 1677

هرگاه دو یا زیاده از شرکاء بر شخص دیگری دین داشته باشند، کفالت یکی از شرکاء از حصه شریک دیگر از دین مشترک صحت ندارد.

ماده 1678

کفالت وکیل به ثمن آنچه که به مشتری فروخته، کفالت وصی به ثمن آنچه که از مال صغیر فروخته و کفالت ناظر به ثمن آنچه از مال وقف فروخته، صحیح نیست.

ماده 1679

برای ثبوت کفالت شکل تحریری حتمی است، گرچه ثبوت اصل وجبیه به شهادت جایز باشد.

ماده 1680

هرگاه مدیون بدادن کفیل ملزم گردد، مکلف است شخص قادر را بحیث کفیل بدهد، مدیون میتواند بجای کفیل تأمینات عین کافی را در اختیار داین بگذارد.

ماده 1681

شخصیکه از تعهد ناقص الاهلیت کفالت نموده و کفالت به سبب نقص اهلیت عقد شده باشد، در صورت عدم تنفیذ تعهد از جانب مدیون اصلی کفیل بتنفیذ تعهد، مکلف میباشد.

ماده 1682

کفالت در مقدار زاید از استحقاق داین بر مدیون و بشرط دشوار تر از شروط مدیون اصلی، جواز ندارد لیکن در مقدار کمتر و بشرط سهلتر مجاز میباشد.

ماده 1683

کفالت شامل ملحقات دین و مصارف مطالبه اولی مصارفیکه بعد از مطالبه کفیل بوجود می آید میباشد. مگر اینکه موافقه به خلاف آن صورت گرفته باشد.

قسمت دوم

کفالت نفس

ماده 1684

موضوع کفالت بنفس را احضار شخصیکه از وی کفالت بعمل آید تشکیل میدهد. اگر تسلیم دادن وی در وقت معین شرط گذاشته شده باشد، کفیل به احضار و تسلیم او به مکفول له حین مطالبه او در وقت معین مکلف میگردد. در صورتیکه او را در وقت معین احضار نماید، کفیل از کفالت بری الذمه شناخته میشود. در غیر آن محکمه میتواند وی را بجزای نقدی تهدیدی محکوم نماید مگر اینکه عجز از احضار مکفول ثابت گردد.

ماده 1685

هرگاه شخصیکه از نفس وی کفالت بعمل آمده در جای معلومی غایب بوده و مکفول له احضار وی را مطالبه نماید، کفیل به احضار او مکلف می شود. درین صورت مکفول له میتواند هنگام رفتن کفیل جهت احضار مکفول از وی کفیل دیگری برای توثیق اخذ نماید. اگر مکفول غایب باشد و کفیل ثابت نماید که جای او مجهول است، کفیل به احضار مکفول مکلف نمی گردد.

ماده 1686

کفیل به نفس، با تسلیم دادن مکفول یا تادیبه دین موضوع کفالت بری الذمه میگردد.

ماده 1687

کفیل با وفات مکفول بری الذمه شده اما با وفات داین مکفول له بری الذمه نگردیده ورثه او میتوانند احضار مکفول را از وی مطالبه نمایند.

قسمت سوم

آثار کفالت

مبحث اول آثار کفالت در بین داین و کفیل

ماده 1688

داین میتواند دین را در صورتیکه معجل باشد فوراً و در صورتیکه مؤجل باشد بمجرد رسیدن مدت تأجیل از کفیل مطالبه نماید. اگر دین معلق بشرط یا موکول بزمان آینده باشد، مطالبه از کفیل قبل از تحقق شرط یا رسیدن موعد معین جواز ندارد.

ماده 1689

با تحقق شرط، تحقق وصف و قید نیز لازم میگردد.

ماده 1690

هرگاه اشخاص متعدد کفیل یک دین گردند و هریک تمام دین را بصورت جداگانه بعقود متعاقبه کفالت نموده باشند، از هریک تمام دین مطالبه شده می تواند و در صورتیکه دین از طرف یکی پرداخته شود دیگران بری الذمه میشوند. اگر یکی از دیگری بتمام دین کفیل باشد، تأدیه کننده می تواند بر هریک به اندازه حصه او رجوع نماید.

ماده 1691

هرگاه اشخاص متعدد دین واحد را جمعاً در یک عقد کفالت نموده باشند، از هریک به اندازه حصه او از دین اصیل مطالبه شده میتواند. در صورتیکه هریک منفرداً جمیع آنچه را که به ذمه دیگرست تعهد نموده باشد، داین میتواند از هر یک منفرداً تمام دین را مطالبه کند.

ماده 1692

هرگاه دین بالای اصیل بصورت مؤجل بوده و شخص دیگری از آن کفالت نماید، در مورد کفیل نیز مؤجل دانسته میشود.

ماده 1693

هرگاه شخص از دین معجل بصورت مؤجل کفالت نماید، تأجیل در مورد اصیل نیز اعتبار داده میشود. مگر اینکه کفیل موعده تأجیل را بخود اختصاص داده یا دائن حین کفالت مهلت را تنها در مورد کفیل شرط گذارد. در این دو صورت تأجیل در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1694

هرگاه دائن که مدیون است برای اصیل مهلت بدهد، این مهلت در مورد کفیل و کفیل کفیل نیز اعتبار داده میشود. در صورتیکه دین بر کفیل اول مؤجل قرار داده شود، تأجیل در مورد کفیل دوم اعتبار داشته در مورد اصیل اعتبار داده نمیشود.

ماده 1695

دین مؤجل به وفات کفیل در مورد خود او از تاریخ وفات قابل تأدیه میشود و داین میتواند دین را از متروکه وی اخذ نماید. در صورتیکه دین از طرف ورثه کفیل به داین پرداخته شود، ورثه به اصیل الی بسر رسیدن موعده تأجیل مراجعه کرده نمی تواند.

ماده 1696

هرگاه مبیعه باستحقاق برده شود، کفیل از ثمن ضمانت کرده شده بری الذمه میگردد.

ماده 1697

هرگاه داین اخذ شی دیگری را عوض دین قبول نماید، کفیل بری الذمه شناخته میشود. گرچه آن شی به استحقاق برده شود.

ماده 1698

هرگاه کفیل وجه کفالت را از مال خود اداء نماید، میتواند به آنچه پرداخته است به اصیل رجوع کند. مشروط بر اینکه کفالت به امر اصیل صورت گرفته و کفیل از جمله اشخاصی باشد که اقرار وی بر نفس خود معتبر شمرده شود.

ماده 1699

کفیل در حدود آنچه از تأمیناتی که برای تضمین دین تخصیص داده و بنا بر خطاء داین ضایع گردیده بری الذمه شناخته میشود گرچه تأمینات مذکور بعد از کفالت یا حکم قانون تعیین شده باشد.

ماده 1700

کفیل نمیتواند قبل از آنکه دین کفالت شده را به داین بپردازد، آنرا از اصیل مطالبه نماید.

ماده 1701

هرگاه مدیون افلاس نماید، داین مکلف است دین را جهت تثبیت در افلاس خط ارائه نماید و الا حق رجوع وی بالای کفیل در حدود ضرر عایده بر کفیل به سبب اهمال داین، ساقط میگردد.

ماده 1702

تأدیه وجه کفالت از طرف اصیل یا کفیل موجب برائت اصیل و کفیل هر دو می گردد.

ماده 1703

ابراء داین برای اصیل موجب برائت کفیل میشود. اما برائت کفیل مستلزم برائت اصیل نیست، پس اگر داین کفیل را بری نماید، اصیل بری الذمه شناخته نمی شود.

ماده 1704

هرگاه داینیکه دین او کفالت شده وفات نموده و مدیون وارث بالانحصار او باشد، کفیل بری الذمه شناخته میشود. در صورتی که داین غیر از مدیون وارث دیگری نیز داشته باشد، کفیل از حصه مدیون بری الذمه میشود نه از حصه وارث دیگر.

ماده 1705

(1) داین مکلف است حین اخذ دین از کفیل، تمام اسنادی را که برای استعمال حق در رجوع به مدیون لازم باشد، به کفیل تسلیم نماید.

(2) اگر دین تضمینات منقول بصورت مرهون یا محبوس داشته باشد، داین مکلف است آنرا برای کفیل تخلیه نماید.

(3) در صورتیکه دین دارای تأمینات عقاری باشد، داین مکلف است بمصرف کفیل با اجراءات انتقال تأمینات مذکور اقدام نماید، کفیل بمصارف نقل، به مدیون رجوع می نماید.

ماده 1706

(1) داین نمیتواند تنها به کفیل رجوع کند، مگر بعد از رجوع به مدیون.

(2) گرفتن دین داین از مال کفیل جواز ندارد، مگر اینکه بعد از تادیه قسمتی از دین برای مدیون مال باقی نمانده باشد. در صورت مطالبه دین از کفیل، کفیل مکلف است به این حق استناد نماید.

ماده 1707

هرگاه دین دارای تأمین عینی ای باشد که مطابق قانون با موافقه برای تضمین دین تخصیص داده شده و کفالت بعد از این تأمین یا به آن یکجا تقدیم گردیده و کفیل با مدیون متضامن نباشد، تحصیل دین از اموال کفیل قبل از تحصیل آن از اموال تخصیص یافته برای تأمین جواز ندارد.

ماده 1708

کفیل متضامن نمیتواند تجرید مدیون را از مال مطالبه نماید، مگر حق دارد به آنچه استناد نماید که کفیل غیر متضامن در مورد تادیه متعلق بدین، استناد می نماید.

ماده 1709

هرگاه کفیل ها در بین خود متضامن باشند و یکی از آنها دین را حین رسیدن موعد آن تادیه نماید، میتواند به دیگران بقدر حصص شان از دین و حصص شان از سهم کفیل مفلس رجوع نماید.

مبحث دوم آثار کفالت بین مدیون و کفیل

ماده 1710

هرگاه کفیل آنچه را کفالت نموده از مال خود تادیه کند، میتواند آنچه را تادیه نموده از مدیون مطالبه کند، درین صورت کفیل در تمامی حقوق قایم مقام داین میگردد.

ماده 1711

هرگاه دین کفالت شده مؤجل بوده و کفیل آنرا بصورت معجل به داین تادیه نماید، نمیتواند آنرا قبل از رسیدن موعد تأجیل از مدیون مطالبه کند.

ماده 1712

با وفات مدیون دین مؤجل به صورت معجل قابل تأدیه میگردد، مگر اینکه موافقه طوری دیگری صورت گرفته باشد. ثالثاً میتواند آنرا از متروکه مدیون اخذ نماید نه از کفیل.

ماده 1713

دین از ذمه مدیون مفلس در صورتیکه در حال حیات او به کفالت یا رهن تحکیم شده باشد ساقط نمی گردد.

ماده 1714

کفیل مکلف است قبل از ادای دین موضوع را به مدیون ابلاغ نماید، در غیر آن حق رجوع او به مدیون ساقط میگردد. مشروط بر اینکه مدیون دین را تأدیه نموده یا هنگام استحقاق نزد وی اسبابی موجود باشد که به بطلان یا انقضاء دین حکم نماید.

ماده 1715

هرگاه در دین واحد، مدیونین متعدد و متضامن وجود داشته باشند، کفیلی که جمعاً از ایشان ضمانت نموده، میتواند به هر یک به تمام آنچه از دین تأدیه نموده رجوع کند.

فصل دوم

حواله

قسمت اول

حواله دین

مبحث اول احکام عمومی

ماده 1716

حواله دین، عبارت است از انتقال دین از ذمه حواله دهنده به ذمه شخص حواله داده شده و مطالبه دین از وی.

ماده 1717

حواله یا مطلق و یا مقید می باشد.

ماده 1718

حواله مطلق اینست که مدیون داین خود را بر شخص دیگری به طور غیر مقید حواله تأدیه دین بدهد، شخص حواله داده شده آن را از مدرک دینی که حواله دهنده بر ذمه وی دارد یا دینی که از لحاظ مال و دیعت یا مال غصب شده نزد وی دارد، اداء نماید. یا طوری باشد که حواله دهنده و شخص حواله داده شده، هیچگونه حقوقی بر یکدیگر نداشته باشند.

ماده 1719

حواله مقید آنست که مدیون داین خود را باخذ دینیکه بالای شخص حواله داده شده دارد، به چنین قید حواله دهد که شخصی حواله داده شده دین را از مدرک دینی که بالای شخص حواله داده شده داشته یا از مدرک عین که نزد وی امانت یا مال مغصوبه ادا نماید.

مبحث دوم شروط صحت حواله

ماده 1720

رضایت حواله دهنده و حواله گیرنده و شخص حواله داده شده شرط صحت حواله دانسته میشود، در صورتیکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نکند، دین به ذمه او انتقال نمی نماید. مگر اینکه دین از رهگذر نفقه زوج باشد که زوج به امر قاضی مکلف به پرداخت آن گردیده، در اینصورت زوج میتواند بدون رضائیت شخص حواله داده شده (شوهرش) دین را حواله دهد و شوهر مکلف میگردد تا دین را به حواله گیرنده بپردازد.

ماده 1721

حواله ایکه بین حواله دهنده و شخص حواله داده شده صورت میگیرد، بقبول حواله گیرنده موقوف می باشد.

ماده 1722

(1) مدیون بودن حواله دهنده از حواله گیرنده شرط صحت حواله شناخته میشود.

(2) مدیون بودن حواله دهنده از حواله دهنده شرط نبوده، هر وقتیکه شخص حواله داده شده حواله را قبول نماید، حواله صحت یافته به پرداخت دین به حواله گیرنده ملزم می گردد. گرچه شخص حواله داده شده مدیون حواله دهنده نباشد.

مبحث سوم دیونیکه حواله به آن جایز است

ماده 1723

دینیکه کفالت در آن صحت دارد، حواله آن نیز صحیح میباشد، مشروط بر اینکه معلوم باشد. حواله به دین مجهول صحیح نیست.

ماده 1724

حواله دیون مرتبه به ذمه اصالتاً صحیح است همچنان حواله دیونیکه در ذمه طور کفالت یا حواله مرتب می گردد صحیح است.

ماده 1725

مستحق وقف میتواند داین خود را بصورت مقید به استحقاق او از وقف بالای ناظر وقف حواله دهد، مشروط بر اینکه حاصل وقف به تصرف ناظر بوده و حواله را قبول کرده باشد. در صورتیکه حاصل وقف بتصرف ناظر نباشد، حواله به استحقاق صحیح نیست.

ماده 1726

پدر و وصی صغیر میتواند، حواله دین صغیر را بر غیر قبول نماید، مشروط بر اینکه خیر صغیر در آن باشد. مثلاً شخص حواله داده شده از حواله دهنده دارا تر باشد. در صورت نزدیکی یا مساوات در غنا حواله به غیر صحیح نیست.

مبحث چهارم احکام حواله

ماده 1727

هرگاه حواله گیرنده حواله را بپذیرد و شخص حواله داده شده به آن راضی گردد، حواله دهنده و کفیل او در صورت موجودیت کفیل از دین و مطالبه بری الذمه شناخته میشوند و در عین حال حق مطالبه حواله گیرنده از شخص حواله داده شده ثابت می گردد. برائت حواله دهنده کفیل او به سلامت حق حواله گیرنده، مقید دانسته میشود.

ماده 1728

حواله بشرط عدم برائت حواله دهنده کفالت دانسته میشود، در صورتیکه بر حواله دهنده ضمان شرط شود یا برای حواله گیرنده خیار گذاشته شود، شرط صحیح و حواله گیرنده می تواند دین را از حواله دهنده یا شخص حواله داده شده مطالبه نماید.

ماده 1729

در حواله مطلق، مطالبه حواله دهنده از شخص حواله داده شده قطع نگردیده، میتواند بعد از حواله تا زمانیکه شخص حواله داده شده دین را بحواله گیرنده تأدیه نکرده، از او مطالبه نماید. در صورت ادای دین به اندازه آنچه تأدیه نموده از ذمه او ساقط میگردد، اگر شخص حواله داده شده مدیون حواله دهنده نباشد و به امر او از طرف او قرض را اداء نماید، به اندازه مثل آن به او رجوع می نماید و اگر به غیر از او قرض را اداء نموده باشد، متبرع شناخته میشود.

ماده 1730

در حواله مقید، حق حواله دهنده راجع به مطالبه دین از حواله داده شده قطع نگردیده و شخص حواله داده شده نمیتواند دین را برای حواله دهنده تأدیه کند. در صورت تخلف نزد حواله گیرنده مسؤول دانسته میشود. درین صورت حواله گیرنده میتواند راجع به آن به حواله دهنده رجوع نماید.

ماده 1731

دین بر شخص حواله داده شده به همان صفتی تعلق می گیرد که بر حواله دهنده داشت. در صورتی که دین بر حواله دهنده بصورت معجل باشد، شخص حواله داده شده باید آنرا معجل تأدیه نماید و در صورتیکه دین مؤجل باشد، شخص حواله داده شده بتأدیه آن مکلف نمیگردد، مگر حین رسیدن موعد تأدیه.

ماده 1732

هرگاه حواله مؤجل باشد، وفات حواله دهنده در موعد تأدیه تأثیری ندارد. اگر شخص حواله داده شده فوت نماید، دین معجل گردیده و از متروکه او تأدیه میگردد. مشروط بر اینکه متروکه برای تأدیه دین کافی باشد در صورت عدم کفایت متروکه تمام دین یا مقدار متباقی در موعد آن از حواله دهنده مطالبه میشود.

ماده 1733

هرگاه حواله مبهم بوده تأجیل یا تعجیل دین در آن تصریح نشده باشد، حواله بصورت مؤجل به شخص حواله داده شده اعتبار داده میشود، در صورت تثبیت تعجیل شخص حواله داده شده فوراً بتأدیه مکلف گردیده و در صورت تثبیت تأجیل حین فرا رسیدن موعد تأدیه، بپرداخت مکلف می شود.

ماده 1733

هرگاه رهن دهنده رهن گیرنده را به اخذ دین، یا مشتری بایع را به اخذ ثمن بر شخص دیگری حواله دهد، این حواله حق رهن گیرنده را راجع به حبس رهن و حق بایع را راجع به حبس مبیعه ساقط نمی سازد. مگر اینکه شخص ثالث دین و ثمن را پرداخته باشد.

ماده 1735

هرگاه رهن گیرنده، داین خود را بر رهن دهنده حواله دهد، حق او در حبس رهن ساقط میگردد. اگر بایع داین خود را به مشتری برای اخذ ثمن حواله دهد، حق او در حبس عین مبیعه ساقط میگردد.

ماده 1736

هرگاه مدیون داین خود را به شخص ثالث به این شرط حواله دهد که شخص حواله داده شده عین ملکیت حواله دهنده را که نزد وی است فروخته و از ثمن آن دین حواله گرفته شده را تأدیه نماید، حواله بعد از قبول شخص حواله داده شده صحت داشته، وی مکلف است تا عین مذکور را فروخته و از ثمن آن دین را تأدیه نماید. شخص حواله داده شده راجع به دین او به حواله دهنده رجوع کرده نمیتواند، مگر اینکه در حواله خیار رجوع برای حواله گیرنده شرط شده یا حواله به نسبت از بین رفتن مال حواله داده شده فسخ گردد.

ماده 1737

متعذر شدن ادای دین از شخص حواله داده شده یا حکم به افلاس او موجب بطلان حواله نمیگردد.

ماده 1738

غیبت شخص حواله داده شده گرچه دایمی باشد باعث رجوع حواله گیرنده بر حواله دهنده نمی گردد، مگر اینکه وفات غایب ثابت شود.

ماده 1739

هر گاه دین که به حواله مقید گردیده ساقط شود و برائت ذمه شخص حواله داده شده از آن به موجب امری قبل از حواله ظاهر گردد، حواله باطل پنداشته میشود و حواله گیرنده به حواله دهنده رجوع مینماید.

ماده 1740

هرگاه مالیکه به حواله مقید گردیده، باثر عارضه بعد از حواله هلاک گردد و برائت ذمه شخص حواله داده شده از آن ثابت هم نگردد، حواله باطل نمیگردد.

ماده 1741

(1) هرگاه مدیون داین خود را به ودیعت گیرنده حواله مقید به عین ودیعه بدهد و ودیعه قبل از ادای آن به حواله گیرنده بدون تجاوز و دیعت گیرنده از بین برود، ودیعت گیرنده بری الذمه شناخته شده و حواله باطل می گردد و حواله گیرنده حق دارد دین خود را از حواله دهنده مطالبه نماید.

(2) در صورتیکه عین باثر تقصیر یا تجاوز و دیعت گیرنده از بین رفته باشد، حواله باطل نگردیده و دیعت گیرنده در صورتی که عین قیمتی باشد، به پرداخت قیمت آن و در صورتیکه مثلی باشد بتأدیه مثل آن برای حواله گیرنده ضامن میگردد.

ماده 1742

با استحقاق بردن ودیعه که محل حواله برای غیر باشد، مانند از بین رفتن آن حواله را باطل می سازد و حواله گیرنده به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1743

(1) هرگاه مدیون داین خود را به شخص حواله داده شده حواله مقید به ادای دین از عین مغضوبه که نزد او است بدهد و عین در دست غاصب حواله داده

شده قبل از اداء آن به حواله گیرنده از بین برود، حواله باطل نگریده و شخص حواله داده شده بری الذمه نشده برای حواله گیرنده ضامن مثل یا قیمت آن میگردد.

(2) اگر عین مغصوبه را غیر به استحقاق ببرد، حواله باطل بوده حواله گیرنده به حق خود بر حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1744

هرگاه مبیعه ای که ثمن آن حواله داده شده با استحقاق برده شود، شخص حواله داده شده در صورتی که ثمن را پرداخته باشد، میتواند بر حواله دهنده یا حواله گیرنده به هریک که خواسته باشد، رجوع نماید.

ماده 1745

(1) هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده تمام دین را از شخص حواله داده شده بگیرد در حال مدیونیت وفات نماید، آنچه را که حواله گیرنده در زمان حیات حواله دهنده از شخص حواله داده شده قبض نموده باشد، از وی محسوب و آنچه را که قبض نکرده باشد، حواله گیرنده در آن مثل سایر دانیین حواله دهنده شناخته می شود.

(2) در صورتیکه دین بین دانیین حواله دهنده تقسیم گردد، حواله گیرنده در خصوص حصصی که سائر دانیین اخذ نموده اند، شخص بر حواله داده شده رجوع کرده نمیتواند.

ماده 1746

هرگاه حواله دهنده قبل از آنکه حواله گیرنده دین خود را از شخص حواله داده شده بگیرد وفات نموده و از وی ورثه باقی مانده باشد، ورثه حواله دهنده، میتواند دین را مطالبه و آنرا با متروکه ضم نماید، در این صورت حواله گیرنده از متروکه دین خود را میگیرد.

ماده 1747

هرگاه شخص حواله داده شده در حال مدیونیت وفات نماید، متروکه وی بین دانیین و حواله گیرنده به تناسب حصص شان تقسیم می گردد، در صورتیکه حق حواله گیرنده بعد از قسمت باقی مانده، راجع به آن به حواله دهنده رجوع می نماید.

ماده 1748

هرگاه حواله گیرنده وفات نموده، شخص حواله داده شده وارث او باشد، آنچه حواله دهنده بر شخص حواله داده شده دارد باطل میگردد. گرچه حواله گیرنده مال حواله را بر شخص حواله داده شده هبه نماید.

مبحث پنجم

برانت الذمه شخص حواله داده شده

ماده 1749

شخص حواله داده شده با پرداخت دین حواله شده یا حواله آن بر غیر و قبول حواله از طرف غیر بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1750

هرگاه حواله گیرنده به شخص حواله داده شده ابراء دهد دین ساقط گردیده شخص حواله داده شده، بری الذمه شناخته میشود.

ماده 1751

هرگاه حواله گیرنده دین را به حواله داده شده هبه نموده و او هبه را قبول نماید، مالک دین شناخته میشود. درین صورت اگر شخص حواله داده شده از حواله دهنده مدیون باشد، دین به اساس مجرای ساقط میگردد، اگر مدیون نباشد او و ورثه او میتوانند آنرا از حواله دهنده مطالبه کنند.

ماده 1752

در حواله مقید ابراء و هبه دین از طرف حواله گیرنده برای حواله دهنده صحت ندارد.

.xi. حواله حق

ماده 1753

هرگاه داین با شخص دیگر موافقه نماید تا حواله دین وی را که بر ذمه مدیون است قبول کند، حواله بعد از قبول حواله گیرنده بدون آنکه حواله داده شده موافقه نماید، صحیح دانسته میشود. مگر اینکه موافقه بین دائن و مدیون به خلاف آن صورت گرفته یا قانون طور دیگری حکم نماید.

ماده 1754

حواله حق بدون رضائیت مدیون صحت دارد.

ماده 1755

حواله حق در خارج از مقداریکه قابلیت حجز را دارد، صحت ندارد.

ماده 1756

حواله حق در مقابل مدیون حواله داده شده با غیر، نافذ شمرده نمیشود. مگر اینکه مدیون حواله داده شده آنرا قبول نموده یا به وی ابلاغ گردیده باشد و نفاذ آن در مقابل غیر به اثر قبول مدیون حواله داده شده، مستلزم آنست تا این قبولی تاریخ ثابت داشته باشد.

ماده 1757

باحق حواله شده تضمینات آن نیز انتقال می نماید.

ماده 1758

دائن حواله گیرنده، میتواند قبل از اعلام حواله یا قبول آن به اجراءات عملی اقدام نماید که توسط آن حق را که به وی انتقال نموده حفاظت نماید.

ماده 1759

هرگاه حواله حق به مقابل عوض باشد، حواله دهنده هنگام حواله بوجود حقی که به آن حواله داده شده ضامن میباشد. مگر اینکه به خلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 1760

هرگاه حواله حق به مقابل عوض صورت نگرفته باشد، حواله دهنده ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1761

هرگاه حواله دهنده غنای مدیون را ضمانت کرده باشد، ضمان بوقت انعقاد حواله راجع میگردد.

ماده 1762

هرگاه حواله گیرنده به حواله دهنده به ضمان مراجعه نماید، حواله دهنده به رد آنچه اخذ نموده با مصارف مکلف می گردد.

ماده 1763

حواله دهنده از تجاوز خود ضامن میباشد، گرچه حواله بدون عوض بوده یا عدم ضمان شرط شده باشد.

ماده 1764

حواله دهنده مکلف است سند حاوی حق حواله شده را باتوضیحات و وسایلی که حصول این حق را به حواله گیرنده میسر گرداند تسلیم دهد.

ماده 1765

در حال تعدد حواله در یک حق، حواله شخصی که اولتر از دیگران تنفیذ گردد ترجیح دارد.

ماده 1766

مدیون حواله داده شده میتواند در برابر حواله گیرنده به مدافعاتی استناد نماید که حین انفاذ حواله به آن در برابر حواله دهنده استناد نموده میتواندست. همچنان میتواند به مدافعاتی استناد نماید که از حق حواله استنباط شده میتواندست.

ماده 1767

هرگاه حق حواله شده در تصرف شخص حواله داده شده قبل از آنکه حواله در حصه غیر، نافذ گردد تحت حجز قرار داده شود، حواله نسبت به حجز کننده حجز دیگر شمرده می شود.

ماده 1768

هرگاه به مال تحت حجز بعد از اینکه حواله در حصه غیر، نافذ گردیده حجز دیگری واقع شود، دین بین حجز کننده متقدم و حواله گیرنده و حجز کننده متأخر مانند دانیین بین شان تقسیم میگردد. اما از حصه حجز کننده متأخر به اندازه ایکه وجه حواله برای حواله گیرنده تکمیل نماید، اخذ میشود.

ماده 1769

هرگاه مدیون حواله را قبول ننموده و قبل از اعلان حواله دین را برای حواله دهنده تأدیه کند بری الذمه شناخته میشود و در صورتیکه حواله گیرنده عالم بودن ویرا هنگام تأدیه به حواله ثابت نماید، بری الذمه دانسته نمیشود.

فصل سوم

رهن حیازی

قسمت اول

ارکان رهن حیازی (تأمینی)

ماده 1770

رهن حیازی، عقدیست که بموجب آن رهن دهنده تعهد مینماید تا مال خود را بتصرف رهن گیرنده یا شخص امین دیگری به مقابل حق مالی قرار دهنده ادای تمامی یا قسمتی از آن بر حق داینین درجه اول یا داینینی که نسبت به داینین مذکور به مرتبه پائین تر قرار دارند، مقدم باشند.

ماده 1771

مال مرهونه در رهن حیازی باید موجود و دارای قیمت مقدور التسلیم و ملک خالی از حقوق غیر باشد.

ماده 1772

(1) موضوع رهن باید دین ثابت به ذمه مدیون بوده یا عینی از اعیان قابل تضمین باشد. رهن به امانات صحت ندارد.

(2) مال مرهونه در رهن حیازی، منقول و غیر منقول شده میتواند.

(3) هرگاه مال مرهونه در رهن حیازی پول نقد باشد، رهن گیرنده نمیتواند از آن استفاده نماید. مگر اینکه این استفاده بغرض حصول دین بعد از اخطار رهن دهنده در موعد تأدیه دین صورت گرفته باشد.

مبحث اول آثار رهن حیازی بین متعاقبین

فروع اول وجایب رهن دهنده

ماده 1773

(1) برای صحت و لزوم رهن شرط است که مرهونه را رهن گیرنده بصورت تام قبض نماید.

(2) رهن دهنده میتواند از تسلیمی رهن برای رهن گیرنده در آن رجوع کرده و در عین مرهون تصرفات نماید.

ماده 1774

رهن دهنده و رهن گیرنده میتوانند در عقد و یا بعد از آن بموافقت یکدیگر گذاشتن رهن را نزد شخص امین شرط گذارند، در این صورت با رضایت شخص امین تصرف او مانند تصرف رهن گیرنده تلقی شده و رهن باقیض وی تمام میشود و رهن دهنده به آن ملزم میباشد.

ماده 1775

رهن دهنده از سلامتی و نفاذ رهن ضامن دانسته میشود، داین میتواند به مصارف رهن دهنده به اتخاذ وسایلی متصل شود که برای حفاظت شی مرهونه لازم است.

ماده 1776

هرگاه مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده بوده و قسمتی از آن به استحقاق برده شود، در صورتیکه مقدار استحقاق برده شده مشاع باشد رهن در متباقی باطل و در صورتیکه معین باشد، در متباقی رهن بحال خود باقی مانده و تمام دین حبس میگردد.

ماده 1777

هرگاه مرهونه به حیازت رهن دهنده در آید رهن منقضی میگردد، مگر اینکه داین رهن گیرنده اثبات نماید که مراجعه به سبب دیگر نیز از انقضای رهن صورت گرفته. این حکم در صورتیست که حق شخص ثالث اخلال نگردد.

ماده 1778

(1) هرگاه شی مرهونه از بین رفته یا ناقص گردد و این از بین رفتن و یا نقصان به علت خطای رهن دهنده یا قوه مجبره باشد، رهن دهنده از آن ضامن شناخته میشود.

(2) بر رهن حیازی، احکام متعلق به از بین رفتن شی مرهونه، در رهن رسمی یا نقصان آن در مورد انتقال حق داین از شی مرهون با آنچه در حقوقی که قائم مقام آن میگردد، تطبیق میشود.

فرع دوم

وجایب داین رهن گیرنده

ماده 1779

هرگاه داین رهن گیرنده، شی مرهونه را تسلیم شود، مکلف است طور در حفاظت و نگهداری آن توجه نماید که در مورد مال خود می نماید.

ماده 1780

رهن گیرنده بعد از قبض رهن ضامن از بین رفتن آن بوده و به پرداخت قیمت مرهونه یا دین هر یک که کمتر باشد مکلف میگردد، در مورد تعیین قیمت به قیمت روز قبض اعتبار داده میشود نه به قیمت روز از بین رفتن مال.

ماده 1781

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده از بین رود و قیمت آن مساوی اندازه دین باشد، تمام دین از ذمه رهن دهنده ساقط گردیده و چنین تلقی می شود که رهن گیرنده به حق خود رسیده باشد. مشروط بر اینکه ثابت شود که از بین رفتن مال به اثر تجاوز و یا تقصیر وی صورت گرفته است.

ماده 1782

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده از بین رود و قیمت آن بیشتر از اندازه دین باشد، دین ساقط گردیده و رهن گیرنده از متباقی قیمت مال مرهونه ضامن میباشد، مشروط بر اینکه از بین رفتن مال به اثر تجاوز یا تقصیر وی باشد.

ماده 1783

هرگاه مال مرهونه نزد رهن گیرنده به اثر تجاوز یا تقصیر او از بین رود و قیمت آن کمتر از مقدار دین باشد، دین به اندازه قیمت مرهونه ساقط گردیده و در دین باقی مانده به رهن دهنده رجوع می نماید.

ماده 1784

هرگاه رهن گیرنده حاصلات عین مرهونه را بدون اجازه رهن دهنده در حال حضور وی یا بدون اجازه محکمه باصلاحیت در حال غیاب او بفروشد بپرداخت قیمت آن مکلف شناخته میشود.

ماده 1785

رهن گیرنده نمیتواند از مال مرهونه، منقول باشد یا عقار بدون اجازه رهن دهنده انتفاع بگیرد، او میتواند به اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به اجاره داده و اجرت آنرا برای رهن دهنده بپردازد، یا اجاره را به اجازه رهن دهنده از اصل دین وضع نماید، گرچه عقد رهن باطل گردیده باشد.

ماده 1786

(1) هرگاه رهن دهنده به استعمال، یا انتفاع یا عاریت دادن مال مرهونه برای اجرای عمل به رهن گیرنده اجازه بدهد و مال مرهونه قبل از شروع در استعمال یا عمل یا بعد از فراغت از آن از بین رود، ضمان آن از دین گرفته میشود.

(2) اگر مال مرهونه در صورت اجازه رهن دهنده حین استعمال و انتفاع یا حین اجرای عملی که به منظور آن به عاریت داده شده از بین رود، امانت تلقی شده ضمان آن بر رهن گیرنده لازم نبوده و نه چیزی از دین در مقابل آن کاسته میشود.

ماده 1787

هرگاه طرفین رهن در مقابل تعویض موافقه شده در اثر تأخیر تأدیه دین به این موافقه ننموده باشند که حاصلات در مقابل تعویض باشد و هم از تعیین تعویض سکوت نموده باشد، تعویض به اساس فیصد قانونی سنجیده شده و از قیمت حاصلات تجاوز کرده نمیتواند.

ماده 1788

اگر برای تأدیه دین تضمین شده وقت تعیین نگردیده باشد، داین نمیتواند مطالبه تأدیه حق خود را نماید. مگر از طریق کاستن آن از قیمت حاصلات، بدون اینکه حق مدیون را در مورد تأدیه دین هر وقتی که خواسته باشد اخلال نماید.

ماده 1789

داین رهن گیرنده اداره شی مرهونه را بدست گرفته تغییری را در طریقه بهره برداری از عین وارد کرده نمیتواند، مگر به اجازه رهن دهنده. همچنان رهن گیرنده مکلف است از تمام اموری بر رهن دهنده اطلاع دهد که مداخله وی را ایجاب میکند.

ماده 1790

هرگاه داین حق خود را در اداره مال مرهونه سوء استعمال نماید یا اهمال بزرگ را مرتکب شود، رهن دهنده میتواند تحت حراست گذاشتن شی را مطالبه یا استرداد آن را در برابر پرداخت آنچه بر وی است بخواهد.

ماده 1791

(1) رهن دهنده نمیتواند با پرداخت قسمتی از دین رهن گیرنده را برد قسمتی از مال مرهونه مکلف نماید. رهن گیرنده میتواند مال مرهونه را در مقابل متباقی دین گر چه قلیل باشد نزد خود نگهدارد.

(2) در صورتیکه مال مرهونه دو چیز جدا گانه بوده و هریک در مقابل مقدار معیین از دین تخصیص داده شده باشد و رهن دهنده مقداری از دین را که در مقابل یکی از آن قرار دارد تأدیه کند، میتواند آنرا اخذ نماید و درحالی که مقدار دین در مقابل هریک تعیین نشده باشد، نمیتواند هیچ یک را اخذ نماید و هر دو در مقابل تمام دین حبس میگردد.

ماده 1792

رهن گیرنده به تسلیمی مال مرهونه به رهن دهنده جهت بیع آن و ادای دین وی مکلف ساخته نمیشود، زیرا حکم رهن حبس دائمی مال مرهونه الی زمان قبض دین از طرف داین است.

ماده 1793

بر رهن حیازی، احکام قانون متعلق به مسؤولیت رهن دهنده غیر مدیون و احکام متعلق به شرط گذاشتن تملک حین عدم ایفا و شرط بیع، بدون اجرائت تطبیق میگردد.

ماده 1794

رهن گیرنده نمیتواند مال مرهونه را بفروشد. مگر اینکه از طرف رهن دهنده وکیل بفروش شده باشد. همچنان رهن گیرنده نمیتواند بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را به ودیعت، اجاره، عاریت و رهن بدهد. در صورت اجرای چنین اعمال رهن گیرنده متجاوز شناخته شده و به سبب آن به تأدیه قیمت مال مرهونه به هر اندازه که بالغ گردد ضامن شناخته میشود.

ماده 1795

هرگاه رهن گیرنده بدون اجازه رهن دهنده مال مرهونه را فروخته و تسلیم مشتری نماید و مال مرهونه قبل از حصول اجازه رهن دهنده نزد مشتری از بین رود رهن دهنده در تضمین مشتری یا رهن گیرنده مختار می باشد.

مبحث دوم آثار رهن حیازی به نسبت شخص ثالث

ماده 1796

رهن حیازی به شخص ثالث حجت شده نمیتواند، مگر اینکه شی مرهونه به تصرف داین یا به موافقت رهن دهنده و رهن گیرنده، به تصرف شخص امین دیگری باشد.

ماده 1797

عقد رهن، به داین رهن گیرنده حق میدهد تا مرهونه را حبس نموده، بدون اینکه حقوق قانونی شخص ثالث را اخلال نماید.

ماده 1798

هرگاه شی مرهونه از تصرف داین بدون اراده یا بدون علم او خارج شود، میتواند مطابق به احکام حیازت آنرا از نزد غیر، مجدداً به حیازت خود برگرداند.

ماده 1799

رهن حیازی برای داین رهن گیرنده حق میدهد تا حق خود را قبل از سایر داینین از ثمن شی مرهونه بدست آرد خواه داین دیگر عادی باشد یا از لحاظ ترتیب، داین متأخر.

ماده 1800

داین رهن گیرنده میتواند تنفیذ حق خود را از مال مرهونه مطالبه نماید، گرچه ملکیت آن شی بغير تعلق گرفته باشد، درین صورت ثالث میتواند دین را تأدیه نموده، خود را در برابر مدیون قایم مقام او قرار دهد.

ماده 1801

از رهن حیازی علاوه بر اصل حق، مصارف ضروری که جهت حفاظت مال مرهونه بعمل آمده، تعویض ضرر ناشی از عیب شی، مصارف عقد دین با مصارف عقد حیازی قید و تنفیذ آن، تعویضات قانونی یا موافقه ناشی از تأخیر تأدیه دین، پرداخته میشود.

xii. قسمت دوم

انقضای رهن حیازی

ماده 1802

رهن به انقضای دین تضمین شده منقضی گردیده و یا از الیه سببیکه دین به آن منقضی گردیده، رهن عودت می نماید. حقوق اشخاص صاحب حسن نیتیکه در خلال مدت انقضای حق و عودت آن کسب شده، اخلال نمیگردد.

ماده 1803

علاوه از حالت مندرج ماده (1802) این قانون، رهن حیازی با موجود شدن یکی از اسباب آتی منقضی میگردد:

1- با اجتماع حق رهن حیازی و حق ملکیت در تصرف شخص واحد.

2- با انصراف صریح یا ضمنی داین رهن گیرنده از حق رهن.

3- با از بین رفتن شی مرهونه.

ماده 1804

رهن حیازی به وفات رهن دهنده و رهن گیرنده باطل نگرندیده، نزد ورثه باقی می ماند.

ماده 1805

هرگاه رهن دهنده، وفات نماید، وصی او به اجازه رهن گیرنده شی مرهونه را فروخته از آن دین رهن گیرنده را می پردازد. در صورتیکه رهن دهنده وصی تعیین نکرده باشد، داین از محکمه ایکه محل اقامت متوفی در حوزه صلاحیت آن قرار دارد، تقاضا میکند تا شخصی را جهت فروش مال مرهونه وتأدیه دین از ثمن آن بحیث وصی تعیین نماید.

ماده 1806

هرگاه داین رهن گیرنده وفات نماید و از مال مرهونه معلوماتی در دست نبوده و در بین متروکه نیز موجود نباشد، قیمت مال مرهونه از متروکه بحیث دین واجب التادیه شناخته میشود.

قسمت سوم

بعضی از انواع رهن حیازی

مبحث اول رهن عقار

ماده 1807

رهن حیازی عقاری بر شخص ثالث حجت شمرده نمیشود، مگر اینکه عقد رهن ثبت گردیده باشد، بر این ثبت احکام خاص مربوط به قیود رهن رسمی تطبیق میگردد.

ماده 1808

داین رهن گیرنده میتواند، عقار را برای رهن دهنده به اجاره دهد، بدون اینکه این امر بر حقوق غیر تأثیری وارد نماید و لازم است قیمت اجاره در عقد رهن تصریح گردد. در صورتیکه بعد از عقد رهن به آن موافقه بعمل آید، لازم است موضوع در حاشیه ثبت عقد رسانیده شود.

ماده 1809

داین رهن گیرنده مکلف است، صیانت عقار را تعهد نموده جهت حفاظت آن بمصارف ضروری اقدام نماید، همچنان مکلف است محصول ومالیه وتکالیف سالانه دیگری را که لازم است، تأدیه نماید. داین می تواند آنچه را مصرف نموده، از قیمت حاصلات عقار یا از ثمن آن در حدود قانون وضع نماید. داین وقتی از این تعهدات معاف شده می تواند که از حق رهن انصراف نماید.

مبحث دوم رهن منقول

ماده 1810

(1) رهن منقول وقتی بر شخص ثالث حجت شده میتواند، که در پهلوی انتقال حیازت در ورق ثابت التاریخ ثبت گردد و در این ورقه باید مبلغ تضمین شده برهن وعین مرهونه به تفصیل توضیح گردد.

(2) تاریخ ثابت، مرتبه داین رهن گیرنده را تعیین می نماید.

ماده 1811

هرگاه رهن گیرنده صاحب حسن نیت باشد، می تواند بحق خود در مرهونه استناد نماید، گرچه رهن دهنده قادر به تصرف در مرهونه نباشد، از جانب دیگر هر شخص صاحب حسن نیت، میتواند به حق استناد نماید که بر شی مرهونه کسب نموده، گرچه این حق بعد از تاریخ رهن باشد.

ماده 1812

(1) هرگاه شی مرهونه بخطر از بین رفتن یا نقص یا تنزیل قیمت مواجه باشد، طوریکه خوف عدم تکافوی آن برای تضمین حق داین محقق گردد و رهن دهنده هم مبادله آنرا با شی دیگر که قایم مقام آن گردد مطالبه ننماید، داین یا رهن دهنده میتواند از محکمه اجازه بیع آنرا بصورت مزایده علنی یا بنرخ موجود بازار، تقاضا نماید.

(2) در حال اجازه بیع، محکمه راجع به ودیعت گذاشتن ثمن نیز امر می نماید. در این صورت حق داین از شی به ثمن آن انتقال می یابد.

ماده 1813

هرگاه فرصت مناسبی برای فروش شی مال مرهونه میسر گردیده و بیع بامفاد قابل وصف امکان پذیر باشد، رهن دهنده میتواند از محکمه اجازه فروش رهن

را مطالبه نماید، گرچه موعد تأدیه دین نرسیده باشد. محکمه در حال اجازه، شروط بیع را معین نموده در مورد به ودیعت گذاشتن ثمن امر می نماید.

ماده 1814

هرگاه داین رهن گیرنده به حق خود رسیده نتواند، حق دارد از محکمه فروش مرهونه را بصورت مزایده علنی یا بنرخ موجود بازار، مطالبه کند.

ماده 1815

داین رهن گیرنده، میتواند در برابر دین خود تملیک مرهونه را از محکمه مطالبه نماید، مشروط بر اینکه تملیک در مقابل قیمتیکه توسط اهل خبره تعیین می گردد، صورت گیرد.

ماده 1816

احکام پیشبینی شده این فصل، در حدودی قابل تطبیق است که با قوانین تجاری و احکام قوانین مخصوص به رهن مال منقول، متعارض واقع نگردد.

مبحث سوم رهن دین

ماده 1817

(1) رهن دین در برابر مدیون وقتی نافذ دانسته میشود که این رهن بوی ابلاغ گردیده یا مطابق احکام حواله، حق آنرا قبول نماید.

(2) رهن دین در مقابل غیر وقتی نافذ شمرده میشود که سند دین مرهونه در حیات رهن گیرنده داخل شده باشد. مرتبه رهن از تاریخ ابلاغ یا قبولی محاسبه میگردد.

ماده 1818

(1) دینیکه قابلیت حواله یا حجز را نداشته باشد، رهن آن جواز ندارد.

(2) رهن اسناد رسمی به طریقه خاصی که قانون بمنظور حواله این اسناد تنظیم نموده، صورت میگردد. مشروط بر اینکه تذکر یابد که حواله به طریقه رهن صورت گرفته است. در این حال رهن بدون ضرورت اعلان خاتمه می یابد.

ماده 1819

داین رهن گیرنده، می تواند بر تعویضات موافقه شده که از دین مرهونه مستحق گردیده و آنچه بعد از رهن مستحق آن می گردد، تسلط یابد. همچنان می تواند بر تمام استحقاق های دورانی دین تسلط یابد. مشروط بر اینکه بر آنچه تسلط می یابد، اولاً از مصارف ثانیاً از تعویضات و ثالثاً از اصل دین تضمین شده به رهن کسر گردد. تمام این مراتب وقتی رعایت میشود که به خلاف آن موافقه صورت نگرفته باشد.

ماده 1820

داین رهن گیرنده بحفاظت دین مرهونه مکلف بوده، در صورتیکه بخواهد قسمتی از دین مرهونه را بدون مداخله رهن دهنده در مقابل دین خود حصول نماید، لازم است تا آنرا با رعایت زمان و مکان معین تأدیه حصول نموده و از موضوع برهن دهنده آخطار دهد.

ماده 1821

مدیون در دین مرهونه، میتواند در برابر داین رهن گیرنده بتمام وسایل تأدیه متعلق به صحت حق تضمین شده برهن استناد نماید. همچنان میتواند به وسایل تأدیه استناد نماید که در مقابل داین اصلی داشته باشد. تمام این حکم در حدودی تطبیق میگردد که مدیون در حالت حواله بمقابل حواله گیرنده به این تادیات، استناد کرده بتواند.

ماده 1822

(1) هرگاه دین مرهونه قبل از موعد دین تضمین شده برهن بسر رسد، مدیون نمیتواند دین را ایفاء نماید مگر برای رهن دهنده و رهن گیرنده یکجا و هر یک از دو نفر می توانند از مدیون مطالبه نمایند، آنچه را تأدیه می نماید به ودیعت بگذارد. درینصورت حق رهن به آنچه به ودیعت گذاشته شده، انتقال مینماید.

(2) رهن دهنده و رهن گیرنده مکلفند آنچه را مدیون تأدیه نموده، بوجهیکه برای رهن دهنده مفیدتر بوده و برای داین رهن گیرنده از آن ضرری عاید نباشد، معاونت نماید.

ماده 1823

هرگاه دین مرهونه و دین تضمین شده برهن، هر دو مستحق تأدیه گردد، در این صورت اگر داین رهن گیرنده حق خود را کاملاً ننگرفته باشد، میتواند آنچه را مستحق میگردد، از دین مرهونه قبض نماید یا اینکه بیع این دین را مطالبه یا آنرا مطابق حکم ماده (1815) این قانون تملک نماید.

مبحث چهارم رهن عاریت

ماده 1824

مدیون میتواند مال غیر را به عاریت گرفته و به اجازه او آنرا برهن بدهد. در صورتیکه اجازه عاریت دهنده مطلق و بدون قید باشد، مدیون میتواند آنرا بهر اندازه و به هر جنسی که خواسته باشد همچنان برای هر شخص در هر جهتی که اراده کند، برهن بدهد.

ماده 1825

هرگاه عاریت دهنده اجازه شی را به اندازه یا جنس یا شخص یا جهت معین مقید سازد، عاریت گیرنده نمیتواند از آن مخالفت نماید. مگر اینکه در مخالفت نفع عاریت دهنده باشد.

ماده 1826

هرگاه عاریت گیرنده مال عاریت دهنده را به اجازه وی مطابق شروطی که گذاشته است برهن بدهد، عاریت دهنده نمیتواند بعد از تسلیم آن برهن گیرنده از آن انصراف نماید و رهن گیرنده میتواند آنرا الی زمان ادای دین نزد خود نگهدارد.

ماده 1827

هرگاه عاریت مقید به مدت معین باشد، عاریت دهنده رهن نمیتواند قبل از سپری شدن مدت تعیین شده، انفکاک رهن و تسلیمی عاریت را برای خود مطالبه نماید. در صورت عدم مقید بودن بمدت و همچنان بعد از سپری شدن مدت، می تواند اینگونه مطالبه رابه عمل آرد.

ماده 1828

هرگاه عاریت دهنده انفکاک رهن را مطالبه و دین را به رهن گیرنده تأدیه نماید. در صورتیکه دین به اندازه قیمت رهن باشد، رهن گیرنده به قبول مجبور گردانیده میشود. در اینصورت عاریت دهنده به عاریت گیرنده، رجوع مینماید. اگر قیمت شی مرهونه از دین کمتر باشد، رهن گیرنده به تسلیمی رهن مجبور گردانیده نمیشود، اگر آنچه که پرداخته شده از قیمت رهن بیشتر باشد، عاریت دهنده به مقدار ما زاد قیمت مال مرهونه متبرع شناخته شده آنرا از عاریت گیرنده، مطالبه کرده نمیتواند.

ماده 1829

هرگاه عاریت گیرنده رهن در حالت افلاس وفات نماید مال مرهونه در تصرف رهن گیرنده حبس باقیمانده، بدون اجازه عاریت دهنده فروخته شده نمی تواند.

ماده 1830

هرگاه عاریت دهنده در حال مدیونیت وفات نماید، به عاریت گیرنده رهن دهنده امر میشود تا دین خود را تأدیه نموده رهن را خلاص نماید. در صورت عجز وی مال مرهونه نزد رهن گیرنده بحال خود باقیمانده، ورثه عاریت دهنده میتواند دین را تأدیه و مال مرهونه را خلاص نماید.

ماده 1831

در مواردیکه احکام فوق رهن عاریت با احکام رهن حیازی معارض واقع نگردد، احکام خاص رهن حیازی بر رهن عاریت تطبیق میگردد.

فصل چهارم

رهن رسمی

قسمت اول

انشاء رهن رسمی

ماده 1832

رهن رسمی، عقدیست که به سبب آن داین حق عینی را بر عقاریکه برای ایفاء دین تخصیص یافته، کسب می نماید و به مقتضای آن بر سایر داینین عادی و داینین پائین مرتبه از خود حق تقدم را داشته و دین خود را از عقر مذکور بهر دستی که باشد حصول نموده می تواند.

ماده 1833

(1) رهن رسمی منعقد شده نمی تواند، مگر به ورقه رسمی که نزد مقامات مربوط تکمیل شده باشد.

(2) مصارف رهن رسمی بدوش رهن دهنده میباشد، مگر اینکه به خلاف آن موافقه بعمل آید.

ماده 1834

در رهن رسمی شخص مدیون یا شخص دیگری که به نفع مدیون چیزی را به رهن بدهد، رهن دهنده شده میتواند.

ماده 1835

رهن دهنده باید مالک عقال مرهونه بوده، اهلیت تصرف را در آن داشته باشد.

ماده 1836

هرگاه رهن دهنده مالک عقال نباشد، رهن وی بدون اجازه مالک آن در ورقه رسمی صحت ندارد.

ماده 1837

رهن عقالیکه در آینده بوجود می آید باطل دانسته میشود.

ماده 1838

هرگاه رهن از طرف مالک صادر شده باشد که سند ملکیت او باطل، فسخ، لغو، زایل یا به سبب دیگر بی اعتبار گردد، رهن به منفعت داین رهن گیرنده باقی می ماند. مشروط بر اینکه حین انعقاد عقد رهن، داین دارای حسن نیت باشد.

ماده 1839

رهن رسمی بغیر از عقال در چیز دیگری واقع شده نمیتواند، مگر اینکه قانون به خلاف آن تصریح نموده باشد.

ماده 1840

(1) عقال مرهونه باید طوری باشد که از لحاظ عرف بیع آن به مزایده علنی صحیح باشد.

(2) همچنان باید بصورت دقیق در عقد تعیین گردیده باشد، در غیر آن رهن باطل دانسته میشود.

ماده 1841

رهن شامل آن ملحقات عقال مرهونه میباشد که عقال شمرده شود، خصوصاً حقوق آبیاری تزئینات، تأسیساتیکه برای مالک منفعت میرساند. مگر اینکه موافقت طوری دیگر صورت گرفته باشد.

ماده 1842

هرگاه ورقه ابلاغ راجع به نرخ ملکیت به ثبت برسد، حاصلات و عواید عقال از تاریخ ثبت ورقه به بعد، بعقال ملحق گردیده و در توزیع آن احکامی رعایت می گردد که در توزیع ثمن عقال مرعی می باشد.

ماده 1843

رهنیکه در عقال مشاع از طرف تمام مالکین صادر گردیده صحیح می باشد. و هر نتیجه ایکه در مابعد برتقسیم عقال یا بر بیع آن در صورت عدم امکان تقسیم آن مرتب گردد، برصحت رهن تأثیر ندارد.

ماده 1844

هرگاه یکی از شرکاء حصه خود را در عقال یا جزء معین آنرا برهن بگذارد و بعداً اعیان دیگری هنگام تقسیم به وی برسد، رهن مذکور در حدود معادل قیمت عقالیکه اصلاً برهن گذاشته شده، به این اعیان انتقال مینماید. مقدار مذکور از طرف اداره تعیین میگردد. داین مکلف است در خلال شصت روز از تاریخ ثبت، تقسیم به اجراءات مربوط به قید جدید اقدام و در آن مقداریکه رهن به آن انتقال نموده، بیان نماید.

ماده 1845

رهن برای تضمین دین معلق بشرط یا دین احتمالی مرتب شده میتواند، مشروط بر اینکه در عقد رهن مبلغ دین تضمین شده تعیین گردد.

ماده 1846

تازمانیکه قانون یا موافقه طور دیگری تصریح نکند، هر جزء از عفار یا عقارات مرهونه، ضامن تمامی دین و هر جزء از دین توسط تمامی عفار یا عقارات مرهونه، تضمین شده دانسته میشود.

ماده 1847

رهن از دین تضمین شده منفصل نشده، در صحت و انقضاء تابع آن شناخته میشود، مگر اینکه قانون طور دیگری تصریح نماید.

ماده 1848

هرگاه رهن دهنده غیر شخص مدیون باشد، در پهلوی استناد به وجوه تادیه خاص، به خود او میتواند، آنچه مدیون از وجوه تادیه متعلق به دین دارد نیز استناد نماید، حق رهن دهنده غیر مدیون باقی میماند گرچه مدیون از آن تنازل نماید.

قسمت دوم

آثار رهن رسمی

مبحث اول آثار رهن رسمی بین متعاقدين

فرع اول آثار رهن رسمی به نسبت رهن دهنده

ماده 1849

تصرف رهن دهنده در عفار مرهونه در حق داین رهن گیرنده تأثیر ندارد.

ماده 1850

رهن دهنده حق دارد عفار مرهونه را اداره نموده عواید آنرا تا زمان ملحق بودن بعفار قبض نماید.

ماده 1851

اجاره ایکه از طرف رهن دهنده عقد شده، در حق داین نافذ شمرده نمیشود، مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقه ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد. در صورتیکه تاریخ آن ثابت نباشد، اجازه در حدود اعمال اداره حسنه، نافذ شمرده میشود.

ماده 1852

مجرائی به اجرت پیشکی که مدت آن از سه سال تجاوز نکند و همچنان حواله به آن در حق داین رهن گیرنده، نافذ نمی گردد. مگر اینکه تاریخ آن قبل از ثبت ورقه ابلاغ نزع ملکیت ثابت باشد، در صورتیکه مدت متذکره از سه سال متجاوز باشد، نفاذ آن مشروط بر آن است که قبل از قید رهن ثبت گردیده باشد، در غیر آن با رعایت حکم این ماده مدت مذکور الی سه سال تنزیل داده میشود.

ماده 1853

رهن دهنده مکلف است، سلامت رهن را تضمین نماید. و داین رهن گیرنده میتواند در مورد هر عمل یا تقصیری که به اثر آن تضمین او نقص بزرگ می یابد، اعتراض نماید و همچنان میتواند به وسایل تحفظی اقدام نموده و مصارف آنرا از رهن دهنده مطالبه نماید.

ماده 1854

هرگاه رهن دهنده به اثر خطاء خویش سبب از بین رفتن یا نقصان عفار مرهونه گردد، داین رهن گیرنده مخیر است که تأمین کافی از وی اخذ و یا حق خود را فوراً مطالبه نماید.

ماده 1855

هرگاه از بین رفتن عین مرهون ناشی از اسباب خارجی باشد و داین دوام دین را بدون تأمین قبول نه نماید، مدیون مخیر است که تأمین کافی بپردازد یا دین

را فوراً قبل از بسر رسیدن موعد آن اداء نماید.

ماده 1856

هرگاه در هر حال اعمالی واقع گردد که به اثر آن عقار مرهونه به از بین رفتن، نقصان، یا غیر کافی شدن برای تضمین مواجه شود، داین میتواند از محکمه مربوط امر توقف چنین اعمال و اتخاذ تدابیری که مانع وقوع ضرر گردد، مطالبه نماید.

ماده 1857

هرگاه عقار مرهونه مبنی بر هر سببی که باشد از بین رفته یا ناقص گردد، رهن علی الترتیب به حقیکه به آن مرتب میشود، انتقال مییابد. مانند تعویض یا مبلغ تأمین، یا ثمنی که مقابل استملاک او برای منافع عامه تعیین میگردد.

فرع دوم

آثار رهن به نسبت داین رهن گیرنده

ماده 1858

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، تنفیذ حکم تنها بر مال مرهونه او جواز دارد. رهن دهنده حق ندارد که به تأدیة تنها مدیون را مکلف نماید. مگر اینکه موافقه طوری دیگر بعمل آمده باشد.

ماده 1859

داین بعد از ابلاغ مدیون راجع به تأدیة دین، می تواند حق خود را بر عقار مرهونه تنفیذ نموده و فروش آنرا مطابق میعادیکه در قانون اصول محاکمات مدنی تعیین گردیده مطالبه نماید.

ماده 1860

هرگاه رهن دهنده شخص دیگری غیر مدیون باشد، میتواند باتخلیه عقار مرهونه مطابق احکام مربوطه به تخلیه عقار مرهونه اجرائیرا که متوجه اوست، از خود رفع نماید.

ماده 1861

(1) هرگونه موافقه که حق تملک عقار مرهونه را حین عدم ادای دین در موعد آن به مقابل ثمن معیین هر اندازه که باشد بداین بدهد یا حق فروش آنرا بدون رعایت اجرائت مصرحه قانون به وی اعطا کند، باطل شناخته میشود. گرچه این موافقه بعد از رهن به عمل آمده باشد.

(2) هرگاه بعد از رسیدن موعد تأدیة دین یا قسط آن چنین موافقه بعمل آید که مدیون از عقار مرهونه در مقابل دین بداین خود تنازل نماید، موافقه مذکور جواز دارد.

فرع سوم آثار رهن به نسبت شخص ثالث

ماده 1862

رهن در حق شخص ثالث وقتی نافذ میگردد که شخص ثالث قبل از اکتساب حق عینی بر عقار رهن را عقد یا در حکم مثبت رهن قید گردیده باشد.

ماده 1863

استناد به مواد آتی در مقابل شخص ثالث صحیح نمی باشد:

1- به تحویل حق تضمین شده بقید.

2- به حق ناشی از قایم مقام شدن شخص به جای داین در این حق به حکم قانون یا موافقه.

3- بتنازل از مرتبه قید به منفعت داین دیگر، مگر اینکه در حاشیه قید اصلی به آن تصریح شده باشد.

ماده 1864

در اجرائت مربوط بقید، تجدید، محو ابقای محو و آثار مرتب بر تمام اجرائت مذکور، احکام خاص ثبت اسناد املاک عقاری تطبیق میگردد.

ماده 1865

مصارف قید، تجدید و محو آن بر ذمه رهن دهنده میباشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

فرع چهارم

حق تقدم و حق تتبع (تعقيب)

ماده 1866

داین رهن گیرنده حقوق خود را قبل از داین عادی کاملاً از ثمن عفار مرهونه یا از مالیکه جانشین عفار گردیده است، حسب درجه هریک بدست می آورند.

ماده 1867

مرتبه رهن از تاریخ قید آن محاسبه میشود، گرچه دین تضمین شده برهن معلق به شرط یا دین مستقبل یادین احتمالی باشد.

ماده 1868

برقید رهن ادخال مصارف عقد، قید، تجدید و تعویضاتیکه بنا بر موافقه مستحق بوده و تأدیة آن به تأخیر افتیده باشد، داخل میگردد و تا تاریخ اتکای بیع، مزایده به شخص در توزیع و در مرتبه خود رهن بصورت ضمنی شامل میشود.

ماده 1869

داین رهن گیرنده، میتواند از مرتبه رهن خود در حدود دین خود به منفعت داین دیگری که بسر نفس عفار، رهن مقید دارد، تنازل نماید. درینصورت بمقابل دین داین دیگر به تمامی وجوه تأدیة که بمقابل داین اول جایز شناخته میشود، استناد می تواند. به استثنای آنچه که به انقضای حق داین اول متعلق بوده، مشروط بر اینکه این انقضاء بعد از تنازل از مرتبه باشد.

ماده 1870

(1) داین رهن گیرنده می تواند وقتیکه موعد تأدیة دین بسر رسید، ملکیت عفار مرهونه را از دست حایز آن خارج سازد، مگر اینکه حایز برضائیت خود دین را اداء یا عفار را از رهن خلاص یا از رهن صرف نظر نماید.

(2) هر شخصیکه ملکیت عفار مرهونه بنا بر سببی از اسباب ملکیت یا حق عین دیگری بر آن قابل رهن باشد به وی انتقال نماید، حایز عفار مرهونه شناخته میشود بدون اینکه از دین تضمین شده به رهن مسؤولیت شخصی داشته باشد.

ماده 1871

حایز میتواند هنگام رسیدن موعد دین تضمین شده به رهن آنرا با ملحقات آن و مصارف مربوط به اجراءات از تاریخ اخطار به بعد شخصاً بپردازد، این حق حایز تا زمان تحقق مزایده باقی می ماند. در اینصورت حایز میتواند تمام آنچه را پرداخته است از مدیون یا مالک سابقه عفار مرهونه مطالبه نماید.

ماده 1872

حایز میتواند قید رهن را که در آن قایم مقام داین شده حفظ نموده و آنرا عندالایجاب تجدید نماید، مگر اینکه هنگام ثبت سند این حایز قیودیکه موجود بوده محو گردد.

ماده 1873

هرگاه به سبب ملکیت عفار مرهونه بر ذمه حایز، مبلغی باشد که فوراً مستحق اداء بوده و برای تأدیة دین تمام داینین که حقوق شان بر عفار قید گردیده کفایت نماید، هریک از داینین مذکور میتواند حایز را بپرداخت حق خویش مکلف نماید، مشروط بر اینکه سند ملکیت حایز ثبت شده باشد.

ماده 1874

هرگاه دینیکه بر ذمه حایز است فی الحال غیر مستحق اداء باشد یا مقدار آن از دیون استحقاق داینین کمتر باشد، داینین میتوانند تأدیة آنچه را که بر ذمه حایز است، مطابق شروطیکه به آن تعهد نموده و در موعدیکه به پرداخت دین موافقه بعمل آمده، از وی مطالبه نمایند.

ماده 1875

هرگاه حایز آنچه را که بر ذمه وی است به داینین تأدیة نماید، حق مطالبه محو قیودیرا که بر عفار است، کسب می نماید.

ماده 1876

حایز می تواند بعد از ثبت سند ملکیت خود، عقار را از تمام رهنیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده، پاک نماید، وی می تواند این حق را هر وقتی که خواسته باشد استعمال نموده والی زمانیکه لست شروط فروش به معرض اعلان گذاشته میشود، حفظ نماید.

ماده 1877

هرگاه حایز پاک کردن عقار را اراده نماید، مکلف است برای داینیکه حقوق شان مقید است، اطلاعیه ئی را بمحل اقامت شان بفرستد که متضمن خلاصه سند ملکیت وی وتاریخ ثبت آن و قیمت عقار ولست حقوقیکه قبل از ثبت سند وی قید گردیده با اسماء اصحاب حقوق باشد.

ماده 1878

حایز مکلف است در اطلاعیه از آمادگی خود برای تادیه دیون قید شده ایکه فی الحال واجب التادیه باشد، بدون در نظر گرفتن میعاد استحقاق دیون مذکور در حدود قیمت عقار تذکر بعمل آرد.

ماده 1879

به هریک از دائنینی که حق وی قید گردیده وهمچنان کفلیکه حق مقید دارد، میتواند فروش عقاری را که پاک کردن آن مطلوب است، در خلال سی روز از تاریخ آخرین اطلاعیه رسمی مطالبه نماید، مسافه راه در تعیین موعده رعایت میگردد.

ماده 1880

مطالبه به اساس اطلاعیه ایکه برای حایز و مال سابق فرستاده میشود و در آن مطالبه کننده یا وکیل قانونی وی امضاء می نماید، صورت میگیرد. مطالبه کننده مکلف است مبلغی را که برای مصارف فروش از طریق مزایده کفایت نماید، طور ودیعت در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید بگذارد. مطالبه کننده بعد از این از طلب خود صرف نظر نموده نمیتواند، مگر اینکه تمام دائنین که حقوق شان قید بوده و تمام کفیل ها به آن موافقت نمایند.

ماده 1881

هرگاه فروش عقار مطالبه شود، تمام اجراءات مربوط به فروش اجباری رعایت می گردد و فروش بنا بر مطالبه صاحب منفعت در تعجیل برای طالب یا حایز تمام میشود، شخصیکه به اجراءات مباشرت می نماید، مکلف است در اعلانات فروش مبلغی را که قیمت عقار تعیین گردیده تذکر دهد.

ماده 1882

شخصیکه مزایده بر او خاتمه می یابد، مکلف است علاوه بر تأدیة ثمنیکه در مزایده تعیین گردیده مصارفیکه اجراءات پاک کردن ایجاب می نماید، مصارف سند ملکیت و ثبت آن و مصارف اعلانات حایزیرا که ملکیت از دستش خارج گردیده نیز تادیه نماید. مگر اینکه قانون خاص طور دیگری تصریح کرده باشد.

ماده 1883

هرگاه فروش عقار در خلال مدت معیین و طبق شرایط مربوط مطالبه نشود، ملکیت عقار بصورت نهائی و فارغ از هر نوع حق قید شده، بحایز تعلق می گیرد. مشروط بر اینکه حایز مبلغی را که قیمت عقار تعیین شده، بارعایت مراتب دائنین در تأدیة حقوق شان از آن برای آنها بدهد. یا مبلغ مذکور را در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید، طور ودیعت بگذارد.

ماده 1884

تخلیه عقار مرهونه با تقدیم عریضه از طرف حایز به مقام محکمه با صلاحیت صورت میگیرد. در عریضه رساندن موضوع در حاشیه ثبت ورقه ابلاغ به اخراج ملکیت مطالبه میشود. موضوع تخلیه در خلال پنج روز از تاریخ تقدیم عریضه جهت اتخاذ اجراءات مربوط بداین مباشر اطلاع داده میشود.

ماده 1885

هرگاه حایز تأدیة دیون قید شده یا پاک کردن عقار را از رهن یا انصراف از عقار را اختیار نه نماید، داین رهن گیرنده نمیتواند اجراءات اخراج ملکیت را مطابق احکام قانون اصول محاکمات مدنی در مقابل او اتخاذ نماید، مگر بعد از اینکه راجع به تأدیة دین مستحقه یا راجع به انصراف از عقار به مدیون اخطار نموده باشد.

ماده 1886

حایزیکه سند ملکیت وی به ثبت رسیده و در دعوی ایکه علیه مدیون به دین حکم گردیده طرف دعوی قرار نگرفته باشد، میتواند بطرق دفعیکه استناد مدیون به آن جواز دارد، استناد نماید. مشروط بر اینکه حکم به دین بعد از ثبت سند حایز باشد. همچنان او میتواند در هر حال به دفعی استناد نماید که مدیون نیز بعد

از حکم به دین حق استناد را به آن داشته باشد.

ماده 1887

حایز میتواند در مزایده شامل گردد، مشروط بر اینکه مقدار ثمن تقدیم داشته او در مزایده از مقدار باقیمانده ذمت او از رهگذر ثمن عقاریکه برای فروش گذاشته شده، کمتر نباشد.

ماده 1888

هرگاه ملکیت عقار مرهونه از دست حایز خارج گردیده و بعداً مزایده بشخص وی تعلق بگیرد، حایز بموجب سند اصلی ملکیت مالک عقار شناخته میشود و در صورتی که ثمن نهائی مزایده را که به وی تعلق گرفته تأدیه نموده یا در خزانه یا بانکی که محکمه تعیین نماید طور ودیعت بگذارد، عقار مذکور از تمام حقوق قید شده پاک می گردد.

ماده 1889

هرگاه مزایده به شخص دیگری غیر از حایز تعلق بگیرد، شخص مذکور می تواند بموجب حکم مزایده حق خود را از حایز بدست آورد.

ماده 1890

هرگاه ثمنیکه مزایده به آن تعلق گرفته، بر حقوق دانیینیکه حقوق آنها قید گردیده زیادت نماید، این زیادت حق حایز بوده و دانیین رهن گیرنده، می توانند حقوق خود را از حایز مطالبه نمایند.

ماده 1891

حقوق ارتفاق و حقوق عینی دیگریکه حایز قبل از انتقال ملکیت عقار به وی دارا بوده به حایز عودت می نماید.

ماده 1892

حایز مکلف است عواید عقار را از تاریخ ابلاغ به تأدیة دین یا انصراف از عقار رد نماید. در صورتیکه اجراءات مربوط مدت سه سال ترک گردد، مکلفیت به رد عواید از تاریخ ابلاغ جدید اعتبار دارد.

ماده 1893

(1) حایز میتواند از طریق دعوی تضمین برمالک سابق در حدودی مراجعه نماید که خلف حق مراجعه را بر شخصیکه از وی بصورت معاوضه یا تبرع کسب ملکیت نموده، دارا باشد.

(2) اگر حایز زاید از استحقاق که به اساس سند ملکیت به ذمه مدیون است تأدیه نماید و این تأدیه بنا بر هر سببی که باشد، می تواند به مدیون مراجعه نماید. در این صورت حایز قایم مقام دانیینی می گردد که حقوق آنها را تأدیه نموده است.

ماده 1894

حایز شخصاً از نقصانیکه به اثر خطاء وی بر عقار عاید گردد، در برابر دانیین مسوول شناخته میشود.

قسمت سوم

انقضای رهن رسمی

ماده 1895

(1) رهن رسمی مانند رهن حیازی به انقضای دین تضمین شده منقضی گردیده و به اثر زوال سببیکه دین به آن منقضی گردیده، عودت می نماید.

(2) عودت رهن، حقوقی را که اشخاص دارای حسن نیت در ظرف مدت انقضای حق و عودت آن از غیر کسب نموده اند، اخلال نمی نماید.

ماده 1896

حق رهن رسمی با اتمام اجراءات پاک کردن بصورت نهائی منقضی می گردد. گرچه ملکیت حایزیکه عقار را پاک کرده بنا بر هر سببی که باشد، زایل گردد.

ماده 1897

رهن یا فروش اجباری عقار از طریق مزایده علنی و به ودیعت گذاشتن ثمن نهائی آن یابه تأدیة ثمن مذکور به دائنبنیکه از لحاظ درجه مستحق تأدیة حقوق خود از این ثمن میشوند، منقضی میگردد.

ماده 1898

داین رهن گیرنده، میتواند باوجود بقای دین، از رهن رسمی تنازل نماید.

ماده 1899

بر رهن رسمی احکام مربوط به عدم انقضاء به اثر وفات رهن دهنده یا رهن گیرنده و بقای دین نزد ورثه تطبیق میگردد.

کتاب سوم

حقوق عینی

باب اول

حقوق عینی اصلی

فصل اول

حقوق ملکیت

قسمت اول

قسمت ساحه و حمایت ملکیت

ماده 1900 :

ملکیت، حقی است که به مقتضای آن شی تحت اراده و تسلط شخص قرار میگیرد. و تنها مالک میتواند در حدود احکام قانون به استعمال، بهره برداری و هر نوع تصرف مالکانه در آن بپردازد.

ماده 1901 :

مالک شی، مالک تمام آنچه که از عناصر اصلی آن شمرده شده و انفصال آن از شی بدون از بین رفتن یا تلف شدن یا تغییر یافتن شی ممکن نباشد، شناخته میشود.

ماده 1902:

(1) ساحه ملکیت زمین، به آنچه که عمقاً و ارتفاعاً معتاد و مجاز است شامل می باشد.

(2) بموجب موافقه یا حکم قانون، ملکیت سطح زمین از ملکیت مافوق و ماتحت آن مجزا شده می تواند.

ماده 1903:

ملکیت هیچ شخص از دست او کشیده شده نمیتواند، مگر بموجب قانون.

قسمت دوم

قیود ملکیت

ماده 1904:

مالک میتواند در ملکیت خود در حدود قانون تصرف نماید.

ماده 1905:

هرگاه بملك حق غير تعلق بگيرد، مالك نمیتواند در آن طوري تصرف نمايد كه موجب ضرر غير گردد، مگر به اجازه صاحب حق.

ماده 1906:

ضرر فاحش قديم باشد يا جديد از بين برده میشود.

ماده 1907:

ضرر فاحش آن است كه سبب شكست يا انهدام بنا گردیده و يا مانع حوايج اصلي كه عبارت از منافع مقصود آن است گردد.

ماده 1908:

مانع شدن روشني بطور كلي از خانه ضرر فاحش شمرده میشود، هيچكس نمیتواند چنان بنايي اعمار نمايد كه كلكين خانه همجوار را مسدود ساخته و بطور كلي مانع روشني در آن گردد. در صورت احداث چنين بناء همجوار میتواند دفع ضرر را در صورت امكان و در غير آن از بين بردن بناء را براي دفع ضرر مطالبه نمايد.

ماده 1909:

شخصيکه عمارتي بناء ميکند بايد آنرا طوري اعمار نمايد كه از كلكين، عمارت قديمه همجوار متضرر نگردد.

ماده 1910:

شخصيکه بمصرف خود منبع آبياري يا مجري آب فاضل را بمنظور آبياري اراضي خویش احداث مي نمايد، اشخاص ديگر بدون اجازه وي حق انتفاع را از آن ندارند.

ماده 1911:

با رعايت عدم ضرر رساندن به عامه، تعيين حق استفاده از آب نهر عمومي و توزيع آن به اندازه زميني ميباشد كه آبياري را ايجاب ميکند.

ماده 1912:

مالك اراضي ايکه بواسطه آلات يا نهر زمين خود را آبياري مينمايد در حاليکه حق جريان آب را بر اراضي غير نداشته باشد نمیتواند مالك زمين مذکور را به جريان آب خود مجبور گرداند.

ماده 1913:

هرگاه شخص حق جريان آب را بر زمين ديگري داشته باشد، مالك زمين مذکور نمي تواند مانع جريان آب او در زمين خود گردد.

ماده 1914:

شخصيکه زمين خود را بصورت عادي طوریکه زمين آن را تحمل بتواند، آبياري نمايد و به اثر آن آب در زمين شخص ديگري جريان پيدا کند و زراعت او را از بين

ببرد، ضامن شناخته نمی‌شود و اگر زمین خود را بصورت غیر عادی آبیاری نموده و شخص دیگری از آن متضرر گردد، ضامن شناخته می‌شود.

ماده 1915 :

حقوقه بمیراث برده می‌شود و با استفاده از آن وصیت جواز دارد.

ماده 1916 :

(1) حق آبه زمین، تابع زمین می‌باشد.

(2) فروش، هبه و اجازه حقوقه زمین زاید از ضرورت صاحب زمین، جز بمنظور آبیاری زمین جواز ندارد.

(3) سدیر احکام مربوط به حق آبه و آبیاری زمین که در این قانون پیش بینی نشده، تابع احکام قانون خاص می‌باشد.

ماده 1917 :

مالک زمین مکلف است، بجریان آب کافی بمنظور آبیاری زمین های دور ملکیت اشخاص دیگر از منبع آب بر زمین خود اجازه بدهد و همچنان به فاضل آب آبیاری شده زمین های مذکور که در نزدیک ترین جوی عمومی بریزد، اجازه نماید. مشروط بر اینکه در برابر آن تعویض عادلانه داده شود.

ماده 1918 :

هرگاه تمام مشترکین آب به رضائیت خویش به اصلاحات ضروری نهر یا جوی نپردازند، به اساس مطالبه هر يك از شرکاء به این امر وادار ساخته می‌شوند.

ماده 1919 :

مالک زمینیکه اصلاً براه عام اتصال ندارد و یا راه مرور به آن ناکافی و دشوار باشد، طوریکه احداث راه کافی بدون تحمل مصارف گزاف یا دشواری بزرگ میسر نباشد، میتواند در برابر تعویض عادلانه در زمین همجوار به اندازه لازم تصرف و آن را استعمال نماید. مشروط بر اینکه از حد معتاد تجاوز ننماید و این حق تنها در موضع استعمال شده می‌تواند که با کمترین ضرر رفت و آمد مقصود بدست آید.

ماده 1920 :

هرگاه مانع اتصال براه عام از تقسیم و تجزیه قانونی عقار نشأت کرده باشد و احداث راه کافی در اجراء عقار مذکور ممکن باشد، مطالبه حق مرور بجز در همان اجزاء جواز ندارد.

ماده 1921 :

هر يك از مالکین اراضی همجوار، میتوانند طرف دیگر را با تعیین حدود در اراضی اتصال یافته یکدیگر مجبور سازند. مصارف تعیین حدود بین طرفین مشترك می‌باشد.

ماده 1922 :

هرگاه دیواری بین دو نفر مشترک باشد، یکی از طرفین نمیتواند بدون اجازه طرف دیگر به تغییر ارتفاع آن بپردازد یا بنا دیگری را به آن بیفزاید.

ماده 1923 :

هر یک از شرکاء می توانند بالای دیوار مشترک باندازه شریک، چوب یا دیگر مواد استنادیه های خویش را بگذارد، مشروط بر اینکه از حدود مقاومت دیوار مذکور تجاوز نکند. تزئید یا تغییر مکان چوب از طرف یک شریک بدون اجازه شریک دیگر با رعایت سلامت دیوار جواز ندارد.

ماده 1924 :

هرگاه دیوار مشترک مقاومت خود را از دست داده و خوف انهدام آن موجود باشد، اگر یکی از شرکاء اراده خراب کردن آنرا بنماید و شریک دیگر ممانعت کند. منع کننده به تخریب دیوار مجبور کرده میشود.

ماده 1925 :

هرگاه شرکاء بانهدام دیوار مشترک بپردازند، یا دیوار مذکور ببفتند و هر شریک بالای آن چیزی گذاشته باشد و در تعمیر مجدد آن یکی از شرکاء ممانعت نماید، شریک منع کننده بصورت مطلق به ساختن آن مکلف میشود. در صورتیکه یکی از شرکاء به اجازه محکمه باعمار آن بپردازد، مصارف آنرا به مقدار حصه شریک دیگر مطالبه کرده میتواند و تا زمانیکه شریک مذکور حصه خویش را نپردازد شریک دیگر میتواند او را از استفاده از دیوار منع نماید.

ماده 1926 :

دیواریکه هنگام بنا حد فاصل بین دو عمارت باشد، تا زمان جدائی دو بناء دیوار مشترک دانسته میشود. مگر وقتیکه دلیل دیگری بعکس آن ظاهر شود.

ماده 1927 :

همجواریکه در مصارف اعمار دیوار هم نگرفته، وقتی شریک دیوار شناخته میشود که نصف مصارف بناء و نصف قیمت زمین را که دیوار بر آن واقع است، بپردازد.

ماده 1928 :

همجوار، نمیتواند همجوار دیگر را باعمار دیوار یا چیز دیگری در داخل حدود ملکیت او مکلف سازد، همچنان نمیتواند او را به دادن قسمتی از دیوار او یا قسمتی از زمینیکه دیوار بر آن بنا شده و دار سازد مگر در حدود حکم ماده (1927) این قانون.

ماده 1929 :

همجوار حق ندارد، بطرف همجوار خود در مسافه کمتر از يك متر كلکين يا كلکينچه داشته باشد مسافه از عقب ديوار يکه كلکين يا كلکينچه در آن واقع است يا از کنار خارجي ديوار اندازه ميشود.

ماده 1930 :

همجوار ميتواند که كلکين، كلکينچه ملاقي در برابر عمار همجوار که در عين وقت در برابر راه عام باشد، داشته باشد.

ماده 1931 :

روشن دانیکه قاعده آن از سطح اطاق بيشتتر از قامت انسان ارتفاع داشته باشد و منظور از آن جريان هوا و داخل شدن روشني باشد، طوريکه ديدن از آن عادتاً بر عمار همجوار ممکن نباشد، اندازه مسافه در آن شرط نيست.

ماده 1932 :

فابريکه، دستگاه تجارتي، چاه و ديگر تاسيساتيکه به همجوار ضرر مي رساند، بايد در مسافه اعمار گردد که ضرر آن به همجوار نرسد.

ماده 1933 :

هرگاه عقد يا وصيت متضمن شرطي باشد که بمقتضاي آن تصرف در مال منع گرديده باشد، شرط مذکور تا زمانیکه مبني بر سبب مشروع و منحصر بمدت معقول نباشد صحيح نميباشد. سبب وقتي مشروع پنداشته ميشود که منظور از منع تصرف حمايت منفعت حايض متصرف يا متصرف اليه يا شخص ثالث باشد و مدت هنگامي معقول شمرده ميشود که مقيد به حيات متصرف يا متصرف اليه يا شخص ثالث باشد.

ماده 1934 :

هرگاه شرط وارده در عقد يا وصيت مبني بر منع از تصرف طبق حکم ماده (1933) اين قانون صحيح باشد هر نوع تصرف مخالف آن باطل شمرده ميشود.

قسمت سوم

ملکيت مشاع

ماده 1935

هرگاه ملکيت عين، بين دو نفر يا زياده از آن مشاع باشد، هر يك آنها باندازه حصه خویش از آن حق استفاده داشته و ميتواند در آن طوري تصرف نمايد که به شريك ديگر ضرر عايد نگردد. همچنان در صورتیکه مقدار مشاع معلوم باشد بيع و بهره برداري آن بصورت مشاع جواز دارد و استعمال آن نیز جواز دارد، مشروط بر اينکه به حقوق سدير شرکاء ضرر عايد نگردد.

ماده 1936

هرگاه يکي از شرکاء يك قسمت معين مال مشاع را تصرف نمايد و آن قسمت مال حين قسمت در حصه او واقع نشود، حق متصرف اليه بهمان جزئیکه بعد از تقسيم به

متصرف تعلق میگیرد، انتقال می نماید. و در صورتیکه متصرف عدم معرفت خویش را مبنی بر ملکیت مشاع در عین متصرف فیها ثابت نماید، میتواند به ابطال تصرف بپردازد.

ماده 1937

اداره مال مشاع حق تمام شرکاء میباشد، مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

ماده 1938

شرکاء در مال مشاع تابع رای اکثریت میباشد و اکثریت به اساس قیمت حصصی محاسبه میشود. در صورت عدم تحقیق اکثریت محکمه میتواند تدابیر ضروری را به اساس درخواست یکی از شرکاء اتخاذ نماید. همچنان محکمه میتواند هنگام ضرورت شخصی را تعیین نماید تا مال مشاع را اداره نماید.

ماده 1939

هر يك از شرکاء مال مشاع میتواند وسایل لازمی را جهت حفاظت مال مذکور اتخاذ نماید، گرچه سبب شرکاء به آن موافقت نداشته باشند.

ماده 1940

هر يك از شرکاء باندازه حصه خود در خانه مشترك حق سکونت را دارد .

ماده 1941

حصه یکی از دوشريك در دست شريك دیگر حیثیت امانت را داشته، در صورتیکه بدون قصور او از بین برود، ضامن شناخته نمیشود.

ماده 1942

هرگاه ملکیت مشترك محتاج اصلاح و ترمیم باشد، شرکاء در آن مشتركاً به اندازه حصص خود سهم میگیرند.

ماده 1943

هرگاه يك شريك به اجازه سبب شرکاء در اعمار ملکیت مشترك بپردازد، میتواند مصارف آن را به اندازه حصص هر يك مطالبه نماید. و در صورتیکه بدون اجازه بچنین عمل مبادرت نموده باشد، متبرع شناخته شده و شریکی که به قیمت خود اجازه نداده رجوع کرده نمی تواند.

ماده 1944

(1) هرگاه ملکیت مشتركی که قابل قسمت نبوده محتاج اصلاح و ترمیم گردد و یکی از شرکاء غایب باشد، حصول اجازه محکمه در خصوص اعمار آن حتمی است. درین صورت کسیکه به ترمیم می پردازد میتواند مصارف مذکور را از شرکاء و شريك غایب بعد از حضور وی باندازه حصه هر يك مطالبه نماید.

اگر اقدام مذکور بدون اجازه صورت گیرد، راجع به مصارف خود بر سبب شرکاء رجوع کرده نمی تواند.

ماده 1945

هرگاه ملکیت مشترك غير قابل قسمت منهدم گردد و يکي از شرکاء اراده اعمار آنرا داشته و ديگري امتناع آورد، ممتنع به اعمار مکلف شده نمیتواند. در صورتیکه يکي از شرکاء بدون اجازه شريك ديگر و يا محکمه به آن اقدام نمايد، متبرع شناخته میشود.

ماده 1946

هرگاه قسمتي از ملك مشترك غير قابل قسمت، منهدم گردد و يکي از شرکاء اراده اعمار آنرا داشته و شرکاء ديگر از آن امتناع آورند، در حالیکه شريك با اجازه محکمه به اعمار آن اقدام نمايد، میتواند سدير شرکاء را الي زمان تاديه مصرف، حصه آنها را از انتفاع ملکیت مذکور منع نمايد و اگر شريك بدون اجازه محکمه به اعمار آن اقدام نمايد، حق مراجعه او بر سدير شرکاء ساقط میگردد.

ماده 1947

هرگاه ملکیت مشترك غير قابل قسمت كاملا منهدم گردیده و هموار شود، هيچ يك از شرکاء به اعمار آن مکلف نبوده زمين آن بين شرکاء تقسيم میشود.

ماده 1948

مصارف اداره کردن حفاظت و ماليات و سدير تکاليف عايدہ يا تعيين شده، بر مال مشترك را هر شريك به اندازه حصه خود در مال مشترك متحمل میگردد. مگر اينکه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.

ماده 1949

شرکائیکه حد اقل مالک سه ربع مال مشاع باشند، میتوانند با اعلان به سدير شرکاء در خصوص تصرف بر مال مذکور تصميم اتخاذ نمایند. مشروط بر اينکه به اسباب موجه قديمه استناد نمایند، شريکي که بر اتخاذ چنين تصميم اعتراض داشته باشد، میتواند در خلال دو ماه از تاريخ اعلان به محکمه با صلاحيت رجوع نمايد، محکمه مي تواند بر ضرورت تصرف حکم و يا آنرا رد نمايد.

ماده 1950

(۱) شريك در مال مشاع منقول يا در مجموع اموال میتواند قبل از تقسيم مطالبه، استرداد آن حصه از مال مشاع را نمايد که از جانب شريك ديگر بفروش رسیده، مشروط بر اينکه اين مطالبه را در خلال مدت سي روز از تاريخ علم او بفروش، يا از تاريخ اعلان بفروش غرض اطلاع ببايع و مشتري توجیه نموده باشد. در اين صورت مسترد کننده در تمام حقوق و تعهدات قايم مقام مشتري قرار میگيرد. بشرطیکه تمام مصارف او را تعويض نمايد.

(۲) اگر شرکائیکه رد کردن مال فروخته شده فقره فوق را مطالبه مي نمايند متعدد باشند، هر يك میتواند به اندازه حصه خود رد آنرا مطالبه نمايد.

قسمت چهارم

رفع مشاع باثر تقسيم

ماده 1951

تقسيم، عبارت است از تعيين حصه مشاع و اداء آنکه برضائيت شرکاء يا حکم محکمه صورت میگيرد.

ماده 1952

تقسيم رضائي در غياب يکي از تقسيم کنندگان جواز ندارد، ولي يا وصي صغير در تقسيم قايم مقام صغير میگردد. مشروط بر اينکه محکمه با صلاحيت مطابق با حکام

قانون به آن موافقت نماید.

ماده 1953

اگر شرکاء به اقبای مال مشاع به اساس حکم قانون یا موافقه، مکلف نشده باشند، هر يك از شرکاء میتواند از محکمه تقسیم مال مشاع را مطالبه نماید. منع تقسیم مال مشاع با اساس موافقه در مدتی که از پنج سال تجاوز نماید جواز ندارد. و در صورتیکه مدت موافقه بیش از پنج سال نباشد، در مورد شریک و خلف او نافذ شمرده میشود.

ماده 1954

باید مال قابلیت تقسیم را داشته باشد، در غیر آن به اساس تقسیم استفاده مطلوب از بین میرود.

ماده 1955

هرگاه مال قابل قسمت باشد محکمه میتواند هنگام مطالبه تقسیم از جانب یکی از شرکاء يك یا چند نفر اهل خبره را به منظور ترتیب و تقسیم حصه هر شریک موظف نماید.

ماده 1956

اهل خبره حصص را به اساس خوردترین سهم تقسیم میکند. گر چه تقسیم جزئی باشد. در صورت عدم امکان می توانند حصه هر يك از شرکاء را تعیین و مجزا نمایند.

ماده 1957

معادله حصص حسب استحقاق که در آن نقصان فاحش نباشد، حتمی است.

ماده 1958

حقوق مشترکه متقاسمین بر اعیان تحت قسمت هنگام تقسیم رعایت میشود.

ماده 1959

تقسیم بدو شکل صورت میگیرد، یکی به جمع حصه مشاع در هر فرد از افراد مال اعیان مشترک که تقسیم جمع یاد میشود و دیگری به تعیین حصص مشاع در يك عین مشترک که تقسیم تفریق نامیده میشود.

ماده 1960

معادل کمبود حصص به پرداخت مال اضافی از جانب کسیکه حصه بیشتر گرفته است، جواز دارد.

ماده 1961

در تقسیم رضائی خیار شرط، خیار رویت و خیار عیب، طبق موافقه طرفین و احکام قانون تطبیق می گردد.

ماده 1962

هرگاه یکی از شرکاء در ملك مشترك بدون اجازه باقي شرکاء براي خود تعميري بسازد و در تقسيم به حصه ديگري اصابت کند به انهدام آن مکلف میشود.

ماده 1963

در دعوي تقسيم محکمه ابتدائيه که اعيان مورد تقسيم در حوزه آن قرار دارد، ذيصلاح شناخته میشود.

ماده 1964

محکمه ابتدائيه مندرج ماده (1963) اين قانون منازعات ناشي از تعيين حصص و سدير منازعات مربوط را که قانونا در ساحه صلاحيت آن داخل باشد، حل و فصل مي نمايد.

ماده 1965

هرگاه هنگام رسيدگي محکمه ابتدائيه بدعوي تقسيم منازعات ديگري بروز نمايد، محکمه مکلف است دعوي تقسيم را تا زمان انفصال قطعي منازعات مذکور متوقف سازد.

ماده 1966

(1) هرگاه منازعه قطع شود و حصص بطريق رضائي تعيين گردد، محکمه باعطاي حصه مفرزه هر يك از شرکاء حکم مي نمايد.

(2) در صورتيکه حصص بطريق رضائي تعيين نگردد، تقسيم بين شرکاء باسناد فرعه صورت گرفته و در محضر محکمه درج گردیده و باعطاء حصه مفرزه هر شريك حکم صادر مي گردد.

ماده 1967

هرگاه تقسيم عين مال متعذر بوده يا مال که تقسيم قيمت آن مطلوب است در اثر تقسيم قيمت آن بسيار زياد تنزيل نمايد، مال طبق احکام قانون اصول محاکمات مدني به فروش ميرسد.

ماده 1968

در دعوي تقسيم، ادخال، دائنيني که حقوق آنها مقيد است و دائنيني که در انجام تقسيم عين يا به فروش مال طور مزايده اعتراض مينمايند، حتمي شمرده میشود، در غير آن تقسيم در حق آنها نافذ نميگردد.

ماده 1969

هرگاه عليه ميت بعد از تقسيم متروکه او دين ظاهر شود، فسخ تقسيم جواز دارد، مگر اينکه ورثه دين را تاديه يادابن از دين خود به ورثه ابراء نمايد و يا از ميت مال ديگري غير از مال تقسيم شده باقيمانده باشد که دين را تکافو نمايد.

ماده 1970

متقاسم از ملکیت مال مشاع، مالک حصه شناخته میشود که در تقسیم به او تعلق گرفته و در حصص باقیمانده مالک چیزی نمی باشد.

ماده 1971

متقاسمان در برابر یکدیگر از تعرض یا استحقاق که بنا به سبب قبل از تقسیم واقع شود، ضامن می باشند. هر يك آنها به تناسب حصه خود به اعتبار قیمت روز تقسیم مال به تادیه تعویض به مستحق ضمان مکلف می باشد. اگر یکی از متقاسمان نادر باشد، مقدار ضمان که بر او لازم است بر تمام متقاسمان دارنده و مستحق ضمان، توزیع میگردد.

ماده 1972

تضمین در حالات آتی مورد ندارد:

1 اگر بموجب موافقه صریح بنابر موجبه خاصیکه ضمان از آن نشأت کرده تضمین عفو شده باشد.

2 استحقاق به خطاء شخص متقاسم راجع باشد.

ماده 1973

(1) نقض تقسیم رضائی بشرطی جواز دارد که یکی از متقاسمان ثابت نماید که از تقسیم باثر غین باندازه بیش از خمس قیمت به او ضرر عاید شده است. در تعیین اندازه غین قیمت روز تقسیم مال اعتبار داده میشود.

(2) بعد از انقضای سال ما بعد تقسیم دعوی شنیده نمیشود و مدعی علیه میتواند با پرداخت نقد یا عین که کمبود حصه مدعی را پوره کند، دعوی را متوقف نماید.

قسمت پنجم

تقسیم منافع

ماده 1974

تقسیم منافع یا زمانی میباشد و یا مکانی و هر دوی آن بصورت رضائی یا قضائی انجام میگردد.

ماده 1975

در تقسیم منافع مکانی، شرکاء موافقه مینمایند که هر يك آن از جزء معین منفعت مال که با حصه او در مال مشترك مشاع مساوی باشد، استفاده نموده و در مقابل آن از استفاده کردن اجزاء باقیمانده حصه خود به شرکاء دیگر تنازل نماید. مدت این موافقه از پنج سال تجاوز کرده نمیتواند. اگر مدت تعیین نشده باشد، موافقه تا مدت یکسال دوام میکند و در صورتیکه قبل از سه ماه از تاریخ ختم سال شریک عدم رضائیت خود را بسدیر شرکاء ابلاغ ننماید، موافقه برای سال آینده نیز تجدید شده تلقی میگردد. اگر این تقسیم بهمین وضع تا مدت پانزده سال دوام کند، تقسیم نهائی شمرده میشود.

ماده 1976

(1) تقسیم منافع زمانی، آن است که شرکاء موافقه نمایند بصورت متناوب از منافع تمام مال مشترک هر يك آن برای مدتی که متناسب حصه او باشد، استفاده نمایند.

(2) اگر یکی از شرکاء در مال غیر قابل قسمت، مطالبه تقسیم منافع نماید و شرکاء دیگر از آن امتناع آورند، تقسیم منافع بصورت جبري صورت میگیرد.

ماده 1977

تقسیم منافع از حیث جواز تمسک به آن بر غیر و از حیث اهلیت متقاسمان، حقوق و تعهدات آنها و طرق اثبات تابع احکام عقد اجازه شناخته میشود، مشروط بر اینکه احکام مذکور با طبیعت این تقسیم معارض نباشد.

قسمت ششم

مشاع اجباري و ملكيت طبقات

منازل

مبحث اول مشاع اجباري

ماده 1978

هرگاه از منظور تهیه مال مشاع چنین معلوم گردد که مال مذکور باید بصورت دایم باقی ماند، شرکاء نمی توانند تقسیم آنرا مطالبه نمایند.

مبحث دوم - ملكيت طبقات

منازل

ماده 1979

هرگاه یکی مالک طبقه بالا و دیگری مالک طبقه پائین عمارت باشد، مالک طبقه بالا حق قرار را بر سقف داشته و سقف ملکیت مالک طبقه پائین شناخته میشود. مالک طبقه بالا از سطح آن بصورت معتاد حق استفاده را دارد مالک طبقه پائین عمارت در طبقه بالا در حدود صیانت حق خود حق دارد.

ماده 1980

هرگاه دروازه مدخل طبقه بالا و پائین عمارت یکی باشد، مالکین هر دو طبقه حق استعمال آنرا بصورت مشترک داشته هیچ یکی دیگری را از استفاده از آن منع کرده نمیتواند.

ماده 1981

هرگاه مالک طبقه پائین عمارت طبقه مذکور را تجاوزاً تخریب نماید، به تجدید بنا بصورت جبري مکلف می باشد.

ماده 1982

(1) هرگاه طبقه پائین عمارت بدون فعل مالک آن منهدم گردد به بناء آن مکلف می باشد. اگر مالک منزل پائین از اعمار مجدد آن امتناع آورد و مالک طبقه بالا به اجازه

مالك طبقه پائين يا اجازه محكمه باعمار آن بپردازد، ميتواند مصارف اعمار را از مالك طبقه پائين حاصل نمايد.

(2) اگر مالك طبقه بالا بدون اجازه مالك طبقه پائين يا بدون اجازه محكمه باعمار اقدام كند، حق مراجعه او بر مالك طبقه پائين منحصر به قيمت بنا ميباشد و قيمت به اساس نرخ گذاري اهل خبره به قيمت روز اعمار تعيين ميشود نه قيمت روز مراجعه.

ماده 1983

مالك طبقه بالا در هر دو حالت مندرج ماده (1982) اين قانون، ميتواند مالك طبقه پائين را از سكونت و استفاده طبقه مذکور تا زماني منع نمايد كه حق او را تاديه كند. همچنان ميتواند به اجازه محكمه آنرا به اجازه داده و از اجرت آن حق خود را بگيرد.

ماده 1984

مالك طبقه بالا نميتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين در بالاي منزل بنا جديد اعمار يا به ارتفاع منزل خود اقدام كند، مگر اينكه ثابت شود عمل مذکور به طبقه پائين ضرر عايد نمي كند. در اينصورت ميتواند بدون اجازه مالك طبقه پائين به اعمار يا ارتفاع آن اقدام كند.

فصل دوم

اسباب كسب ملكيت

قسمت اول

تصاحب

ماده 1985

شخصيكه مال منقول مباح را قبل از ديگران بدست آرد، مالك آن شناخته ميشود.

ماده 1986

هرگاه مالك مال منقول از ملكيت آن صرف نظر نمايد، به مال مباح تبديل ميگردد.

ماده 1987

احراز، يا حقيقي است كه با گذاشتن دست فعلي بر شي يا حكمي است كه به تهيه سبب آن محقق مي گردد.

ماده 1988

هرگاه معدن، خزانه يا آثار باستاني در اراضي مملوكه شخصي كشف گردد، ملكيت آن از دولت بوده علاوه بر اعطاي مكافات براي مالك، زمين مطابق به قانون استملاك مي گردد.

ماده 1989

كسيكه در اراضي دولتي معدن خزانه دفن شده يا اثر باستاني را بيابد، ملك دولت شمرده شده مقامات با صلاحيت در مقابل به او مكافات مناسب تعيين ميكنند.

ماده 1990

حقوق در شکار آبی و زمینی، لقطه و آثار تاریخی توسط قوانین خاص تنظیم میگردد.

ماده 1991

اراضی زراعتی لا مالک ملکیت دولت بوده، تملک آن بدون اجازه دولت و خلاف احکام قانون، جواز ندارد.

ماده 1992

اراضی بدیر غیر قابل انتفاع که لا مالک باشد، ملک شخصی شناخته میشود که به اجازه حکومت آن را تصرف و آباد نموده باشد. اگر اراضی بدیر و لا مالک به اجازه حکومت آباد گردد و در آن کشت زراعت و بنا آباد کند آباد کننده مالک آن شناخته شده و به تادیه مالیات مکلف میشود، مگر اینکه قانون خاص طور دیگر حکم کرده باشد.

قسمت دوم

انتقال ملکیت به سبب وفات

مبحث اول میراث

فرع اول احکام عمومی

ماده 1993

ملکیت اموال منقول و عقار و حقوقیکه از مورث به ارث گذاشته شود، مطابق قواعد و حصص مندرج مواد ذیل بررته انتقال می یابد.

ماده 1994

استحقاق ارث بمرگ مورث یا به اعتبار اینکه به حکم قاضی مرده شمرده شده، تحقق می یابد.

ماده 1995

برای تثبیت استحقاق ارث، تحقق حیات حقیقی، یا حکمی وارث هنگام مرگ مورث یا هنگام صدور حکم به مرگ مورث، حتمی شمرده میشود.

ماده 1996

هرگاه دو نفر بمیرد و معلوم شده نتواند که کدام یکی از آنها اول مرده در متروکه دیگری مستحق شده نمی تواند، اعم از اینکه مرگ آنها در یک حادثه باشد یا در حوادث مختلف.

فرع دوم متروکه و توزیع آن

ماده 1997

از متروکه به ترتیب ذیل تادیه میشود:

(۱) مصارف تکفین و تجهیز میت تا زمان دفن.

(۲) اداء دیونیکه بر ذمه او واجب است.

(۳) وصیت میت از ثلث ما بقی متروکه بعد از تادیه دین.

(۴) تقسیم باقیمانده متروکه به ورثه مطابق احکام میراث

ماده 1998

(1) هرگاه طبق حکم فقره (4) ماده 1997 در این قانون مستحق میراث موجود نگردد، میراث متروکه متباقی حسب ذیل توزیع میشود:

1- استحقاق شخصیکه میت به نسب او به غیر از خود اقرار نموده باشد.

2- وصیت زاید از حدودیکه وصیت در آن تنفیذ میشود.

(2) در صورتیکه اشخاص فوق این ماده موجود نشوند متروکه یا آنچه از آن باقی مانده، به دولت تعلق می گیرد.

فرع سوم موانع میراث

ماده 1999

از موانع، میراث قتل عمدی مورث است، اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد ناحق باشد که شهادت ناحق او موجب حکم اعدام و تنفیذ آن گردیده باشد. مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده و قاتل عاقل و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد.

ماده 2000

(۱) استحقاق ارث بین مسلمان و غیر مسلمان نیست. اما غیر مسلمان از یکدیگر مستحق میراث شده میتوانند. اختلاف دو کشور در بین مسلمین و غیر مسلمین مانع میراث نمی گردد، مگر اینکه قانون مملکت بیگانه میراث بردن بیگانه را منع نموده باشد.

(۲) اجانب نمی توانند بر اساس ارث مندرج فقره (1) این ماده، حق ملکیت را در اموال عقاری تمسک نمایند.

فروع چهارم اسباب میراث

ماده 2001

اسباب میراث: زوجیت و قرابت است.

ماده 2002

ارث به اساس زوجیت تنها به طریقه فرض بوده و در قرابت به طریقه فرض عصوبت یا به هر دو یا رحم یا رعایت قواعد حجب و رد می باشد.

ماده 2003

هرگاه یکی از ورثه از دو جهت مستحق ارث باشد، با رعایت احکام این فصل از هر دو جهت میراث برده می تواند.

جزء اول میراث بطریق فرض

ماده 2004

فرض سهم معین وارث است. در توزیع متروکه و در میراث سهام صاحبان فروض مقدم به دیگران داده میشود. صاحبان فروض عبارت اند از پدر، جد صحیح گر چه مراتب آن بالا رود، برادر مادری، خواهر مادری، زوج، زوجه، دختر یا دختران دختر یا دختران پسر گر چه مراتب آنها تنزیل نماید خواهر عینی، خواهر پدری مادر جد صحیح گر چه مراتب آن ها بالا رود.

ماده 2005

(1) با رعایت حکم ماده (2022) این قانون اگر از متوفی پدر و پسر یا پسر پسر گر چه مراتب او تنزیل یابد موجود شود، حصه پدر سدس میباشد.

(2) جد صحیح کسی است که در نسبت وی به میت اناث داخل نشود و حصه وی به ترتیبی که در ماده (2004) این قانون درج است سدس می باشد.

ماده 2006

اولاد مادری اعم از پسر و دختر در صورتیکه تنها یک فرد باشد، حصه او سدس و در حالیکه متعدد باشند حصه آنها ثلث می باشد، ذکور و اناث آنها در تقسیم برابر اند. در حالت دوم اگر ذوی الفروض تمام متروکه را در بر گیرد یا اولاد مادری، برادر یا برادران عینی، بصورت جداگانه یا همراه با خواهر یا خواهر ان عینی، شریک میشوند و در بین آنها ثلث به ترتیب فوق تقسیم میشود.

ماده 2007

(1) برای زوج در حال نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید، نصف میراث میرسد و در حال موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل کند، چهارم حصه میراث میرسد.

(2) زوجه گر چه مطلقه رجعی باشد در صورتیکه شوهر در حال بقای عدت او وفات نماید، یا زوجات در صورت نداشتن اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید،

چهارم حصه میراث و در صورت وجود اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب تنزیل کند هشتم حصه میراث را مستحق میشوند.

3- مطلقه طلاق باین در معرض موت حکم زوجه را دارد، مشروط بر اینکه زوجه بر طلاق راضی نبوده و طلاق کننده در همان مرض بمیرد و مطلقه هنوز در عدت باشد.

ماده 2008

دختران با رعایت حکم ماده (2019) این قانون حسب ذیل مستحق میراث میگردند:

1- یکدختر نصف دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق میگردند.

2- دختران پسر در حال نداشتن دختر یا دختر پسر که از حیث درجه از وی بالاتر باشد، مستحق میراث مندرج فقره فوق میگردند، دختران پسر یکی باشند یا بیشتر از آن، در صورت موجودیت دختر یا دختر پسر که در درجه بالاتر از وی قرار داشته باشد، مستحق ششم حصه میراث میگردند.

ماده 2009

خواهران عینی با رعایت حکم مواد (2091 و 2020) این قانون حسب آتی مستحق میراث می باشند:

(1) يك خواهر عینی نصف و دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق می گردند.

(2) خواهران پدري در حال نداشتن خواهر عینی، حصص مندرج فقره فوق را و با موجودیت يك خواهر عینی، ششم حصه میراث را مستحق میشوند. اعم از اینکه خواهران پدري يك نفر باشد یا بیشتر از آن.

ماده 2010

(1) مادر با موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید. یاد و یا بیشتر از دو برادران و خواهران عینی باشند یا پدري یا مادري و یا مختلط ششم حصه میراث را و در غیر از این احوال ثلث میراث کل ترکه را مستحق میشود، باستثنای حالتیکه تنها با یکی از زوجین و پدر یکجا شود، درین حالت ثلث باقیمانده ترکه را بعد از حصه زوج یا زوجه مستحق میشود.

(2) جده صحیحه به مادر یکی از والدین یا جد صحیح اطلاق میشود، گر چه مراتب بالا رود، جده یکی باشد یا متعدد مستحق ششم حصه میراث می باشند و در بین آنها بصورت مساوی تقسیم می گردد.

ماده 2011

هرگاه حصص صاحبان فروض بر متروکه بیشتر گردد، ترکه بتناسب حصص آنها در میراث تقسیم میگردد.

جزء دوم میراث به طریقه عصوبت

ماده 2012

عصبه شرعا بالای کسی اطلاق میشود که در صورت نبودن صاحبان فروض تمام متروکه و در صورت موجودیت اصحاب فروض در حالیکه از میراث محجوب نباشد، باقیمانده اصحاب فروض را از متروکه مستحق میشود.

ماده 2013

هرگاه هیچ يك از صاحبان فرض موجود نبوده یا با وجود آنها تمام متروکه شامل حصص فروض نشود، تمام متروکه با آنچه از اصحاب فروض باقیمانده، به عصبه نسبی داده میشود.

ماده 2014

عصبه نسبی به سه دسته تقسیم میشوند: عصبه بنفسه، عصبه به سبب غیر، عصبه مع غیر.

ماده 2015

عصبه بنفسه، کسی است که در قرابت او بمیت بغیر محتاج نبوده و در نسبت او بمیت اناث داخل نمی گردد.

ماده 2016

عصبه بنفسه به ترتیب ذیل دارای چهار جهت است:

1 بنوت، که شامل پسران و پسران پسر میشود، گر چه درجه آنها تنزیل یابد.

2 ابوت، که شامل پدر و جد صحیح میشود، گر چه درجه آنها بالا رود.

3 اخوت، که شامل برادران عینی پدری، و پسران آنها میگردد. گر چه درجات آنها پایان رود.

4 عمومت، که شامل کاکاهای میت، کاکاهای پدر میت و کاکاهای جد صحیح میت میشود. گر چه درجات آنها بالا رود. اعم از اینکه عینی باشند یا پدری و همچنان شامل پسران و پسران پسر آنها میشود، گر چه درجات آنها پائین رود.

ماده 2017

هرگاه عصبه بنفسه از نظر جهت یکی باشند، قریب ترین آنها از لحاظ درجه به میت مستحق شمرده میشود. اگر در جهت و درجه یکی باشند، حق اولیت به قرابت داده میشود. و اگر شخص دارای دو قرابت به میت باشد، بر شخصیکه دارای یک قرابت است حق اولیت دارد. و گر از لحاظ جهت درجه و قوت قرابت مساوی باشند، میراث در بین آنها مساویانه تقسیم می گردد.

ماده 2018

عصبه به سبب غیر، به مرثی اطلاق می شود که در عصبات بمیت محتاج بغیر بوده و یا با غیر در عصوبت شریک باشد.

ماده 2019

(1) عصبه به غیر عبارت اند از:

1- دختران یا پسران

2- دختران پسر، گر چه درجات آن پائین رود با پسران پسر، گر چه تنزیل نماید. در حالیکه پسران در درجه متوازی با دختران یا پائین تر از آنها قرار داشته و از طریق دیگر مستحق ارث نشوند.

3- خواهران عینی با برادران عینی و خواهران پدری با برادران پدری.

(2) در احول مندرج فقره فوق این ماده مرد دو چند زن از میراث حصه می گیرد.

ماده 2020

عصبه مع غیر، به مرثی اطلاق میشود که در عصوبت خود به مونث دیگر محتاج بوده و مونث دیگر در عصوبت با او شرکت نداشته باشد.

ماده 2021

(1) عصبه مع غیر عبارت اند از:

خواهران عینی یا پدری با دختران یا دختران پسر، گر چه درجه آنها تنزیل نماید. درین صورت باقی متروکه را بعد از ادای حصه فروض مستحق میشوند.

(2) به اشخاص مندرج فقره فوق این ماده نسبت به سدیر عصبه مانند برادران عینی و پدری اعتبار داده شده در حق تقدم، درجه و قوت، تابع احکام آنها می باشند.

ماده 2022

هرگاه پدر یا پدر کلان یا دختر یا دختر پسر، گر چه درجه تنزیل یابد یکجا شود، حصه متروکه را بطریق فرض و باقیمانده را به طریق عصبیت مستحق می گردد.

ماده 2023

(1) هرگاه جد با برادران و خواهران عینی یا پدری جمع شود، دارای دو حالت ارثی می باشد:

1 سهم يك برادر را مستحق میگردد، در صورتیکه تنها با ذکور یا با ذکور و اناث و یا تنها با اناثی که با فرع وارث در میراث عصبه شده باشند، جمع شده باشد.

2 در حالتیکه جد با خواهرانیکه به ذکور یا با فرع وارث از اناث عصبه نشده باشد، در اینصورت بعد از اصحاب فروض به طریق عصبیت مستحق میراث باقیمانده میگردد.

(2) هرگاه حالت مقاسمه یا وراثت به عصبیت به ترتیبی که در فقره فوق این ماده درج گردیده جد را از میراث محروم نماید و یا حصه او را از ششم حصه کم نماید به طریق فرض مستحق ششم حصه می گردد.

(3) در حالت مقاسمه به اولاد پدری که محجوب شده باشند، اعتبار داده نمیشود.

جزء- سوم حجب

ماده 2024

حجب، آن است که شخص اهلیت ارث را داشته مگر نسبت موجودیت وارث دیگر مستحق ارث نمی گردد. محجوب باعث محجوبیت وارث دیگر میگردد.

ماده 2025

حجب بدو نوع است:

1. حجب نقصان که باعث تقلیل حصه مستحق ارث میشود.

2. حجب حرمان که بصورت کلی از میراث محروم میشود.

ماده 2026

کسیکه به سبب یکی از موانع میراث از ارث محروم گردد، باعث حجب هیچ يك از ورثه شده نمیتواند.

ماده 2027

شش نفر از ورثه هیچ گاه به حجب حرمان مواجه نمی شوند و آنها عبارتند از پدر، مادر، پسر، دختر، زوج و زوجه.

ماده 2028

حجب نقصان بر پنج نفر از ورثه وارد میشود که آنها عبارتند از مادر، دختر، پسر، خواهر، پدری، زوج و زوجه.

ماده 2029

پدر باعث حجب جد می گردد خواه از طریق فرض مستحق ارث شود یا از طریق عصبیت یا هر دو.

ماده 2030

مادر میت باعث حجب جدات از میراث میشود، اعم از اینکه جده پدری باشد یا مادری یا از طرف جد.

ماده 2031

پسر باعث حجب پسر پسر و همچنان هر پسر پسر که درجه او قریب تر باشد، باعث حجب پسر پسر میگردد که درجه او بعیدتر باشد.

ماده 2032

خواهران و برادران عینی باشند یا پدری یا مادری ب موجودیت پدر و جد و پسر و پسر پسر گر چه درجه شان تنزیل یابد از میراث محروم میشوند.

ماده 2033

برادر پدری ب موجودیت برادر عینی و خواهر عینی ای که عصبه با غیر گردد، محبوب میشود.

ماده 2034

پسر برادر عینی بواسطه هفت نفر از ورثه محبوب میشود و عبارت اند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عینی، برادر پدری و خواهر عینی یا پدری ای که عصبه با غیر گردد.

ماده 2035

پسر برادر پدری علاوه بر هفت نفر مندرج ماده (2034) این قانون ب موجودیت پسر برادر عینی، نیز محبوب میشود.

ماده 2036

برادران مادری ب موجودیت شش نفر از ورثه محبوب میشوند که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر دختر صلبی و دختر پسر.

ماده 2037

کاکای عینی ب وجود ده نفر از ورثه محبوب میشود که عبارتند از: پدر، جد، پسر، پسر پسر، برادر عینی، برادر پدری، خواهر عینی یا پدری، مشروط بر اینکه هر دو نوع خواهر عصبه شوند با پسر برادر عینی یا پدری.

ماده 2038

پسر کاکای عینی با موجودیت وارثین مندرج مواد (2036 و 2037) این قانون محبوب میگردد. و همچنان با وجود کاکای عینی محبوب می گردد و پسر کاکای پدری علاوه بر اشخاص مندرج این ماده یا پسر کاکای عینی محبوب میشود.

ماده 2039

هرگاه دختران صلبی میت با دختران پسر میت اجتماع نمایند و دختران حایز دو ثلث ارث شوند، دختران پسر ساقط میشوند. مگر اینکه پسر پسر موجود گردد. در اینصورت پسر پسر آنرا عصبه میسازد، مشروط بر اینکه در درجه آنها یا در درجات پائین تر باشد، و این پسر پسر دختران پسر را که در درجه پایانتز از او قرار دارند، محبوب میسازد.

ماده 2040

هرگاه خواهران عینی دو ثلث متروکه یا بیشتر از آن را حایز شوند، خواهران پدری ساقط میشوند. مگر اینکه با آنها برادر پدری وجود داشته باشد، در این صورت به واسطه آن عصبه میگردد.

ماده 2041

هرگاه خواهر عینی نصف متروکه را حایز گردد، خواهران پدری ساقط نگردیده، ششم حصه متروکه را مستحق میشوند.

جزء چهارم رد

ماده 2042

هرگاه ذوی الفروض تمامی متروکه را در بر نگیرد و عصبه وجود نداشته باشد، باقیمانده فروض باسنتنای زوجین متناسب به حصص فروض بالای ذوی الفروض توزیع میشود.

(۲) اگر یکی از عصبه نسبی یا یکی از ذوی الفروض یا ذوی الارحام موجود نباشد، باقی مانده متروکه بیکی از زوجین رد میگردد.

جزء پنجم ارث

ذوی الارحام

ماده 2043

1. هرگاه هیچ يك از عصبات و اصحاب فروض نسبی وجود نداشته باشند، تمام متروکه یا باقیمانده آن به ذوی الارحام پرداخته می شود.

2. ذوی الارحام را چهار صنف ذیل تشکیل میدهد که بالترتیب یکی بر دیگری در ارث مقدم شناخته میشود:

1. اولاد دختران، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و اولاد دختران پسر، گر چه تنزیل درجه نمایند.

2. جد غیر صحیح، گر چه درجه او بالا برود و جد غیر صحیح، گر چه درجه او بالا شود.

3. پسران برادران مادری و اولاد آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد خواهران عینی یا پدری یا مادری. گر چه مراتب آنها تنزیل کند و دختران برادران عینی یا پدری یا مادری و اولاد آنها، گر چه مراتب تنزیل نماید. و دختران پسران برادر عینی یا پدری، گر چه مراتب آنها تنزیل نماید. و اولاد آنها، گر چه تنزیل درجه نمایند.

4. مشمولین شش طایفه آتی بعضی بر بعضی دیگر به ترتیب ذیل در استحقاق ارث، مقدم می باشند:

الف - کاکاهای مادری میت و عمه های او و ماما های او، خاله های عینی یا پدری یا مادری او.

ب - اولاد طایفه هائیکه در جز (الف) درج گردیده گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای میت عینی یا پدری باشد و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید. و اولاد همه آنهايي که درین تصریح ذکر شدند، گر چه درجه آنها تنزیل کند.

ج- کاکاهای مادری پدر میت، عمه ها، ماماها و خاله های پدر میت اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری باشند و کاکاهای مادر میت، عمه ها، ماماها و خاله های مادر میت، اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری باشند.

د- اولاد طایفه های مندرج جزء (ج) گر چه مراتب آنها تنزیل نماید و دختران کاکاهای عینی یا پدری میت و دختران پسران آنها، گر چه درجه آنها تنزیل نماید و اولاد دختران اشخاص مذکور، گر چه تنزیل یابند.

ه: کاکاهای پدر، پدر مادر میت و کاکاهای پدر مادر میت و کاکاهای مادر پدر میت و عمه ها و ماماها و خاله های همه آنها، اعم از اینکه عینی یا پدری یا مادری باشند.

و - اولاد طایفه های مندرج جز (ه) گر چه تنزیل نمایند و دختران کاکاهای عینی یا پدری پدر، پدر متوفی، و دختران پسران آنها گر چه تنزیل درجه نمایند و اولاد اشخاصیکه در این جزء درج گردیده اند، گر چه در درجه پائین قرار داشته باشند.

ماده 2044 :

در صنف اول ذوی الارحام ترجیح باخذ میراث به کسانی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، اگر در درجه مساوی باشند به اولاد صاحبان فرض ذوی الارحام ترجیح داده میشود. اگر در درجه مساوی باشند و ولد صاحب فرض وجود نداشته یا همه اولاد اصحاب فروض باشند، در میراث شریک می گردند.

ماده 2045 :

در صنف دوم ذوی الارحام، حق تقدم در ارث به کسی داده میشود که درجه قرابت او به متوفی نزدیکتر باشد، درحالیکه دردرجه قرابت با هم مساوی باشند، کسیکه به صاحب فرض منسوب میگردد، مقدم شناخته میشود، اگر با وجود تساوی درجه هیچ یک بصاحب فرض منسوب نباشد یا همه بصاحبان فرض منسوب گردند. به جهت قرابت اعتبار داده میشود. در صورت اتحاد جهت، در ارث شریک شناخته میشوند و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث بصاحب جهت قرابت پدر و یک ثلث به صاحب جهت قرابت مادر، پرداخته میشود.

ماده 2046 :

در صنف سوم ذوی الارحام بکسانی حق تقدم داده میشود که از لحاظ درجه قرابت به متوفی نزدیکتر باشند، در صورت تساوی درجه قرابت، اولاد عصبه نسبت به اولاد ذوی الارحام مقدم شناخته میشوند و در صورت عدم اختلاف ازین ناحیه به قوت قرابت به متوفی اعتبار داده میشود و کسیکه اصل از پدر و مادر باشد، نسبت به صاحب اصل پدری و صاحب اصل پدری نسبت به صاحب اصل مادری ترجیح داده میشود.

اگر از لحاظ درجه و قوت قرابت مساوی باشند، مساویانه در ارث شرکت میورزند.

ماده 2047

(1) در طایفه اول از طوایف صنف چارم مندرج ماده (2043) این قانون اگر اقارب جهت پدر منفرد شوند که عبارت از کاکاهای مادری و عمه های میت است یا اقارب جهت مادری منفرد شوند که عبارت از ماماهاى متوفی و خاله های او است، بقوت بقربت اعتبار داده میشود و به این اساس کسیکه از پدر و مادر باشد، نسبت به پدری و پدری نسبت به مادری مقدم شناخته میشود. اگر در قرابت مساوی باشند در میراث شریک می گردند.

2- اگر اقارب هر دو جهت موجود باشد، به اقارب جهت پدر دو ثلث و به اقارب جهت مادر یک ثلث از میراث داده میشود و حصص هر جهت حسب تفصیل فقره این ماده در بین آنها تقسیم میشود.

(3) احکام فقرات (1) و (2) این ماده بر طوایف سوم و پنجم نیز تطبیق میشود.

ماده 2048

(1) در طایفه دوم نزدیکی درجه قرابت با متوفی مدار اعتبار قرار داده میشود. گرچه از یک جهت نباشند و در صورت برابری درجه و اتحاد جهت قوت قرابت اند نظر گرفته میشود، اگر اولاد عصبه یا اولاد ذوی الارحام باشد.

(2) اگر بعضی اولاد عصبه و بعضی اولاد ذوی الارحام باشند به اولاد عصبه ترجیح داده میشود و در صورت اختلاف جهت، دو ثلث به جهت پدری و یک ثلث به جهت مادری پرداخته شده و حصص هر یک از جهات حسب طریقه فوق بین آنها تقسیم میشود.

(3) احکام فقرات (1) و (2) این ماده بر طوایف چهارم و ششم نیز تطبیق میشود.

ماده 2049

هرگاه وارث از ذوی الارحام باشد، تعدد درجات قرابت اعتبار ندارد. مگر در صورتیکه اختلاف جهت ثابت شود.

ماده 2050

در ارث ذوی الارحام، قاعده ای حصه ذکور دو چند حصه اناث رعایت میشود.

جزء ششم مقر له به نسب

ماده 2051

1- هرگاه متوفی به نسب کسیکه نسب او مجهول باشد، اعتراف نموده باشد و نسب شخص مذکور از غیر ثابت نگردیده و مقر نیز از اقرار خود منصرف نشود، مقر له

مستحق متروکه شناخته میشود.

2- برای کسب استحقاق ارث، درین حالت حیات شخص مقر له حین وفات یا هنگام حکم به وفات حکمی شخص مقر حتمی است. در غیر آن موانع ارث مقدم شناخته میشود.

جزء هفتم احکام متفرق

اول حمل

ماده 2052

هرگاه حمل با سپیر ورثه شرکت نماید یا باعث حجب نقصان ورثه شود، حصه يك پسر یا يك دختر هر يکي که بیشتر باشد به او گذاشته میشود. و در صورتیکه حمل موجب حجب حرمان گردد، تمام متروکه به او گذاشته میشود.

ماده 2053

هرگاه حمل زنده و فعال تولد شود یا الي خروج اکثر حصه بدن زنده باشد، مستحق ارث شناخته میشود. اگر وضع حمل باثر جنایت صورت گیرد، در هر حال مستحق ارث شده و هم از او میراث برده میشود.

ماده 2054

1- هرگاه زوجه یا معتده متوفی بعد از مرگ او موجود باشد، حمل او در صورتی مستحق میراث شناخته میشود که حداکثر در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از تاریخ وفات یا فرقت، زنده تولد شود.

2- حمل بغیر از پدر از شخص دیگری میراث برده نمیتواند، مگر در دو حالت اتي:

1 حداکثر در خلال مدت (365) روز از تاریخ وفات یا فرقت زنده متولد گردد، در حالیکه مادر او معتده وفات یا فرقت بوده و مورث هنگام عدت وفات نموده باشد.

2 حداکثر در خلال مدت (270) روز از تاریخ وفات مورث زنده متولد گردد، مشروط بر اینکه زوجیت بین پدر و مادر او حین وفات پدر قائم باشد.

ماده 2055

هرگاه حصه تخصیص داده شده به حمل، از حصه مستحقه او کمتر باشد، مقدار کمبود از حصه کسانی که از استحقاق خود اضافه گرفته اند، اخذ میشود. و اگر حصه تخصیص داده شده از استحقاق زیادتر باشد، حصه ما زاد استحقاق به مستحقین توزیع میشود.

دوم مفقود

ماده 2056

(1) حصه مستحقه مفقودیکه مطابق ماده (326) مندرج این قانون به وفات وی حکم نشده باشد از متروکه مورث تخصیص داده میشود. در صورت ظهور حیات آنرا اخذ و در صورت صدور حکم به مرگ او، بر سپیر ورثه مستحق هنگام وفات مورث توزیع میشود.

2- اگر مفقود بعد از حکم به مرگ او زنده ظاهر شود، آنچه که از حصه او نزد ورثه موجود شود اخذ مینماید.

سوم خنثی

ماده 2057

خنتائیکه ذکوریت و انونت او فهمیده شده نتواند ، اقل نصیبین را مستحق گردیده وباقیمانده متروکه به ورثه دیگر داده میشود.

چهارم ولد زنا و ولد لعان

ماده 2058

ولد زنا وولد لعان از مادر و اقارب او همچنان مادر و اقارب او از آنها مستحق ارث میشوند، مگر پدر و اقارب او از اولاد مذکور ارث برده نمی توانند.

پنجم حوادث غرق، حریق و انهدام

ماده 2059

فوت شدگان حوادث غرق، حریق و انهدام که تقدم و تأخر وفات هیچ يك معلوم نباشد، از همدیگر ارث برده نمیتوانند و حصص شان به ورثه احیای آنها تقسیم میشود.

ششم تخارج

ماده 2060

تخارج، آن است که ورثه باخراج بعضی از ورثه بمقابل شی معین مصالحه نمایند. اگر یکی از ورثه یا ورثه دیگر تخارج نماید، قایم مقام او قرار گرفته مستحق حصه او از متروکه میگردد، اگر یکی از ورثه همراه باقی وارثین تخارج نماید. در حالیکه شی از جمله متروکه باشد. حصه وی بین باقی وارثین بتناسب حصص هر يك در متروکه تقسیم میشود و اگر شی مذکور از مال شخصی آنها بوده و در عقد تخارج به طریقه تقسیم شخص خارج تصریح نشده باشد، حصه خارج شده، مساویانه در بین وارثین تقسیم میشود.

فرع پنجم تصفیه متروکه

ماده 2061

هرگاه مورث برای متروکه اموال خویش وصی تعیین نه نماید و یکی از ورثه تصفیه متروکه را مطالبه نماید، محکمه شخصی را انتخاب می نماید، در صورت عدم توافق تمام ورثه در انتخاب شخص، محکمه میتواند بعد از استماع دلایل ورثه، به انتخاب خود شخص را تعیین نماید که تا حد امکان از جمله ورثه باشد.

ماده 2062

1- هرگاه مورث برای متروکه وصی تعیین نموده باشد، محکمه مکلف است تعیین مورث را تأیید نماید.

2- تمام احکام متعلق به تصفیه کننده، بر وصی متروکه تطبیق می شود.

ماده 2063

موظف امور مالی محکمه، مرتباً اوامر محکمه را مبنی بر تعیین تصفیه کننده، در دفتر مخصوص قید نموده و شهرت وصی متروکه را به شمول اسمای مورثین بحروف ابجدی در سجل مخصوص ثبت می نماید. موظف مذکور مکلف است تمامی اوامر مربوط به عزل و تنازل را در ستون ملاحظات سجل برسانند.

ماده 2064

قید اوامر صادره مبنی بر تعیین تصفیه کننده، در مورد اشخاصی که راجع به عقار متروکه با ورثه معامله میکنند، عین اثر آتی را بار می آورد که اجرائت مندرج ماده (2102) این قانون در قبال دارد.

ماده 2065

تصفیه کننده بمجرد تعیین اموال متروکه را تسلیم گردیده تحت نظر و مراقبت محکمه، به تصفیه آن مبادرت میورزد.

مصارف امور تصفیه بشمول حق الزحمه تصفیه کننده ایکه از جانب محکمه تعیین میشود، از مجموع متروکه برداشته میشود.

ماده 2066

محکمه مکلف است در وقت اقتضاً به اجراءات عاجل بنابر مطالبه اشخاص ذیعلاقه یا خرنوالی یا صوابدید خود اقدام نماید، مخصوصاً در گذاشتن مهر بر اموال و امانت گذاشتن پول نقد و اوراق بهادار و اشیای قیمتی در بانك.

ماده 2067

(1) تصفیه کننده مکلف است، فی الحال به تبدیل مقداری از مال متروکه به پول نقد بپردازد تا تکفوی مصارف تجهیز و مصارف تعزیه دار میت را بتناسب حالت او بنماید. همچنان مکف است از قاضی امور معجله صدور امر مبنی بر مصارف نفقه عیال متوفی که وارث باشند، باندازه معتاد از مال متروکه الی زمان انتهای تصفیه مطالبه نماید. نفقه هر يك از ورثه از حصه مسحق ارثی او وضع می گردد.

(2) تمام منازعات ناشی از این مصارف، توسط قاضی رسیدگی میشود.

فرد ششم - تجرید ترکه

ماده 2068

1-دائنین از تاریخ صدور امر مبنی بر تعیین تصفیه کننده به بعد، نمی توانند در برابر متروکه به هیچ نوع اجرائتی بپردازند و یا به اجراءات اتخاذ شده قبلی ادامه دهند، مگر بحضور تصفیه کننده.

2-اجراءات توضیح که به ضد مورث افتتاح گردیده و هنوز لست نهائی آن مسدود نشده باشد، در اثر تقاضای یکی از اشخاص ذیعلاقه تا زمان تسویه تمام دیون متروکه متوقف میشود.

ماده 2069

وارث نمیتواند قبل از تسلیمی سند استحقاق ارث در مال مترو که تصرف نماید، همچنان نمی تواند دیون ترکه را بگیرد یا دینیکه بر او است، به دین متروکه مجرا نماید.

ماده 2070

تصفیه کننده مکلف است به اتخاذ تدابیری بپردازد که حفاظت اموال متروکه ایجاب نماید و به اجرای اعمالی قیام ورزد که اداره اموال مذکور مقتضی آن باشد. همچنان مکلف است در مقابل دعوی ددیر بر متروکه نیابت نموده و در گرفتن دیون متروکه اقدام نماید.

ماده 2071

تصفیه کننده از لحاظ مسئولیت، حیثیت وکیل بالاجرت را دارد. گرچه در مقابل اجرت نگیرد، قاضی مکلف است از تصفیه کننده تقدیم حساب اداری در مواعید دورانی مطالبه نماید.

ماده 2072

تصفیه کننده، مکلف است دائنین و مدیونین متروکه را بتوضیح حقوق و وجایب شان در برابر متروکه توسط ابلاغیه ای که در یکی از روزنامه ها نشر و در لوحه اعلانات محکمه و مدخل مراکز پولیس تعلیق میشود، دعوت نماید. دائنین مکلف اند در خلال دو ماه از تاریخ نشر ابلاغیه بتوضیح مطلوب بپردازند.

ماده 2073

تصفیه کننده، مکلف است در خلال سه ماه از تاریخ معینه لست توضیح حقوق و وجایب دائنین و مدیونین متروکه را به اختیار موظف محکمه گذاشته و تمام اشخاص ذی‌علاقه را به آن خبر نماید، تصفیه کننده می‌تواند تمدید این مدت را در صورت ایجاب از محکمه مطالبه نماید.

ماده 2074

تصفیه کننده، میتواند در مورد تشریح متروکه و تقدیر قیمت اموال آن از اهل خبره و اشخاص ماهر استمداد جوید.

ماده 2075

هر شخصیکه از طریق غش، چیزی از اموال متروکه را بدست آورد. گر چه ورثه باشد، بجزای خیانت در امانت محکوم میشود.

ماده 2076

منازعات مربوط به صحت تشریح، در خلال سی روز از تاریخ صدور اعلان از تسلیمی لست به محکمه اقامه میشود. در صورتیکه محکمه بعد از تحقیق، نزاع را جدی تشخیص دهد، آنرا قبول نموده رسیدگی طبق احکام مربوط باصول محاکمات مدنی صورت میگیرد.

فرع هفتم - تسویه دیون متروکه

ماده 2077

تصفیه کننده، بعد از انقضای میعاد منازع به اجازه محکمه بتادیه دیونی می‌پردازد که در خصوص آن نزاع وجود نداشته باشد، دیون متنازع فیه بعد از حکم نهائی تادیه میشود.

ماده 2078

هرگاه تصفیه کننده به اعسار متروکه متیقن شده یا احتمال آن متصور باشد امور تادیه دیون را الی زمان صدور حکم نهائی در منازعات متعلق به دیون متروکه متوقف میسازد گر چه در خصوص بعضی دیون نزاع وجود نداشته باشد.

ماده 2079

تصفیه کننده، دیوان متروکه را بالترتیب از عواید حقوق متروکه پول و ثمن اموال منقول شامل متروکه تادیه میکند، در صورت عدم کفایت دیون از ثمن اموال عقاری متروکه تادیه میشود.

ماده 2080

فروش اموال منقول و عقار متروکه در صورت ایجاب اموال به مزایده علنی مطابق قواعد مربوط به فروشات اجباری صورت میگیرد، مگر اینکه تمام ورثه بفروش آن از طریق دیگری موافقه نمایند. اگر متروکه مستغرق به دین باشد، موافقت دائنین نیز حتمی شمرده میشود ورثه در مزایده شرکت کرده می‌توانند.

ماده 2081

محکمه میتواند، بنابر مطالبه تمام ورثه به تعجیل دیون مرجل و تعیین مبلغی که داین مستحق میشود حکم نماید.

ماده 2082

هرگاه تمام ورثه به مطالبه تعجیل دیون مرجل موافقه نه نمایند، محکمه امر توزیع دیون مذکور و توزیع اموال متروکه را بدست گرفته بهر یک از ورثه مقداری از دین و مقداری از مال متروکه را طوری تخصیص میدهد که در نتیجه با حصه خالص وی از میراث معادل گردد.

ماده 2083

محکمه برای هر يك از دائنين متروكه، تامينات كافي بر عاقر يا اموال منقول طوري ترتيب مي نمايد كه تامينات مختص بهر يك از دائنين بهمان حالت قبلي حفظ شود. در صورت عدم امکان چنين تجويز محکمه بر همه اموال متروكه تامين را مرتب مي سازد.

ماده 2084

هر يك از ورثه ميتواند بعد از توزيع ديون موجب اندازه كه باو تخصيص يافته، قبل از رسيدن موعده تاديه، بپردازد.

ماده 2085

دائنيكه حقوق خود را نسبت عدم اندارج لست تشریح بدست آورده نتواند و تامينات عيني بر مال متروكه نيز نداشته باشد، نميتواند بر اشخاصيكه با حسن نيت حقوق عيني را بر اموال مذکور كسب نموده اند مراجعه نمايد. مگر بر ورثه به سبب غنا آنها مراجعه کرده ميتواند.

ماده 2086

تصفيه كننده، بعد از تاديه تسويه ديون متروكه، تنفيذ وصيت و تكاليف ديگر را بعهده ميگيرد.

فرع هشتم- تسليم اموال متروكه و تقسيم آن

ماده 2087

بعد از تنفيذ التزامات متروكه، باقيمانده اموال آن طبق حصص شرعي بورثه تعلق ميگيرد.

ماده 2088

تصفيه كننده، مكلف است آنچه را كه از اموال متروكه بهر يك از ورثه تعلق ميگيرد، به او تسليم نمايد.

ماده 2089

ورثه ميتواند بعد از انقضاي مواعيد معينه، منازعات مندرج لست تشریح آنده از اشياء و نفوذی را كه در تصفيه متروكه به آن ضرورت احساس نشود بطور موقت تسليم گريده يا بعضي از آنها در مقابل اعطاء تضمين يا بدون آن بكار اندازد.

ماده 2090

محکمه به هر يك از ورثه كه دليل شرعي به وراثت خود را ويا آنچه قائم مقام آن باشد تقديم نمايد سندي را اعطا مي كند كه حاوي تثبیت حقوق او در ارث، و توضیحات مربوط بمقدار حصه و تعيين آنچه از اموال تركه به او تعلق گرفته ميباشد.

ماده 2091

هر يك از ورثه ميتواند از تصفيه كننده تقاضا نمايد تا حصه او را از ارث بصورت جداگانه باو تسليم نمايد، مگر اينكه وارث مذکور بموجب موافقه قبلي يا حكم قانون به باقي ماندن طور مشترك مكلف باشد.

ماده 2092

هرگاه قبول مطالبه قسمت حتمي باشد، تصفيه كننده به طريقه دوستانه به اجراءات تقسيم بپردازد. مگر اين تقسيم الي زمانيكه بصورت دسته جمعي از طرف ورثه تائيد نشود، نهائي شمرده نميشود.

ماده 2093

هرگاه ورثه بصورت دسته جمعی به تقسیم موافقت نه نماید تصفیه کننده مکلف است به مصرف متروکه دعوی تقسیم را مطابق احکام قانون اقامه نماید. مصارف دعوی از حصص تقسیم کنندگان کاسته میشود.

ماده 2094

در مورد قسمت متروکه قواعد مربوط قسمت خصوصاً آنچه متعلق بضمان تعرض و استحقاق غبن است تطبیق میشود.

ماده 2095

هرگاه یکی از ورثه در وقت تقسیم به دین متروکه تخصیص داده شود سدید ورثه در حالیکه مدیون بعد از تقسیم افلاس نماید ضامن شخص تخصیص شده شناخته نمیشوند مگر اینکه بخلاف آن موافقه صورت گرفته باشد.

ماده 2096

وصیت به تقسیم اعیان متروکه برای ورثه وصیت کننده به ترتیبیکه برای تمام ورثه باندازه حصه آنها تعیین نماید جواز دارد.

ماده 2097

تقسیمیکه به بعد از مرگ منسوب شود رجوع از آن جواز دارد مگر بعد از وفات وصیت کننده لازمی شناخته میشود.

ماده 2098

هرگاه تقسیم هنگام وفات شامل تمام اموال میراث نباشد. اموال خارج تقسیم بصورت مشاع مطابق قواعد میراث بتمام ورثه تعلق میگیرد.

ماده 2099

هرگاه یکی یا چند نفر از ورثه احتمالی وصیت کننده شامل تقسیم باشند و قبل از وفات مورث فوت نماید حصه معینه ایکه به سهم او رسیده بصورت مشاع مطابق قواعد میراث به سدید ورثه تعلق می گیرد.

ماده 2100

در مورد تقسیم منسوب به بعد از مرگ تمام احکام مربوط به تقسیم عمومی باستثنای احکام غبن تطبیق میشود.

ماده 2101

هرگاه تقسیم متروکه نبوده شامل دیون یا در صورت شمولیت دیون، دائنین به تقسیم مذکور موافقه نداشته باشند هر یک از ورثه میتواند در حالیکه ادای دیون باتفاق با دائنین صورت نگرفته باشد، رعایت تقسیمی را که مورث وصیت نموده و اعتباراتی را که به اساس آن تقسیم مذکور بنا یافته در حدود امکان در تقسیم متروکه مطالبه نماید.

ماده 2102

هرگاه متروکه مطابق احکام گذشته تصفیه نشده باشد دائنین عادی متروکه میتوانند حقوق خود را یا آنچه به آنها رجعت شده است بر عقارات متروکه که تصرف بر آن حاصل گردیده یا عقاراتیکه حقوق عینی به مصلحت غیر بر آن مرتب شده است نافذ میسازند، مشروط بر اینکه توثیق دین مطابق به احکام قانون صورت گرفته باشد.

مبحث دوم وصیت

فرع اول احکام عمومی

ماده 2103

وصیت عبارتست از تصرف در ترکیه بنحویکه اثر آن به مدت بعد از وفات وصیت کننده منسوب باشد.

ماده 2104

وصیت توسط قول یا کتابت منعقد میگردد. در صورتیکه وصیت کننده قادر به کتابت و گفتار نباشد به اشارت معروف نیز منعقد شده میتواند.

ماده 2105

شرط صحت وصیت آن است که بمعصیت نبوده و باعث بر آن منافی مقاصد شارع نباشد.

ماده 2106

وصیت غیر مسلمان صحت دارد مگر اینکه وصیت مذکور باسناد احکام شریعت او، و شریعت اسلام حرام باشد و یا قانون به عدم صحت و نفاذ آن تصریح نموده باشد.

ماده 2107

بارعایت احکام مواد (2105 و 2106) این قانون وصیت منسوب یا معلق به شرط یا متصل بشرط صحت دارد.

ماده 2108

وصیت کننده لازم است قانوناً اهل تبرع بوده و به سن رشد رسیده باشد.

ماده 2109

شخصیکه به او وصیت میشود لازم است هنگام وصیت معلوم بوده و معین باشد.

ماده 2110

وصیت در راه خداوند (ج) و اعمال خیریه بدون تعیین جهت صحت داشته و در امور خیریه بمصرف می رسد، همچنان وصیت برای مساجد، موسسات خیریه و جهات دیگر موسسات علمی و مصالح عامه صحت دارد در این احوال مال وصیت شده بر عمارت، مصالح فقراء و غیره امور مربوط به آن بمصرف رسانیده میشود، مگر اینکه طرق مصرف باسناد عرف یا دلالت تعیین شده بتواند.

ماده 2111

وصیت بجهت معینه از جهات خیریه که در آینده بوجود می آید صحت دارد در صورت تعدد وجود آن مال وصیت شده به جهات خیریه مماثل آن داده میشود.

ماده 2112

(1) وصیت با وجود اختلاف دین و ملیت صحیح بوده همچنان اختلاف مملکت باعث عدم صحت وصیت نمیشود، مگر اینکه وصیت کننده تابع مملکت اسلامی بوده و شخصیکه به او وصیت میشود غیر مسلمان و تابع مملکت غیر اسلامی باشد و قانون مملکت او، وصیت او را در چنین احوال اجازه ندهد.

(2) اجانب نمی توانند بر اساس وصیت مندرج فقره (1) این ماده حق ملکیت را در اموال عقاری کسب نمایند.

ماده 2113

چیزیکه به آن وصیت میشود باید دارای شرایط آتی باشد:

1- از جمله اشیائی باشد که ارث در آن جاری شده یا قرار گرفتن آن بحیث موضوع عقد در حال حیات وصیت کننده صحت داشته باشد.

2- اگر موضوع وصیت را مال تشکیل میداد نزد وصیت کننده متقوم باشد.

3- اگر موضوع وصیت شی معین بالذات باشد باید هنگام وصیت در ملکیت وصیت کننده موجود باشد.

ماده 2114

(1) وصیت بحقوقیکه توسط ارث انتقال می یابد صحت دارد.

(2) وصیت به منافع اعیان اجازه داده شده، گر چه بعد از وفات مستاجر باشد صحت دارد.

ماده 2115

وصیت بقرض دادن اندازه معین مال به شخصیکه با وصیت میشود صحت داشته و در مقدار مازاد آن از ثلث متروکه بدون اجازه ورثه هنگام وفات وصیت کننده که به سن رشد رسیده باشند، تنفیذ شده نمیتواند.

ماده 2116

هرگاه وصیت کننده به جنون کامل مبتلا گردد و در جنون فوت شود وصیت باطل میگردد همچنان در مورد شخصیکه به او وصیت شده است اگر قبل از وفات وصیت کننده وصیت وفات نماید وصیت باطل میشود.

ماده 2117

هرگاه موضوع وصیت شی معین بوده و قبل از قبولی شخصی که به او وصیت شده از بین برود وصیت باطل می گردد.

ماده 2118

وصیت کسیکه مال او مستغرق بدین باشد باطل شناخته میشود مگر اینکه دائنین از دین ابراء کرده یا به وصیت اجازه دهند.

ماده 2119

(1) وصیت بقاتل عمدی وصیت کننده اختیاری باشد یا اجبی باطل شمرده میشود اعم از اینکه قاتل فاعل اصلی یا شریک یا شاهد زوری باشد که شهادت او موجب حکم باعدام و وصیت کننده گردیده و تنفیذ گردد، مشروط بر اینکه قتل بدون حق و بدون عذر بوده قاتل عاقل سن (18) سالگی را تکمیل نموده باشد.

(2) محرومیت قاتل از استحقاق وصیت مندرج فقره یکم این ماده به اجازه ورثه و رضائیت مقتول قبل از وفات از بین نمیرود.

ماده 2120

حجر بر وصیت کننده نسبت سفاهت یا غفلت موجب بطلان وصیت او نمیشود.

فرع دوم رجوع

از وصیت

ماده 2121

وصیت کننده از تمامی یا بعضی وصیت صراحتاً یا دلالتاً عدول نموده می تواند.

فرع سوم قبول

يارد وصيت

مادة 2122

(1) وصيت يا قبول صريح يا ضمني شخصيكه به او وصيت ميشود بعد از وفات وصيت كننده لازم ميگردد.

(2) هرگاه شخصيكه به او وصيت ميشود جنين قاصر، يا محجور عليه باشد، قبول يار دوصيت از طرف شخصي صورت مي گيرد كه به اساس استيذان محكمه حق ولايت را بر مال او دارا باشد.

(3) اگر وصيت به موسسات تصديها، شركتها و امثال آن باشد قبول يا رد از طرف اشخاصي صورت مي گيرد كه آنرا تمثيل مي نمايند. در صورت عدم موجوديت ممثل وصيت بدون توقف به قبول، لازم ميشود.

مادة 2123

هرگاه شخصيكه به او وصيت صورت گرفته قبل از قبولي يا رد وصيت فوت شود ورثه موصي له قايم مقام او شناخته ميشود.

مادة 2124

هرگاه ورثه وصيت كننده يا شخصيكه صلاحيت تنفيذ وصيت را دارد توسط اعلان رسمي مشتمل بر تمام توضيحات مربوط بوصيت به شخصيكه باو وصيت شده است ابلاغ نموده و در آن اظهار اراده او را مبني بر قبول يا رد وصيت مطالبه نمايد. اگر شخص مذکور در خلال سي روز از تاريخ اعلان بدون عذر معقول بصورت تحريري بجواب آن نپردازد، وصيت باطل شمرده ميشود.

مادة 2125

هرگاه شخصيكه به او وصيت شده است بعضي وصيت را قبول و بعضي ديگر را رد نمايد وصيت در مقدار قبول شده لازم گرديده و در مقدار رد شده باطل شناخته ميشود.

همچنان در صورتيكه بعضي از اشخاصيكه به آنها وصيت شده آنها قبول و بعضي ديگر آن را رد نمايد وصيت براي اشخاصيكه آنها قبول نموده اند لازم و نسبت به اشخاصي كه آن را رد نموده اند باطل ميگردد.

مادة 2126

(1) وصيت برد آن قبل از وفات وصيت كننده باطل نميگردد.

(2) هرگاه شخصيكه به او وصيت شده بعد از وفات و وصيت كننده تمام يا بعضي وصيت را رد نموده و يكي از ورثه رد را بپذيرد وصيت فسخ و اگر هيچ يك از ورثه آنها قبول ننمايد، رد كردن شخصيكه به او وصيت شده باطل شناخته ميشود.

مادة 2127

(1) هرگاه شخصيكه به او وصيت شده هنگام وفات وصيت كننده موجود باشد از همان لحظه وفات شي وصيت شده را مستحق ميگردد مگر اينكه در متن وصيت استحقاق شي وصيت شده بوقت معين بعد از مرگ تثبيت شده باشد.

(2) زوايد شي وصيت شده از زمان قبول، ملك شخصيكه بوي وصيت شده تلقي ميشود و شخص مذکور از همان لحظه به بعد مكلف به مصارف شي وصيت شده ميگردد. زوايد شي در محاسبه اخراج وصيت از ثلث داخل نمي باشد.

فرع چهارم - آثار وصيت جزء اول شخصيكه بوي وصيت شده

مادة 2128

(1) وصیت بعدة غیر محصور صحیح بوده و به اشخاص محتاج تخصیص می یابد، امور توزیع مال وصیت شده بر محتاجان از صلاحیت وصی مختار و یا محکمه مربوطه می باشد.

(2) در حالت فوق وصی و یا محکمه مربوطه به رعایت قید تعمیم یا مساوات مکلف نمی باشد،

ماده 2129

هرگاه بیک قوم معین بالفاظی وصیت شود که بدون تخصص اسماء شامل همه افراد قوم مذکور گردد و در بین آنها افرادی موجود شود که حین وفات وصیت کننده اهل وصیت نباشند تمام اشیاء وصیت شده به اشخاصی تعلق می گیرد که حین وفات وصیت کننده، اهل وصیت باشند.

ماده 2130

هرگاه وصیت بین اشخاص معین و یک جمعیت یا یک جهت یا بین یک جمعیت و یک جهت، یا بین اشخاص معین و جمعیت و جهت مشترک باشد هر یک از اشخاص معین و افراد جمعیت منحصر باشد یا غیر منحصر و هر جهت از شی وصیت شده حصه میگیرند.

ماده 2131

هرگاه وصیت برای اشخاص معین صورت گرفته باشد حصه اشخاصیکه اهل وصیت نباشند به متروکه وصیت کننده، اعاده میشود.

ماده 2132

هرگاه وصیت به اشخاص معین یا یک جمعیت باطل شود آنچه وصیت شده است به متروکه متوفی اعاده میشود.

ماده 2133

وصیت برای حمل در احوال آتی صحیح شمرده میشود:

1- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل هنگام وصیت اقرار نموده و حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز یا کمتر از آن از وقت وصیت زنده فعال متولد شود.

2- در حالیکه وصیت کننده بوجود حمل اقرار نکرده مگر حمل حداکثر در خلال مدت دو صد و هفتاد روز از وقت وصیت زنده متولد گردد، مشروط بر اینکه حامله هنگام وصیت در عدت وفات یا تقریب بان نباشند در غیر آن، اگر حمل در خلال مدت سه صد و شصت و پنج روز از وقت وفات یا فرقت بان زنده فعال متولد شود وصیت صحیح تلقی میشود.

ماده 2134

هرگاه وصیت بحمل از شخص معین باشد علاوه بر شروط مندرج ماده (2133) این قانون ثبوت نسبت آن از همان شخص معین نیز شرط صحت وصیت شناخته میشود.

ماده 2135

حاصلات شی وصیت شده الی زمان زنده و فعال متولد شدن حمل نگهداشته میشود و بعدا باو تعلق میگیرد.

ماده 2136

(1) هرگاه حامله همزمان یا در خلال مدت اقل از شش ماه دو یا زیاده اولاد زنده بدنیا آورد وصیت در بین آنها بطور مساوی توزیع میشود. مگر اینکه در وصیت صراحتا بخلاف آن حکم شده باشد.

(2) اگر یکی از دو گانگی یا زیاده، مرده متولد گردد تمام وصیت با اولاد زنده تعلق میگیرد.

(۳) در صورتیکه یکی از اولاد بعد از ولادت بمیرد اگر وصیت بر اعیان صورت گرفته باشد حصه او بورثه وصیت کننده تعلق می گیرد.

جزء دوم شی وصیت شده (موصی به)

ماده 2137

وصیت در حدود ثلث متروکه بوارث و غیر وارث داشته، بدون اجازه ورثه تنفیذ میگردد و در حدود زاید از ثلث متروکه نیز صحت داشته مگر نفاذ آن موقوف به اجازه ورثه بعد از وفات وصیت کننده می باشد مشروط بر اینکه اجازه دهنده دارای اهلیت تبرع بوده و با آنچه که اجازه داده علم داشته باشد.

ماده 2138

وصیت شخصیکه وارث نداشته و مدیون هم نباشد به تمام مال یا بعضی آن بدون توقف به اجازه ممثل خزانه دولت نافذ میگردد.

ماده 2139

وصیت مدیونی که مال او مستغرق بدین باشد صحیح بوده مگر بدون برائت ذمه او از دین تنفیذ نمیگردد در صورتیکه مدیون از يك قسمت دین بري الذمه گردد. یا مال او مستغرق به دین نباشد، وصیت در مقدار باقیمانده بعد از تادیه دین تنفیذ میشود.

ماده 2140

هرگاه دین غیر مستغرق بوده و تمام یا بعضی آن از شی وصیت شده تادیه شده باشد شخصیکه به او وصیت شده است میتواند به اندازه دین تادیه شده بر ثلث ترکه بعد از پرداخت دین مراجعه نماید.

ماده 2141

هرگاه وصیت به اندازه حصه یکی از ورثه معین وصیت کننده صورت گرفته باشد، شخصیکه بوي وصیت میشود علاوه بر استحقاق فرضی مستحق مقدار حصه همان وارث شناخته میشود.

ماده 2142

هرگاه وصیت باندازه حصه یکی از ورثه غیر معین صورت گرفته باشد در حال تساوي ورثه در حقوق شخص مذکور علاوه بر فرض مستحق حصه یکی از آنها میگردد و در حال اختلاف حقوق علاوه بر فرض مستحق حصه شخصی میگردد که در میراث حق او کمتر است.

ماده 2143

هرگاه وصیت باندازه معین از پول یا عین صورت گرفته و در ترکه دین یا مال غایب باشد. اگر شی که به آن وصیت صورت گرفته از ثلث مال حاضر متروکه خارج شود. کسیکه برای او وصیت شده مستحق آن میگردد و در غیر آن به اندازه همین ثلث مستحق میگردد و باقیمانده بر ورثه تعلق میگیرد و هر وقت که شی حاضر شد شخصی که به او وصیت شده مستحق ثلث آن میگردد تا حق او کاملا تادیه شود.

ماده 2144

هرگاه وصیت صورت گرفته و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را از مال حاضر بدست آورده و هر وقت که مال غایب حاضر شد حق خود را از آن میگیرد.

ماده 2145

هرگاه وصیت طور سهم مشاع در نوع معین مال ترکه صورت گیرد و در آن دین یا مال غایب وجود داشته باشد شخصیکه به او وصیت شده حصه خود را ازین نوع

حاضر بدست می آورد. مشروط بر اینکه حصه مذکور از ثلث حاضر متروکه خارج شده بتواند در غیر آن شخصیکه به او وصیت شده به اندازه این ثلث مستحق حصه خود شده و باقیمانده حق ورثه می باشد. هر وقت که شی حاضر شد، شخصیکه برای او وصیت شده به اندازه ثلث از نوع وصیت شده مستحق حصه میگردد، مشروط بر اینکه ورثه از آن متضرر نگردند و اگر آنها از آن متضرر گردند شخصیکه به او وصیت شده قیمت باقیمانده حصه خود را تا تکمیل حق خود از ثلث نوع وصیت شده میگیرد.

ماده 2146

(1) هرگاه در احوال متذکره مواد فوق متروکه شامل دین قابل تادیه بر یکی از ورثه بوده و دین مذکور از جمله تمام یا بعضی جنس حاضر متروکه باشد در آن اندازه حصه وارث مذکور از همان جنس مجرائی صورت میگیرد و باین ترتیب دین مذکور از جمله اموال حاضر محسوب میشود.

(2) اگر دین مستحق تادیه بر وارث از غیر جنس حاضر باشد مجرائی صورت نگرفته درین صورت اگر دین مساوی حصه وارث مذکور در مال حاضر متروکه یا کمتر از آن باشد در جمله اموال حاضر محسوب می گردد و اگر از آن بیشتر باشد به آن اندازه حاضر دانسته میشود که با حصه وارث مذکور مساوی باشد.

(3) در حالت فقره (2) این ماده وارث تا زمان تادیه دین خود بر حصه خود در مال حاضر و متروکه تسلط پیدا کرده نمیتواند در حالیکه وارث مذکور دین خود را تادیه نکند، قاضی حصه او را فروخته و از ثمن آن دین را تادیه مینماید.

ماده 2147

هرگاه وصیت بعین از متروکه یا نوع معین از آن صورت گرفته و شی وصیت شده از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوی وصیت شده است مستحق چیزی شناخته نمیشود. در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود، شخص مذکور باقیمانده را در حالیکه از ثلث متروکه تجاوز نکند مستحق میگردد و اگر از ثلث متروکه تجاوز کند در آن به اندازه ثلث مستحق میشود.

ماده 2148

هرگاه وصیت بحصه مشاع معین صورت گیرد و شی مذکور از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه بوی وصیت صورت گرفته مستحق هیچ چیزی نمی گردد. و اگر بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور تمام وصیت را از مقدار باقیمانده بدست می آورد مشروط بر اینکه باقیمانده آنرا تکافو نموده و در حدود ثلث مال متروکه باشد در غیر آن تمام مقدار باقیمانده را که از ثلث مال بدست آمده بتواند مستحق میشود و یا از آن به اندازه مستحق میگردد که از ثلث متروکه تجاوز نکند.

ماده 2149

هرگاه وصیت بحصه مشاع و نوعی از اموال متروکه بوده و از بین برود یا به استحقاق برده شود شخصیکه به او وصیت شده مستحق چیزی شناخته نمی شود و در صورتیکه بعضی از آن از بین برود یا به استحقاق برده شود شخص مذکور حصه خود را از باقیمانده حاصل میدارد، مشروط بر اینکه از ثلث مال حاصل شده بتواند در غیر آن به اندازه ثلث از آن مستحق میگردد.

ماده 2150

وصیت به عدد مشاع در یکنوع از اموال مانند وصیت به حصه مشاع در آن شمرده میشود.

جزء سوم - وصیت به منافع

ماده 2151

1- هرگاه وصیت بمنفعت برای شخص معین برای مدتیکه آغاز و انجام آن معلوم باشد صورت گرفته باشد شخص مذکور از منفعت موصوف در خلال همان مدت مستفید میشود اگر معیاد مذکور قبل از وفات وصیت کننده سپری شود، وصیت کان لم یکن شمرده میشود، در صورت انقضای بعضی از مدت مذکور شخص از مدت باقیمانده استفاده کرده میتواند.

2- هرگاه مدت منفعت معین بوده مگر تاریخ آغاز آن غیر معلوم باشد مدت مذکور از تاریخ وفات وصیت کننده آغاز میگردد.

ماده 2152

1- هرگاه یکی از ورثه در طول مدت یا بعضی مدت از منفعت گرفتن بر عین، مانع شخص وصیت شده گردد بضمن بدل منفعت مکلف میشود. مگر اینکه تمام ورثه به تعویض منفعت از عین بوقت دیگری مساوی به مدت وصیت شده موافقه نمایند.

2- اگر ممانعت از طرف عموم ورثه صورت گیرد شخصیکه بوی وصیت شده بین انتفاع از عین در مدت دیگری و تضمین بدل منفعت مختار میباشد.

3- هرگاه ممانعت از منفعت از جانب وصیت کننده و یا به سبب عذری باشد که بین انتفاع از عین و شخصیکه به او وصیت شده است حایل واقع گردد تعویض آن بمدت دیگری بعد از رفع مانع حتمی است.

ماده 2153

(1) هرگاه وصیت بمنفعت برای قومی که تحت حصر آمده نتوانند و انقطاع ایشان متصور نباشد و یا به یکی از طرق خیریه بصورت مرید یا مطلق صورت بگیرد. وصیت شدگان موصوف بصورت دائمی از منفعت مستفید میشوند.

(2) اگر وصیت بمنفعت طور دائمی یا موقت برای يك قوم بدون حصر صورت گیرد که انقطاع آن متصور باشد استحقاق انتفاع وصیت شده گان الی زمان انقراض آنها ادامه می یابد.

(3) اگر وصیت برای مدت معلوم بوده باشد و تاریخ آغاز و انجام آن توضیح شده باشد یا نباشد احکام مواد (2151 و 2152) این قانون قابل رعایت میباشد.

ماده 2154

هرگاه وصیت بمنفعت برای مدت معین و برای يك قوم معین و بعدا به کسانی که قائم مقام آنها میگردند صورت گیرد و انقطاع قوم مذکور متصور نباشد یا برای یکی از طرق خیریه وصیت شود مگر در خلال 33 سال از تاریخ وفات وصیت کننده یا در خلال مدت معینه انتفاع هیچ يك از افراد تعیین شده ، موجود نگردند یا در خلال مدت مذکور موجود شده و قبل از انتهای مدت منقرض گردند منفعت در تمامی این مدت و یا بعضی آن حسب احوال بر جهتیکه نفع آن در طرق خیر عامتر باشد تعلق میگیرد.

ماده 2155

هرگاه عینی که به منفعت آن وصیت شده احتمال انتفاع و بهره برداری را بغیر از طریقیکه وصیت شده داشته باشد شخصیکه بوی وصیت شده است میتواند از آن بطریق مطلوب استفاده نماید مشروط بر اینکه از این ناحیه بعین مذکور ضرری عاید نگردد.

ماده 2156

هرگاه وصیت به غله یا ثمر صورت گرفته باشد، شخصیکه بوی وصیت شده مستحق غله یا ثمره میگردد که در وقت مرگ وصیت کننده موجود بوده و آنچه در آینده موجود می گردد، مگر اینکه دلیلی بغیر آن موجود شود.

ماده 2157

1- هرگاه وصیت بفروش یا اجازه عین در مدت معین و به اجوره مسمی برای وصیت شده صورت گرفته باشد و ثمن یا اجرت مذکور از مقدار ثمن مثل به غبن فاحش که از ثلث حاصل شده بتواند یا غبن بسیط باشد، وصیت نافذ میگردد.

2- هرگاه غبن فاحش از حدود ثلث متجاوز باشد وصیت بدون اجازه ورثه در مقدار زاید نافذ نمیگردد مگر اینکه شخصیکه بوی وصیت شده تفاوت زیادت را بپردازد.

ماده 2158

حصول منفعت به اساس تقسیم غله یا ثمره بین ورثه و شخصیکه بوي وصیت شده به تناسب حصه هر يك رعایت میگردد یا از لحاظ تقسیم زمان و مکان یا از طریق تقسیم عین صورت میگیرد مشروط بر اینکه عین مذکور بدون الحاق ضرر قابل قسمت باشد.

ماده 2159

هرگاه منفعت عین به یکی و خود عین بدیگری وصیت شده باشد تکالیف مالیات عین مذکور و چیزیکه برای حصول منفعت از آن لازم شمرده شود بر شخص میباشد که وصیت منفعت برای او شده.

ماده 2160

وصیت بمنفعت با وفات شخصیکه بوي، وصیت شده قبل از حصول تمام یا بعضی منفعت وصیت شده و به خریدن عین مذکور از طرف شخصیکه به منفعت آن برای او وصیت شده و باسقاط حق برای ورثه بمقابل عوض یا بدون عوض و همچنان به استحقاق بردن عین ساقط میگردد.

ماده 2161

ورثه وصیت کننده میتواند حصه خود را از عین با منفعت آن بدون اجازه شخصیکه به او وصیت شده است بفروشد.

ماده 2162

هرگاه وصیت بمنفعت بصورت مرید یا مطلق یا مقید به طول حیات شخص معین صورت گیرد شخص مذکور در طول حیات از منفعت مذکور استفاده کرده میتواند، مشروط بر اینکه استحقاق او بر منفعت وصیت شده در خلال مدت سي و سه سال از تاریخ وفات وصیت کننده نشئت نماید.

ماده 2163

1- هرگاه وصیت بتمام منافع عین یا بعضی آن بصورت مرید یا مطلق یا طول مدت حیات شخصیکه بوي وصیت می شود یا برای مدت اضافه از ده سال صورت گیرد به قیمت تمام یا بعضی منافع عین وصیت شده سنجش میشود.

2- اگر وصیت برای مدت کمتر از ده سال صورت گرفته باشد به اندازه قیمت منفعت عین وصیت شده به اعتبار ارزش منفعت مذکور در خلال همان مدت سنجیده میشود.

ماده 2164

هرگاه وصیت بحقی از حقوق عین راجع باشد ارزش آن به اساس فرق بین قیمت عین با حقوق و قیمت آن بدون حقوق وصیت شده تثبیت میشود.

جزء چهارم وصیت به معاش

ماده 2165

1- وصیت بمعاش از سرمایه برای مدت معین صحت دارد و از مال وصیت کننده به اندازه ایکه تنفیذ وصیت را تضمین کرده بتواند و به ترتیبیکه ورثه از آن متضرر نگردند تادیه می گردد.

2- هرگاه آنچه برای تضمین تنفیذ وصیت موقوف گذاشته از ثلث متروکه بیشتر باشد و ورثه مقدار زاید را اجازه ندهد در حدود مقدار ثلث گذاشته میشود. و وصیت در آن و در حاصلات آن تا زمانی نافذ میگردد که شخص وصیت شده تا مقدار قیمت ثلث متروکه حق خود را بگیرد یا مدت وصیت سپری گردد و یا شخص وصیت شده فوت شود.

ماده 2166

هرگاه وصیت بمعاش از حاصل متروکه یا حاصل عینی از اعیان متروکه بر ای مدت معینی صورت گرفته باشد متروکه یا عین مذکور اولاً بدون معاش وصیت شده و ثانیاً با معاش مذکور قیمت شده مقدار تفاوت هر دو قیمت اندازه شي وصیت شده تثبیت گردیده در حالیکه از ثلث مال تجاوز نکند وصیت نافذ و در حال تجاوز از ثلث و عدم

اجازه ورثه به اندازه ثلث نافذ میگردد و مقدار زاید معاش و آنچه از متروکه یا عین در مقابل آن قرار میگردد حق ورثه وصیت کننده شناخته میشود.

ماده 2167

هرگاه وصیت بمعاش برای شخص معینی از سرمایه یا حاصل بصورت مطلق یا دایمی یا به طول حیات شخصیکه بوی وصیت شده صورت گرفته باشد مدت حیات شخص از طرف اطباء سنجش شده در حالیکه وصیت از سرمایه باشد از مال وصیت کننده در حدود حکم ماده (2165) این قانون تا مقداریکه تنفیذ وصیت را تضمین نموده میتواند موقوف گذاشته و در حالیکه وصیت بمعاش از حاصلات باشد در حدود حکم ماده (2166) این قانون به اندازه که معاش وصیت شده را کفایت نماید گذاشته میشود.

ماده 2168

در حالت مندرج ماده (2167) این قانون هرگاه شخصیکه بوی وصیت شده قبل از مدتی که از طرف اطباء سنجش شده وفات نماید مقدار باقیمانده وصیت به ورثه مستحق او یا کسیکه بعد از خود به او وصیت نموده باشد، اعطا میشود. و در صورتیکه مال موقوف گذاشته شده باتمام برسد و یا شخص بیشتر از ميعاد تثبیت شده زنده ماند حق رجوع را ورثه نه دارد.

ماده 2169

هرگاه حاصل متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت معاش از سرمایه کفایت نکند در حدود کفایت معاش از آن فروخته میشود. و در صورتیکه حاصل مذکور از معاش افزود گردد مازاد بورثه وصیت کننده تعلق میگردد.

ماده 2170

هرگاه در حاصلات از اندازه معاش وصیت شده افزودی آمده باشد مقدار مازاد الی زمان انتهای مدت انتفاع نگهداشته میشود در صورتیکه متروکه موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت نسبت خشک سالی یا عوامل مشابه در سالهای دیگر چنان حاصلی ندهد که وصیت را تکافو نماید با قیمانده استحقاق شخص از حاصل نگهداشته شده تادیه میشود.

ماده 2171

هرگاه در وصیت تصریح شده باشد یا از فرینه چنین معلوم شود که معاش سال به سال پرداخته میشود مازاد سالانه بورثه وصیت کننده تادیه میشود.

ماده 2172

(1) هرگاه وصیت بمعاش برای جهتی صورت گرفته باشد که صفت دوام را طور مطلق با مرید دارا باشد از مال وصیت کننده به مقداریکه حاصل آن تنفیذ وصیت را تضمین کرده بتواند موقوف گذاشته میشود، مشروط بر اینکه از حدود ثلث تجاوز نکند. در صورت تجاوز از ثلث در مقدار زاید از ثلث اجازه ورثه شرط می باشد.

(2) اگر مال موقوف شده بیشتر از معاش وصیت شده حاصل بدهد جهت مذکور آنرا مستحق میگردد و در صورت نقصان حاصل، حق رجوع را بر ورثه ندارد.

ماده 2173

در احوال مندرج مواد (2165 تا 2171) ورثه وصیت کننده میتواند بر اموال موقوف گذاشته شده بمنظور تنفیذ وصیت تسلط حاصل، یا برآن تصرف نماید مشروط بر اینکه برضائیت شخصی که برای او وصیت شده یا به تعیین قاضی تمام معاش وصیت شده را نقدا در جای طور امانت بگذارد که به تنفیذ وصیت تخصیص داده شود. و اگر شخصی که برای او وصیت شده قبل از تمام شدن مبلغ امانت گذاشته شده وفات نماید مبلغ باقیمانده بورثه وصیت کننده رد میگردد.

ماده 2174

تمام حقوق شخصیکه برای او وصیت شده بمیرد، گذاشتن امانت و تخصیص در متروکه از بین میرود.

ماده 2175

وصیت بمعاش در سرمایه با حاصل برای غیر از اشخاص موجود از نظر طبقه اول اشخاصیکه برای آنها وصیت میشود. هنگام وفات وصیت کننده صحت ندارد. مدت حیات اشخاص موجود از طرف اطباء سنجش گردیده وصیت مربوط طبق احکام وصیت به اشخاص معین تنفیذ می یابد.

جزء پنجم احکام زیادت در مال وصیت شده

ماده 2176

هرگاه وصیت کننده علایم عین وصیت شده را تغییر دهد یا در آن زیادتی را از قبیل ترمیم به عمل آرد که مستقل بنفسه نباشد، عین مذکور با زیادت وارده، مال وصیت شده شناخته میشود.

ماده 2177

هرگاه زیادت در عین مستقل بنفسه باشد مانند درختان و عمارت، ورثه وصیت کننده یا شخصیکه برای او وصیت شده است در حدود قیمت زیادت وارده در تمام عین مذکور شریک میشوند.

ماده 2178

(1) هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده و آنرا مجدداً بهمان حالت سابقه ولو که با تغییر علایم باشد اعمار نماید عین مذکور حالت جدید مال وصیت شناخته میشود.

(2) اگر بنا بغیر از حالت سابقه اعمار شود ورثه در حدود قیمت زیادت با شخصیکه برای او وصیت شده در تمام عمارت شریک شمرده میشوند.

ماده 2179

هرگاه وصیت کننده عین وصیت شده را منهدم گردانیده زمین آنرا با زمین دیگر ملکیت خود ضم و در آن عمارتی بنا نماید شخصیکه برای او وصیت شده با ورثه در تمام بنا و زمین در حدود قیمت زمین وصیت شده شریک شمرده میشود.

ماده 2180

به استثنای احکام مواد سابقه آنچه از طرف وصیت کننده بر عین وصیت پرداخته میشود. یا بر عین مذکور افزود میگردد و عرف بر آن جاری است و یا از قرائن چنین استنباط شود که زیادت بر آن از طرف وصیت کننده صورت گرفته است زیادت مذکور با وصیت یکجا میگردد.

ماده 2181

هرگاه وصیت کننده از بنا عین وصیت و بنا دیگر ملکیت خود بنا واحدی را تشکیل دهد که باسناد توحید مذکور بیع و تسلیم عین وصیت شده بتنهائی ناممکن گردد شخصیکه برای او وصیت شده است با ورثه در حدود قیمت وصیت شریک شناخته میشود.

فرع پنجم وصیت واجبه

ماده 2182

هرگاه متوفی برای فرع ولد خود که در زندگی او فوت شده یا با متوفی یکجا حقیقتاً با حکما وفات نموده باشد به مثل آنچه ولد مذکور اگر در وقت مرگ او زنده میبود در متروکه او مستحق میراث میگردد وصیت نکرده باشد برای فرع مذکور در ترکه باندازه استحقاق ارث مذکور در حدود ثلث ترکه وصیت واجب میگردد مشروط بر اینکه فرع غیر وارث بوده و متوفی در حیات خود بلا عوض به او مالی را طریق تصرف دیگری به اندازه حصه واجبه نداده باشد و در صورتیکه مال را به او اعطا کرده باشد، مگر از اندازه واجبه کمتر باشد باندازه که حصه مذکور را تکمیل نماید به طریقه وصیت واجبه مستحق میگردد.

ماده 2183

وصیت مندرج ماده (2182) این قانون برای اهل طبقه اول از اولاد دختر و برای اولاد پسر از اولاد ظهور گر چه مراتب آنها تنزیل نماید میباشد به ترتیبی که هر اصل فرع خود را بدون فرع دیگر محجوب گردانیده و حصه هر اصل بر فرع او تقسیم میگردد گر چه تقسیم میراث تنزیل نماید مانند آنکه اصل با اصولیکه بواسطه آنها شخص به متوفا منسوب میشود بعد از او وفات نموده باشند و وفات آنها مرتب بترتیب طبقات صورت گرفته باشد.

ماده 2184

در وصیت واجبه رعایت احکام مواد (1999 و 2000) این قانون حتمی می باشد.

ماده 2185

در استحقاق وصیت واجبه، فرع از استحقاق آنچه که اصل وی بشرط حیات بعد از وفات مورث مستحق میگردد، سهم بیشتر گرفته نمی تواند. همچنان صاحب وصیت واجبه سهم بیشتری را از اشخاصی که در درجه قرابت با وی یکسان باشند مستحق شده نمیتواند.

ماده 2186

(1) هرگاه شخصی برای کسی که وصیت با او واجب است بیشتر از حصه او وصیت نماید مقدار زاید وصیت اختیاری تلقی می شود و اگر وصیت به کمتر از حصه او صورت گرفته باشد به اندازه ای که حصه او را تکمیل نماید واجب میشود.

(2) اگر برای بعضی از اشخاصی که وصیت برای آنها واجب است وصیت شده و به بعضی دیگر وصیت نشود باشخصیکه وصیت شده، باندازه حصه او واجب میشود.

(3) حصه کسیکه به او وصیت نشده است و اندازه باقیمانده حصه کسانی که به آنها کمتر از حصه واجبه شان وصیت شده است از باقی ثلث پرداخته میشود و اگر ثلث تکافو نکند از ثلث و از آنچه برای وصیت اختیاری تخصیص داده شده باشد پرداخته میشود.

ماده 2187

وصیت واجبه بر سدید وصایا مقدم شناخته میشود.

ماده 2188

هرگاه برای اشخاصیکه وصیت برای آنها واجب است وصیت نشده برای دیگری وصیت شود اشخاصیکه وصیت برای آنها واجب است به اندازه حصه خود از ثلث باقیمانده متروکه اگر آنها پوره کند به طریقه وصیت واجبه مستحق میشوند و اگر ثلث باقیمانده حصه آنها را پوره نکند از ثلث باقیمانده و از آنچه به غیر وصیت شده حصه آنها تکمیل میگردد.

ماده 2189

در تمام احوال مندرج مواد (2186 - 2187 - 2188) این قانون آنچه از وصیت اختیاری باقیمانده با مراعات احکام مربوط بوصیت اختیاری بین مستحقین مطابق به حصص آنها تقسیم میشود.

فصل ششم تراحم وصایا

ماده 2190

هرگاه وصیت متجاوز از ثلث بوده و ورثه آنرا اجازه نماید مگر متروکه تمام وصایا را تکافو نکند یا ورثه اجازه ندهد و ثلث مال، تمام وصیت را کفایت نکند، حسب احوال ثلث با متروکه بین اشخاصیکه به آنها وصیت شده است مطابق به حصص، بین آنها تقسیم میشود مشروط بر اینکه شخص وصیت شده بعین، از همان عین معینه وصیت شده، حصه خود را دریافت بدارد.

ماده 2191

هرگاه وصیت بوجه ثواب صورت گرفته باشد و تماماً فرایض یا واجبات یا نوافل باشد و وصیت کننده برای هر يك از جهات حصه را معین نکرده باشد، وصیت بین جهات مذکور بصورت مساوی تقسیم میشود و اگر برای هر يك حصه متفاوت تعیین نموده و تمام وصیت آن را تکافو نکند بتناسب حصه هر جهت تقسیم میشود.

ماده 2192

هرگاه وصیت بانواع مختلف و جوه ثواب بصورت مساوی تقسیم شود و اگر برای هر یکی انواع ثواب خاص تعیین گردیده و مال وصیت شده کفایت همه انواع را کرده نتواند فرایض نسبت به واجبات و واجبات نسبت به نوافل ترجیح داده شده و حصه هر نوع بین افراد آن بصورت مساوی تقسیم میشود.

ماده 2193

هرگاه وصیت بوجه ثواب با وصیت بطرق دیگر بدون تخصیص حصص یکجا شود، مال وصیت شده بصورت مساوی بین جهات مذکور تقسیم میشود.

ماده 2194

هرگاه در وصیت بمعاش مزاحمت ایجاد شود و بعضی اشخاص مستحق وفات نموده یا یکی از جهات مستحق انقطاع نماید حصص مذکور بررته وصیت کننده تعلق میگیرد.

فرع هفتم احکام متفرق

ماده 2195

(۱) هر عمل قانونی ایکه از شخص هنگام مرض موت او صادر گردیده و منظور از آن تبرع باشد نسبت آن به بعد از مرگ اعتبار داده شده و احکام وصیت بر آن تطبیق میشود، بصیغه و الفاظ اعتبار داده نمیشود.

(۲) اثبات اینکه عمل قانونی هنگام مرض موت صورت گرفته است بدوش ورثه است و میتوانند درین مورد از تمام وسایل و طرق اثبات استفاده نمایند. تمسک بر تاریخ سند علیه ورثه در صورتیکه این تاریخ ثابت نباشد اعتبار ندارد.

ماده 2196

هرگاه ورثه به اثبات برساند که تصرف قانونی از مورث آنها در مرض موت صادر گردیده تصرف مذکور تبرع شناخته میشود، مگر اینکه شخصیکه برای او تصرف صادر گردیده عکس آنرا بااثبات برساند، این امر در حالتی است که احکام دیگری بخلاف آن وجود نداشته باشد.

ماده 2197

هرگاه شخصی بنفع یکی از ورثه خود تصرفی را انجام داده و حیازت و انتفاع عین مذکور را بیکی از طرق الی زمان حیات خود حفظ نماید، تصرف مذکور به بعد از مرگ منسوب بوده و احکام وصیت بر آن تطبیق میگردد مگر اینکه دلیل دیگری بر آن قایل گردد.

مبحث سوم - التصاق

فرع اول التصاق بر غیر عقار

ماده 2198

اگر از اثر آب خیزی دریا، زمین جدیدی بوجود آید و بزمین مملوکه شخص دیگری اتصال یابد زمین جدید ملکیت دولت شمرده میشود.

ماده 2199

اراضي ايکه در اطراف آبهاي ايستاده جديدا مکشوف ميشود بهيچ صورت ملکيت مالکين همجوار شناخته نميشود مگر ملکيت زميني را که در اثر ارتفاع آب زير آب شده است از دست نميدهند.

ماده 2200

اراضي ايکه در دو طرف درياها منکشف ميگردد ملک دولت شناخته ميشود.

ماده 2201

ملکيت اراضي ايکه در اثر تغيير مسير دريا بوجود مي آيد و جزيره هاي که در مسير آن تشکيل ميگردد توسط قانون خاص تنظيم ميشود.

ماده 2202

تمام بناها ، اشجار غرس شده و تاسيسات ديگري که از عمل مالک زمين بوجود آمده باشد ملک او شناخته ميشود.

ماده 2203

هر بنا يا غرس اشجار يا تاسيساتيکه جديدا از طرف مالک زمين بوسيله مواد مملوکه غير احداث ميگردد ملک صاحب زمين محسوب شده به تاديه قيمت مواد و در صورت موجوديت دليل موجه به پرداخت تعويض نيز مکلف ميشود. مشروط بر اينکه کشيدن مواد بدون الحاق ضرر بزرگ به تاسيسات مذکور ممکن نباشد.

ماده 2204

هرگاه شخص توسط مواد شخصي خود، بنا يا تاسيسات ديگري را با وجود علم به ملکيت غير در زمين شخص ديگري بدون رضانيت او احداث نمايد مالک زمين مي تواند از ازاله آنرا بمصارف احداث کننده مطالبه نموده در صورت موجوديت دليل موجه تعويض را نيز مطالبه نمايد. در صورتيکه ازاله آن بدون عائد شدن ضرر بزمين ممکن نباشد مالک زمين مي تواند اشياء قابل ازاله را در مقابل تاديه قيمت آن تصاحب نمايد.

ماده 2205

هرگاه شخص احداث کننده بنا يا تاسيسات مندرج ماده (2204) اين قانون با حسن نيت معتقد باشد که در احداث انشاءات مذکور ذيق مي باشد. مالک زمين ازاله آن را مطالبه کرده نتوانسته بلکه ميتواند يا قيمت مواد را با اجرت کارگران يا آنچه که بسبب احداث در ثمن زمين افزايش بعمل آمده هر يك را که خواسته باشد بپردازد مشروط بر اينکه مالک تاسيسات ، ازاله آنرا مطالبه نه نمايد.

ماده 2206

هرگاه بنا يا تاسيسات مندرجه ماده (2205) اين قانون بزرگ باشد که پرداخت استحقاق آن در توان مالک زمين نباشد، مالک زمين مي تواند تمليك زمين را در مقابل تعويض عادلانه براي احداث کننده تاسيسات تقاضا نمايد.

ماده 2207

هرگاه تاسيسات بوسيله مواد احداث کننده به اجازه مالک زمين صورت گرفته باشد گر چه در مشخصات اين تاسيسات موافقه به عمل نيامده باشد مالک زمين نميتواند ازاله آنرا مطالبه کند بلکه مکلف است قيمت آنرا بحال بقاي آن بپردازد مگر اينکه احداث کننده ازاله آنرا مطالبه نمايد.

ماده 2208

هرگاه شخص زمين شخص ديگري را بدون اجازه مالک آن بذر نمايد و بذر مذکور سبز شود زرع به مالک زمين تعلق مي گيرد.

ماده 2209

هرگاه دو جنس منقول ملکیت دو شخص مختلف با حسن نیت و بدون موافقه قبلی مالکین آن طوری با هم یکجا شود که بدون تلف شدن از هم مجزا شده نتواند مالک منقول اکثر در برابر قیمت منقول دیگر مالک مال یکجا شده محسوب میگردد.

مبعت چارم - عقد انتقال

ماده 2210

ملکیت و سدید حقوق عینی در عقار و منقول بوسیله عقد انتقال می یابد مشروط بر اینکه عقد بصورت صحیح، قاطع، نافذ و لازم منعقد گردد.

ماده 2211

منقولیکه بدون توضیح نوع تعیین شده نتواند بغیر از افراز آن مطابق احکام قانون ملکیت آن انتقال نمی یابد.

ماده 2212

ملکیت عقار و سدید حقوق عینی که در آن شرایط مقرر قانون مبنی بر ثبت اسناد رعایت نشود انتقال نمی نماید.

قسمت پنجم - شفع

فرع اول احکام عمومی

ماده 2213

شفع عبارت از حق تملك تمام یا بعضی از عقار فروخته شده است بر مشتری بمقابل ثمن و مصارفیکه صورت گرفته ولو بصورت اجبار باشد.

ماده 2214

سبب شفع اتصال ملك شفيع است با عقار فروخته شده اعم از اینکه اتصال از رهگذر شرکت باشد یا جوار.

ماده 2215

شرکت در شفع دو نوع است، یکی شرکت در نفس عقار فروخته شده و دیگری شرکت در حقوق آن.

ماده 2216

شرکت در نفس عقار فروخته شده آن است که شفيع در آن حصه مشترك داشته بشد.

ماده 2217

شريك در زمین دیوار احاطه عمارت، شريك در نفس عقار شمرده میشود.

ماده 2218

شرکت در حقوق عقار فروخته شده عبارت از شرکت در حقابه خاص و راه خاص میباشد، خواه تخصیص مذکور منحصر بیکي باشد یا متعدد.

ماده 2219

همجوار متصل عقار فروخته شده شفیع شناخته میشود.

ماده 2220

هرگاه منزل تحتانی ملك يکي و منزل فوقانی ملك ديگري باشد, يکي همسايه متصل ديگري شناخته میشود.

ماده 2221

(1) در صورت اجتماع اسباب شفیع به سبب قویتر ترجیح داده میشود به این اساس به شريك در نفس عقار بعد از آن زین احاطه مشترك بعد از آن به شريك در حقوق خاص عقار فروخته شده و بعد از آن به همجوار متصل حق تقدم داده میشود.

(2) اگر يکي از اشخاص مندرج فقره فوق این ماده شفیع را ترك نماید و یا حق او ساقط گردد حق شفیع به ديگري که در مرتبه بلافاصله بعد تر از آن قرار دارد انتقال مي نماید.

ماده 2222

استحقاق شفیع برای شرکاء به اساس تعداد شرکاء اعتبار داده میشود نه به اساس مقدار حصص آنها در ملکیت. باین صورت اگر يك شريك حصه خود را بيکي از شرکاء ديگر بفروش برساند، شخص مذکور يکي از جمله شرکاء شناخته شده و حصه فروخته شده در بين آنها تقسیم میشود.

فرع دوم- ثبوت شفیع

ماده 2223

شفیع بعد از بیع و در حال موجودیت اسباب موجب آن، ثابت میشود.

ماده 2224

به بیعی که در آن شفیع ثابت میشود، باید واجد شرایط آتی باشد:

1- باید عقار مملوک باشد، گرچه غیر قابل قسمت باشد.

2- بیع صحیح و نافذ بوده یا در صورتیکه بیع فاسد باشد، حق فسخ در آن ساقط گردیده و از اختیار شخص به نفع بایع عاری باشد.

بدل میبایع مال باشد.

ماده 2225

در عقاریکه توسط آن شفیع ثابت میگردد، شرط است که در وقت خریدن عقاریکه به شفیع برده میشود، ملکیت شفیع باشد. و شرط است که از شفیع رضائیت به بیع صراحتاً یا دلالتاً صادر نشده باشد.

ماده 2226

در موارد آتی شفیع نیست:

1 در هبه بلا عوض یا در صدقه یا ارث یا وصیت یا عقاریکه بدله آن مال نباشد.

2 در منقولات منصوب در زمین و اشجار، بدون زمینیکه در آن استاده فروخته شود. و اگر منقولات منصوبه و اشجار، بدون زمینیکه در آن استاده فروخته شود و اگر منقولات منصوبه و اشجار به تبعیت زمین فر وخته شود در آن شفع ثابت میشود.

3 در بناء و اشجاریکه در زمین ملکیت دولت استوار باشد.

4 در وقف و برای وقف

5 در تقسیم عمار بین شرکاء.

6 در بیعیکه در آن بایع خیار شرط داشته باشد. مگر اینکه بایع خیار را ساقط نموده و بیع لازم گردد.

7 در مبیعه ایکه به مزایده علنی یا مطابق اجراءات مجوزہ قانونی، از طرف دولت فروش آن صورت می گیرد.

8 در مبیعه ایکه بین اصول و فروع یا بین زوجین یا بین اقارب تا درجه چارم یا بین خویشاوندان تا درجه دوم، فروخته میشود.

9 در مبیعه ایکه بمنظور استملاك اعمار مسجد یا الحاق به آن، فروخته میشود.

10 سایر مواردیکه که قانون خاص پیش بینی نموده باشد.

فرع سوم طلب شفع

ماده 2227

مطالبه شفع به سه طریقہ صورت می گیرد:

1 طلب مواثبت (مبادرت)

2 طلب اشهاد (تقریر)

3 طلب تملك (دعوی)

ماده 2228

طلب مواثبت، آن است که شفیع در مجلسی که به بیع و مشتری و ثمن علم حاصل می نماید، فوراً بدون صددور آنچه به انصراف او دلالت کند بطلب شفع مبادرت ورزد. و به منظور خوف انکار مشتری برای طلب خود، شهود بگیرد.

ماده 2229

(1) طلب اشهاد، آن است که شفیع بر بایع در صورتی که عمار در دست او باشد، یا بر مشتری گر چه عمار در دست او نباشد، یا هنگام بیع مبني بر طلب اخذ شفع، شهود بگیرد. گر چه این مطالبه کتبی یا توسط فرستنده صورت نگرفته باشد. و در صورتیکه به گرفتن شهود قادر شود و شهود نگیرد، شفع باطل میشود.

(2) هر گاه شفیع در طلب مواثبت بحضور یکی از بایع یا مشتری شاهد بگیرد، این امر معنی هر دو نوع طلب را افاده میکند.

ماده 2230

(1) طلب تملك عبارت از طلب مخاصمت است در پیشگاه محکمہ.

(2) هرگاه شفيع به اساس طلب مبادرت و طلب اشهاد به گرفتن مبيعه قادر نگردهد، مكلف است در خلال يكماه از تاريخ علم او براي هر يك از بايع و مشتري مبنی بر رغبت خود به خريداري مبيعه به طريق شفيع، اخطار رسمي صادر نمايد و الا حق شفيع او ساقط ميشود.

ماده 2231

اخطار رسمي مندرج ماده (2230) بايد شامل مطالب ذيل باشد:

بيان كافي عقاريكه اخذ آن به شفيع مد نظر است.

بيان ثمن و مـطوف رسمي و شروط بيع و اسم هر يك از بايع و مشتري با لقب و پيشه و سكونت آنها.

ماده 2232

اعلان رغبت شخصي در گرفتن به شفيع، تا وقتيكه اين اعلان به ثبت نرسيده باشد، بر غير حجت شده نيمتواند.

اگر مشتري قبولى شفيع را رد نمود، شفيع مكلف است قبل از رفع دعوي به محكمه، در ظرف سي روز بعد از اعلان ثمني را كه به آن بيع صورت گرفته، در خزانه يا بانك طور امانت بگذارد كه در حوزه آن عقار مورد نظر قرار دارد، و الا حق شفيع در اخذ شفيع ساقط ميشود.

ماده 2233

(1) دعوي شفيع عليه بايع و مشتري در ظرف سي روز بعد از اعلان متذكره ماده (2232) اين قانون به محكمه تقديم ميشود كه عقار مورد نظر در حوزه صلاحيت ان قرار دارد. در غير آن حق شفيع ساقط ميگردد.

(2) دعوي شفيع بصورت عاجل تحت رسيدگي قرار داده ميشود.

ماده 2234

هرگاه مبيعه در دست بايع باشد، تا زمانيكه مشتري حاضر نشود شهادت بر او شنيده نميشود. در صورتيكه شفيع با تمام شرايط و اسباب آن ثابت شود، قاضي خريد مشتري را فسخ و عقار مشفوع را براي شفيع حكم ميكند.

ماده 2235

حكيمه بصورت نهائي براي ثبوت شفيع صادر ميشود، سند ملكيت شفيع شناخته شده، اين امر قواعد مربوط به ثبت اسناد را اخلال نميكند.

مبحث چارم - احكام شفيع

ماده 2236

شفيع در تمامي حقوق و وجائب در برابر بايع، قايم مقام مشتري قرار ميگيرد.

ماده 2237

تملك عقار اعم از اينكه قضائي باشد يا رضائي در حق شفيع خريد جديد شمرده ميشود، از خيار رويت و خيار عيب مستفيد شده ميتواند، گرچه مشتري يا بايع خود برائت از اين دو خيار را شرط کرده باشد.

ماده 2238

هرگاه براي شفيع به مبيعه حكم شود و ثمن آن بالاي مشتري موجد باشد، شفيع مكلف است آنرا معجل بپردازد. در صورتيكه ثمن ببايع تاديه شود، از ذمه مشتري ساقط

میشود و در صورتیکه برای مشتری تادیه گردد، بایع نمیتواند آنرا قبل از رسیدن موعد موافقه شده از مشتری مطالبه نماید.

ماده 2239

هرگاه عقال بعد از اخذ آن به شفع از طرف غیر به استحقاق برده شود، شفع تنها به بایع مراجعه کرده میتواند.

ماده 2240

شفع میتواند تمام تصرفات مشتری را به شمول وقف نمودن عقال مشفوع یا قرار دادن آن بحیث مسجد نقض نماید. مگر اینکه عقد بیع در اول بهمین منظور صورت گرفته باشد.

ماده 2241

هرگاه مشتری بعد از ابلاغ رسمی شفع در زمین یا خانه مشفوع، آبادی نماید، یا نهال غرس کند، شفع می تواند مشفوعه را ترك نموده یا آنرا در مقابل ثمن مسمی و پرداخت قیمت مواد بناء یا اشجار بگیرد و یا مشتری را به قلع بنا و اشجار مكلف نماید.

ماده 2242

هرگاه مشتری قبل از ابلاغ رسمی شفع در عقال مشفوعه زیادتى بعمل آورد، شفع در ترك عقال یا اخذ آن در مقابل ثمن و پرداخت قیمت زاید. مخیر است.

ماده 2243

هرگاه مشتری یا شخص دیگری بناء عقال مشفوعه را منهدم نموده یا اشجار غرس شده آنرا قلع نماید، شفع عقال مذکور را به ثمن معادل حصه باقیمانده اخذ نموده میتواند.

ماده 2244

1- هرگاه خانه مشفوعه خود بخود منهدم گردد یا درختان باغ مشفوعه بدون قصور خشك شود، شفع آنرا در برابر ثمن مسمی اخذ نموده میتواند.

(2) در صورتیکه مشتری از مواد تخریب شده یا چوب های خشك شده آن استفاده بعمل آورده باشد، به اندازه معادل قیمت آن از اصل ثمن تنقیص میشود.

ماده 2245

هرگاه قسمتی از عقال مشفوعه باثر حوادث طبیعی یا امثال آن تلف شود، حصه تلف شده از اصل ثمن کاسته میشود.

ماده 2246

هرگاه شفع در عقال مشفوعه بعد از اخذ آن به شفع بناء اعمار نماید یا اشجار غرس کند و بعدا عقال مذکور به استحقاق برده شود، تنها به طلب ثمن مراجعه کرده میتواند نه به نقصانیکه از لحاظ قلع و قمع بناء و اشجار به او متوجه می شود.

ماده 2247

1- شفع تجزیه را نمی پذیرد، شفع نمیتواند به اخذ قسمتی از عقال مشفوعه و ترك بعضی دیگر آن مشتری را مجبور سازد.

2- در صورتیکه بایع واحد و مشتری متعدد باشد، شفع میتواند حصه بعضی را اخذ و از حصه بعضی دیگری منصرف شود.

ماده 2248

شفع به ترك طلب موافقت (مبادرت) و يا اخلاص شرطي از شروط صحت آن ساقط ميگردد.

همچنان به ترك طلب اشهاد و انقضاي ميعاد اخطار يا دعوي ساقط ميشود.

ماده 2249

هرگاه شفيعي كه از جهت سبب بر ديگران مقدم باشد، حق خود را در شفع ساقط نموده و قبل از صدور حكم آنرا ترك نمايد. حق او ساقط شده ساير شفعا كه بعد از وي قرار دارند، ميتوانند در حاليكه با تمام شرايط طلب شفع نموده باشند، عقار را اخذ نمايند. در صورتيكه شفيع بعد از صدور حكم حق خویش را ساقط سازد، حق ساقط نگردیده و ساير شفعا كسب حق کرده نمیتواند.

ماده 2250

شفع بمرگ شفيع قبل از تملك ساقط نمي گردد.

ماده 2251

شفع بمرگ شفيع قبل از تملك عقار مشفوع از طريق قضاء يا رضا ساقط نميشود، اعم از اينكه شفيع قبل از طلب يا بعد از آن فوت شده باشد، حق شفيع درين صورت به ورثه او انتقال مي يابد.

ماده 2252

هرگاه شفيع قوي، عقار مشفوعه را از مشتري خريداري نمايد، حق شفع او و كسانيكه در درجه شفع از او بعد تر اند يا مثل او اند، ساقط مي گردد.

ماده 2253

هرگاه شفيع عقار مشفوعه را به اجاره بگيرد يا در مزايده فروش يا اجازه آن شركت ورزد يا فروش آنرا از مشتري به مثل ثمن اول مطالبه نمايد، شفع او ساقط ميشود.

ماده 2254

(۱) هرگاه شفيع بمقدار ثمن بيش از حد واقعي مطلع ساخته شود و او از شفع صرف نظر نمايد، و بعدا به او ثابت شود كه مقدار ثمن کمتر از آن است كه قبلا باو اطلاع داده شده حق شفع او ساقط نميشود.

(۲) اگر شفيع باسم مشتري معرفت حاصل نمايد و از شفع صرف نظر كند و بعدا ثابت شود كه مشتري غير از آن شخصيست كه قبلا به او معرفي شده بود، يا از فروش قسمتي از عقار مشفوعه به او ابلاغ گردد و او شفع را واگذار شود و بعدا ظاهر شود كه تمام عقار مشفوعه فروخته شده است، حق شفع ساقط نمي گردد.

(۳) در تاممي احوال مندرج فقرات فوق اين ماده، مواعيد اخطار و رفع دعوي مندرج اين فصل رعايت ميشود.

ماده 2255

در تاممي احوال حق شفع به انقضاي مدت چهار ماه از تاريخ ثبت عقد بيع، ساقط ميشود.

فرعه اول کسب- انتقال و زوال حيازت

ماده 2256

حيازت، حالت واقعي است که از سلطه شخصي بر شي، يا بر حقي از حقوق بر شي بصفه مالک شي يا صاحب حق بر شي نشأت ميکند.

ماده 2257

کسيکه چيزي را مباح سازد، ميتواند از آن رجوع نمايد، اين اباحت دليل عدم حيازت شخص مباح کننده شناخته نميشود.

ماده 2258

هرگاه حيازت با اكرهه مقرون گردد يا بصورت خفيه واقع و يا در آن التباس موجود باشد، اثر آن بر شخصيکه عليه او اكرهه صورت گرفته يا حيازت از او اخفاء شده يا بر او التباس واقع شده است، مرتب نمي گردد، مگر از تاريخ زوال عيوب مذکور.

ماده 2259

صغير، غير مميز از طريق کسيکه قانوناً قايم مقام او شناخته ميشود، کسب حيازت نموده مي تواند.

ماده 2260

هرگاه شخص ديگري بصورت مستقيم در حيازت با اسم حايض مبادرت نمايد، حيازت بحال خود باقيمانده، شخص مذکور حيثيت تابع را داشته و متابعت او امر حايض در امور متعلق به شي يا حقوق تحت حيازت مکلف مي باشد.

ماده 2261

حيازت از شخص حايض به شخص ديگر، در صورتي انتقال مينمايد که طرفين به آن موافقه نموده و شخص مذکور اهليت تصاحب را بر شي يا حقوق مورد حيازت دارا باشد.

ماده 2262

انتقال حيازت بدون تسليم مادي هم جواز دارد. در صورتيکه حايض بذو اليدي خود بحساب کسيکه از او نيابت ميکند، دوام دهد يا شخصي که به او انتقال حيازت ميشود، به حساب خود بذو اليدي ادامه دهد.

ماده 2263

ذو اليد عقار ميتواند با مدت ذو اليدي خود مدت ذو اليدي کسي را که عقار از طرف او بوي انتقال نموده، ضم نمايد، اعم از اينکه انتقال به سبب شرا باشد يا هبه يا وصيت يا ارث يا ساير اسباب. درينصورت اگر مجموع مدت ذو اليدي بحدي بالغ شود که مانع سماع دعوي گردد، عليه ذو اليدي دعوي ملك مطلق، دعوي ارث و دعوي وقف شنیده نميشود.

ماده 2264

طلب مزايده، وديعت، اجاره، عاريت و هبه، اقرار بعدم ملكيت مطالبه کننده شناخته شده، دعوي موصوف براي نفس خود شي بالاي ذو اليد سمع نميشود. گر چه بر ذو اليدي ميعاديه مانع سماع دعوي گردد، منقضي نشده باشد.

ماده 2265

(۱) ذو الیبدیکه به اساس اجاره یا رعایت در عفار منصرف باشد، نمی تواند بمرور زمان ذو الیبدی راجع بمنع استماع دعوی علیه اجاره دهنده یا عاریت دهنده تمسک نماید.

(۲) در صورتیکه شخص از اجاره و عاریت در طول مدت ذو الیبدی منکر بوده و مدعی با وجود حضور و امکانات و موجودیت مقتضی ترک دعوی نماید، بعد از انقضای مدت مذکور دعوی او شنیده نمیشود.

ماده 2266

هرگاه حایز از تسلط فعلی خود بر شی یا حق منصرف گردد و یا این تسلط را به طریق دیگری از دست بدهد، حیازت زایل میگردد.

ماده 2267

حیازت به اثر مانع موقت از بین نمی رود، مگر اینکه مانع مذکور مدت یکسال کامل ادامه پیدا کرده و نتیجه حیازت جدیدی باشد که بخلاف اراده حایز یا بدون علم او واقع شده باشد. آغاز سال در حالیکه حیازت بصورت عینی واقع شده باشد، از تاریخ آغاز حیازت جدید و در حالیکه بصورت خفیه واقع شده باشد، از تاریخ علم حایز اول به آن حساب میشود.

فرع دوم - حمایت حیازت

ماده 2268

(۱) هرگاه شخصی حیازت عفار را از دست بدهد، میتواند در خلال یکسال بعد از فقدان حیازت رد آنرا مطالبه نماید. در صورتیکه فقدان حیازت طور خفیه بعمل آمده باشد، شروع سال از تاریخ کشف فقدان حیازت شروع میشود.

(۲) شخصیکه بصورت نیابت از غیر حیازت را بدست داشته باشد، نیز میتواند رد حیازت را مطالبه نماید.

ماده 2269

شخصیکه هنگام از دست دادن حیازت کمتر از یک سال، حیازت را بدست داشته باشد، نمی تواند رد حیازت را از شخصی مطالبه نماید که حیازت او متکی به سند قانونی باشد.

ماده 2270

هرگاه هیچ یک از حایزین دارای سند قانونی نبوده یا اسناد آنها معادل یکدیگر باشد، ترجیح حیازت به شخصی داده میشود که سند او تاریخ مقدم داشته باشد.

در حالت مندرج فقره فوق، اگر اسناد قانونی دارای عین تاریخ باشد، به حیازتیکه از لحاظ تاریخ مقدم است، امتیاز داده میشود.

ماده 2271

حایز میتواند دعوی استرداد حیازت خود را در خلال میعاد قانونی علیه کسیکه حیازت شی غصب شده باشد، کسب نموده است اقامه نماید. گر چه شخص اخیر الذکر دارای حسن نیت باشد.

ماده 2272

شخصیکه حیازت عقاری را بدست آورده و حیازت او مدت یک سال کامل دوام نماید و بعدا بر حیازت او تعرض واقع شود، میتواند در خلال مدت یکسال دعوی منع این تعرض را اقامه نماید.

ماده 2273

شخصیکه حيازت عقاري را در ظرف يكسال كامل بدست داشته و به علت اسباب معقول از اجرائي اعمال تعرضي جديد كه حيازت وي را تهديد ميكند بترسد، ميتواند موضوع را بمحكمة با صلاحيت تقديم نموده و توقف اين اعمال را مطالبه نمايد. مشروط بر اينكه اعمال مذكور به انجام نرسيده و از شروع بر اجرائي اعمال مذكور كه منجر بحدوث ضرر ميشود، يكسال منقضي نشده باشد، در غير آن ميتواند دعوي منع تعرض را اقامه نمايد.

ماده 2274

هرگاه اشخاص متعدد در حيازت حق واحدي تنازع نمايند، بصورت موقت بحيازت كسي اعتبار داده ميشود كه حيازت مادي بر حق مذكور داشته باشد، مگر اينكه حيازت او معيوب ظاهر شود.

ماده 2275

شخصيكه حايض حقي باشد، مالك آن شناخته ميشود، مگر اينكه عكس آن ثابت شود.

ماده 2276

(1) شخصيكه بدون علم از تجاوز بر حق غير، حايض حقي گردد، داراي حسن نيت شناخته ميشود. مگر اينكه اين جهل او ناشي از خطاء فاحش باشد.

(2) اگر حايض شخصيت حكمي باشد، به نيت ممثل قانوني او اعتبار داده ميشود.

(3) موجوديت حسن نيت هميشه فرض کرده ميشود، مگر اينكه دليلي به نفي آن اقامه شود.

ماده 2277

حسن نيت وقتي نفي ميشود كه حايض بداند كه حيازت او تعرض بر حق غير ميباشد، يا اينكه عيوب حيازت او بر اساس اخطار يا صورت دعوي مدعي به او ابلاغ شود.

ماده 2278

حيازت كمالكان بهمان وصفي كه ابتداء زمان كسب بوجود آمده باقي ميمانند، تا اينكه دليل عكس آن موجود شود.

فرع سوم آثار حيازت

ماده 2279

دعوي ملكيت باسنتناني ارث، بر شخصيكه در طول مدت پانزده سال متوالي بلا انقطاع ذو اليد عقار يا اشياء ديگر بوده و در آن بدون منازعه و معارضه تصرف مالكانه داشته باشد، سمع نميشود.

ماده 2280

(1) دعوي ارث بر شخصيكه ذو اليد عقار بوده، در صورت مدت سي و سه سال بدون منازعه در آن تصرف مالكانه داشته باشد، بدون عذر شرعي شنیده نميشود.

(2) تملك اموال دولت، آثار باستاني، و عامل وقف بر اساس مرور زمان جواز ندارد.

ماده 2281

هرگاه ترك دعوي ملكيت يا ارث يا وقف به اساس عذر شرعي مثل غيبت، قصور يا جنون بوده و ولي يا وصي وجود نداشته باشد، سمع ميشود، مگر در صورتي شنیده نميشود که غايب حاضر، قاصر بالغ، مجنون هوشيار شود و بعد از آن در مدت تعيين شده دعوي را ترك نمايند.

ماده 2282

دعوي ملكيت بر ذوالبند از طرف اولاد، اقارب زوج و زوجه بايع که هنگام فروش عقار براي ذوالبند حاضر بوده و از فروش مطلع گرديده سکوت اختيار نموده باشند، سمع نميشود، گرچه از وقت بيع مدت پانزده سال سپري نشده باشد.

ماده 2283

هرگاه ذوالبدي شخص در طول مدت محدودی در سابق ثابت بوده و در حال نیز ثابت باشد، اين وضع براي ابقاء و قيام ذوالبند در طول مدت بين دو زمان مذکور قرينه شمرده ميشود، مگر اينکه دليل بخلاف آن موجود شود.

ماده 2284

هيچ کس نمي تواند به اساس مرور زمان بخلاف سند خود کسب حق نمايد، به اين اساس هيچ کس نمي تواند شخصا بمفاد خود سبب حيازت خود يا اصلي را که اين حيازت بر آن استوار است، تغيير دهد.

ماده 2285

احکام مرور زمان سقوط کننده دعوي بر مرور زمان کسب کننده حق در آنچه به حساب مدت و توقف آن و انقطاع آن و استناد به آن در پيشگاه قضاء و همچنان به تنازل کننده از آن و موافقه بر تعديل آن متعلق باشد، تطبيق مي شود، مشروط بر اينکه احکام مذکور با طبيعت مرور زمان کسب کننده حق و رعايت احکام مواد (2286 و 2287) اين قانون متعارض واقع نشود.

ماده 2286

مدت مرور زمان کسب کننده حق بهر اندازه که باشد، با موجوديت اسباب موجه متوقف ميشود.

ماده 2287

هرگاه حايذ از حيازت خود صرف نظر نمايد و يا آن را از دست دهد، گرچه به فعل غير باشد، مرور زمان کسب کننده حق قطع ميشود. مگر اينکه حايذ در خلال يكسال از تاريخ انقطاع حيازت خویش را مسترد نموده يا راجع به استرداد آن در خلال همين مدت اقامه دعوي نمايد.

فروع چهارم- تملك اشیاء منقول باسناد حيازت

ماده 2288

(1) شخصيکه مال منقول يا حق عيني را بر مال منقول يا سندیکه بنام حامل آن اعتبار داشته باشند به استناد اسباب صحيح توأم با حسن نيت حايذ شود، مالك آن شناخته ميشود.

(2) سبب صحيح به سندی اطلاق ميشود که از طرف غير مالك يا غير صاحب حق، صادر شده باشد.

ماده 2289

مالك مال منقول يا صاحب سندیکه براي حامل آن اعتبار داشته باشد، مي تواند در صورت فقدان يا سرقت از تاريخ ضياع يا سرقت يا استرداد آن از نزد شخصيکه با حسن

نیت آنرا حایز گردیده است، بپردازد.

ماده 2290

هرگاه مال مسروقه یاگم شده در حیازت شخص دستیاب شود و مال مذکور را با حسن نیت از بازار به مزایده علنی یا از تاجریکه در امثال آن تجارت دارد، خریداری نموده باشد، میتواند ثمن تادیه شده را در صورتیکه مال مسروقه باشد، از فروشنده و در صورتیکه مال گمشده باشد، از شخصیکه به استرداد آن می پردازد، مطالبه نماید.

فرع پنجم - تملك ثمر به حیازت

ماده 2291

حایز به حسن نیت مالك ثمر و آنچه که در حیازت او است، شناخته میشود.

ثمر طبیعی یا صنعتی از تاریخ جمع آوری آن قبض شده تلقی میگردد، مگر ثمر مدنی روز بروز قبض شده شمرده میشود.

ماده 2292

حایزیکه دارای سوء نیت باشد، از تاریخ بمیان آمدن نیت سوء از تمامی ثمریکه قبض نموده و یا در قبض آن تقصیر بعمل آورده است، مسئول پنداشته میشود.

فرع ششم - استرداد مصارف

ماده 2293

مالیکه ملکیت به او رد میشود، مکلف است تمام مصارف ضروری را که حایز به حسن نیت بصرف رسانیده است به او بپردازد، و در مورد مصارف نافع احکام مواد (2205 - 2206) این قانون تطبیق میشود.

ماده 2294

حایز نمی تواند مصارفی را که از جمله مالیات حساب میشود، از مالك مطالبه نماید، مگر حق آنرا دارد تا آنچه را جدیداً احداث نموده است دور ساخته و شی را بهمان حالت اولی آن بر گرداند، مگر اینکه مالك به ایفای آن در مقابل تادیه قیمت، موافقه نماید.

ماده 2295

هرگاه شخصی حیازت را از مالك یا حایز سابق حایز شده باشد، و اثبات نماید که مصارف را به سلف خود پرداخته است، میتواند مصارف مذکور را از شخصیکه مال به وی سپرده میشود، مطالبه کند.

ماده 2296

محکمه میتواند اندازه مصارف را تثبیت و راجع به پرداخت آن اقساط دورانی را با تضمینات ضروری، تعیین نماید.

فرع هفتم - مسئولیت از بین رفتن شی تحت حیازت

ماده 2297

هرگاه حایز با حسن نیت از شی در حدود یکه حق خود پندارد، استفاده نماید. در مقابل شخصیکه برد شی باو مکلف میشود از هر نوع تعویض با سبب این استفاده مسئول شناخته نمیشود، همچنان از عواقب از بین رفتن و تلف شدن شی مذکور مسئول پنداشته نمیشود. مگر در حدودیکه از آن ناحیه به او مفادی تعلق گرفته باشد.

ماده 2298

هرگاه حایز داراي سوء نیت باشد، از بین رفتن و تلف شدن شي گر چه از اسباب غير مترقبه نشأت کرده باشد، مسئول شناخته میشود. مگر اینکه ثابت شود که اگر شي مذکور نزد مالک آن هم مي رفت و يا تلف مي گرديد.

فصل سوم

حقوق متفرع از حق ملکیت

قسمت اول

حق انتفاع

مبحث اول احکام عمومي

ماده 2299

انتفاع جایز، عبارت از حق نفع گیرنده است در استعمال و بکار انداختن عين تا زمانیکه به حالت خود باقیمانده، اگر چه رقبه آن در مالکیت او نباشد.

ماده 2300

کسب منافع اعیان عقار باشد یا منقول، بدون رقبه آن جواز دارد.

ماده 2301

کسب منفعت در مقابل عوض یا بدون آن جایز است.

ماده 2302

حق انتفاع به سبب عمل قانوني یا شفع یا مرور زمان، کسب میشود.

ماده 2303

وصیت کردن به حق انتفاع مطابق احکام و قواعد مندرج فصل و وصیت، جواز دارد.

ماده 2304

رعایت شروط عقد تبرعیکه بر آن حق انتفاع مرتب میگردد، با مراعات حقوق و وجایب نفع گیرنده، حتمی است.

ماده 2305

ثمر شي که از آن نفع گرفته میشود، در طول مدت انتفاع حق نفع گیرنده شمرده میشود. همچنان ثمر طبيعي موجود هنگام آغاز مدت انتفاع حق نفع گیرنده شناخته میشود،

بدون اینکه حقوق کسب شده غیر را اخلال نماید، مگر ثمری را که هنگام انتهای مدت انتفاع موجود باشد، حق مالک تلقی میشود. مشروط بر اینکه هر یک مصارف یکدیگر را بپردازند.

ماده 2306

(1) هرگاه عقد منفعت بصورت مطلق غیر مقید صورت گرفته باشد، نفع گیرنده مکلف است از شی که منفعت میگیرد آن را طور عادی استعمال نماید.

(2) در صورت مقید بودن عقد، انتفاع گیرنده طبق دستور مالک یا مثل آن یا کمتر از آن حق استفاده را دارد و تجاوز از آن، جواز ندارد.

ماده 2307

مالک شی میتواند راجع به استعمال غیر مشروع یا مغایر طبیعت شی بر نفع گیرنده اعتراض نماید، اگر نفع گیرنده آن را قبول ننماید، محکمه می تواند عین مذکور را از تصرف نفع گیرنده کشیده و به شخص دیگری آنرا تسلیم نماید تا اداره آنرا به عهده گیرد. همچنان میتواند به انتهای حق انتفاع بدون اخلال حقوق غیر، حکم صادر نماید.

ماده 2308

(1) مصارف لازمه سرپرستی و حفاظت عینیکه از آن نفع گرفته میشود، به نفع گیرنده می باشد.

(2) تکالیف غیر عادی و اصلاحات بزرگی که از قصور نفع گیرنده نشأت نکرده باشد، به نفع گیرنده و نفع گیرنده به دادن مفادیکه از مصرف حاصل شده، مکلف میشود. و اگر نفع گیرنده مصارف مذکور را نموده باشد، میتواند در وقت انتهای مدت انتفاع استرداد آنرا از مالک، مطالبه نماید.

ماده 2309

هرگاه عینیکه از آن نفع برده میشود بدون تجاوز و قصور نفع گیرنده در نگهداری آن از بین برود، ضامن نمی گردد.

ماده 2310

هرگاه منفعت به مدت معلوم مقید باشد و نفع گیرنده بعد از گذشت مدت مذکور عین را نزد خود نگهداشته و بمالک آن رد نکند و از بین برود، نفع گیرنده پرداخت قیمت آن مکلف میشود. گر چه عین را بعد از انقضای مدت انتفاع استعمال نکرده و مالک نیز رد آنرا مطالبه ننموده باشد.

ماده 2311

نفع گیرنده مکلف است در حفاظت عینیکه از آن نفع میگیرد، توجه نماید.

ماده 2312

هرگاه شی از بین برود یا به اصلاحات بزرگی محتاج گردد که اقدام به آن در وجایب مالک شمرده شود یا اتخاذ تدابیری لازم افتد که عین را از وقوع خطر غیر منتظره نجات دهد، در این صورت نفع گیرنده مکلف است به مالک فوراً اطلاع دهد، همچنان مکلف است در صورت ادعای غیر مبني بر حق بالای عین مذکور، مالک را مطلع گرداند.

ماده 2313

نفع گیرنده میتواند مال منقولی را که عاریت گرفته است، از بین ببرد، در حالیکه انتفاع از آن بدون از بین بردن آن ممکن نباشد، درین صورت نفع گیرنده بعد از نفع گرفتن برد مثل یا قیمت آن بمالك مكلف میشود، همچنان در صورتیکه مال مذکور قبل از نفع گرفتن از بین برود، نفع گیرنده بپرداخت ضمان مکلف میشود. گر چه از بین رفتن در اثر قصور و ی صورت نگرفته باشد.

مبحث دوم - انتهای حق انتفاع

ماده 2314

حق انتفاع بانقضای مدت معینه انتفاع و بوفات نفع گیرنده، و یا به از بین رفتن عینیکه از آن نفع گرفته میشود، خاتمه می یابد.

ماده 2315

هرگاه مدت معینه انتفاع سپری گردد یا نفع گیرنده در اثنای مدت مذکور وفات نماید، و زمین بزرعی مشغول باشد که هنوز پخته نشده باشد، زراعت تا وقت پخته شدن زرع و درو آن در مقابل اجرت مثل به نفع گیرنده یا ورثه او گذاشته میشود.

ماده 2316

حق انتفاع بگذشت مدت پانزده سال در حال عدم استعمال حق، منتهی میشود.

قسمت دوم

حق استیعال و سکونت

ماده 2317

حق انتفاع گاهی منحصر به استیعال یا سکونت و گاهی هر دو میباشد.

ماده 2318

ساحه حق استعمال یا سکونت باندازه احتیاج صاحب حق و اعضای فامیل او مقید شناخته میشود، با آنهم آنچه را سند انشاء حق احتوا نماید، رعایت میشود.

ماده 2319

(1) کسی که حق سکونت منزلی را باساس عقد وصیت کسب نماید، اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز نباشد، شخص مذکور میتواند در صورت اطلاق وصیت در طول حیات خویش با فامیل خود در آن سکونت اختیار نماید و در صورت تعیین مدت الی زمان انقضای مدت مذکور در آن سکونت کرده میتواند، و بعد از آن حق سکونت بورثه وصیت کننده انتقال می یابد. و اگر رقبه منزل از ثلث مال وصیت کننده متجاوز باشد، شخصیکه به او وصیت شده، میتواند در مقداریکه از حدود ثلث تجاوز نکند، سکونت نماید. و از ساحه خارج از حدود ثلث ورثه استفاده بعمل می آرد. مگر اینکه ورثه وصیت را در تمام منزل اجازه دهد.

(2) در حالت مندرج فقره فوق، ورثه وصیت کننده نمی توانند آن قسمت منزل را که در دست دارند بفروشند مگر تقسیم آنرا حسب زمان، بصورت نوبت کرده میتوانند.

ماده 2320

هر گاه منزلیکه برای حق سکونت تثبیت شده باشد باعمار ضرورت داشته باشد، تعمیر آن به عهده کسی میباشد که حق سکونت را در آن حایز است، تا از مال خود، به آن مبادرت نماید. و آنچه را که از مال خود بناء نماید، ملکیت او و ورثه او شناخته میشود. و اگر صاحب حق از اعمار آن امتناع ورزد شخص ذیعلاقه، میتواند از محکمه الزام او را به تعمیر مطالبه و یا اجازه محکمه را در خصوص اجاره منزل ————— ذکر بغير حاصل نماید. تا از پـــــــول اجاره آن باعمار مذکور پرداخته و بعد از انتهای مدت اجاره آنرا بصاحب حق سکونت رد نماید.

ماده 2321

تنازل از حق استعمال یا حق سکونت برای غیر جواز ندارد، مگر به اساس شرط صریح یا دلیل قوی.

ماده 2322

احکام مربوط بحق انتفاع تا وقتی که مغایر احکام مندرج این قسمت و منافی طبیعت این دو حق نباشد، در مورد حق استعمال و حق سکونت نیز تطبیق میشود.

قسمت سوم

حق حکر

ماده 2323

حق حکر، عبارت از حق عینی است که ————— منظور از آن ابقای زمین برای بنا غرس یا یکی ازین دو در مقابل اجرت معین می باشد.

ماده 2324

مدت حکر، از پنجاه سال تجاوز نمیکنند در حالیکه مدت حکر بیشتر از پنجاه سال تعیین و یا اصلاً تعیین نگردیده باشد، برای مدت پنجاه سال اعتبار داده میشود.

ماده 2325

عقد حکر جو از ندارد، مگر به اساس ضرورت یا مصلحت و اجازه محکمه ولایتیکه تمام زمین یا قسمت اعظم آن از لحاظ قیمت در حوزه آن محکمه قرار داشته باشد عقد بحضور رئیس یا عضویکه از طرف رئیس محکمه تعیین میشود، تحریر میگردد. وثیقه بعداً طبق احکام قانون ترتیب میگردد.

ماده 2326

صاحب حق حکر، می تواند در زمین تحت حکر خود تصرفات مبنی بر انتقال ملکیت یا انتفاع را بعمل آورد، در تمام این حالات زمین با بنا اشجار و سایر اموال غیر قابل انتقال بعد از انتهای مدت حکر، به مالک اصلی یا ورثه وی یا رعایت ماده (2324) این قانون اعاده میشود.

ماده 2327

صاحب حق حکر، میتواند در حیات و غرس به تنهایی یا با حق حکر یکجا تصرف نماید.

ماده 2328

صاحب حق حكر، مكلف است اجرت معينه را در مواعيديكه به آن موافقه صورت گرفته، بمالك بپردازد.

ماده 2329

عقد حكر، بمقدار كمتر از اجرت مثل جواز ندارد، تزئيد يا تنقيص اجرت زماني صورت گرفته ميتواند كه در اجرت مثل متجاوز از خمس از حيث زيادت يا نقصان تغير وارد شده و از تاريخ آخرين سنجش پنج سال، سپري شده باشد.

ماده 2330

در سنجش زيادت يا نقصان بقيمت اجاره زمين در هنگام سنجش مراجعه ميشود و در آن موقعيت زمين و اندازه تمايل مردم به آن رعايت ميگردد. به موجوديت بناء اشجار يا آنچه صاحب حق حكر در آن احداث نموده يا حقوق و اضرار صاحب حق حكر در زمين مذكور در سنجش اجرت اعتبار داده نميشود.

ماده 2331

سنجش جديد از تاريخ موافقه طرفين يا از تاريخ اقامه دعوي ميني به مطالبه سنجش، اعتبار داده ميشود.

ماده 2332

صاحب حق حكر، مكلف است باتخاذ وسايلي اقدام نمايد كه براي حاصل دهی زمين لازم باشد، و با آنها شروط موافقه شده، طبيعت زمين، غرضيکه زمين براي آن آماده شده و اقتضاي عرف منطقه رعايت ميشود.

ماده 2333

حق حكر به انتهاي مدت معينه، منتهي ميشود.

قبل از انتهاي مدت، حق حكر وقتي منتهي ميگردد كه صاحب حق حكر بيش از احداث بناء يا غرس اشجار در زمين مذكور وفات نمايد. مگر اينكه تاممي ورثه بقاي حكر را مطالبه نمايند.

ماده 2334

هرگاه حكر در زمين موقوفه صورت گرفته باشد و صفت وقف از زمين مذكور به اساس رجوع وقف كننده از وقف زایل شود، حكر منتهي ميگردد و اگر مدت وقف از طرف وقف كننده تنقيص يابد، در صورتيكه مدت باقيمانده از مدت حكر كمتر باشد، حكر الي زمان انتهاي وقف ادامه مي يابد. و در غير آن الي نهايت مدت حكر طبق حكر دوام داده ميشود.

ماده 2335

هرگاه صاحب حق حكر حقوق اجاره زمين را در دو سال متوالي نپردازد، مالك زمين ميتواند فسخ عقد را مطالبه كند.

ماده 2336

مالك زمين هنگام فسخ عقد يا انتهاي مدت حكر، بين ازاله بناء و اشجار غرس شده محتكر يا بقاي آن در مقابل اقل قيمت مستحقه ازاله يا بقاء مخير است. مگر اينكه موافقه طور ديگري صورت گرفته باشد.

ماده 2337

هرگاه در ظرف مدت پانزده سال از حق حكر استفاده بعمل نيايد، حق حكر منتهي شناخته ميشود.

ماده 2338

احكام عقد حكر مندرج اين قانون، به حكر زمينيكه هنگام نفاذ اين قانون ثابت باشد، نيز تطبيق ميشود.

ماده 2339

(۱) از حق حكر مندرج اين قانون، اشخاص خارجي اعم از حقيقي و حكمي، استفاده کرده نمي توانند.

(۲) رويه كه دولت افغانستان در برابر نمايندگي هاي سياسي دول متحابه و موسسات بين المللي مقيم افغانستان در مورد اموال عقاري اتخاذ ميدارد، تابع احكام حق حكر نمي باشد.

قسمت چهارم

حقوق مجرد

مبحث اول حق ارتفاق

ماده 2340

ارتفاق، عبارت از حقي است بالاي عقار جهت منفعت عقار شخصي ديگر.

ماده 2341

حق ارتفاق بالاي مال عام مرتب شده ميتواند، مشروط بر اينكه به استعمال مال مذکور كه به آن تخصيص يافته منافات نداشته باشد.

ماده 2342

حق ارتفاق باساس تعهد قانوني يا ارث حاصل شده ميتواند، مرور زمان باعث كسب حق ارتفاق نمي گردد. مگر در مورد ارتفاق از قبيل حق مرور.

ماده 2343

ارتفاق ظاهر باساس تخصيص مالك اصلي نيز مرتب شده ميتواند.

ماده 2344

تخصیص از جانب مالک اصلی وقتی موجود میشود که مالک دو عمارت منفصل از هم در بین دو عمارت مذکور علائم ظاهری احداث نماید که به اساس آن بین آن دو عمارت چنین علامه تبعی ایجاد گردد که اگر دو عمارت مذکور ملک دو نفر فرض شود، بوجود حق ارتفاق دلالت نماید، و این امر بیکی از طرق اثبات ثابت گردد. درین حال اگر ملکیت دو عمارت مذکور بدون تغیر به همان حالت بدو نفر دیگر انتقال نماید، حق ارتفاق بین دو عمارت مذکور برفع و ضرر مالکان جدید، ثابت شمرده میشود. مگر اینکه شرط صریح مخالف آن باشد.

ماده 2345

(1) هرگاه قیودی وضع شود که حق مالک عمارت را در بناء تعمیر محدود سازد، از قبیل تحدید در ارتفاع منزل یا در ساحه عمارت، قیود مذکور بحیث حقوق ارتفاق بر عمارت به منفعت عمارات دیگری که بمنظور بهبود آن وضع شده، شمرده میشود. مگر اینکه موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد.

(2) اگر از قیود وضع شده تخلف بعمل آید، اصلاح آن عینا از محکمه مطالبه شده میتواند و محکمه صلاحیت دارد در صورت دلایل موجه بتعویض، اکتفاء نماید.

مبحث دوم حقابه

ماده 2346

حقابه، عبارت از نوبت استفاده از آب است بمنظور آبیاری زراعت یا اشجار.

ماده 2347

آب دریاها و فروع آن ملک عامه شمرده شده، هر کس حق دارد از آن اراضی خویش را آبیاری نموده یا از آن به این منظور جوی بکشد. مگر اینکه این امر با مصلحت عامه یا قوانین خاص معارض واقع شود.

ماده 2348

کسیکه از مال خود جوی خاص به منظور آبیاری زمین خود احداث کند، از آن حق هر نوع استفاده را داشته و شخص دیگر از آن بدون اجازه احداث کننده، استفاده کرده نمی تواند.

ماده 2349

حق استعمال آب از جوی عام و توزیع آن با رعایت عدم الحاق ضرر به مصالح عامه به اندازه اراضی صورت میگیرد. که آبیاری آن منظور نظر باشد.

ماده 2350

صاحب زمینی که توسط آلات و وسایل یا مستقیما از جوی آبیاری میکند نمی تواند صاحبان اراضی تحت آب را به مسیر آب در اراضی آنها مجبور سازد. مگر اینکه حق جریان آب را در آن داشته باشد.

مبحث سوم حق مرور مجرا و مسیل

ماده 2351

(1) حق مرور، مجرا و مسیل اگر قدیمی باشد، بحال خود گذاشته میشود، مگر اینکه اصلا نامشروع باشد. در این صورت بقدمت اعتبار داده نمیشود و در صورت

موجودیت ضرر واضح از بین برده میشود.

(2) اگر مسیل منزلی در راه عام یا خاص کشیده شده باشد که از آن ضرری به مردم عاید باشد، ضرر مذکور رفع ساخته میشود گرچه قدیمی باشد.

ماده 2352

هرگاه حق مرور، مجرا یا مسیل شخصی بالای زمین شخص دیگری باشد، صاحب زمین نمی تواند او را از این حقوق محروم نماید.

ماده 2353

هیچ کس نمی تواند بدون حق مسیل محلی را که جدیداً احداث نموده بمنزل شخص دیگری بکشد، مگر اینکه اجازه او را حاصل کرده باشد.

ماده 2354

احداث ناوه دان یا حفر بدر فت فاضله آب باران و غیره، در راه عام در حالیکه از آن ضرری به عام تولید شود، جواز ندارد، و همچنان احداث امور فوق در راه خاص که غیر نافذ باشد. بدون اجازه شاروالی یا اهل کوچه، مجاز نمیباشد.

مبحث چهارم – احکام ارتفاع

ماده 2355

صاحب حق ارتفاع، می تواند بچنان اعمالی مبادرت ورزد که برای استعمال حق او در ارتفاع ضروری باشد، یا برای محافظت حق مذکور لازمی شناخته شود و باید حق مذکور را طوری استعمال نماید، که از آن ضرری عاید نشود.

ماده 2356

مالک عفار مرتفق باجرا هیچ نوع عملی مکلف نمی گردد، مگر اینکه استعمال معتاد حق ارتفاع آنرا اقتضاء نماید.

ماده 2357

مصارف اعمالی که بمنظور استعمال حق ارتفاع لازم شمرده شود یا تکالیف حفاظت آن به ذمه ای مرتفق می باشد، مگر اینکه بخلاف آن شرط گذاشته شده باشد و اگر اعمال مذکور برای مالک عفار مرتفق نیز نافع باشد تکالیف صیانت آن بتناسب مفادی که به هر یک عاید میگردد می باشد.

ماده 2358

هرگاه مالک عفار مرتفق باجرا اعمال مندرج ماده (2357) این قانون بمصارف خود مکلف باشد، هر وقت که خواسته باشد، می تواند به انتقال ملکیت تمام یا قسمتی از عفار مرتفق به، برای صاحب حق ارتفاع، خود را از این تکلیف سبک دوش سازد.

ماده 2359

مالک عفار مرتفق به، نمی تواند به اجرای اعمالی بپردازد که منجر به نقصان استعمال حق ارتفاع شود، همچنان نمی تواند موضع حق مذکور را تغییر دهد. مگر اینکه موقع مذکور باثر حوادث طوری گردد که تکلیف ارتفاع را تزئید بخشد یا استعمال حق از موضع مذکور مانع آوردن تحسینات در عفار مرتفق به شود، در این صورت مالک

عقار، می تواند انتقال ارتفاق را به موضع دیگر مطالبه نماید.

ماده 2360

(۱) هرگاه عقار دارای حق ارتفاق تجزیه شود، هر يك از اجزاء مستحق ارتفاق شناخته می شود. مشروط بر اینکه این امر تکلیف اضافی را بر عقار مرتفق به ، عاید نسازد.

(۲) اگر حق ارتفاق در واقع تنها برای يك جزء مفید بوده و برای تمام اجزاء مفید نباشد، مالك عقار می تواند زوال حق مذکور را از سایر اجزاء مطالبه نماید.

ماده 2361

(۱) هرگاه عقار مرتفق به تجزیه شود حق ارتفاق در تمام اجزاء آن باقی می ماند.
(۲) اگر حق ارتفاق در واقع بالای بعضی اجزاء عقار استعمال نمی گردید. و امکان استعمال آن هم نباشد، مالك اجزای مذکور می توانند زوال حق مذکور را از جزء ملکیت خود مطالبه نمایند.

مبحث پنجم – انتهای ارتفاق

ماده 2362

(۱) حق ارتفاق به انقضای مدت معینه یا از بین رفتن کامل عقار مرتفق به یا عقار مرتفق، وبه اجتماع هر دو عقار دو ملکیت يك شخص منتهی می شود.

(۲) اگر حالت اجتماع ملکیت بنابر تائیری زایل گردد که به زمان گذشته راجع می گردد، حق ارتفاق عودت می نماید.

ماده 2363

اگر حق ارتفاق در خلال مدت پانزده سال استعمال نشود، منقضی می گردد.

ماده 2364

هر گاه عقار دارای حق ارتفاق در ملکیت يك عده شرکاء بصورت مشترك داخل شود ، استفاده یکی از شرکاء از حق ارتفاق مرور زمان را در مورد سایر شرکاء قطع می نماید. همچنان موقوف مرور زمان به منفعت یکی از شرکاء به منفعت شرکای باقیمانده ، موقوف می شود.

ماده 2365

هرگاه وضع اشیاء طوری تغییر نماید که استفاده از حق ارتفاق غیر ممکن گردد ، حق ارتفاق منقضی شناخته می شود . در صورتی که اشیاء به حالتی بر گردد که استفاده از حق مذکور ممکن شود ، حق ارتفاق نیز اعاده می گردد. مگر اینکه به اساس عدم استعمال تحت مرور زمان آماده باشد.

ماده 2366

مالك عقار مرتفق به، وقتی می تواند که خود را از تمام یا بعضی ارتفاق خلاص کند که منفعت عقار مرتفق کاملاً از بین رفته یا منفعت محدودی از آن باقی مانده باشد، که باتکالیف واقع بر عقار مرتفق به، تناسب نداشته باشد.

باب دوم

حقوق عینی تبعی

فصل اول

حق حبس مال (قید)

ماده 2367

باستثنای احوالی که در این قانون در مبحث رهن حیازی و رسمی تصریح شده، مانند عقدي که باعث ایجاد حقوق عینی تبعی میشود، و باستثنای احکامیکه در خصوص حق حبس مال بحیث وسیله از وسایل ضمان تنفیذ توضیح گردیده، در مورد حقوق حبس اختصاص و تقدم احکام آتی رعایت میشود:

ماده 2368

حق حبس مال، حق تبعی ای است که بمنظور تضمین دین بر مال مرتب میگردد.

ماده 2369

بایع میتواند بحق حبس میبعه در مراجعه به مشتری و در برابر تمام دائنین به این حق استناد نماید.

ماده 2370

اجاره گیرنده میتواند در صورت فسخ اجاره و پرداخت اجرت و پیشکی مال اجاره شده را تا وقت رد اجرت، حبس نماید.

ماده 2371

رهن گیرنده میتواند رهن را تا وقت استیفای دینیکه در برابر آن رهن اخذ نموده است، نزد خود نگهدارد، گرچه عقد رهن فاسد باشد. او نمیتواند مال مرهونه را در مقابل دین دیگری که سابق از عقد رهن بالای مال مرهونه گیرنده داشت، حبس نماید.

ماده 2372

شخصیکه نزد او مال به امانت گذاشته شده است، میتواند مال را تا زمان حصول مصارفیکه در راه حفاظت آن بخرچ رسانیده، حبس نماید.

ماده 2373

اجیر مشترکی که اثر عمل او در عین موجود باشد، میتواند عین مذکور را تا وقت حصول اجرت از صاحب عمل حبس نماید.

ماده 2374

شخصیکه وکیل به خرید باشد میتواند مال خریده شد را تا وقت پرداخت سند آن از طرف مؤکل حبس نماید.

ماده 2375

حق حبس با پرداخت مورد حبس یا قیمت آن ، مطابق احکام قانون منتهی می شود.

فصل دوم

حق اختصاصی

قسمت اول

انشاء حق اختصاصی

ماده 2376

(1) هر دائنی که حکم واجب التنفیذ را مبنی بر الزام مدیون به شی معین بدست داشته باشد. می تواند حق اختصاصی را بر عقارات مدیون خود بمنظور تضمین اصل دین و مصارف حاصل نماید.

(2) داین نمیتواند بعد از وفات مدیون بر عمار متروکه، بحق اختصاصی استناد نماید.

ماده 2377

حصول حق اختصاصی بنا بر حکم اصلاحی باتفاق طرفین متخاصم جواز داشته، مگر حصول آن بنا بر حکم در خصوص صورت امضاء جواز ندارد.

ماده 2378

حصول حق اختصاص ، تنها بر عقارائی جواز دارد که هنگام قید حق مذکور معین و در ملکیت مدیون بوده و فروش آن بصورت بیع مزایده علنی جواز داشته باشد.

ماده 2379

دائنیکه اراده اخذ اختصاص را بر عقارات مدیون خود دارد، مکلف است توأم با سواد حکم در این خصوص عریضه بر رئیس محکمه ولایتی تقدیم نماید. که عقارات مورد نظر در حوزه آن ولایت قرار دارد . عرضه شامل اسم ، لقب ، کسب اقامتگاه د این و مدیون او بوده تاریخ صدور حکم و محکمه حاکم و مقدار دین در آن درج و عقارات مورد نظر در آن با دقت بالتفصیل تعیین وتوضیح شده موقعیت عمار تثبیت با انضمام اورا قی که قیمت عمار از آن تعیین شده بتواند، تقدیم می شود.

ماده 2380

رئیس محکمه در ذیل عریضه امر خویش را مبنی بر اختصاص تحریر می دارد و مکلف است در زمینه تناسب اندازه دین و قیمت عقارات مورد نظر را رعایت نموده، در صورت اقتضای احوال ، می تواند اختصاص را منحصر بر بعض از عقارات نماید. مشروط بر اینکه مقدار معینه در نظر او برای تادیه دین و مصارف آن کافی شمرده می شود.

ماده 2381

(1) هیئت تحریر محکمه، مکلف است امر صادره را در کاپی حکم که در ضمیمه عریضه تقدیم شده است ، درج نماید.

(۲) داین مکلف است موضوع امر مذکور صدور آن غرض اطلاع مدیون، اطلاع نماید.

ماده 2382

مدیون ، می تواند در برابر امر صادره به اختصاص به نزد شخصی که امر را صادر نموده یا به محکمه اختصاصی ولایت اعتراض نماید، و تمام جریان در حاشیه ثبت امر رسانیده می شود، یا محکمه بالغای امر مذکور حکم صادر می نماید.

ماده 2383

داین می تواند در مقابل صدور امر مبنی بر رد طلب اختصاصی به محکمه اختصاصی ولایت مربوط ، اعتراض نماید.

قسمت دوم

آثار تنقیص و انقضای اختصاص

ماده 2384

(۱) هرگاه اختصاص بر اعیانی مرتب شده باشد که قیمت آن از حدود تضمین مکفی بیشتر باشد، اشخاص ذیعلاقه می توانند تنقیص آنرا بحدود مناسبی مطالبه نمایند، تا تنها بر جزئی از عمار یا عمارات اختصاص یافته تخصیص داده شده یا بر عمار دیگری انتقال داده شود که قیمت آن برای ضمان دین ، کافی باشد.

(۲) مصارف لازمه مطالبه تنقیص بر طلب کننده آن می باشد.

ماده 2385

داینی که حق اختصاص را حاصل می دارد ، دارای عین حقوق دینی می باشد که رهن رسمی را بدست می آورد. در مورد حق اختصاص، تمام احکامی رعایت می شود که در مورد رهن رسمی رعایت می گردد. مشروط بر اینکه احکام مختص بحق اختصاص را اخلال ننماید.

فصل سوم

حقوق تقدم

قسمت اول

احکام عمومی

ماده 2386

تقدم ، عبارت از برتری است که قانون برای حق معین به اساس وصف آن حکم می نماید . حق برتری به اساس حکم صریح قانون ثابت می گردد

ماده 2387

هرگاه قانون تعیین حق از حقوق را از لحاظ تقدم تحدید نکرده باشد، از تمام حقوقی که درجه تقدم آن در این فصل تصریح یافته ، متأخر شمرده می شود.

ماده 2388

هرگاه حقوقی که درجه تقدم آن در مرتبه واحد در قانون تصریح شده اجتماع نماید. متناسب اندازه هر يك تادیه می شود. مگر اینکه قانون بخلاف آن حکم نموده باشد.

ماده 2389

حقوق تقدم عام بر تمام دارایی منقول و غیر منقول مدیون تعلق می گیرد، مگر حقوق خاص بر مال معین راجع می شود.

ماده 2390

(۱) حق تقدم بر کسی که با حسن نیت مال منقول را حایز شود، تاثیر وارد کرده نمی تواند .

(۲) اجاره گیرنده عقار در خصوص اموال منقول موجود ، بعین اجاره داده شده و صاحب هتل د رخصوص اشیایی که از طرف مسافر در هتل امانت گذاشته می شود، حایز دارایی حسن نیت تلقی می شود .

ماده 2391

هرگاه بالایی داین از تصرفات مدیون در اشیاء منقولی که بنفع داین حق تقدم در آن تثبیت شده، بنابر موجبات معقول خوف تقسیم مال مسئولی شود، می تواند تحت حراست گرفتن آنرا مطالبه نماید.

ماده 2392

در مورد حقوق تقدم بر عقار، احکام رهن رسمی تا جائیکه با طبیعت حقوق مذکور معارض نباشد، تطبیق می شود. و در مورد به نوع خاص تقدم احکام پاک کردن (تطهیر) و ثبت آثاری که بر ثبت مرتب می گردد، و آنچه از قبیل تجدید و امحاء بر آن وارد می شود رعایت می گردد.

ماده 2393

(1) توثیق در حقوق تقدم عام لازم شمرده نمی شود گر چه مورد آن عقار باشد و نه در آن حق تتبع ثابت می گردد. همچنان توثیق حقوق عقاری که برای تضمین حقوق دولت وضع می شود. حتمی دیده نمی شود.

(2) این حقوق در مرتبه، از همه حقوق تقدم عقاری دیگر و از هر نوع حق رهن رسمی بهر تاریخی که قید آن صورت گرفته باشد، مقدم شناخته می شود . مگر در بین خود حق تقدمی که برای تضمین حق دولت وضع شده و سایر حقوق تقدم عام مقدم شمرده می شود.

ماده 2394

احکامی که در خصوص از بین رفتن شی یا تلف گردیدن آن در رهن رسمی رعایت می شود . در مورد حقوق تقدم نیز مراعات می شود.

ماده 2395

احکام متعلق به انقضای حق رهن رسمی و رهن حیازی بعین طریقه در مورد حق تقدم تطبیق می شود، مگر اینکه قانون صراحتاً بخلاف آن حکم نمود باشد.

قسمت دوم

انواع حقوق تقدم

(2) مبالغ مندرج فقره فوق این ماده بعد از تادیه حقوق فوق پرداخته می شود.

(3) مبالغی در برابر آلات زراعتی قابل تادیه شناخته می شود در عین مرتبه بر آلات مذکور امتیاز داده می شود.

ماده 2402

اجرت دو ساله بناها و اراضی زراعتی یا اجرت تمام مدت اجاره آن اگر از دو سال کمتر باشد ، و تمام حقوق دیگر اجاره دهنده که بموجب عقد اجاره به ذمه اجاره گیرنده ثابت باشد ، بر اشیاء منقول قابل صجر که ملکیت اجاره گیرنده بوده و بالایی عین اجاره داده شده موجود باشد، بر محصولات زراعتی مقدم شمرده می شود.

ماده 2403

حق تقدم مندرج ماده (2402) این قانون در حالیکه منقولات مذکور ملکیت زوجه یا زوج اجاره گیرنده یا ملکیت غیر باشد، نیز ثابت پنداشته می شود. مشروط بر اینکه اجاره دهنده هنگام وضع اشیاء مذکور بالایی عین، بر وجود حق غیر بر آن علم نداشته باشد. این امر احکام متعلق بر منقولات مسروقه یا ضایعه را اخلال نمی نماید.

ماده 2404

حق تقدم بر منقولات و محصولات ملکیت اجاره گیرنده از باطن ثابت می گردد . مشروط بر اینکه اجاره دهنده صراحتاً اجاره از باطن را منع نموده باشد. و اگر اجاره باطنی صراحتاً منع نشده باشد، حق تقدم ، تنها در مبالغی عملی می شود که استحقاق اجاره گیرنده اصلی بر ذمه اجاره گیرنده باطنی تثبیت گردد، آنهم بعد از اخطاری که از جانب اجاره دهنده در این خصوص باو صادر می شود.

ماده 2405

حقوق مندرج ماده (2402) این قانون بعد از پرداخت حقوق مندرج مواد (23972401) این قانون از ثمن اموالی که حق تقدم دارد تحصیل می شود . مگر اینکه حقوق مندرج مواد (23972401) در حق اجاره دهنده به اعتبار اینکه حایز دارای حسن نیت است ، غیر نافذ شمرده شود

ماده 2406

(1) هر گاه اموالی که حق تقدم بر آن ثابت باشد، از عین اجاره داده شده با وجود اعتراض اجاره دهنده یا بدون علم او انتقال نماید ، و در عین مذکور اموال کافی برای ضمان حقوق متقدم باقی نماند، حق تقدم بر اموال نقل شده باقی می ماند، مگر بقای این حق حقوق غیر را که با حسن نیت در اموال مذکور کسب نموده، متضرر نمی سازد.

(2) اگر اجاره دهنده در ميعاد قانونی صجر را حاصل نمود، حق تقدم تا مدت سه سال باقی می ماند ، با این هم اگر مال مذکور در بازار عام یا در مزایده علنی یا بتاجر اختصاصی چنین اموال بر مشتری دارای حسن نیت بفروش رسیده باشد، اجاره دهند ه مکلف است، ثمن را به مشتری رد نماید.

ماده 2407

مبالغی را که صاحب هتل بر ذمه مسافر از درك کرایه خدمات و مصارف مستحق می شود، بر امتعه مسافری که در هتل مذکور یا ملحقات آن باشد، حق تقدم داده می شود.

ماده 2408

صاحب هتل بر هر امتعه ای که توسط مسافر در هتل آورده شده باشد ، حق تقدم دارد . گر چه در ملکیت مسافر مذکور نباشد ، مشروط بر اینکه علم صاحب هتل به ملکیت غیر هنگام ورود مال ثابت نگردد یا امتعه مذکور مسروقه یا ضایعه نباشد ، تا وقتی که صاحب هتل حقوق خود را کاملاً اخذ نکند، می تواند از نقل دادن امتعه

مسافر مخالفت نماید. در صورتی که امتعه با وجود مخالفت او بدون علم او انتقال داده شود، حق تقدم صاحب هتل در آن باقی می ماند، مگر این حق حقوقی را که شخص ثالث باحسن نیت اکتساب نموده متاثر نمی سازد.

ماده 2409

حق صاحب هتل از لحاظ تقدم در عین درجه ای قرار می گیرد که اجاره دهنده در آن قرار دارد، و در صورت یکجا شدن هر دو حق، به حقی ترجیح داده می شود که تاریخ آن مقدم باشد، مگر اینکه به نسبت دیگری غیر نافذ باشد.

ماده 2410

آنچه بایع شی منقول، از رهگذر ثمن و ملکیات آن مستحق می شود. حق تقدم را بر شی مبیعه تا وقتی داشته می باشد که مبیعه کیفیت خود را حفظ نماید. تقدم مذکور با در نظر گرفتن مواد خاص به تجارت حقوق شخص ثالث که حس نیت کسب نموده باشد، اخلال نمی کند.

ماده 2411

حق تقدم مندرج ماده (2410) این قانون از لحاظ درجه بعد از حقوق تقدم مندرج مواد قبل آن که بر منقول واقع است می باشد، مگر با وجود آن در مورد حقوق اجاره دهنده و صاحب هتل که عالم بودن آنها به بیع هنگام گذاشتن مبیعه در عین اجاره داده شده یا هتل ثابت شود تطبیق می گردد.

ماده 2412

(1) شرکائی که مال منقول را بین خود تقسیم نمایند، بمنظور تامین حق رجوع بر یکدیگر به سبب تقسیم مذکور و استیفاء بدل، حق تقدم را در آن دارا می باشند.

(2) تقدم متفاسم با تقدم بایعی در عین درجه قرار می گیرد. و در یکجا شدن هر دو حق، به تاریخ سابق ترجیح داده می شود.

قسمت سوم

حقوق تقدمی که بر عمار وارد می شود

ماده 2413

(1) ثمن عمار و ملحقات آن که بایع مستحق آن می شود، بر عمار مذکور حق تقدم دارد.

(2) باید حق تقدم قید گردد، گرچه مبیعه ثبت گردیده باشد و مرتبه آن از تاریخ قید اعتبار داده می شود.

ماده 2414

(1) مبالغ استحقاق معاوله کنندگان و مهندسین معماری ای که اعمار بنا یا تاسیسات دیگر یا اعاده اعمار یا ترمیم عمارت یا حفاظت آن به آنها تفویض می شود، در حدود مقداری که از رهگذر اعمال مذکور در قیمت عمار در وقت بیع آن افزودی بعمل آید، حق تقدم بر بنا یا تاسیسات مذکور داده می شود.

(1) باید حقی در سند رسمی قید بوده قیمت مبالغ در آن درج باشد، همچنان باید طبق احکام قانون ثبت اسناد ثبت گردد. و مرتبه این تقدم از تاریخ ثبت آن اعتبار دارد.

ماده 2415

هرگاه شركاء عقار مشترك را بين خود تقسيم نمايند، براي هر يك بمنظور تامين حصص آنها از رهگذر حق رجوع بر يكدیگر حق تقدم داده مي شود، حق مطالبه به اندازه معادل قسمت نیز شامل اين حق مي باشد بايد اين حق قيد گردد و مرتبه آن از تاريخ قيد اعتبار دارد.

ماده 2416

اين قانون (سي) روز بعد از نشر در جريده رسمي نافذ مي گردد، با نفاذ اين قانون قانون ازدواج منتشره تاريخي 17 اسد 1350 ملغي شناخته مي شود.

تهيه و ترتيب " محمد داود (حسين زاده)"